

مولانا خسته از دیدگاه پژوهشگران

(مجموعهٔ مقالات سیمینار سی و مین سالگرد وفات مرحوم خال محمد خسته) .

مقدمه، تصحیح و اهتمام از: سرمحقق محمد آصف گلزاد

کابل - ۱۳۸۴ خورشیدی

Scholars view points regarding Mawlana Khasta

Collection of Articles of the 30th death Anniversary seminar of Late Mawlana Khal Mohammad "Khasta"

Preface, Editing and Compilation By:
Senior Researcher Mohammad Asef "Gulzad"

Kabul - 2005

یادداشت ریاست نشرات

بی نهاست خوشحالیم که افتخار دیگری (بابت انتشار کتاب مجموعهٔ مقالات سمینار مولانا خال محمد خسته) به مجموع افتخارات مرکز زبانها و ادبیات بخش علوم بشری اکادمی علوم افزوده شد.

این مرکز که تاهنوز چندین سمینار و کنفرانسهای علمی و ادبی را همراه با طبع و نشر مجله ها و آثار دانشمندان مربوط با موفقیت پشت سر گذرانیده است، طبع مجموعهٔ مقالات سمینار مولانا خسته بعنوان ما حصل تحقیقات دانشمندان و نظریات معاصرین آن مرحوم از طریق انستیتوت محترم زبان و ادب دری کاریست ارزشمند و در خور ستایش که بلاشک مطالعهٔ آن انتباه آمیز و اثر گذار بوده و ذهنیت ها را علیه مظالم و استبداد زمان بچالش میطلبد و...

با استفاده از این فرصت، چاپ آنرا به مرکز محترم زبانها و ادبیات، به ویژه انستیتوت محترم زبان و ادب دری تبریک عرض میداریم.

بااحترام

میرزا محمد روستائی

رئیس نشرات اکادمی علوم افغانستان



اکادمی علوم افغانستان

مرکز زبانها و ادبیات

انستیتوت زبان و ادب دری

مولانا خسته از دیدگاه پژوهشگران

(مجموعهٔ مقالات سیمینار سی و مین سالگرد وفات مرحوم خال محمد خسته)

مقدمه، تصحیح و اهتمام از: سرمحقق محمد آصف گلزاد

کابل - ۱۳۸۴ خورشیدی

مشخصات اثر:

نام کتاب: مولانا خسته از دیدگاه پژوهشگران (مجموعه مقالات سیمینار سي و مین سالگرد وفات مرحوم خال محمد «خسته»)

مقدمه، تصحیح و اهتمام از: سرمحقق محمد آصف «گلزاد»

کمپوز: محمد مسعود«یاسین»،حسیب الله«وهابزاده» و قاری عبدالله«ممتاز»

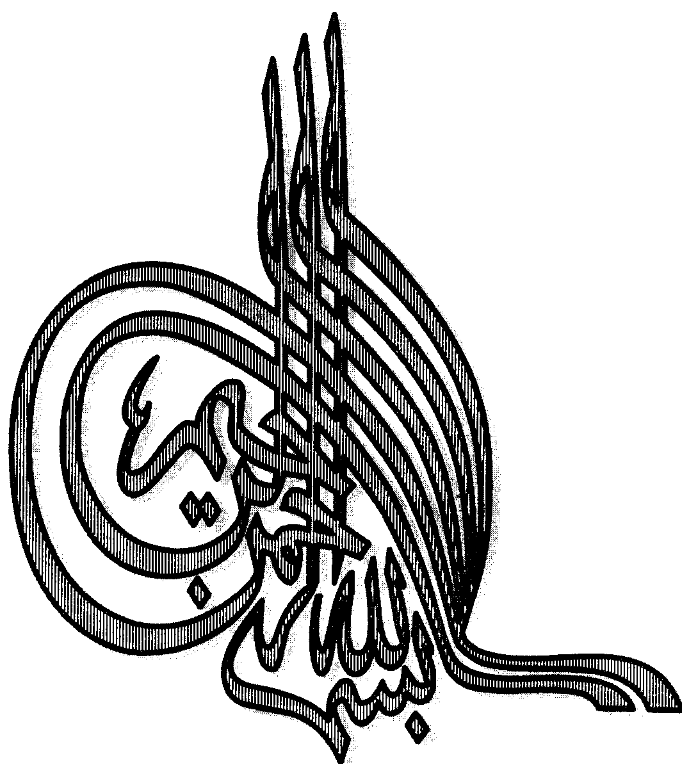
دیزاین و صفحه آرایی: محمد مسعود «یاسین»

ناشر: ریاست نشرات اکادمی علوم افغانستان

سال چاپ: ۱۳۸۴ خورشیدی

محل چاپ: مطبعهٔ آزادی

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد


بسم الله الرحمن الرحيم



مرحُوم مولانا خال محمد "خسته"

فهرست مطالب

بخش نخست

مقدمه. گزارش و پیامها

بخش دوم

(مقالات)

بخش نخست

مقدمه، گزارش و پیامها

بنام آنکه دل کاشانهٔ اوست

نفس گردنشان خانهٔ اوست

مقدمه

باید مسرور بدان شد که در پی بیش از دودهه رکود و سکوت، اینک زمینه فراهم آمد تا فرهنگ و ادبیات بار دیگر نفسی بکشد و اندیشمندان و پژوهشگران در راستای مختلف دانش، هنر و ادبیات دست به آفرینش و پژوهش زنند و دستآوردهایی را به مردم شان پیشکش دارند، چنانچه به قول سخنسرایی که گفته است:

صد شکر که دیدیم پس از محنت بسیار

کزا دامن شب صبح امید است پدیدار

* * *

آری فرهنگیان عزیز!

این طلوع صبح امید و تحرک را میتوان در سیمای آفرینش گران و نهادهای علمی – فرهنگی به تماشا نشست. دراین راستا اکادمی علوم افغانستان را

نیز با قامت افراشتهٔ آن ردیف بست که موازی با نشرات متعدد خود، راه اندازی کنفرانس ها و سیمینارهای علمی – فرهنگی را چون عهد پار پی گرفت.

انستیتوت زبان و ادب دری اکادمی علوم نیز با درک رسالت و مسؤولیت های خویش، فعالیت هایی را رویدست گرفته و اندرباب زبان و ادب دری – این درخت گشن بیخ و بسیار شاخ – پژوهش های ثمر بخشی را دست اجرا قرار داد، که مصداق عمده آن همانا چاپ و انتشار مجلهٔ ((خراسان)) به گونهٔ پیهم، چند عنوان کتاب ادبی – تحقیقی، تدویر مجالس و محافل ادبی، شرکت در سیمینار ها و امثال اینها میباشد.

و اما یکی از کار کردهای بارز انستیتوت زبان و ادب دری را که میتوان به محاسبه گرفت، همانا سیمینار سی و مین سالگرد وفات مرحوم مولانا خال محمد خسته میباشد، که به تاریخ هفت سنبله **۱۳۸۳** در شهر کابل (سالون میوند) راه اندازی گردید. درین سیمینار حدود بیست عنوان مقاله تحقیقی و چندین پیام راجع به زنده گی، آثار، بینش، ویژه گیهای کلام ..... خسته از سوی دانشمندان به خوانش گرفته شد و دو عنوان کتاب (خطاطان مولوی خسته و مجموعه پیام ها و مقالات دو سالهٔ رهبری اکادمی علوم) نیز در این سالگرد چاپ و توزیع گردید.

در یکی از بندهای قطعنامهٔ فیصله شده در سیمینار تذکر رفته بود که مجوع مقالات این همایش از سوی اکادمی علوم افغانستان چاپ گردد و بر آورده شدن این مامول را به اینجانب واگذار شدند. اینک با امکانات دست داشته، این اثر زیور چاپ در برکرد.

پس بابیست از فرهیخته گان محترمی که بنده را در این میان همیاری بی شائبه نموده اند، به ویژه از دانشمندان محترم هر یک معاون سر محقق عبدالباری راشد رئیس اکادمی علوم افغانستان، میرزا محمد روستایی رئیس نشرات و دست اندرکارانی که زمینه چاپ این گلدسته را فراهم ساختند، به نکویی یاد کرده، اظهار امتنان و سپاس نمایم.

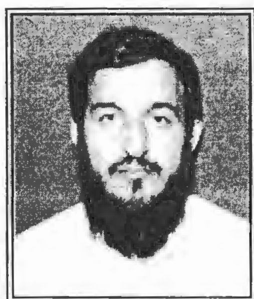
به حیث آخرین حرف، باورم بدان است که این مجموعه میتواند جرعدیی باشد جهت فروکش نمودن عطش فرهنگیـان، ادب دوسـتان رسـالتمند و مشـتاقان روانشاد مولانا خال محمد ((خسته)).

با احترام

سرمحقق محمد آصف گلزاد

آمر انستیتوت زبان و ادب دری

اکادمی علوم افغانستان



متن بیانیهٔ رئیس اکادمی علوم افغانستان بمناسبت تدویرسمینار سیمین سال وفات مولانا خال محمد خسته (رح)

حضار گرامی، فرهیخته گان دانش و فرهنگ و آگاهان عزیز!

اکادمی علوم افغانستان، باز هم افتخار دارد که با تعمیل حکمی دیگر از احکام مقام رهبری دولت انتقالی اسلامی افغانستان، وجیبهٔ علمی – فرهنگی و ملی خود را به ارتباط یاد بزرگمردی از تبار دانش و بینش و ایمان ادا میکند.

آری! استاد خال محمد خسته که از نابسامانی های سیاسی، اجتماعی و بیعدالتی ها و پسمانده گی های مادی و معنوی زمان خویش خسته بود، فرزند نازیست از نسل فکری خداوند گار بلخ، مولانای روم که پس از سال ها فراموشی، اینک در ملتهب ترین جو اجتماعی، سیاسی و اقتصادی میهنش سر از دایرهٔ نسیان برون

آورده و با دید نافذ روح قد سیش، وضع پر آشوب امروز وطن و جهان را، همگام با فرهنگیان دردمند زمان ما با خستگی نظاره میکند.

زیرا او مردی بود آگاه، پر درد و مبارز که عمرش را در راه مبارزه بخاطر آزادی، تأمین عدالت، انصاف، انسانیت و ارتقأ و پیشرفت کشور در کمال فقر و عسرت صابرانه سپری کرد؛ ولی چشمش هرگز بدیدن آرمانی از آرمان های والای انسانی و میهنی اش سرد نشد و مثل همه علمای مبارز و معاصر ستمدیده اش سی ویک سال قبل با جهانی از حرمان تا ابد دامان رحمت حق گرفت.

انالله و انا الیه راجعون

در خصوص مولانا خال محمد خسته(رح) گفته اند که وی، استاد، محقق، ژورنالیست، تذکره نگار، شاعر، نویسنده، خطاط، محدث، حافظ قرآن، وکیل منتخب و منتصب در جرگه ها نیز بوده اند.

اینهمه برتری های اکتسابی که در اثر تلاش بدست آمد نیست، صفات عالی بشری اند که در هرجا و هرگه و بیگاه، صدها مثال آن بظهور رسیده و میرسد.

اما آنچه در جریان شناخت خسته و یا خسته ها قابل درک و مکث است، بینش عالی، روح خدا پرستی، میهندوستی، آزادگی، وجدان سلیم و انساندوستی ایشان است که آنها را از بزرگترین شعرأ، نویسندگان، هنرمندان، محققین، دانشمندان، تذکره نگاران و غیره استادان و مفاخر هر علم و فن که مذاق پرستش خدا(ج)، عشق وطندوستی، آزادگی و بیداری ملی و ایمانی در ایشان ضعیف باشد متمایز میسازد.

و مولوی خال محمد خسته(رح) یکی از آن رجال بزرگ تعهد و ایمان است که در خط انبیأ و مجاهدین و مبارزین بر حق ملی قرار داشته و بجرم آزادگی ها زندان دیده، تبعید و شکنجه ها شده و عذاب ها کشیده اند.

ایکاش حق و منزلت بزرگ اندیشان در زنده گی شناسائی شود، تا اخلاف، بعد از مرگ شان بجای سرود ماتم و فریاد دریغ و درد، ترانه های شکران و شادی سردهند و به قدر شناسان دعا و مرحبا بفرستند.

امروز برخی از دانشمندان اکادمی علوم افغانستان، استادان عالیقدر پوهنتون ها و فرهنگیان خبیر کشور بیاد بود از سیمین سال رحلت مولانا خال محمد خسته (رح) گفتنی هائی خواهند داشت که استاد خسته را با جزئیات بیشتر شخصیت شان، به علاقمندان راه ایمان و مبارزات ملی، دانش و فرهنگ، شعر و ادب، هنر، خطاطی و موسیقی و غیره بشناسند.

اکادمی علوم افغانستان بعنوان میزبان این نشست علمی – تحقیقی و فرهنگی در مورد یک ابرمرد مبارز ملی و خدا جو، تشریف آوری شخصیت های معظم علمی فرهنگی، سیاسی و روحانی را به تالار سمینار مولانا خال محمد خسته(رح)، صمیمانه تهنیت و خوش آمد عرض مینماید.

به آرزوی موفقیت گردانندگان سمینار و حاضرین گرامی

با احترام

معاون سر محقق عبدالباری راشد

رئیس اکادمی علوم افغانستان

کابل ۱۳۸۳/۶/۷

بسم الله الرحمن الرحیم

گزراش کمیسیون برگزاری سمینار سی ومین سالگرد وفات مرحوم مولینا خسته

کابل ۷ سنبله ۱۳۸۳ خورشیدی

تلار مهمانخانهٔ میوند

بر اساس تقاضای اکادمی علوم افغانستان و حکم شماره ۴۲۷۵ مؤرخ ۱۳۸۲/۷/۲۲ مقام محترم دولت انتقالی اسلامی افغانستان ، به اکادمی علوم وظیفه سپرده شد، که سمینار علمی – تحقیقی خویش را به مناسبت سی ومین سالگرد وفات روانشاد مولینا خال محمد خسته به سطح کشور دایر نماید، که منحیث ارتباط موضوع ، انستیتوت زبان و ادب دری در این راستا مؤظف گردید. اعضای انستیتوت مذکور طی نشستی به سبب اینکه بنده پیرامون زنده گینامه، کار کردها و مشخصات کلام مرحوم خسته جهت ترفیع به رتبه علمی سرمحققی پژوهش انجام داده و کتابی نگاشته بودم، از اینرو تنظیم امور و سازماندهی سمینار به عهدهٔ من گذاشته شد.

سپس جلساتی چند با اشتراک عده یی از دانشمندان اکادمی علوم ، پوهنتون کابل، وزارت محترم اطلاعات و فرهنگ و شخصیت های فرهنگی- ادبی تدویر گردیده، در نتیجه قرار براین شد که: یکی از آثار چاپ ناشدهٔ مرحوم خسته از مجرای اکادمی علوم طبع شده و بیست ویک عنوان مقاله علمی – تحقیقی، پیشنهادی که هریک نمایانگر پهلویی از پهلوهای روند حیات، آفریده ها و بینش اجتماعی ، فرهنگی و ادبی (خسته) تواند بود، نیز به تصویب رسید.

سمینار مذکور قرار بود در ماه حوت سال (**۱۳۸۲** خورشیدی) برگزار شود ، اما سبب مشکل مالی و بعضی پرابلم های دیگر مؤفق بدان نشدیم تا سمینار مذکور را در زمان موعود براه اندازیم گویا بدینترتیب تا امروز حدود چند ماه در برآورده شدن این مأمول عقب افتادیم . البته با طلب پوزش.

و اما بازهم جای خشنودی است که در اثر تلاش های پیگیر دست اندارکاران سمینار، زمینه فراهم آمد تا همین حالا ما و شما شاهد برگزاری این یادبود گردیم و رسالهٔ **(خطـا طـا ن)** مولانا خسته نیز طبق برنامهٔ تعیین شده حلیه چاپ در برنموده، که من حیث تحفه یی از سوی اکادمی علوم افغانستان به وسیله انستیتوت زبان و ادب دری، ضمن همین سمینار پیشکش شما فرهنگیان محترم میگردد.

اینک با ارایهٔ این یادکرد مختصر از پرسهٔ راه اندازی سمینار ، همراه با خوانش مقالات علمی – پژوهشی توسط تنی چند از راهیان فرهنگ و ادبیات، میزبان شما عزیزان و در خدمت یک یک از شما مهمانان گرامی، عالیقدر و اندیشوران فرهنگ و ادب خواهیم بود.

و من الله التوفیق

سرمحقق محمد آصف گلزاد

آمر انستیتوت زبان و ادب دری

و منشی کمیسیون برگزاری سمینار مولانا خال محمد خسته

پیام رئیس دولت انتقالی اسلامی افغانستان
به مناسبت سیومین سالگره وفات مولانا خسته

قدردانی از کارهای فرهنگی گذشته گان، برگزاری محافل و سیمینار ها به مناسبتهای سالزاد و سالگرد وفات نخبه گان فرهنگ، رسم خجسته در گسترۀ فرهنگی ما است؛به پیروی از همین رسم امروز سیمیناری به مناسبت سیومین سالگرد وفات مولانا خال محمد خسته در کابل برگزار شده است.

دانشمرد نستوه، سخنور، خطاط و تذکره نگار، روان شاد خال محمد خسته در دوران زنده گی پر بارش - پس از کسب دانش در بخارا و هند - به باز نویسی و خطاطی آثار ادبی و علمی، سرایش شعر و جمع آوری شرح حال شعرأ و خوشنویسان پرداخت. تذکره های شعرأ و خطاطان را ترتیب و تالیف کرد و تا پایان عمر مصروف خدمت در عرصه های مختلف فرهنگ بود. بایسته مینمود به پاس خدمات فرهنگی و اجتماعی او سیمیناری از سوی موسسات فرهنگی کشور دایر گردد.

امیدوارم در این سیمینار پژوهشهای تازه در بارهٔ زندگی و آثار مولانا خسته به دسترس دوستداران و علاقمندان آثار و اندیشه های او قرار گیرند.

در فرجام از اکادمی علوم افغانستان، اظهار سپاس مینمایم که این سیمینار را برگزار نموده است، موفقیت سیمینار و اشتراک کننده گان آن را از بارگاه پروردگار یکتا استدعا میدارم.

حامد کرزی

رئیس دولت انتقالی اسلامی افغانستان

پیام وزیر اطلاعات و فرهنگ
به مناسبت برگزار شدن سیمینار سیمین سال
وفات مولانا خسته

بی تر دید باید گفت که مفاخر ملی و مواریث تاریخی ما وابسته به کارمایه های فرهیخته گانی است که عمری را در معرفی و غنامندی این گنجینه های گران سنگ صرف کرده اند. از این رو، ارج گذاری و ستایش مقام های علمی و فرهنگی این راهیان راه جوینده گی و پوینده گی و بزرگ مردان سر افراز و فرزانهٔ این سرزمین، کاری است در خور تائید و سزاوار تمجید.

وزارت اطلاعات و فرهنگ، به کارنامه هایی که در درازی دو سال اخیر در این راستا انجام داده است. مباهات میکند و این اقدامات را به مثابه ابتکاراتی در این زمینه قلمداد می نماید. اگر چه فشارهایی که از ناحیه عدم امکانات کافی وارد شد. جلوه هارا در جولانگاه محدودی ممکن گردانید، با این هم، کارهایی که صورت گرفت. در سطح ملی و بین المللی همه بار ور و آموزنده و روی

همرفته، رهکشا بوده اند. از این رو، این دست آوردهای علمی و فرهنگی را می ستاییم و نتیجه را مثبت و سودمند می انگاریم.

پیداست که در تاریخ فرهنگ سرزمین ما، نخبه گانی چهره نمایی کرده اند که آفرینش های ادبی و فرهنگی شان، از شاهکارهای مانند گارجهان شمرده میشوند. براین بنیاد، ارزیابی این ارزش ها، برای حلقات فرهنگی و پژوهشی و آموزشی مان، وجیبه یی است انکار ناپذیر.

یکی از بزرگ مردان مردستان ادب و هنر و فرهنگ این سرزمین، مولانا خال محمد خسته است. وی از آن بزرگان شایسته یی است که در سخن وری، پژوهنده گی، هنرمندی، سیاست مداری، روزنامه نگاری و ابعاد دیگر فرهنگی، از سرآمدان و چیره دستان روزگارش شمرده می شود. او شخصیت کثیرالابعاد خود را در عمل پدیدار کرده است. آثاری که از قلم وی تراویده اندو از اندیشه های وی مایه گرفته اند، شاهد راستین عرق ریزی، زحمت کشی و مهارت وی می توانند بود.

سی سال از مرگ خسته سپری شده است. روشن است که خسته برمرگ غلبه کرده و آن را زبون ساخته است. زنده گی او نشانهٔ روشنی از پایداری. ثبات و متانت بود. او مناعت را در درایت و درایت را در مناعت تبارز می داد و فقری را اختیار کرده بود که فخر ابدی را در برداشت.

اکادمی علوم افغانستان با پرداختن به تحلیل و تجلیل ارزشهای چنومردی، وظیفهٔ خود را به طور احسن انجام داده است و ما این کار کرد را به اکادمی علوم افغانستان تهنیت و تبریک می گوییم.

یاد خسته گرامی باد!

دکتور سید مخدوم رهین

وزیر اطلاعات و فرهنگ

پیام وزیر تحصیلات عالی

به مناسبت سیمین سال وفات مولوی خال محمد خسته

شهر کابل ۱۳۸۴/۱۲/۱۰

مولوی خال محمد خسته شخصیت برین منزلت معاصر افغانستان در قلمرو ادب، هنر و دانش دارای جایگاه با اهمیتیست. خسته از آن دانشوران پر تلاش بود که بی هیچ خسته گی عمر عزیزش را در زمینه های گونه گون ادبیات و هنر برای تعالی فرهنگ کشور صرف کرد. این دانشمند سختکوش در شعر از طبعی نیکو، در خوش نویسی از استعدادی ظریف، در الهیات از دانشی و افر و در تاریخ از فهمی ژوف بهره ور بود.

او با تذکره ((یادی از رفته گان)) و ((معاصرین سخنورش)) در معرفی سیماهای ناشناخته ادبیات و با انتخاب اشعار بیاضی شعرای معروف قرن ۱۲و۱۳ در شناساندن سخنوران ارجمند افغانستان چراغی به سمت پژوهشهای گسترده

بعدی پژوهشگران ما در این عرصه روشن کرد. هم او بود که در میان گروهی از دست اندرکاران تدوین کلیات چهار جلدی عبدالقادر بیدل - که در سال ۱۳۴۱ از سوی وزارت معارف در کابل به چاپ رسید - نقشی برجسته داشت؛ تدوین همین کلیات در معرفی یکی از قله های بزرگ شعر فارسی در افغانستان و مدتی بعدی در ایران موثر بوده است.

کارنامه شاعرانه گی از دیگر ابعاد شخصیت هنری خسته است. شیوایی کلام و استواری سخن از این فرزانه، شاعری ساخت بلند پایه که سروده هایش با آذینی از مفاهیم عمیق عرفانیو اجتماعی و اخلاقی در بستر شعر هزار ساله فارسی نقشیبزجای مانده است ماندگار.

تجلیل از مقام ارزشمند علمی و ادبی این دانشی مرد، ازسوی اکادمی علوم در خور قدر دانیست. امیدوارم این سیمینار بتواند چنان که شایسته و بایسته است در شناساندن هر چه بیشتر آثار و اندیشه های خسته روزنه گشایی کند. از بارگاه آفریده گار لوح و قلم برای فرهیخته گان شرکت کننده در این همایش موفقیت تمنا میکنم.

با احترام

دوکتور شریف فایض

وزیر تحصیلات عالی

پیام وزارت ارشاد، حج و اوقاف بمناسبت یادبود از سیمین سال وفات دانشمند شهیروشاعر شیوا بیان و کم نظیر سرزمین باستانی ما، مرحوم خال محمد خسته

افغانستان به گواه تاریخ مهد پرورش علما، دانشمندان و فضلای بی بدیلی بوده که بمثابه مشعل درخشان نه تنها سرزمین خود را منور از علم و معرفت نموده بلکه به دیاران دیگر اثرات زنده گی بخش و سازنده داشته و تا امروز از تراوشهای ذهنی آن نخبه گان روزگار به نفع انسان و انسانیت سود جسته میشود .

دانشمند منحصر به مکان واحدی نبوده و اندوخته های علمی آن تنها و تنها مربوط و منوط بیک کشور نمیباشد و مانند نور تا دور دستها پرتو افشانی نموده و مورد استفاده قرار میگیرد.

بزرگترین دانشمندان، نوابغ و فضلا در ادوار مختلف تاریخ ازین سرزمین سربلند کرده و آثار گرانبهایی از خود بیاگار گذاشته که مایه فخر و مباهات امروزی ما بحساب میرود.

از میان این بزرگمردان اندیشمند در عرصه علم و فرهنگ یکی هم جناب مولانا خال محمد خسته فرزند برومند ملارستم خان میباشد. او آغازین ایام پربارحیات خود را به کسب علوم دینی و حفظ کلام ربانی سپری کرده و بخاطر کسب دانش گرد راه و رنج سفر را متحمل گردیده و به دیار هند و بخارا و بلخ سفرهایی داشته و اندوخته هایی به ارمغان آورده است.

مولانا خسته قاری قرآن، معلم آگاه و خطاط ماهری بوده که بحق میتوان از او بمثابه خردمند مرد روزگار به تحسین و تمجید بیپایان یاد کرد. یادش گرامی و جنت فردوس مکانش باد!

این فرزانه مرد سرزمین ما ایام پربار عمرش را صرف تعلیم و تعلم نموده و آثار گرانباری را چون دبیرستان بلخ، معاصرین سخنور، یادی از رفته گان و دهها اثر پربهای دیگر بیادگار گذاشته و آنچه اندک اندک اما با تحمل مصایب فراوان گرد آورده بود مجموعه رسالاتی است که از وی بیادگار ماند. چه یادگار زیبا و در خور ستایش.

اینست وظیفه شناسی واینست حق شناسی مردم و ملت. او که بخاطر آگاهی مردمش، دانش و معرفت بودیعه گذاشت سهم خود را در غنامندی فرهنگ کشورش به شایستگی ادا نمود.

یادبود و گرامیداشت از علما و فضلا دانشور کشور کاریست در خور اهمیت و ستایش بیحد.

سیمینار حاضر که به توجه و مواظبت دولت انتقالی اسلامی افغانستان و در راس شخص جلالتماب حامد "کرزی" رئیس دولت و به همکاری و همیاری

صمیمانه اکادمی علوم افغانستان راه اندازی گردیده است نه تنها برای حاضرین در سیمینار ارزنده و اموزنده بوده بلکه برای ایندگان و پوینده گان سرمشقی خواهد بود در سپاسگزاری و ارج گذاشتن به مفاخر علمی و فرهنگی شان .

وزارت ارشاد، حج و اوقاف برای همه دست اندرکاران سیمینار حاضر از بارگاه احدیت موفقیت و پیروزی تمنا نموده و ارزومند است تا همچو سیمینار ها بخاطر معرفی شخصیت های علمی و فرهنگی کشور در اینده نیز ادامه پیدا نموده و این روش نیک پایدار بماند.

والسلام

محمد امین "ناصریار"

وزیر ارشاد، حج و اوقاف

پیام پوهنتون کابل به مناسبت همایش بزرگداشت
از سیومین سالگرد وفات مولانا خسته

ادبیات و آثار ادبی که به مثابه روان در کالبد جامعه عمل میکند محصول احساس و تحصیلات عالی و استعداد هنری شاعر و نویسنده بوده و ادبیات عالی نشانگر روحیهٔ زنده و قریحهٔ متعالی ادیبان یک اجتماع دانش پرور و هنر و راست.

ادبیات امروزی افغانستان که گذشته درخشان پانزده قرنه دارد در مسیر تحول پذیری همواره راه کمال پیموده و در روند تکاملی خود مکتبهای معروفی را در گوشه و کنار، هستی بخشیده است چنانکه مکتب ادبی خراسانی نخستین مکتب ادبی سده های سوم - پنجم هجری در کشور ماست که با طی پروسه بالنده گی خود در دوره های بعدی تا کنون مکتبهای عراقی، هندی و معاصر ادبی را به بار آورده است.

امروزه در ادبیات معاصر مان شخصیتهای برازنده و با اعتبار ادبی کم نیستند تعداد ایشان زیاد اند. و یکی از این سربر آورده گان عرصهٔ ادب معاصر کشور جناب خال محمد خسته بوده، خال محمد خسته شخصیتی چند بعدی است، او ادیب و نویسنده نامور، شاعر و سخنور بزرگ، تذکره نویس خوب، خطاط برجسته و ژورنالیست نیرومندی بوده است که حیات گرانبهای خود را با کار در این عرصه ها با تحمل ناملایمت بسیار به پایان رسانیده است.

از این شخصیت فرهیخته، دانشور، سخنور و هنرمند عالیقدر کشور چنین تجلیل شایسته، در خور تائید و ستایش است با سپاس فراوان از اکادمی علوم افغانستان که به سلسلهٔ بزرگداشت از شخصیتهای علمی و ادبی میهن عزیزمان موفق به برگزاری این همایش علمی – تحقیقی شده است به امید موفقیتهای هر چه بیشتر دانشمندان اشتراک کننده در این هم اندیشی فرخنده و عالی.

با احترام

الحاج پوهنوال محمد اکبر پوپل

رئیس پوهنتون کابل

بسم الله الرحمن الرحيم

پیام و هم مقال اتحادیهٔ ملی ژورنالیستان افغانستان به مناسبت سی و مین سال وفات مولانات خال محمد خسته

توسط نطاقه ممتاز شفیقه حبیبی، معاون شورای تفاهم و از موسسین اتحادیه ملی ژورنالیستان، قرائت میشود:

با ابراز سپاس و هم دورد بر کار مندان علمی اکادمی علو افغانستان، خلف الصدق (د افغانستان اکادمی) این پیام و مقاله را به انهایی تقدیم میدارم که یا در راه نهضت، دیموکراسی، و عدالت قریب یک قرن پیش، مردانه جان سپردند و یا راد مردانی که چون خال محمد خسته شب و روز را وقف تحقق ایدال و اهداف مقدس بنمودند که از رفته گان مشروطیت اول پا برجا بود.

ای بسی، که در این راه رنج های فراوان بردند و عمر عزیز را در طریق جهاد بزرگ، بجان آفرین تسلیم نمودند.

از استاد مولانا خال محمد خسته، برای بار اخیر در مجلسی دعوت کردم که به سال ١٣٤٨ هجری شمسی در تالار هوتل کابل، به غرض ابلاغ تصمیم در مورد تاسیس اکادمی یی مسمی به (د افغانستان اکادمی) و اخذ نظریات و آرای دانشمندان و نخبگان علم در کشور، از طرف وزارت اطلاعات و کلتور صورت گرفته بود.

در پایان محفل ، تاسیس د افغانستان اکادمی بحیث یک ضرورت ملی و ثقافتی شناخته شده، آرزو گردید تا ساحات علمی مورد مطالعه، تحقیق، و پژوهش اکادمی بشمول هنر های زیبا، معین و تثبیت گردند. در این مجلس اکثر پیشروان دنیای دانش و ادب کشور سهیم بودند که از آن یکی هم استاد خال محمد خسته بود و آن روز در کنار دانشورانی چون محمد کریم نزیهی متخلص به (جلوه)، استاد محمد ابراهیم صفا، میر محمد امین فرهنگ، سید محمد قاسم رشتیا، استاد غلام جیلانی جلالی، دکتور سید بهاوالدین مجروح، استاد غلام محمد نوین، محمد اسماعیل مبلغ، محمد صدیق روهی، محمد رسول امین، عبدالوهاب طرزی، محمد هاشم رحیمی، محمد حسن کاکړ، صالح محمد پرونتا، محمد ابراهیم ثابت، و علامه عبدالحی حبیبی، جا داشت.

تعمیم و انکشاف زبان ملی پشتو با نظر داشت حکم قانون اساسی ١٣٤٣ نیز مورد بحث مجمع دانشمندان قرار گرفت.

اما چون واژه و اصطلاح اکادمی، تا آن زمان نیز گاهی با ابهامات ذهنی و فکری مصادف میبود، لذا و تنها بعد از حصول مراتب خوشنودی و موافقت اعلیحضرت محمد ظاهر شاه بود- که حتی والا حضرت شاه محمود را به حیث رئیس افتخاری (د افغانستان اکادمی) در آینده نزدیک معرفی نمودند – که اکادمی افغانستان بحیث واحد اداری جدید التشکیل در چوکات وزارت اطلاعات و کلتور شناخته شد و قرار تصویب مجلس عالی وزرا مورخ ٢٥ حوت ١٣٤٨،

ریاست انجمن تاریخ و ادب افغانستان توام با ریاست آریانا دایرة المعارف و آمریت تقویه و انکشاف زبان ملی پشتو و همچنان یک کتابخانه اختصاصی با آمریت اداری منظوری بودیجه و مصارف آن، به این اکادمی تعلق گرفت.

در نظر بود تا ریاست پشتو تولنه نیز، اصولاً به این اکادمی در مرحله بعدی بپیوندد. در طی دو ماه پس از تصویب ایجاد اکادمی طبق هدایت مجلس وزرا، پلان کار، وظایف اکادمی، و گراف عمومی آن به مجلس موصوف ارائه یافت که افغانستان اکادمی در آن واجد شورای عالی، اعضای اعزازی انتصابی به فرمان شاه (اکادمیسین ها)، و اعضای مسلکی با رتب علمی بود.

استاد بزرگوار ما، مولانا خال محمد خسته، در لست مرتبه اعضای اعزازی یا اکادمیسین ها، با معاش مستمری آبرومند قرار داشت.

نخستین سمینار بین المللی و مجلل دوره تمدن کوشانیان در افغانستان، با شرکت دانشمندان شناخته شده کشور های برتانیه، هند، پاکستان جمهوریت فدرالی آلمان، امریکا، ایران، فرانسه و ایتالیه و چهار تن از دانشمندان شهیر افغانستان، به همکاری فعال مرکز تاریخی کوشانیان انجمن تاریخ و ادب د افغانستان اکادمی نیز، پس از تاسیس اکادمی در سال **۱۳۴۹** هجری شمسی در شهر کابل بر گزار شد. که فعلاً انجمن و مرکز مذکور در تشکیلات اکادمی علوم وسیع و انکشاف یافته، جا داشته و هم از آخرین سمینار روی مطالعات تمدن کوشانیها در چوکات تشکیلاتی آن، امسال تجلیل به عمل آمد.

جریده (مساوات)، ناشر افکار دیموکراتیک و مترقی، بعد از گردهم آیی مجلس دانشمندان، در شماره **۳** حوت **۱۳۴۸** خود بنوشت:

((وقتیکه افغان اکادمی گفته شود (البته قسمت اجتماعی آن)، مراد از آن حفظ و پرورش تمام مواریث ملی چه در پشتو و چه در دری است و هم تمام زبانهای افغانستان است که مردم ما بدان تکلم میکنند، در این گونه موارد باید

اقدامات ما بر اساس ملی و دولتی بنا باشد که همواره دوام و پایندگی دارد، نه اینکه آنرا اقدام یک حکومت یا اشخاص بدانیم و حکومت ها و رجال ما بعد آنرا فراموش کنند(....)

((در انیجا این نکته را فراموش نباید کرد که لوایح و اساس نامه ها و خط مشی اکادمی باید به سویه دولتی مهیا گردد. و این موسسه علمی و فرهنگی در قطار موسسات دولتی رسماً جای گیرد، و ولسی جرگه نیز وجود و اساس نامه آنرا تائید نماید، تا در آینده دستخوش تمایلات فردی نباشد.))

قابل یاد آوریست که مرحوم محمد هاشم میوند وال ناشر جریده مستقل (مساوات) و استاد فقید عبدالروف بینوا، هر دو شخصیت بالترتیب و قبل از من، وزرای وزرات مطبوعات بوده و در راه تاسیس اکادمی، مساعی سود مندی نموده بودند که برای من در ایجاد (د افغانستان اکادمی) خیلی ها مغتنم بحساب آمد. البته وزارت مطبوعات در انکشاف بعدی خود، عنوان اطلاعات و کلتور بخود گرفت. در بحران عظیمی که مملکت را بتدریج فرا میگرفت و منجر به رویکار آمدن جمهوریت اول و تاسیس جمهوریت دیموکراتیک افغانستان شد، طبیعی می نمود که بنابر ماهیت علمی و تحقیقاتی افغانستان اکادمی، تعدیلاتی در روبنا و تشکیلات آن بوجود آید.

(د افغانستان اکادمی) با ادغام بخش تحقیقات علوم طبیعی، تهیه و نصب دستگا ه زلزله سنج و جستجوی طرق فنی استفاده از انرژی آفتاب و پروگرام رهبری میتودیک اکتشافات علمی و بکار بردن آن در ساحات وسیع زراعت و اقتصاد ملی کشور،اسم و عنوان اکادمی علوم افغانستان را اختیار نمود. قانون آن در سال ۱۳۶۰ هجری شمسی بمنصه اجرا در آمد که در آن اکادمی علوم منحیث موسسه عالی علمی، تحقیقی افغانستان بوده در ترکیب آن چون در بدو

تاسیس ، علما و متتبعین برجستهٔ کشور، شمولیت داشتند در این قانون، اکادمی علوم چنانکه باید و شاید، دارای صلاحیت ها و امتیازات وزارت بوده است.

خواستم تا روی جریدهٔ (آزاد وحدت) ارگان نشراتی که خال محمد خسته امتیاز و مدیریت مسؤول آنرا بر عهده داشته و اولین شماره آن در ماه دلو ۱۳۴۴ هجری شمسی در شهر کابل به نشر رسیده است، مطالبی نویسم، که نوشته ارزشمند علامه پوهاند عبدالحی حبیبی بمناسبت دهمین سال وفات مولانا خسته بنظرم رسید.

نوشتهٔ که شرحی است حسرت بار و آئینه ایست تمام عیار از زندگی پر تلاش و تعب مولانای شهیر ما، افکار مترقی و روشنگر شخصیت صاحبدلی را تبارز میدهد مشروطه خواه و مبارز در راه وحدت ملی شالوده و بنای فرهنگ ملی، که خال محمد خسته چون سر لوحه وزیر بنای مفکوره وی جریده خود، (وحدت)، نیز قرار داده بود.

به اجمالی ازین مقال کم نظیر توجه فرمائید:

((این شخص عالم، خطاط متواضع را من در سنه ۱۳۲۷ ش که وکیل دوره هفتم شورای ملی در کابل بودم. شناختم خط نستعلیق را میانه می نوشت، شعرش بر سبک هند خوب بود، از علوم عربی هم بهره یی داشت و وکیل منتخب شهر مزار شریف در شورای هفتم بود. به زبان ازبکی هم گپ می زد، اردو را یاد داشت، در عربی هم مطالعه میکردو بهر صورت شخصیت مغتنم ، بی آزار و مردم دوستی بود. نثر فارسی را روان مینوشت و در مسائل نژاد و زبان و مذهب، شخص متعصبی نبود. با وجود ملایی. با جوانان روشنفکر می امیخت و از راه معلمی و خطاطی زندگی فقیرانه داشت.

استغنا و توکل بر طبع او غالب بود. در شورا و در فرکسیون را دیکال دوره هفتم که جوانان تندرو و نقاد سیتزنده یی بودند. مانند محمودی، حبیبی،

غبار، نوا، نزیهی، قرار داشت و در تمام مسائل، جبهه ملی و مردمی را تائید میکرد و حکومت ها را سخت انتقاد مینمود. چنانچه بعد از ختم دوره هفتم چون کاندید دوره هشتم و کالت گردید، به امر صدر اعظم آنوقت، قرعه عسکری او را در حالیکه بیش از شصت سال داشت، کشیدند و مانع از کاندید شدن او شدند.

مولانا خسته، عمری را به چنین وضع در حالت فقر و تنگدستی بسر برد. به اجرت ناچیزی در مطابع کار تصحیح میکرد، کتاب ها را به اجرت می نوشت. در حدود ۱۳۴۶ش، بمن رجوع کرد تا کاری را در انجمن تاریخ برای او تدارک نمایم. در آن وقت من (زین الاخبار گردیزی) را از روی دو نسخه انگلستان، تصحیح و ترتیب کرده بودم. آن را به اجرت ده هزار افغانی به او سپردم تا با نستعلیق بنویسد. چون آنرا برای چاپ به مطبعه فرستادم(...) وزیر مطبوعات آنرا واپس از مطبعه خواست و به من سپرد، و من هم مجبور بودم تا ده هزار افغانی بودیجه انجمن تاریخ را از کیسه خود واپس به خزانه تحویل دهم و کتاب تبیبض کرده مولانا خسته را بگیرم.

چون چاره دیگر نبود، آنرا به بنیاد فرهنگ تهران فرسادم تا که در سنه ۱۳۴۷ در آنجا طبع و نشر شد و مولانا خسته مجبور به ادای جریمه ده هزار افغانی نشد.

خسته، چنین زنده گی داشت و مریض گشت و بر بستر افتاد. روزی به (کریم نزیهی) یکی از دوستان خود گفتم، وی همشریان خود را جمع کرد، پول فراهم آورد و به مدد خسته فرستاد (...) در حدود ۱۳۵۲ هـ ش احوال بیچاره گی و تنگ دستی و بیماری او را به صدر اعظم وقت(موسی شفیق) گفتم، وی پنج هزار افغانی داد تا آنرا از طرفش به خسته برسانم.

رفتم، خانه خرابه خسته را در شاه شهید پیدا کردم. چون در آمدم مرا به اطاق مخروب که فرشی نداشت بردند. دیدم مولانا خسته در حالتیکه کسی را

نمی شناسد در حالت اغما بر بستر فرسوده که فقط با قد او برابری میکند، افتاده و باقی صحن خانه خاک است و فرشی و گلیمی ندارد.

من او را در آن حالت زار و افسوسناک دیدم، پول را به زوجه اش سپردم. چون در خور خطاب و سخن راندن نبود، با او تکلیفی ندادم بعد از سه روز شنیدم وفات کرد و چند تن از همشهریان (مزاری) او را دفن کردند. نه خبری از وفات اش دادند و نه کسی بر او اشک ریخت، نه مرثیه و تاریخ وفات داشت(...)

در اینجا، بیجا نیست که صدای آسمانی مولانای بلخی را بشنویم که گوید:

ما خصم جانیم، وقتی که جان برآمد،

فقط نام شخص را قدر دانی میکنیم. مولانا خسته روز ۲۶ سنبله ۱۳۵۲ ش مرده و ما اکنون ده سال بعد سال دهم رحلت او را تجلیل میداریم. ولی (خسته) به زبان حال به ما میگوید:

گهی خرسند شوی از من، که میرم   چرا مرده پرست و خصم جانیم

چو بعد مرگ خواهی آشتی کرد؟   همه عمر از غمت در امتحانیم

کنون پندار، مردم آشتی کن!   که در تسلیم ما چون مرده گانیم

چو بر گورم بخواهی بوسه دادن

رخم را بوسه ده، اکنون همانیم.(...)

* * *

کابل ۲۲ میزان ۱۳٦۲ هـ ش.

از توجه دانشمندان گرامی تشکر میدارم!

دوکتور محمود ''حبیبی'' عضو علمی اکادمی علوم

و رئیس اتحادیه ملی ژورنالیستان افغانستان ۱۳۸۳ ش

بخش دوم

مقالات



نیلاب رحیمی

زیست نامهٔ مولانا خسته

خال محمد ولد ملا رستم ابن عبدالرحیم متخلص به خسته در ۱۳۲۰ هـ ق برابر به ۱۳۸۱ هـ ش در دهکدهٔ دهباز ختلان از توابع تاجکستان در خانواده یی از مهاجران آن دیار دیده به جهان هستی کشو د. این فرزند برومند نتیجه وصلت پدری پنجشیر و مادری ختلانی میباشد. و نگارنده را به یاد فیلسوف والا مقام و دانشمند گرانمایهٔ بلخی شیخ الرئیس حجة الحق ابوعلی سینا می اندازد که از پدری بلخی و مادری بخارایی به دنیا آمده بود.

مولانا خسته راز پنجشیری بودنش را در نتیجهٔ بروز رویدادی تکان دهنده که آنٖ بیگانه پنداشتن مولانا بود در محضری از دوستان و ارادتمندان و شاگردانش افشا کرد. سخنور توانا، ادیب فرزانه، شاعر و دانشمند ذروه نشین روزگار ما، واصف باختری را وصیت نمود که این پیام را صادقانه و رسالتمندانه

به حلقات علمی و فرهنگی کشور در آینده برساند. اسناد واصف باختری نیز در ادای این دین همت گماشت و راز پنجشیری بودن مولانا خسته و علت افشای آنرا از زبان خودش چنین ابراز نمود:((هنگامیکه مولوی خسته مبنی بر وسعت معلوماتی که در آثار پر اسرار حضرت ابوالعالی بیدل داشت افتخار تصحیح و تنقیح متن و اهتمام چاپ کلیات حضرت بیدل را از طرف ریاست تالیف و ترجمهٔ وزارت معارف نصیب گردید با پخش این خبر یکی از دانشمندانی که در آن زمان سفیر کبیر افغانستان در قاهره بود،نامهٔ ذونیش داری عنوانی وزیر معارف وقت توسط عبدالله روفی فرستاده وزیر موصوف را مورد ملامت قررا داده بود که چرا کار تصحیح و چاپ کلیات آثار سخنور بزرگی چون بیدل را به یک مرو بی سواد و بیگانه سپرده است. عین نامه پیش از آنکه به وزیر برسد، بدست یکتن از ارادتمند مولوی خسته افتاده فوتوکاپی گرفته واصل نامه را مسترد نمود)) نحوهٔ بیان نامه، مولوی خسته را بر آشفته کرده در مجلسی که چند تن از شاعران و نویسنده گان حضور داشتند. در پاسخ این نامه واکنش نشان داده چنین گفت: ((من درین مکتوب که مرا در آن مرابی سواد و بیگانه قلمداد کرده است لازم میدانم که در جریان یک سلسله وقایع قرار دهیم. اینکه من سواد دارم و یا بی سواد هستم به هموطنانم به شمول جناب سفیر، نگارندهٔ این نامه، پیداست که به تبصرهٔ مزید نیازی نیست. اما در بارهٔ بیگانه بودن خود بایست بگویم که هر گز و ابداً بیگانه نیستم و اباً وجداً باین خاک تعلق دارم. پدرم بنام ملا رستم از پنجشیر است که در سلک منشیان سردار محمد اسحاق خان والی مزار شریف منسلک بود. همگامیکه وی علیه امیر عبدالرحمن خان قیام کرده و منهزم گردید. ارکان حکومتش که پدر من نیز در شمار آنان بود به ماورا النهر فرار نمود. پدر پنجشیری الاصل من در ختلان رحل اقامت افگند و با دختری از همان ناحیه ازدواج کرد که من نتیجهٔ همان وصلت هستم. آیا شما تصور بفرمایید که چطور

میتوان مرا بیگانه نامید آیا یک پنجشیری درین مرزو بوم بیگانه است...؟)) استاد واصف باختری، که یادش به خیر باد ، از فراز مندان روز گار ماست و همه میدانیم که صداقت و راستی از شیوه های بیان اوست از پیوند بلافصل او با مولوی خسته نیز آگاهیم که علاوه برخویشاوندی از شاگردان و آموزش دیدگان حضور فیاض مولوی خسته میباشد. وی این جریان را به چشم دیده و این بیانات را بگوش هوش شنیده است و مبتنی بر رسالتی که آن نستوه مرد وارسته به وی سپرده بود این پیام را نجیبانه به همگان رسانیده است و صاحب این قلم آنرا بی کم و کاست از زبان استاد واصف باختری شنیدم و ثبت کردم و پس مبنی به این داستان واقعی مولانا خسته را باید پنجشیری الاصل، ختلانی المولد، بلخی المسکن و کابلی المدفن بشناسیم و در عملکرد این مرد آزاده این نسبت ها پدیدار بود.

آنگاه که مولوی خسته ابجد خوان د بستان بود، پدرش به علتی که درست روشن نیست و احتمال دارد فشار های اقتصادی و تامین حوایج زندگی باشد، ختلان را به قصد بخارا ترک گفت. بخارا در آن زمان به داشتن مدارس شهرت داشت، خسته به مدرسه گام نهاد و در تمادی پنجسال که پدرش در بخارا ساکن بود قرآنکریم و علوم وابسته به آن را در نزد قاری بابا جان و قاری میر شریف آموخت و مبادی هنر خط را از نزد پدرش فراچنگ آورد. و در آموزش صرف و نحو که به نظر آموزگاران معارف اسلامی که اولی به مثابۀ مادر و دومی به حیث پدر علوم شناخته شده اند و هر دانشجو در آغاز از آموختن آن خود را ناگزیر میداند، در همان مدارس فرا گرفت.

خانواده خسته بخارا به قصد مهاجرت به بلخ ترک گفت نخست در مضافات بلخ سکنا پذیر گردید، خسته که هنوز در آستانۀ شباب بود بمنظور تهیۀ هزینۀ زندگی خانواده در سیاه گرد مزار شریف دست به کار دهقانی زد. و مدت

دو سال باین کار با کمال حوصله مندی و پشت کار پرداخت و چند گاهی بحیث ملا امام در ارلات ضلع بوینی قره به امامت اشتغال داشت.

خسته ازین امامت و چالش های دوستش ملا حسام الدین محتسب و فریب خوردن ازوی در حاشیهٔ خمستان (ص ۲۴۳) شرح مبسوطی نبشته است. از این یاد داشت معلوم میشود که مولانا از ثبت گزارشات زندگی اش در بر خورد با حوادث و رویداد ها، از همان اوان نخستین غافل نبوده است.

مولانا خسته بنابر ذوق سلیم، قریحهٔ بیدار و استعداد شگوفان از دوران صباوت بگفتن شعر مبادرت ورزیده و کفایت و لیاقت خود را درین راه نمودار کرده است. خودش درین باره چنین میگوید:

به ده در شعر گفتن کردم آغاز

بسال پانزده گشتم سخن ساز

به بیست و پنج گردیدم سخن سنج

فلک پیما شدم اندرسی و پنج

* * *

و شعریکه در ده سالگی سرود، بمطلع زیر است:

گر باین تشویش دارد از خزان بستان ما

میکشد لذات شیر مادر از دندان ما

* * *

خسته در سال ۱۳۴۱ هـ ق زمانی که بیست و یک بهار و خزان را پشت سر گذاشته بود به قصد دست یافتن بردانش بیشر و اندوختن معلومات گسترده تر، در فرهنگ و معارف اسلامی رهسپار هند شد. در آن روز گاران نیم قارهٔ هند ظرفیت پذیرش شاگردان بیشتر را در مدارس اسلامی داشت. جنبشی که درین زمینه به همت رهبران خردمند و فرزانهٔ جوامع مسلمان هند پیریزی شده

انگیزه های نیرومندی را در برداشت و همین نهضت های علمی متضمن تجانس فکری و انسجام عشایری مسلمانان هند در راه نیل به یک هدف عالی اسلامی شد. از آنرو در جلب و جذب و تربیهٔ شاگردان از هر جایی که بودند به سختی میکوشیدند و پیگیرانه تلاش مکردندز آوازهٔ این حلقات در گوش جویندگان طنین افگنده مشتاقانه ایشان را به نیم قاره میکشانید و به آموختن علوم اسلامی تشویق و ترغیب میکرد و فرزندان افغانستان نظریه پیوند بلافصل فرهنگی و وابسته گی معنوی با شتاب درین مدارس می پیوستند و عاشقانه در راه فروکش کردن عطش علمی خود سعی میکردند خسته نیز بخاطر نیل باین آرمان با امکانات نا چیزیکه داشت از فراز و فرود راههای صعب العبور گذشت و با وجود دشواری های طاقت فرسا خود را به هند رسانید.

نخستین روز های ورود خسته به هند با مشکلات توام بود. اما وی ثبات قدم ورزید و با پیشآمد های اندوهبار دست و پنجه نرم کرد. او نخست در مدرسه هاشمیه واقع ذکریا مسجد ثبت نام نمود و دروس خود را از مدرسه آغازید. او شرح مشکلات گلوگیر خود در هند را بوسیله نامه یی عنوانی دوستانش ملا عزیز الله و قاری ذکریا خان در سال ۱۳۰۴هـ ق (۱۳۰۵ش) از بمبی به مزار شریف ارسال نموده است. از زبان شکوه آمیز نامه پیداست که نگارنده باد شورای طاقت فرسایی دست و گریبان بوده است. خسته باعتبار مسموعات خود می پینداشت که زندگی در هند با جلوه های دلنشین همراه است. اما زمانی که محیط اجتماعی هند را میزان خرد سنجید به حقایقی که در ماورای باورش سیر میکرد، رهیافت شد جریان را بوسیلهٔ نامه در سال ۱۳۵٦ هـ ق برای درستش قاری غلام نبی در مزار شریف فرستاده گفت:

مـــی شنیدم کـــه زر به هندوستان

خاک روب است چون به ترکستان

حـــالیا خسته آمـــدم دیـــــدم

مفلسان اند هر کجا یکسان (خ ۲۹۸)

* * *

همه میدانیم که دوره تحصیل و فرا گیری دانش مشکلاتی را در بردارد.و گوهر علم از ژرفنای زمانی به رایگان دستیاب نمیگردد. غواصی توانمند و باثبـات میخواهد. خسته در جامعهٔ هند در اوج تنگ دستی، خود را تنها احساس میکـرد و این گذار ها در آبدیده کردن او اثر مشهود دارند. او با پیوستن در انجمـن طالـب العلمان افغانی در هند سر انجام خود را از مصیبت تنهایی و بی پناهی نجات داد و کار و پیکار خود را در زمینهٔ آسان ساختن دیگر سـختی هـا چـون مـردان سـخت کوش ادامه داد.

خسته مدرسهٔ هاشمیه را بمنظور شـمول در مدرسـهٔ فتحـور تـرک کـرد. تاریخ این حرکت روشن نیست و خسته در یـاد داشـت هـای خـود از آن ذکـری نکرده است. خسته از محاسن مدرسه هایی چون: مدرسهٔ تقویت الاسلام ویـرا دل واقع گجرات، مدرسهٔ معروف علیگر مدرسهٔ دیوبنـد وغیـره نـام بـرده اسـت و از استادان ورزیده و چیره دست در علوم و معارف اسلامی به نیکی یاد آور میشود و دوستانی نیز در محدوده یی آنها بخود دست و پا میکند، اما روی همرفتـه از ایـن همه روابط زمان آموزشی خسته در آن مدارس پدیدار نمیگردد.

در زمرهٔ استادان مایه ور خسته یکی هـم ابـوالعلا محمـد اسـماعیل گـود هرادی بوده که از محضر او صرف و نحو و علوم ادبی را فراچنگ آورد. خسـته در نامهٔ سوزناکی که عنوان وی نوشته، ارادث عمیق خود را به شخصیت او ابـراز فرموده و از حال خود نیز بابیت زیر معلومات داده است:

روزی قلم ز خلق خدا ماجرا نوشت

شاید مـــرا به رنج والم مبتلا نوشت

از دانشمندانی که خسته مراتب اخلاصمندی و باور خود را به مقام علمی وی ارزانی میدارد و او را از استادان در خورد احترام قلمداد میکند مولوی محمد شریف الله نایب صدر مدرس مدرسهٔ فتحپوری دهلی است، شاه محمد یاسین شوکت و برادرش شاه محمد طاها از عظیم آباد در شمار دوستان دست اول خسته در هند شامل اند. خسته اندازه محبت خود را به این دو برادر در رباعی دیگر سروده ابراز میدارد:

از مرحمت خدای عالم خسته

ز افات زمانه ام بکلی رسته

ز یرا که بود یاسین و طاها شب و روز

وردم بزبان و حرزجان پیوسته

* * *

از مردان دانشمندیکه پیوند خسته باوی بلافصل بود ابو العرفا مولوی عبدالغنی بلخی است وی از خسته دلجویی میکرد و باوی محبت داشت خسته در غزلی به مطلع:

عزیز من به مصر عزت آرا میدنت نازم

غریبان دیار خویش را پرسیدنت نازم

* * *

سروده، ارتباط وی را ستوده است.

سیرو سفر خسته در هند بارور و ثمر بخش است. او هنر خط نسخ و نستعلیق را از استادش منشی عبدالغنی یا قوت رقم دهلوی فراگرفت و تا حد پختگی و کمال رسانید و همین هنر خط بود که بعد ها به فریاد خسته در حالات بحرانی رسید.

خسته در نیم قاره هند تا آنجا که مقدور بود سیرو گشت کرده، از مراکز باستانی یادگار های تاریخی. نهاد های فرهنگی و انجمن های ادبی و علمی در

شهر هایی چون: ا لله آباد، بمبی، حیدر آباد، ویراول، کودهرا، لاهور پیشاور، گجرات، علیگر فتچور دیدن بعمل آورده با علما، ادبا و دانشمندان آن مناطق تفاهم نموده و بهره ها گرفته است.

خسته در حلقات ادبی هند بحیث یک سخنور با استعداد و پرنبوغ شناخته شده بود. او در مشاعره ها شرکت میکرد و بزم های ادبی را با سروده های نغز خود رونق میداد و در نشست های ادبی ایکه به همت پندت امرنات صاحب ساحر دهلوی همه ساله تدویر میبافت ا شتراک میکرد چنانکه در مشاعره ایکه در دهلی برگذار شده بود با استقبال مصرع ((میکشان مژده که ابر آمد و بسیار آمد)) غزلی را به مطلع زیر سرود:

میشکان مژده که ابـر آمد و بسیار آمد

تــــاک را نــــوبت آبستن و بــار آمد

فــرصت بانک می و دور می ناب رسید

ســـایهٔ سورسهی و لب جـــــوبار آمد

* * *

مرحوم خسته چهارده سال را در هند سپری کرد. حاصل این دورهٔ اقامت، اندوخته های علمی و ادبی و شناخت معارف و رجال حلقه های عرفانی و فرهنگی و کسب پختگی در خط نسخ و نستعلیق، آموختن زبان اردو، پژوهش در ادب و عرفان اسلامی را روشن کرده تراجم احوال گویندگان و نگارندگان در تاریخ و فرهنگ و زبان فارسی دری در خراسان و نیم قاره هند و تالیف و نگارش چند اثر ادبی و تاریخی میباشد. او در اوایل ربیع الثانی سال **۱۳۵۵** هـ ق (**۱۳۱۵** هـ ش) هند را به قصد کشور ترک گفت و در عوض راه از مدرسه دیوبند عبور کرده آن مرکز درس و پخش علوم اسلامی را در قصیدهٔ غرایی با مطلع زیر ستود:

در نگاه دیـــو بند ای منبع فضل و کمال

ای محیط رحمت و دریای فیض ذوالحلال

* * *

خسته چند بار با علامه اقبال دیدار کرد و از محضر فیاض آن بزرگمرد اندوخته های فراوانی بدست آورد او از جهان بین و نظام فکری اقبال متاثر گردیده کتاب (نظم الحیات) را به جواب این پذیرش نوشت درین کاب اثرات اندیشه و آثار اقبال بویژه جاوید نامه بر روند فکری مولوی خسته برروشنی باز تاب میکند.

خسته به سال **۱۳۱۵** هـ ش وارد مزار شریف شد و در مدرسهٔ اسدیه داخل خدمت گردید. او چنانکه نبشته است سال **۱۳۲۰** هـ ش بمنظور اشتراک در مراسم جشن استقلال به کابل آمد و درین شهر با شعرا و دانشمندان و استادان پوهنتون چون ملک اشعرا قاری عبدالله خان که بزعم خسته کلیم روز گارش بود، صوفی عبدالحق بیتاب صوفی غلام نبی عشقری و دیگران ملاقات کرده صحبت ها بعمل آورد. در سال **۱۳۲۲** هـ ش مولوی عبیدالله صافی، که خسته او را پشاوری میخواند و بعد در دههٔ قانون اساسی بمقام بلند ستره محکمه رسید، سر مدرس اسدیه مقرر شد. او به محبوبیت و مقام بلندی که خسته در نزد شاگردان داشت حسد ورزیده در صدد اخراج خسته از آن مدرسه بر آمد و سر انجام مولوی خسته را با توسل به دسایس و حیل از مدرسه اخراج نمود. خسته در آثار منظوم و منثور خود درین باره شکوه های زیاد دارد که درین مختصر نمی گنجد، مولوی خسته مجبور شد در مدرسه خواجه خیران بصورت غیر رسمی بحیث مدرس ایفای وظیفه بدارد.

مولوی خسته مبتنی بر مقام و منزلت والایی که در نزد مردم قدر شناس شهر مزار شریف داشت در حوت سال **۱۳۲۷** هـ ش بحیث وکیل در دوره هفتم

شورای ملی انتخاب شد. در پارلمان آن روزگار به مبارزات ضد دولتی بخاطر تحقق بخشیدن عدالت اجتماعی دست یازید و در صف مخالفین دولت قرار گرفت.

در سال ۱۳۳۱ هـ ش بساط پارلمان را برچیدند و آن دیموکراسی را لغو کردند و تعدادی از فعالین را به زندان بردند و مولوی خسته را در شهر کابل نظر بند کرده اجاره رفتن به مزار شریف ندادند دار حدود پنجاه سالگی نامش را به قرعهٔ عسکری کشیدند.

مولوی خسته زمانی که باورمند شد که مجال بیرون رفتن از شهر کابل را ندارد به قصد پیدا کردن کاری برآمد، سر انجام تلاشش به ثمر رسید و در سال ۱۳۳۲ هـ ش به ماموریت فروش کتب ابن سینا موظف گردید و این وظیفه را تا سال ۱۳۳۴ هـ ش ایفا نمود و در سال ۱۳۳۵هـ ش به گشودن کتاب فروشی خسته دو کاه فروشی مبادرت نمود در همین کتاب فروشی توفیق تالیف چند اثر ادبی و تاریخی نصیبش شد و به استنساخ متون ارزشمندی چون تاریخ گردیزی، سیرةالنبی. لغات عامیانهٔ فارسی وغیره پرداخت علاوه بر آن به نوشتن مقالات علمی و ادبی و فرهنگی در مورد معرفی رجال بزرگ ادب و عرفان، تاریخ، فرهنگ و ادب سیر تکاملی فرهنگی و ادب در خراسان و رشته های دیگر در زمینه های مختلف فرهنگی و ادبی اقدام کرده حاصل آن تلاش های پژوهشی را در مجلات ادب، عرفان، آریانا ،کابل، ژوندون، پښتون ژغ و روز نامه های مثل انیس و اصلاح و هیواد وغیره به نشر رسانده است. از مولوی خسته مصاحبه هایی در ارتباط پدیده های فرهنگی و شاخص های ادبی در روند مطبوعات ما به نظر میرسد که بیانگر دیدگاه های سازنده و تکمیل کنندهٔ مولوی خسته در زمینه میباشد.

خسته در گذرگاه فروشی منزل محقری داشت که وی با کمال مناعت و درایت در آن منزل زندگی پر مشقت و دشوار گذار خود را سپری میکرد. وی در

سال ۱۳۴۴ هـ ش که سپیده دیموکراسی و آزادی بیان و اندیشه در افق سیاسی نمودار شده بود بدستیاری تعدادی از چیره دستان فرهنگ و سیاست به نشر جریده یی بنام وحدت همت گماشت. این جریده دیر نپایید دوستانی که خسته را درین سیر یاری میکردند از نیم راه عقب رفتند خسته ازین وضیعت فریبنده و منفی سخت آزرده شد میگویند وی در حیاط منزلش واقع کارته نو مرغ دانی ساخته بود و لوحهٔ دفتر جریده وحدت را به جای یک دیوار آن مرغ دان طوری گذاشته بود که هر کس که وارد حویلی می شد همین لوحه نگاهش را بار نخست جلب میکرد. روزی یکی از پیشوایان این راه داخل حویلی شد و این منظره را دیده بر مولانا خورده گرفت که چرا چنین اهانتی را روا داشته است مولانا در پاسخ فرمود، ما که زیر این لوحه وحدت کرده نتوانستیم، بگذار همین مرغک ها وحدت کنند.

داستان فقر فخر آیین و تلاشهای شبا روزی وی برای تامین هزینهٔ زندگی سخت تکان دهنده است درست که مردان آزاده و وارسته از قیود اهانت بار و آبرو بر زندگی مادام فراز و فرود طاقت فرسا را در سیر حیات پی سپر کرده اند اما سر همت فرو نیاورده اند. زمان فقرو غنا سپری شد. اما امرروز خسته از سر افرازان جاوید است و آنانیکه آنروز غنا داشتند اکنون از گمنامان ابدی شمرده میشوند مولوی خسته در سال ۱۳۴۳ در مجلس موسسان قانون اساسی شامل گردید و سپس از آن در ریاست تالیف و ترجمه وزارت معارف بحیث عضو مصروف شد و از سال ۱۳۴۷ کار بر تصحیح و چاپ کلیات آثار و اشعار ابوالمعانی حضرت بیدل (رح) را آغاز کرد. پیداست که این کار با دشواری هایی توام بود، دانش فراوان بویژه در زمینهٔ شعر و سبک هندی از جمله بیدل که از ذروه نشینان و فراز مندان این مکتب است را ایجاب میکند حوصلهٔ فراخ که بدون انکار مولانا خسته هر دو مزیت را دارا بود از آنرو در فرجام کار پیروزی

چشمگیری را نصیب گردید و کلیات حضرت بیدل را در چهار جلد ضخیم و قطور بوجه احسن و بسیار عالی به چاپ رسانید که نام مولانا خسته را ماندگارتر ساخت. در چند سال اخیر نهضت بازیابی ارزشهای زبان حضرت بیدل و پژوهش در اشعار بلند او توجه پژوهندگان و ادب گرایان ایرانی را بخود جلب کرده است. آنان نظر به امکاناتی که در دسترس دارند موفق به انجام دادن کار شایسته یی درین زمینه شده اند و اشعار ابولعانی را به قطع و صحافت عالی چاپ کرده اند. در مقدمه های که تصحیح کننده گان نگاشته اند، مصحح و مهتمم چاپ کابل ، استاد خلیل الله خلیلی را دانسته اند که در این تشخیص خود را خطا رفته اند. این لغزش به نظر صاحب این قلم از مقدمه یی ناشی شده است که به قلم استاد خلیلی نگاشته شده استاد خلیلی نیز از بیدل شناسان چیره دست شمرده میشود و فیض قدس او در شرح زندگی و آثار حضرت بیدل برای تثبیت این ادعا کافیست اما در تصحیح و چاپ کلیات حضرت بیدل دست ندارد و این کار مخت به مولانا خسته میباشد. وی کتابی ژرفنگرانه و پژوهشگرانه بنام (منتخب الزمان) در شرح حال و معرفی آثار حضرت بیدل نوشته است. بخش هایی از این کتاب در ژوندون و مجلهٔ کتاب به چاپ رسیده اما بصورت کامل اقبال چاپ نیافته است.

مولانا خسته مرد کثیرالابعادی بود. شناخت او از بلخ و مضافات آن او را به نوشتن اثری بنام (ماثر بلخ) توفیق ارزانی کرد. مرحوم استاد حبیبی که از دانشمندان بی بدیل روز گارش بود. اظهار میدارد که به کمک مولانا خسته به تصحیح کلمه سیس به شیث رهیاب شده است.

مولانا خسته در اثر فقر گلو گیر کار پیگیرانه زمینگیر شد. بخصوص فشاری که از سال ۱۳۴۹هـ ش در مدت ساختار منزل در کارتهٔ نو به وجود وی وارد آمد او را ا ز پا در آور از انجا که توان استخدم مزدور را نداشت خود کار

میکرد. چون فشار کار بالا تر از توانمندی او بود. طاقت نیاورده علالت وضعت دامنگیرش شد. من خود شاهدم که او چند جلد کتاب خود را در فصل اول سال ۱۳۵۲ هـ ش به کتابخانه های عامه برای فروش آورده بود. این مرد مردستان وارسته گی و مناعت پس از دست و پنجه نرم کردن با مشکلات و سختی های توان بر زندگی پر مشقت، بروز دو شنبه ۲۶ سنبله سال ۱۳۵۲ هـ ش داعی اجل را لبیک گفته از بساط هستی پا کشید و به جاویدانان پیوست.

روحش شاد و یادش گرامی باد!



سرمحقق محمد آصف گلزاد

آثار و کارکردهای مولینا خال محمد خسته

چند حرف بر سبیل مقدمه :

خال محمد خسته از آوان کودکی تا واپسین رمق حیات از آفرینش ادبی – هنری دم فرونبست او پیهم شعر می سرود، نثر مینوشت، تذکره مینگاشت، مقاله های تحقیقی – ادبی جهت چاپ به روزنامه ها، جراید و مجله ها آماده میساخت، آثار دیگرآنرا باز نویسی، تحشیه، تعلیق، نقد و خطاطی میکرد. برای جریده "وحدت که خود مؤسس و مدیر مسؤول آن بود. سرمقاله و نبشته های سیاسی، اجتماعی و ادبی تحریر میکرد. او بهمین دلیل یعنی نوشتن زیاد، پیش از وقت نور بینایی و قوت جسمانی اش از دست میدهد. مگر فراوان آثار در بخش های مختلف ادبی، سیاسی، اجتماعی و هنری از خود یاگار گذاشت، گویا بدین ترتیب "باغ سخن را" زنده گی بخشید:

اینگونه اگر زنده زمن باغ سخن راست

بعد از سرمن فخر بمن اهــل وطن راست

در هـــــر ورقی خامهٔ من مشک فشاند

ناید سخن آنجا مگر از مشک ختن راست

قـــــــرنی است نیاروده چو من بلخ و بخارا

عمری است چو من نامده ختل و قطعن راست

(خمستان ، ص ۵۵)

و اما دریغاکه خسته خود در حفظ و حراست کارکرد هایش توجه چندانی نکرده و در نتیجه تعدادی از این مرواریدهای غلتان راه نیستی سپرد؛ چنانچه باری مولینا خسته ضمن نگارش بیوگرافی و آثارش در معاصرین سخنور ، سروده هایش را ضمن کلیات شش جلدی و منتخبی از آنها طی دو جلد یاد کرده است،۱ که اکنون نه از آن شش جلد اثری است و نه از آن دو جلد منتخب خبری، همین طور که گفتیم معدودی از آفریده های دیگرش نیز به فنا کشیده شده است.

از تصادف نیک، چند اثر چاپ ناشدهٔ وی در کنار سایر آثار خطی کتابخانهٔ اکادمی علوم افغانستان همین اکنون موجودیت خود را حفظ نموده و چندتای دیگرش هم در آرشیف ملی محفوظ میباشد، که بعداً به تفصیل در باب آنها صحبت خواهیم کرد. قرار شنیده ها چند اثر وی نزد اشخاص و دوستانش قرار دارد، که هرگاه در آینده بخت یار شود و شرایط مددگار، آنگاه آثار موصوف در اختیار قرار گرفته، طبع و نشر خواهد گردید.

آری آنوقت است که خدمتی در خور توجه به فرهنگ و تاریخ کشور صورت پذیرفته و روان این دانشی مرد نیز خوشنود خواهد شد. به دلیل اینکه بیشترین آفریده های وی اندرباب ادبیات، شناسایی چهره های بزرگ ادبی — هنری و سخنانی دیگر پیرامون موضوعات مختلف ادب و هنر میباشد، اگر همهٔ این

کار کردهای او فراچنگ آید و ضمن مجموعه یی تنظیم گردد، در آنصورت " دایرة المعارفی از آن به وجود خواهد آمد که ارزشمند تواند بود و گرانبها" (۲) و اما در این راستا آنچه قابل یاد کرد میباشد، اینست که مولوی خسته طوریکه گفته شد، کارهای زیادی را در فرهنگ کشور، بخصوص ادبیات دری انجام داده و تألیفات و تحقیقات فراوان از خود برصحیفهٔ روزگار به ارمغان گذاشته، مگر اکثر آنها بسان آثار دیگر متقدمان عاری از ذکر مآخذ و منابع است، که این خود تا حدودی با شیوه پژوهش امروزین مباینت داشته، از همین جاست که بعضی ها بر چنین شیوه او حرف هایی دارند.(۳) اینک به شناسایی هر یک ازآثار کارهای مرحوم خسته تا حدود توان و دسترسی پرداخته میشود:

۱ — خمستان

اولین اثری از خسته که حلیه چاپ پوشیده، همین دیوان شعر اوست، خمستان در واقع معرفی نامه یی است از وی در حلقات ادبی و روشنگری این گنجینه شعر در سال ۱۳۵۴ ق. (۱۹۳۵م.) از روی نسخهٔ دستنویس شاعر به کمک پولی استاد صلاح الدین سلجوقی، جنرال قونسل آنوقت افغانستان در هندو به کوشش مولوی عبدالرؤف بلخی یکتن از معاریف کشور، در ادریس المطابع شهر دهلی چاپ سنگی شد؛ چنانچه خسته اندرین باب گفته است که :

به سعی مولوی عبدالرؤف خان — که بر ملک است و ملت خیر خواهی
بــه ادریس المطابع شهر دهلی — ز دورانش مــــباد آسیب گـــاهی
لـــباسی طبع در بر رونما شد — کـــتابی خود به حسن خود گواهی
پـی تاریخ طبعش خسته ام را — خــــرد گفتا به نیروی نگـــــاهی

خــــــمستان یم مواج می ناب (۱۳۵۴ق.)
مسیحی خشت خم آمد به لاهی (۱۹۳۵م.)

روی برگهای خمستان ، چند تقریظی را نیز از سوی اندیشمندان ادبی مینگریم، که در خور توجه میباشد. یکی به وسیلهٔ (احمد بن حسن الیمانی) که شامل ممزوجی از نثر و نظم به زبان عربی است. دیگرش قطعه شعر میباشد از (پندت امرناتهه ساحردهلوی) به زبان دری و آن دیگر تقریظی است از مولانا ظفر احمد تابان، پروفیسر را مجسی کالج دهلی. استاد موصوف در قسمتی از نبشته اش آورده است: ((.... خوبی الفاظ نه به حدی است که توصیفش چنانکه باید بکنم و لطافت معانیش نه به درجه ایست که قلم شکسته همچو من از عهدهٔ تعریفش بیرون اید — انصاف که رازهای نا گفته را گفته و دُر های ناسفته را سفته .....

در خاک طرح چمن ریخته مئ نو به جام کهن ریخته)) (۴)

* * *

خمستان دارای (۳۲۴) صفحه به شمول مقدمه بوده و بیش از پنجهزار بیست را در خود دارد. گونه های شعر آن از نوع: قصیده، مثنوی، غزل، رباعی، ترجیحات، مسمط ها، قطعات و تک بیت ها میباشد، که در این میان بشترینه پارچه ها را غزلیات تشکیل میدهد.(۵)

محتوای اشعار این گلدسته را عموماً مسایل عشقی، اخلاقی، اجتماعی، عرفانی، انتقادی، مفاخره، توصیف، مدح، شکواییه، حسب حال، وطندوستی و بسا نکات دیگر آموزنده و سودمند تشکیل میدهد. علاوه بر اینها که بر شمردیم، تعدادی از مکاتیب نیز در خمستان راه یافته که شاعر به آدرس بعضی از دوستان و یارانش منظوم ساخته است. این نامه یکسره شعر بنوده، بلکه آمیخته یی است از شعر و نثر به شیوه شیخ سعدی علیه الرحمه.

خمستان ثمرهٔ زحمات بیست و چهارمین سال حیات شاعر میباشد، ازینرو میتوان گفت که این اثر در واقع بازتاب دهنده اندیشه های دوران شباب خسته با اثر پذیری مستقیم از فرهنگ کهنسال هند و مکتب ادبی هندی و عنعنات آن دیار میباشد. وی در خلال مثنوی کوچکی (تحت عنوان در تألیف کتاب) گفته است:

زهـی فصل مبارک فـــال فرخ ز فرحت میدهد بنگر چه ها رخ

مـــن خسته بـه فیض نوبهاری کشیدم سر زجیب خــاکساری

کــه دست رنج بودم برگریبان سراپــا هفته و مــه در زمستان

لوا نوروز شادی چون برا فراشت خــدا از بنده خود رنج برداشت

سرسال نـــو و روز هـــمایون میان هر دو عید از لطف بهچون

دمـــــید از دامن باغ خیالم گـــلستاني که رشک باغ عالم

حــــدیثی چند از گفته شنیده کـه بودش صفحه خاطر جریده

به وقت جمع و ترتیب خمستان

که هنگام شبابم راست دیوان(۶)

* * *

خمستان را مقدمه یی است به نثر در یازده صفحه که شیوه نگارش آن همچون گلستان شیخ سعدی میباشد، یعنی ذکر ابیات ضمن نوشته آنرا رنگینی و یژه یی بخشیده است. آغازین حرف های این مقدمه چنین است: ((انجمن آرای بزم هستی را نازم – که پرتوانوار خورشید جمال دستگاه سطوت جلال مقدمش از آیینهٔ حدوث جلوه فروش:

آن یار بی نشان که نگوید کسی کجاست

از مـــاجدا و لیک به هر حالتی بماست

خـــــود بی نشان ز منظر اهل نظر مگر

در جـوهر مکان و مکین زونشان هاست

زینهار دم ز خــــود نزنی در حضور او

خـــورشید تا علم بزند در عدم سهاست

خسته گشای دیــدهٔ دل، چشم سر ببند

بنگر به پرده ها که زهر پرده رونماست(۷)

نخستین بیت این مجموعه چنین است:

بـــــهاران تماشای گلشن خوش است

به گلگشت شبهای روشن خوش است

* * *

و آخرین برگ کتاب (ترجمهٔ خسته) یعنی مختصر زنده گینامه شاعر را در بر دارد. این شرح حال نه به قلم خسته، بلکه از سوی مولوی عبدالرؤف بلخی سرپلی نگاشته آمده است.او در مورد شاعر چنین مینویسد ((ما این شاعر شیوا بیان را در زمانهٔ خود قابل قدر و لایق فخر میدانیم.....))

از چاپ و انتشار خمستان که اکنون (۱۳۸۳ هـــ.ش) حدود شصت ونه سال میگذرد و در این مدت طولانی حد اقل یکبار نیز تجدید چاپ نگردیده، ازینرو نسخ آن تقریباً نایاب شده است امید است این گنجینه ادبی از سوی یکی از نهاد های فرهنگی – ادبی به گونه انتقادی تجدید چاپ شود، که البته این خود نه تنها خدمتی در خور توجه به شعر و ادب دری میباشد، بلکه روان مطهر مولوی خسته نیز خوشنود گردیده و "خمستان" تولدی دیگر می یابد.

۲ – رمزحیات

و دیعتگاه اسرار نـــکات است

که نام نامی اش رمزحیات است

(رمزحیات، ص ۸)

دومین مجموعهٔ شعری خسته میباشد که به سال ۱۳۵۵ هـــ. ق مطابق ۱۹۳۶ میلادی در پنجصد نسخه به سعی و کوشش مولوی عبدالروف بلخی سرپلی و منشی امداد حسین علیم برقی در شهر دهلی چاپ سنگی شده است سال طبع کتاب را خسته ضمن قطعه یی چنین بیان کرده:

رسید از کـــــرم حق به خدمت ملت

ذخـــیرهٔ دومینم که طبعش اولی بود

بـه جیب از پی تـــاریخ سرفرو بردم

کتاب رمز حیات اسم با مسمی بود(۸) *

* * *

رمزحیات حاوی (۲۷۸۱) بیت شعر بوده که در این میان نُه بیت از سروده های سراج الدین احمدخان سائل دهلوی که در باب تاریخ طبع کتاب میباشد، نیز جا دارد کتاب مذکور دارای (۱۹۴) صفحه است، که چاپ آن نیز به سان خمستان به مساعدت پولی صلاح الدین سلجوقی صورت گرفته، از اینرو خسته برخود لازم دانسته تا از وی اظهار سپاس نماید؛ چنانچه گفته است: ((الله تعالی عالیقدر صداقت مآب علامه صلاح الدین خان سلجوقی (جنرال قونسل افغانی در هند) را سرفراز دارین داراد ! که مسوده کتاب رمز حیات را که دومین دیوان خسته است، جهت دستوری طباعت، خدمت عالیش تقدیم نمودم. همانا که به سمع شریفش رسید، مصارف طباعت چنانی که شایان شأن شان بود، اعطا نموده ، خسته را مرهون و ممنون احسان گردانید....))(۹)

بر اساس اظهار خود مولوی خسته، رمز حیات درسال (۱۳۴۷ هـــ.ق.) سروده شده و بعد از هشت سال زمینه چاپ و نشر یافت، پس رمز حیات را یادگار آوان جوانی شاعر (که حدود بیست و هفت سال داشته) باید محسوب داشت، ابیات ذیل شاعر نمایانگر سخنان فوق میباشد:

شکـــر الله داســـــتان دلســـــتان

عبرت آمـــوز دل پـــیر و جوان

---

* هر گاه در واژهٔ " مسمی" بجای الف مقصوه، حرف "ی) را بپذیریم، سال مذکور درست مـــی آیـــد یعنی (۱۳۵۵) و در صورت پذیرش (الف) عدد (۱۳٤٦) از آن بدست میآید که سال چـــاپ کتـــاب نمیباشد.

عـــــمر بر پا نامده، آمد به سر

تـا خزان گردد، چمن شد تازه تر

چـــند صبحی خون دل را ریختم

چـــند شامی نـــور دیده بیختم

آتش گـــفتار روشـــن ساختم

مغز، در مغز سخن بـــگداختم

عـرصهٔ در حضرت دلدار خویش

کردم از اظهار تقصیرات خویش

خـــامه ام پیمود چون منزل بسر

آمـــد این تاریخ هجری در نظر

چـار شنبه، ماه روزه بیست و چار

رفت پای رنج بی رنج شمار...(١٠)

١٣٤٧ هـــ .ش.

آغازین صفحات رمزحیات را بعد از (بسم الله الرحمن الرحیم) و دیبا چه گونهٔ که زیر عنوان (پیشکش) که تقدیم اثر است به شاه وقت (محمد ظاهر) ، مثنوی نود و شُش بیتی یی تشکیل میدهد با این مطلع:

نـــــوای تازه یـــی دارد نیٔ من

جنون خمیاز ه یی دارد میٔ من

* * *

اگر چه رمزحیات ثمرهٔ تجارب نخستین شاعر در این عرصه بوده، مگر با آهم از نظر غنای اندیشه، کتابی است در خور توجه. غزلیات آن از کیفیت معانی و تنوع مطالب مندمج است. قصایدش موضوعات مختلف ادبی چون مدح، تهنیت، تعزیت، مناجات، حمد و ثنا، نعت، حکایات ، روایات و سایر نکته ها را به گونهٔ

دلپذیر و شیوهٔ متین به خواننده پیشکش نموده است. تمثیل های رمزحیات در ضمن مثنوی ها از پخته گی و یژه یی برخوردار است. رباعیات، ترکیبات، مسمط ها، مخمسات و گونه های دیگر شعر این گنجینه هر یک جلوه خاص خودش را دارد کوتاه سخن اینکه رمزحیات مجموعه یی است از شعر دری با درو نمایه متنوع و موضوعات گوناگون ادبی که با توانمندی و مهارت کامل در خلال قالب های مختلف شعر پیریزی شده است.

آخرین برگ های رمزحیات را فهرست مطالب کتاب و صفحه یی زیر عنوان (تصانیف آقای خسته) تشکیل میدهد که دو اثر شاعر (خمستان و رمزحیات) به گونه فشرده به معرفی گرفته شده است.

۳ — یادی از رفتگان

پیش از آنکه به معرفی "یادی از رفتگان" و سایر تذکره ها و تذکره نماهای مرحوم خسته پرداخته شود، یک نکته را شایان تذکر میدانم و آن هم اینست که، نگاشتن تذکره از دیرباز بدینسو در نیم قارهٔ هند رواج داشته و تذکره نگاران به نوشتن زندگیهنامه و نمونه آثار شعراء، نویسندگان و سایر هنروران میپرداختند. بازار تذکره نگاری در تاریخ ادب دری نیز سابقه یی درخور توجه دارد، گویند این روش ا ز اواخر قرن دهم هجری گرم و گرمتر شد[۱]، اگر چه آغاز آن بسیار پیش ازین بوده است باید یاد آورد شد که اکثر تذکره های زبان و ادب دری در اثر ترکتازیهای جهانگشایان و جباران و فرهنگ ستیزان روزگار، محو و نابود شده، چنانچه محدودی از تذکره ها همین اکنون باقیست و تعدادی را هم نامی هست، حال آنکه خود نیست و معدودی بی نام و بی نشان گم روزگار شدند.

---

[۱] "تذکره ناشناخته از قرن یازدهم هجری، دکتور حسین بهروز. خراسان : سال ۶ شماره ۶ ، دلـو — حوت ۱۳۶۵، ص ۱۸.

بررسی آثار مرحوم مولینا خسته می نمایاند که بیشترین کار کرد های او در زمینهٔ تذکره نگاری بوده است، گویا بدین ترتیب با قلم توانای خویش تعداد زیادی از فرهنگیان، بخصوص ادبای معروف کشور و منطقه را در گلستان فرهنگ و ادب، "همیشه بهار" گردانیده، که خدمات وی درین راستا فراموش ناشدنی است. بنده را تصور بر آنست که مولوی خسته ضمن اقامتش در کشور هندوستان علاوه بر فراگیری دانش و فرهنگ، این فن شریف(تذکره نگاری) را نیز آموخت و در بازگشت به میهن، دست به نوشتن چندین تذکره مفید و ارجناک زده قدر مسلم است که نوشتن تذکره کار سهلی نبوده و هر کس را یاری تألیف آن نیست، حوصله و تلاش فراوان می طلبه مگر خسته از این آزمون با مؤفقیت بزرگی بدر آمد و چنان مورد قبول پسند همه گان واقع گردید که دیگران نیز پا بر جای قدمهای برداشتهٔ او گذاشتند و کارش را من حیث سرمشق دنبال کردند و تذکره ها تألیف نمودند و صاحب نام و نشانی شدند، که از جمله میتوان مرحوم عبدالرؤف بینوارا یادکرد. وی به تبعیت از مولانا خسته، تذکره "اوسنی لیکوال" را نگاشت و به پاس از صفت رهنما و پیش گام بودن مولوی خسته در مقدمه کتابش چنین اظهار ارادت کرده است : ((پروسږ کال چه د بناغلی خسته کتاب " معاصرین سخنور" شایع شو. او په هغه کی دافغانستان دپارسی ژبی لیکوال او شاعران معرفی شوی وو، نو ما هم دخپل زاړه فکر د عملی کولو دپاره موقع وړ و بلله او دمطبوعاتو د مستقل او محترم رئیس دکتور سهیل په سپار بنتنه می خپل زاړه یاد داشتونه راغوند او نویو مسودو سره می دکتاب به شکل ترتیب کړه او داکتاب می ولیکه.))([1])

و اما تذکره "یادی از رفتگان " در ماه جوزای ۱۳۴۴ هـ.ش. از روی دستنویس شاعر که به سال ۱۳۴۰ (۱۳۸۱ ق.) صورت پذیرفته بود، در مطبعه دولتی

1- عبدالروف بینوا، او سنی لیکوال، لومړی توک، (کابل: ۱۳۴۰) مقدمه، ص ب.

زیر چاپ رفت. خسته در مقدمه این کتابش نوشته است که : ((تاریخ این مجموعه بی تردد از آیهٔ کریمه (انه تذکره) **۱۳۸۱** هجری قمری حاصل شد، بناءً نامش را (یادی از رفتگان) نهادم.))

در باب اینکه تهیه و تنظیم مطالب این کتاب چقدر وقت را در بر گرفت، معلوم نیست زیرا شاعر خود بدین نکته کدام اشارتی نکرده است . اما به طور یقین میتوان گفت که مولینا جهت تهیه موضوعات اثرش زحمت فرواوان کشیده و شاید بدین ارتباط دست به یک سلسله مسافرتهایی به نقاط مختلف کشور زده باشد.

یادی از رفتگان، حاوی مقدمه یی از مایل هر وی بوده ، که در پی آن مقدمه دیگری از مؤلف کتاب آمده است، سپس (۱۷۳) صفحه متن و در پایان فهرست مطالب گنجانیده شده. اثر مذکور به منزلهٔ یادنامه سخنسرایان معروف کشور در حلقات ادبی و روشنگری مورد استقبال و تمجید قرار گرفته و توانست جایزه مطبوعاتی کشورش را نصیب گردد.

تذکره یادی از فتگان مشتمل بر زنده گینامه و مختصر نمونهٔ کلام (۶۳) تن از شعرای کشور میباشد، که از آن میان (۵۴) شاعر توسط مؤلف و (۹) سخنپرداز دیگر به همیاری مایل هروی بر کتاب افزود شده است. شعرای معرفی شده در این تذکره متعلق به مناطق مختلف و اقشار مختلف کشور بوده و در این ضمن بیشترین آنها از مرکز و نقاط شمال کشور، بخصوص حوزه پامیر، بدخشان و باختر (بلخ و مضافات آن) میباشد. اما در بخش شاعران افزوده شده به خامهٔ مایل هروی، شش شاعر از ولایت هرات، دو از قندهار ویکی هم از طبقه ایماق با نمرته یی از کلام او شان ذکر یافته است.

مولانا خسته، در یادی از رفتگان به شرح زنده گی و ارایهٔ نمونه کلام یکتن از شهان سخنگوی (تیمورشاه پسر احمد شاه ابدالی)، یک شاعر معروف قشر اناث (عایشه درانی) و شاعری به نام (ولی رام) از اهل هنود ولایت قندهار، که مؤلف کلام او را مؤحدانه گفته، پرداخته است[۱۱]

شعرای معرفی شده در این تذکره همه معاصر تاریخی اند[١٢]، یعنی از زمان احمد شاه بابا تا آغازین سالیان سدهٔ بیستم و عصر روشنگری در ادبیات را در برمیگیرند. طور مثال یکی از شعرای معاصر میرهوتک فوفلزایی متخلص به (افغان) را میتوان نام گرفت که " در روزگار احمد شاه بابا تولد یافت... و از اوایل سلطنت تیمورشاه تا آخر عزت و آرام دید و در سفر و خضر و حاشیه نشین مجلس شاه و همواره ندیم و مستلزم رکاب شاه و مستشار در امور داخله و خارجه و شریک محاربات و معرکه های داخله و خارجه بوده است.[١٣]

شاعران تذکره یاد شده همه بر اساس حروف اول اسم و یا تخلص شان مطابق حروف هجی به شناسائی گرفته شده اند. سال تولد و وفات گویندگان عموماً بگونهٔ هجری قمری بوده و بعضاً مؤلف از پیدا کردن تاریخ تولد، یا مرگ شاعری عاجز مانده است. معرفی نامه و نمونه کلام شاعران مختصر گونه است، حتی دیده میشود که در مورد یکنفر سخنسرا صرف اینقدر آمده که: ((میرزا محمد ابراهیم وفا (از رمینداران اهالی قندهار است) به قول سفینهٔ هندی از منشیان در بار شاهان سدوزایی است، تا هزار و دو صدوبیست حیات داشته، از احوال و آثار او جز این قدر معلوم نشد.))[١٤] سپس مؤلف دو بیت از کلام او را من حیث نمونه ذکر نموده، که این خود خیلی اندک است اندر باب شناخت کلام یک شاعر.

خسته جهت دستیابی به محتویات این تذکره، به کتابخانه ها، نزد اشخاص، وابسته گان و بازمانده گان بعضی از گوینده گان باربار مراجعه نموده و تلاش فراوان به خرچ داده است، چنانچه به گفتهٔ خود موصوف :((از هر جا و هرکسی سراغی یافتم تعقیب نمودم تا سوانح صحیح و ثقه بدست آید.))[١٥]

به سبب اینکه مولینا خسته خود شخص متدین، صوفی مآب و دارای مشرب فقیرانه و بدور از حرص و آز بودند، از ینرو شعرایی که در (یادی از رفتگان) به معرفی گرفته شده، اکثراً داری تمایلات عارفانه وشخصیت های دیندار،

روحانی و وطنپرست و انساندوست بوده اند.عده یی ازین سخنپردازان همچون خسته، در هنر خطاطی نیز ید طولایی داشته اند. بدینترتیب دیده میشود که وجوه تشابه فی ما بین مولوی خسته و شعرایی که در کتاب خویش به معرفی گرفته است، وجود دارد.

کوتاه سخن اینکه، تذکره (یادی از رفتگان) اثری است سخت غنیمت و در خور توجه زیرا مؤلف بدین وسیله توانسته نام و نشان عده یی از سخنسرایان تاریخ دبیات معاصر کشورش را از عقب غبار فراموشی بیرون کشیده و هستی جاودانه بخشد و نیز خدمتی به تاریخ ادبیات کشور انجام داده که فراموش ناشدنی است، امید بر آن میباشد تا در آینده های نه چندان دور پژوهشگران ادبی و تذکره نویسان در تکمیل کردن خلاهای جزئی این کتاب آستین برزده و انچه از مؤلف در این راستا باقیمانده طی چاپ های بعدی بدان افزود گردد؛ چنانچه مرحوم خسته نیز بدین نکته اشارتی داشته و چشم امیدی بر آینده گان دوخته و صمیمانه گفته است که: ((اگر چه این مجموعه در حد خود ناتمام است، ولی نسبت به هیچ غنیمت خواهد بود و البته امید قوی داریم که در آیندهٔ بسیار نزدیک در هر نقاط افغانستان عزیز مارجالی هم به وجود خواهند آمد که نواقص کار مارا گرفته و به درجهٔ تکمیل برسانند.))[١٦]

٤ – معاصرین سخنور

تذکرهٔ معاصرین سخنور از سوی مؤسسهٔ نشراتی انیس در سال ۱۳۳۹ هـ.ش. به تعداد پنجصد نسخه توسط ماشین و ماشین کاران مطبعه دولتی به چاپ رسید. این تذکره در واقع ثمرهٔ زحمات چندین سالهٔ مولوی خال محمد خسته بود، که کام جان مؤلف را گوارائی بخشید و اهل فرهنگ و ادب را نیز خوشنود گردانید. خسته به ادامه (تمهید) این کتاب میگوید: ((... از سالیان دراز بدین طرف در نظر داشتم که مجموعه یی به نام معاصرین سخنور در صفحهٔ روزگار به

یادگار بگذارم مگر معلومات مانع بود، تا اینکه برخی از تألیفات متقدمین و متأخرین را در این رشته به مطالعه و ملاحظه آوردم. بعضی از آنها در اشخاص منتهی درجه مراعات و مبالغه نموده وبعضی در حسن انتخاب آثار توجه تام فرموده و بعضی در ایراد حکایات عجیبه و لطایف غریبه از بزل مساعی بخل ورزیده اند.. از آغاز سنه ۱۳۳۷ هـ.ش. تصمیم گرفتم تا مفکوره ذهنی خود را جامه عمل بپوشانم و این اثر ناچیز خود را (معاصرین سخنور) نام نهادم:

احـــــوال معاصرین خسته فرمود به جزوی چـند دایر

تـــاریخ رشاعتش خرد گفت سال قمری است"دورحاضر" (۱۷)

* * *

خسته در جمع آوری زیستنامه و نمونه کلام شاعران این تذکره به گفته خودش تلاش زیاد نموده و چنان مینماید که حدود هجده سال در این راه گام برداشته تا چنین یک اثری را فراهم آورده است. او پیرامون آغاز و انجام کتابش گفته:

خـسته در تألیف این مجموعه من

صرف کردم سال و عمرم چار چار

بـــود تـــاریخ شـــروع التذکره

۱۳۵۶ ق خـــتم شد (با کلک خسته یادگار)

۱۳۷۴ ق (مطابق ۱۳۳۴ هـ . ش.)

* * *

بر اساس ماده تاریخ فوق باید صورت حال معاصرین سخنور به سال ۱۳۳۴ ش. جمع آوری شده و در سال ۱۳۳۷ چنانچه مؤلف بدان اشارت نموده از حالت مسوده خارج گردیده و نسخه تمام عیار آمده استفاده و یا چاپ شده باشد. چه ملک الشعراء استاد بیتاب نیز وقتی در باب اختتام معاصرین سخنور قصیده کوتاهی ساخت، همین تاریخ را نشانی کرد. قصیده او را بنگریم:

بـــــرای خـود همه کس درجهان نماید کار
خوش آنکه هست به همنوع خویش خدمتگار
جـــناب مـــولوی خـــسته آن صفا طینت
کـــــه هست شاعر و خطاط و عالم دین دار
نیافـــریده به طبعش خـــدای بـــد بینی
فقیر وضـــع و نکـــوسیرت است بی آزار
بـــه چـشم لؤلؤی اشعار اوست سلک گهر
خـطش ز روی صفا، حسن خـــط چهره یار
ز طـــبع خـــویش سروده ضـــخیم دیوانی
دگـــر مآثـــر بلخ است زان خجسته شعار
چـــــو خامه کرده ز بس طی منازل تحریر
بـــــرنگ نال از آن گشته است خسته و زار
سزد کــــــه همسر فرهاد خوانمش امروز
از آنکـــــه صورت شیرین کند ز خامه نگار
برای از خـــود ویبگــــانه ایـــن ادب پرور
سلــــیم و طالب و شوکت نوشته چندین بار
مـــرا معایــــنه در عـــمر خـــود نیفتاده
ز روی صـــدق بگـــویم دگر چنین پرکار
نموده تذکـــــره از معاصـــــرین تألیف
بـــه جـــمع کردن آن دیده زحمت بسیار
کشیده رنـــج درین کـــار نیک هژده سال
خـــداش اجــــر دهد کرده راستی ایثار

طلب ز خـــــامهٔ خود سال ختم آن کردم
دمــــی که شد دل بیتاب محـــو این آثـــار
هـــــنرنهاده با و سر نـــــوشت بی تکلیف
همیشه زنده از او نام شـــــاعران دیار [۱۸]

* * *

(مصراع اخیر ماده تاریخ وعددش ۱۳۶۹ میباشد، چون پنج عدد دارد، هرگاه با آن بیفزاییم، عدد ۱۳۷۴ ق گردد، که سال ختم کتاب است.)

گویند مولوی خسته در بدوامر، این گنجینه را (سخنوران معاصر) نام کرد، اما نظر به ادعای عبدالباقی کریمی که ایشان گوئیا تذکره یی بدین نام تألیف نموده بودند، خسته کتابش را به (معاصرین سخنور) تغییر اسم داد.[۱۹] از تصادف نیک نسخه چاپ شدهٔ کتاب دبیرستان بلخ، اثر دیگری از مولوی خسته بدسترس قرار گرفت، که قسمت چهارم آن به عنوان (سخنوران معاصر) نام گذاری شده و حدود چهل شاعر معاصر از خطه بلخ و نواحی آنجا را در خود دارد.[۲۰]

آغازین برگ های تذکره معاصرین سخنور را، حرف های آمر مؤسسهٔ نشراتی انیس تشکیل میدهد. موصوف (محمد ابراهیم عباسی) ضمن گفته هایش، زحمات و کار مؤلف را ارج گذاشته و اثرش را در راستای شناسایی عده یی از افتخارات ادبی کشور در خور تمجید دانسته اند. سپس مقدمه یی از سوی ادارهٔ نشراتی انیس برکتاب نگاشته شده که در قسمتی از آن میخوانیم:—

"شاغلی مولوی خسته شعرای کشور را از سال ۱۳۰۰ الی ۱۳۳۹ گرفته و در این راه زحمت زیادی را متقبل شده است."[۲۱] اگر چه مرحوم حسین نایل هم با تکیه بر همین مقدمه شعرای معاصرین سخنور را در همین محدوده زمانی مربوط دانسته اند،[۲۲] اما یک بررسی دقیقتر میرساند که تذکره مذکور دربر گیرنده بیوگرافی و نمونهٔ کلام عده یی از شعرای کشور از دواه زمامداری امیر عبدالرحمن

خان تا سال **۱۳۳۹** (سال چاپ کتاب) میباشد، طور مثال: میر محمد اسلم"اسلم" ، متولد سال **۱۲۵٤** ش (**۱۲۹٤** ق.)[٢٣] و میر محمد علی "آزاد" متولد سال **۱۲۵۸** ش که در زمان امیر عبدالرحمن خان کارمند رسمی در بار شده و در عصر امیر حبیب الله شهید، چندی دبیر حضور بودند و به سال **۱۲۹۸** ش. در سفارت افغانستان مقیم ایران به صفت معاون اول تقرر حاصل نموده و سر انجام به سال **۱۳۲۳** ش در زمان حکمروایی محمد نادر خان پدرود حیات گفت[٢٤]

مختصر زنده گینامه مؤلف (مولانا خال محمد خسته) همراه بایک قصیده و یک غزلش من حیث نمونه کلام او نیز جزیی از حرف های مقدماتی معاصرین سخنور میباشد. بعدش تمهیدی از جانب مؤلف آمده است، که نثر آن دلپذیر، تا حدودی سجه، روان و همراه با ابیاتی از خود نویسنده کتاب و شعرای سلف او میباشد، با اینچنین یک آغاز ی : ((نیایش و ستایش خدای را که انسانرا با این ناتوانی که دارد، توسط علم نیروی عمل بخشید و با عطای کرامت سلطان بحر و بر گردانید، با انکه در معنی از عالم پاک است، اما به اعتبار صورت در کسوت خاکیان عرض اندام فرموده، تا خلافت را که امانت اوست متصدی و متعهد باشد...))[٢٥]

معاصرین سخنور موجود و چاپی دارای (٣٦٣) صفحه متن (به شمول تمهید مؤلف) میباشد، که به تعداد (١٨٦) تن از شاعران معاصر کشور را با مختصر نمونهٔ کلام شان با خود دارد . محترم بیرنگ کوهدامنی طی مقاله یی در باب خسته و آثارش، شعرای ذکر شده در معاصرین سخنور را (٢٨٠) شاعر قلمداد کرده اند،[٢٦] حال آنکه این خود شاید یک اشتباه طباعتی باشد و گرنه چنین یک رقم درشتی را در این کتاب نمیتوان یافت.

در کتاب معاصرین سخنور به تعداد هفت شاعر به گونه ملحقات از طرف کمیتهٔ مؤظف مؤسسهٔ نشراتی افزوده شده و بقیه معرفی نامه ها (۱۷۹) شاعر از

کار کرد های مولینا خسته میباشد. شعرای معرفی شده در این مجموعه، همه متعلق به عصر روشنگری بوده و عده یی از آنها را خسته خود دیده و شناخت و روابطی نیز با ایشان داشته است، از اینرو بر شیوه زیست و نحوه کلام ایشان تا حدودی اشنایی داشت.

در آخرین صفحات کتاب، فهرست اسامی شعرای مندرج در کتاب آمده است که شامل پنج صفحه (الف، ب، ج، د،و هـ) میباشد، ترتیب معرفی نامه بر اساس حروف ابجد با در نظر داشت حرف اول نام یا تخلص شاعر عیار گردیده است. آخرین صفحهٔ کتاب مذکور را غلطنامه تشکیل میدهد.

اولین شاعری که در این تذکره شناسایی گردیده، همانا میر محمد علی آزاد (متولد ١٢٥٨هـ.ق) در کابل و متوفی به سال (١٣٦٣ ق.) میباشد و آخرین شاعر معرفی شده، جلالی عاشق سیاه موی است، که بدون ذکر روند حیات، من حیث یک سرودگر محلی از غور هرات همراه با چند دو بیتی یی از وی میباشد .در معاصرین سخنور، سال تولد و وفات سخنگویان عموما به هر دو سنه (هجری شمسی و هجری قمری) ثبت شده است:

حتی در بعضی جاها، علاوه بر سال، مؤلف به ذکر ماه نیز پرداخته که این خود شناخت دقیق تری از زمان شاعر بدست داده و به پژوهش های بعدی در زمینه یاری میرساند. معرفی نامه های این تذکره اکثراً همراه با تصویری از شاعر میباشد.

محتوای معاصرین سخنور پیش از آنکه به شکل کتاب در آید، طی بخش های جداجدا در جراید و مجله های مرکز به چاپ رسید، گویا بدینترتیب کتاب مذکور بعد از پذیرش از سوی حلقات ادبی و قبول عامه به حلیه طبع ارایش گردید. این تذکره اختصاص به ملیت خاصی ندارد؛ بلکه شعرای آن اشخاص اند متعلق به اقوام، ملیت ها و زبانهای مختلف این سرزمین، که به زبان دری شعر

سروده اند، اگر چه بعضی ها را زبان دری، زبان مادری نبوده است، چون قیام الدین خادم که نویسنده و شاعر معاصر زبان پشتو بوده، مگر به دری نیز اشعاری از خود برجا گذاشته و یا : محمد امین "سادم" که در قورغان تیپه متولد گردیده و زبان مادری اش ترکی و اشعارش دری بوده [٢٧] همچنان شرف الدین "خویی" که در سمرقند تولد شده و اشعار ترکی نیز دارد. همین طور طالب قندهاری شاعر معاصر زبان پشتو و امثال اینها که به ذکر تنی چند اکتفا شد.

شعرای این تذکره بدو دسته از هم متمایز میگردند : دستهٔ نخست کسانی اند که با شعر و شاعری سرو کار داشته و گاه و بیگاه نظر به توان و استعداد خویش، پارچه هایی سروده اند. این گروه را میتوان در ردیف سخنپردازان جا داد. و اما دستهٔ دوم را متشاعرنی گفت که بر اساس تفنن و یا بنابر مسایل ویژه یی کوشیده اند نظمی بسازند و اما هر گز نخواسته و یا نتوانسته بحیث شاعری متعهد عرض اندام کنند.[٢٨]

تعداد شعرایی که در معاصرین سخنور معرفی شده اند، در اصل نسخهٔ قید شدهٔ مؤلف بیشتر از این بوده است. کمیته یی قبل از چاپ مؤظف گردید تا روی مطالب کتاب دقت نموده و آنرا بررسی کند این کمیته بعضی کاهش ها و افزایش هایی را در آن رونما ساخت که طرف توجه و قبول مؤسسهٔ نشراتی انیس واقع گردید، اما ازینکه خلاف میل و ارادهٔ مؤلف حرکتی صورت گرفت، باعث ملال خاطر وی و لطمهٔ بر پیکر کتاب گردید. کمیته مؤظف به تعداد چهل و هفت شاعر را از بدنهٔ اصلی کتاب جدا ساخت، که از آن جمله هشت شاعر از طبقهٔ اناث (محجوبه هروی، مستورهٔ غوری، ملیحه، غزیزه، حذقه، حیرا، رابعه و فاطمه) بودند، بازهم جای خوشی است که متن اصلی کتاب ها بخ خط و کتابت خود خسته در آرشیف ملی محفوظ بوده و امیدواریم روزی فرارسد و نسخه اصلی با همان کیفیت خود چاپ شود، زیرا چاپ موجود نیز چنان نایاب شده که به مشکل میتوان نسخه یی از آنرا ستیاب کرد.

معاصرین سخنور در واقع دنباله و مکمل تذکره یادی از رفتگان است. چه تذکره اخیر الذکر در برگیرنده زنده گینامه شاعرانی است که از زمان جلوس احمد شاه ابدالی تا گاه به قدرت رسیدن امیر حبیب الله خان در قید حیات و منهمک به فعالیت های ادبی بوده اند و اما معاصرین سخنور آن عده از شاعران و ادیبان را در معرفی شناسایی قرار داده که فعالیت های ادبی شان همگام با آغاز عصر روشنگری ادبی و یا به عبارت دیگر از جلوس امیر حبیب الله خان بوده است. اگر چه محدودی از اینها چند سالی ازاین دوره جلوتر زنده گی داشته اند، اما اکثریت شان تاسال چاپ کتاب (۱۳۳۹ ش.) در قید حیات بوده اند.

۵ – ضرب المثل ها

در مقامی که بود روی کتایه به عدو
ضرب شمشیر ندارد اثر ضرب مثل

(عرفی شیرازی)

پیش از اینکه به معرفی کتاب "ضرب المثل ها) تألیف مولوی خسته پرداخته شود، به دلیل اینکه ضرب المثل خود بخشی از فرهنگ و مایه بی جهت غنای لسانی میباشد، لازمست تا پیرامون اصطلاح این قدری مکث صورت گیرد:

ضرب المثل مرکب از دو واژه میباشد ، بدین تصیل: کلمه (ضرب) در عربی به مفهوم زدن و واژهٔ (مثل) به معنای سخن و قول مشهور است. عبارت ضرب المثل به معنای نکته گویی ، سخن با مثال ، تیر سخن ، انداز سخن، گفتن سخن و بیان با تأثیر را میرساند . ضرب المثل بسان افسانه ، ترانه ها، چاربیتی ، چیستان ها، گوینده مشخصی نداشته ، بلکه مالک آن توده ها و عامهٔ مردم را باید دانست. ضرب المثل ها عمدتاً جملات کوتاه ، عبارات و فقره هایی اند دارای مفهوم که ضمن گفته های عوام ، سروده های شاعران و نویسنده گان جهت

استحکام سخن ، نیروی اندیشه و مستند گورانیدن کلام و بیان بکار گرفته میشود. ضرب المثل نزد همه ملل و اقوام جهان ارزش و اهمیت ویژه یی دارد. (۲۹)

مثل یا متل در زبان دری به دو شکل (منظوم و منثور) مورد استعمال دارد. در نثر بیشتر مطالب متنوع در خلال جمله ها و عبارات موجز ورسا بحیث مثل بیان میگردد که دارای مفاهیم دقیق و ویسع میباشد و سراسر نمایانگر پند ، حکمت، معرفت و نکات آموزشی را در بر میداشته باشد. در واقع ضرب المثل ها با احتوای مفاهیم گوناگون ، همراه با ظرافت و زیبایی ویژه یی در طول روزگاران همچون ستاره های تا بناک در آسمان ادب فولکلوری همه ملیت های کشورما جاویدانه در خشیده است، ازینجا در حر است و غنای آن منحیث بخش بزرگی از گنجینهٔ فرهنگی، تمام افراد وطن ، رسالت دارند،

با درک همین و جیبه فرهنگی ، مولانا خسته نیز تعدادی از ضرب المثل های معمول در جامعهٔ خویش را جمع و تدوین کرد، که بعد از مرگ ایشان در اختیار آرشیف ملی قرار گرفت. این اثرقلمی به مناسبت یادبود از دهمین سال وفات آن بزرگ مرد وارج گذاری به شخصیت و مقام فرهنگی وی به سلسلهٔ انتشارات مجلهٔ (فرهنگ مردم) از روی همان نسخه خطی در سنبله ۱۳۶۲ ش. زیور چاپ یافت.

رسالهٔ ضرب المثلهای مذکور همراه با یاد داشتی به خامهٔ م. ادبیار صفحه آرایی گردید ، که در برشی از این یادداشت اندر باب خسته میخوانیم: ((... تو گویی دولتی بود مستعجل که به همه گانش رونمود، اما کجا دیدهٔ بینا که مروارید را از خزف باز شناسد.)) و از همین گونه سخنان، چندتای دیگر. سپس ضرب المثل ها به ردیف الفبا اغاز گردیده، نخستین ضرب المثل کتاب مذکور ((آب را از سر بند باید گرفت)) و فرجامین آن ((یک دست دو خربوزه)) میباشد.

کتاب مذکور دارای (۴۸) صفحه بوده و تعداد ضرب المثل ها از سوی چاپ کننده کتاب (۱۱۲۵) نشان داده شده است، حال آنکه این تعداد به (۱۱۴۸) میرسد ، که این خود سهوی ناشی از غلطی چاپی میتواند باشد.

قسمت اعظم ضرب المثل های خسته متاثر از اشعار، شعرای سلف بخصوص سخنان پیرهرات میباشد، که به ذکر قسمتی از آنها اکتاف میگردد:

الف - اقتباس از مناجات و مقالات خواجه عبدالله انصاری هروی

۱ – در خانه اگر کس است، یک حرف بس است. (ضرب المثل ها، ص ۱۶، شماره ۳۸۲.

۱ – در مناجات و مقالات خواجه انصار، ص ص ۷۸ – ۷۹.

۲ – اگر در آب روی خسی باشی و اگر بر هواپری مگسی باشی، در بدس آر تا کسی باشی (ص ۳، شماره ۶۲).

۲ – در مناجات و مقالات خواجه عبدالله، ص ۳۲.

۳ – اگر یار اهل است، کارسهل است (ضرب المثل ها، ص ٤ ش ۸۳).

۳ – در مناجات و مقالات، ص ۵٦.

٤ – هزار دوست کم است ویک دشمن بسیار (ضرب المثل ها، ص ٤٦، ش ۱۱۰۳).

٤ – در مناجات و مقالات، ص ۹۳.

۵ – اگر داری طرب کن و اگر نداری طلب (در کتاب ضرب المثل های خسته، ص ٤، ش ۷۸).

۵ – و در کتاب مناجات و مقالات پیر هرات، ص ۵٦.

ب: اقتباص از اشعار

۱ – تا رنج نبری گنج میسر نشود.(ضرب المثل ها،ص ۹، شماره ۱۹۹).

۱ – نـــابرده رنج گنج میسر نمیشود

مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد

(سعدی)

۲ – تواضع زگردن فرازان نکوست (ضرب المثل ها، ص ۱۰، ش ۲۳۰).

۲ – تـواضع زگردن فرازان نکوست

گداگر تواضع کند خوی اوست

(سعدی)

۳ – با دوستان مروت با دشمنان مدارا (ضرب المثل ها، ص ۵ ، ش ۱۰٤).

۳ – آسایش دوگیتی تفسیراین دوحرف است

بـــادوستان مـــروت با دشمنان مدارا

(حافظ)

٤ – عاقبت گرگ زاده گرگ شود (ضرب المثل ها، ص ۲۸، ش ٦٦٦.)

٤ – عـــاقبت گـــــــرگ زاده گرگ شود

گـــرچـــه بـا آدمـــــــی بزرگ شود

* * *

در کتاب ضرب المثل های خسته، یک تعداد جمله ها ،عبارات و فقره ها نیز من حیث ضرب المثل آورده شده که اطلاق مثل بر آنها شده نمیتواند، طور نمونه چند تا از این قماش را بر میگزینیم:

۱ – بعد از خرابی بصره (ضرب المثل ها، ص ۷ ، شماره ۱۵٦).

۲ – پافشردی بروی (ضرب المثل ها، ص ۸، شماره ۱۷٦).

۳ – عاقلان دانا (ص ۲۸ ، شماره ٦٦۷).

بعضاً چنان واقع شده که یک ضرب المثل به دو گونه (مثبت و منفی) تذکر داده شده است، حال آنکه در جامعه بدین صورت اشتهار ندارد؛ مثال میدهیم تا موضوع خوبتر روشن گردد:

۱ – زمانه با تو نسازد، تو با زمانه بساز (ضرب المثل ها، ص ۲۲، شماره ۵۱۲).

۲ – زمانه با تو نسازد، تو با زمانه ستیز(ضرب المثل ها، ص ۲۲، شماره ۵۱۳).

٦ - از معاصرین سخنور

اثر قلمی یی است از مولوی خال محمد خسته در[۳۵] صفحه یکرویه کتابچه با خط خوب و خوانا نوشته مذکور فاقد تاریخ تألیف و بدون مقدمه بوده، مگر فهرست مطالب را با خود دارد، آنهم به خط و کتابت خود مولوی خسته وی در این فهرست از دوازده شاعر معاصر زبان دری نام برده، مگر وقتی متن به بررسی گرفته شد. یازده تن از سخنسرایان با مختصر نمونه کلام شان معرفی شده و ((گوهری)) که در فهرست نامی از وی داده شده، در متن زنده گینامه و نونه کلامش موجود نیست و این خود بدن دلیل است که چند ورق اخیر این یادنامه کنده شده و به گمان قوی همین صفحات جدا شده زنده گینامه و منتجت اشعار گوهری بوده است.

شاعران موجود این مجموعه عبارتند از:

۱ – عبدالولی انصاری – از مزارشریف

۲ – ایشان باباخواجه – از سانچارک

۳ – جمال الدین بدری – مارمل مزار شریف.

٤ – عبدالصمدخان "جاهد" – مزار شریف

۵ – مولوی عبدالغنی "چوپان" – سمنگان.

٦ – آخوند ملابابای "دشتی" – سمنگان.

۷ – میرزا حقداد "دلجو" – دهرادی مزارشریف.

۸ – حاجی محمد امین "واعظ" – مارمل مزارشریف.

۹ – محمد اسماعیل معروف به ملابابا چان "زرگر" – خکم

۱۰ – مولوی محمد حنیف – مزار شریف.

۱۱ – غلام محمد اورمړ – اصلاً از بره کی برک لوگر، مگر زنده گی و فعالیت های رسمی وی در خلم، بلخ و مضافات آن بوده است.

معرفی نامهٔ مذکور (به استثنای دو تای اخیر) همه با در نظر داشت تخلص شعری، به ترتیب الفبا قرار داشته همین اکنون در شعبه نسخ خطی کتابخانهٔ اکادمی علوم افغانستان محفوظ میباشد.

۷ – جریده وحدت

مولوی خسته باری هم دست بکار جریده نگاری زد و من حیث یک ژورنالیست تمام عیار به دنیای مطبوعات خود را تبارز داد و حقا که در این راستا از همگنان خویش عقب نماند. او با درایت کامل به حیث صاحب امتیاز و مدیر مسؤول، جریده یی را تحت عنوان (وحدت) در شهر کابل دست نشر سپارید. جریده هفته یکبار بروزهای دو شنبه از طریق مطبعهٔ دولتی چاپ و پخش میگردید. نخستین شمارهٔ این هفته نامه بروز دوشنبه ۱۱ دلو ۱۳٤٤ ش.(۱۰ شوال المکرم ۱۳۸۵ق.) از چاپ خارج و در اختیار خواننده گان قرار گرفت.

جریده وحدت در واقع سخنگوی حزب وحدت ملی، معروف به "زرنگار" بود. حزب مذکور به گفتهٔ صاحبنظری بالحن میلایم از رژیم شاهی مشروطه به طرفداری بر خاسته و بانی و حامی آن، استاد خلیل الله "خلیلی" بود. چنانچه وقتی خلیلی از کشور به خارج رفتند، این حرب سیاسی نیز از بین رفت [۳۱].

"وحدت" را نباید یک جریدهٔ محض خبری، اعلانی و یا سیاسی پیرو خط چپ و یا راست گفت، بلکه آنرا با یک دید وسیع و بیشتر روی خط ملی و فرهنگی میتوان یافت. استقلال و آزادی بیان در سراسر این هفته نامه هوید است؛ چنانچه در صفحه سوم، شماره هفدهٔ جریده مذکور جملات ذیل خواننده را به سوی

فرهنگ و تخنیک، مبارزه بر ضد دیو جهل و عقب مانی، تبلیغ در راه سواد و معرفت بروضع سیاسی – فرهنگی جامعهٔ خود ما و جهان ما، همچنان فراچنگ آوری آزادی فکر و بیان مطابق به معیار های قانون اساسی میهن و امثال اینها را تشکیل میداد؛ چنانچه گرداننده فعال و نیز هوش آن در تلاش بوده تا از طریق همین اخبار، صدای وطندوستی ، مردم گرایی و مناعت طبع را تا کرانه های دور دست به گوش وطندارانش نجوا کند و مفکوره ترقی خواهی ، بیداری از خواب قرون وسطایی و همگام شدن این ملت با شهامت را با کاروان تمدن بشری برای فرد فرد این مرزبوم استاداند برساند.

"وحدت" با در نظرداشت شرایط عینی و ذهنی جامعه همانوقت، خیلی ها غنی ، پربار و روشنگرانه بود. اگر چه تهدید ها مصادره ها ، سانسور ها ، شکنجه ها، حبس کردنها و امثال شان بر پیکر نشرات و گرداننده گان آنها، گاه وبیگاه تحمیل میشد، مگر با آنهم ، این نامه یعنی (وحدت) به پایمردی شخصی چون خال محمد خسته ، بدون هراس و دغدغهٔ خاطر، بسا مطالب را که حتی تصور درد سرو خنجال نیز در آن میرفت، به گونه ضمنی و یا آشکار بر برگ های نامه اش نقش می بست و پیشکش مردمش میکرد.

"مرام این نامه" عنوان جالبی است که در ضمن آن، پالیسی نشراتی و هدف جریده به قلم مدیر مسؤول، در صفحهٔ اول، شماره اول آن نظررا جانب خود میکشاند. بازنگاری همهٔ مرامنامهٔ یاد شده، با وجود جالب بودن، سخن را به درازا میکشاند، پس چه بهتر که چند توته یی از قسمت های مختلف آنرا بر گزیده ، اینجا نقل نماییم ((... نامهٔ وحدت از حاکمیت ملی و حکومت پارلمانی در افغانستان حمایه و قدرت پارلمانی را در چوکات قانون یک امر مسلم دانسته، از اساسات دین مقدس اسلام و شریعت نبوی (ص) تبعیت میکند. این نامه سیاست بیطرفی مثبت را در ساحهٔ بین المللی برای افغانستان مفید و لازم میداند و از صلح

جهان پشتیبانی میکند... آرزوی این نامه همانا تشکیل یک جامعهٔ مترقی و پیشرفته در افغانستان عزیز میباشد تا کافهٔ مردم از حقوق سیاسی و اجتماعی برخوردار و دارای سویهٔ مناسب زنده گی گردند.... این نامه در احیای مفاخر تاریخی و پیشرفت های استعداد فکری ادبی جوانان و هنرمندان کشور صرف مساعی مینماید.... نامهٔ وحدت مخالف هر نوع ارتجاع و تخریب بوده، از افراط و تفریط پرهیز دارد و بی نظمی را در کشور مردود می شمارد... کمال مطلوب این نامه تعمیم و انکشاف مزید معارف و توازن شان در کشور است، تا همه طبقات ملت ازنعمت فرهنگ و دانش بر خوردار گردند...در پایان از بارگاه ایزدمنان نیاز میکنیم تا ما را در راه خدمت خلق خود عنایت کند.))

این مرامنامه و پالیسی نشراتی و اهداف جریده ، بزودی اثرات مثبت خود را در روان مردم برجا نهاد، همانبود که روزتا روز به طرفدارانش افزوده شد، چنانچه خواننده گان جریده، با فرستادن نامه ها و پیام ها، جریدهٔ خواندنی و مطابق امیال خود شانرا ستوده و بدینترتیب دست اندرکاران آنرا در مسیر حرکت شان تشویق و تحریص میکردند.

نامهٔ "وحدت" بالحن ملایم ، بدون داد و فریاد ، هیاهو و افراطی گری، که خاصیت یک تعداد جراید غیر حکومتی در دههٔ دموکراسی بود، اهداف و مرام خود را پی میگرفت. در صفحات آن، مسایل مبرم و داغ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بازتاب می یافت . نکات عمده در مقالات ذیل قابل تعمق میباشد: حکومت مردم، بواسطهٔ مردم و برای مردم (شماره ٤) استحکام دموکراسی (شماره های ۲ و ۳) ، نهضت های فکری و اجتماعی (شماره ۲،۳ و ٤)دنیای سیاست (شماره ٥)، نظری بر اوضاع اقتصادی افغانستان (شماره ٥) جهان سیاست (شماره های ۳ و ٤) ، حکومت و مردم (شماره اول) ، مصؤنیت های اجتماعی (شماره ۱۷) و چندین تای دیگر از همین گونه.

جریده گاه گاه لبهٔ تیزتیغ انتقاد را متوجه نا بسامانی های اجتماعی، خود سری ها، عدم رعایت موازین پذیرفته شدهٔ جامعه و مرتکبین آنها نموده و صریحاً خواهان تنبه و سزای همچو اشخاص میشد. بعضاً از نهایت خشم ، در مورد رشوت ، اختلاس و دستبرد های عده یی از عمال دولت و حکومت و استفاده جویان بی مسؤولیت دستگاه حاکم، از لحن شدید و الفاظ کوبنده کار گرفته ویا سراپا مضمونش رادر لباس طنـــز، نیشدار و زهر آلود، مگر به ظاهر خنده آورمی آراست. نامه وحدت مضامین و مکاتیب درد رسیده گان را بدون ترس، واهمه و محافظه کاری نشر میکرد. لطفاً به این عناوین دقیق شوید: طبق مقررات (شماره ۹،ص ۳)، از گفتار تا کردار (شماره ۸، ص ۱) گوشه یی از عدالت اجتماعی (شماره ۹ ، ص ۱) ، انتقاد نیست (شماره ۱۲، ص ۱) ، ولسواله — پارچه شعر طنـــز آلود پشتو— (شماره ۱٤ ،ص ۳) ، اگر مردم فاسد مجازات نمیشوند (شماره ۱۵ ،ص ۱) در سرچوک (شماره ۱۷،ص ۲) رشوت یا عامل بدبختی های اجتماعی (شماره ۱۷، ص۳) ارتشاء و موقف وحدت (شماره ۸،ص۳) و از همین قبیل ها.

به دلیل اینکه صاحب امتیاز و مدیر مسؤول جریدهٔ وحدت (خال محمد خسته) خود ادیب (نویسنده و شاعر) بودند، ازینجاست که باز یاب پدیده های ادبی را خیلی فراوان در آن می یابیم صفحات نامه ، با اشعار شعرای سلف و معاصر ، داستانهای کوتاه و آموزنده و پارچه های ادبی رنگینی خاصی یافته است، که خواننده با ذوق را فراسوی خود میکشاند. در جریده علاوه بز اشعار دری و پشتو، یگان یگان پارچه شعر اوزبکی نیز چاپ میشد؛ زیرا مسؤول جریده خود گفته است که :((وحدت اراده دارد که در پهلوی زبانهای رسمی افغانستان (دری و پشتو) از بعضی زبانهای دیگر افغانستان نیز مطالب و نوشته جات مفید را تقدیم خوانندگان ارجمند بدارد))[۳۲]

مسأله تمویل مصارف جریده، کارکنان و دیگر خرچ و برچ آن نیز در خور توجه میباشد، زیرا بیرون آوردن اخبار بدون پشتوانهٔ اقتصادی محال و حتی نا ممکن می نماید. پس چه خوبست در رابطه به این موضوع بخوانیم و بشنویم که

شخص اول نامه یعنی مدیر مسؤول در زیر عنوان (وحدت و علاقه مندان) چه دلایلی را پیش کشیده است؛((... جریده و حدت در اپارتمان یکی از همکاران خود به طور رایگان قرارداد . پول طباعتی را از فروش روزانه و حق الاشتراک میپردازد و معیشت خود را قسم سایق از حق الزحمه مشروع و حلال خطاطی تأمین مینمایم. مقالات وحدت توسط یک عده جوانان وطنخواه و مجاهدی که به هدف و خدمت وحدت عقیده دارند ترتیب میگردد.....و شکر میکشم که از پول های نا مشروع اندوخته نداریم.)) [۳۳] غیر از این که گفته آمد بعضی از مشترکین جریده اهل فرهنگ نیز در تمویل بنیهٔ مادی آن کمک میکردند ، چنانچه از این کمک کننده ها در خلال جریده نیز سپاس و آفرین شده است. همچنین بخشی از عواید مالی جریده را نشر اعلانات تجارتی تشکیل میداد، که خود عیان است.

جریدهٔ ملی وحدت عمر مستجعل داشت. بدین معنی که اضافه از بیست شماره عمر ندید و آفتاب عمرش به افول گرایید. آخرین شماره این نامه (شماره بیستم) به تاریخ ۲۳ جوزای ۱۳٤۵ ش. (۱٤ صفرالمظفر ۱۳۸٦ق.) که مصادف بود با ۱۳ جون ۱۹٦٦ م. درخشید و بس آنیک قطعه شعری را از جریده برگزیدم ، که مولوی خسته آنر با تضمین از حضرت سنایی ساخته و انتقادی و خواندنی است:

به سود خواران رشوت ستان

ای مـــهین خواجهٔ فلک در گاه

کـاخت از خاک سرکشیده به ماه

ای کــــه سود تو ملتی فرسود

در زیـــان کسان چه جوی سود

چـــــشم برمال دیگران تا چند

غــرقه در خون این و آن تا چند

شـــهره گشتی ز سود در آفاق
چـــاق گشتی ز خوردن قاچاق
هـــر که از خون خلق شد فربه
نـــزد ارباب حق از آن خر، به
دیـــو دیـــوان دزد ایوانی
مـوش ایـــن آشیان ویـــرانی
قـــصرها از جـــفا به پاکردی
هـــمه از اشک و خون بنا کردی
تا کـــجا این همه تپیدن ها
ایـــن کشش ها و این دویدن ها
ایـــن جهان برمثال مرداری است
مـــایهٔ رنج و نکبت خواری است
کـــرگسان دور او هزار هزار
هـــمه مردار خوار و مرده شکار
مـــیزند صبح تابه شب مخلب
آن مـــر این را برای یک مطلب
آخـــر الامـر بـر پرند هـمه
حسرت زنـده گی برنـد هـمه
از هـمه بـاز مـاند این مردار
وقـنا ربـنا عـذاب الـنار(۳۴)

* * *

۸- تذکره خطاطان

به مولوی خسته چندین رساله و کتاب اندر باب خط، خطاطی، خطاطان و خوشنویسان نسبت داده شده ، از جمله گفته اند که او خود دو بار از رساله هایی که نمایا نگر زنده گی و هنر تنی چند از خطاطان معروف سده های ۱۱- ۱٤ ق. و نیز نسخ و نستعلیق نویسان افغانستان یاد آوری کرده است. یک مرتبه در معاصرین سخنور[۳۵] و مرتبهٔ دیگر در نامهٔ تاریخی ۱۳٤٦/۱۱/۹ هـ. ش عنوانی مهدی بیانی که در آن از جملهٔ مصروفیت های فرهنگی - ادبی خویش ، عمدتاً نوشتن نسخ و نستعلیق نویسان افغانستان و پژوهش در بارهٔ زندگینامه و فعالیت های هنری (خطاطی) میر علی هروی سخن رانده است،گویا این دو اثر فوق الذکر نزدیکی ازدوستان و یا بسته گان مولوی خسته محفوظ میباشد[۳٦].

و اما خوشبختانه در این اواخر اثر چاپ ناشده یی از مرحوم خسته به نام (خطاطان) در (۳۹) ورق از کتابخانهٔ اکادمی علوم دستیاب گردید و بدنیترتیب معمای دورساله ذکر شده در بالاگشوده شده. مسلم گردید که: خطاطان سده های ۱۱ - ١٤ و نسخ و نستعلیق نویسان افغانستان در واقع نام های دیگری است از تذکره خطاطان با در نظر داشت دلایل ذیل:

۱ - در تذکره خطاطان، بیشتر از سایرین ، میر علی هروی مفصلتر معرفی گردیده است. چنانچه قسمت اعظم تذکره خطاطان را زیست نامهٔ وی در بر دارد.

۲ - خطاطان تذکره مذکور همه گی در سده های ۱۱- ١٤ ق . حیات داشته اند.

۳ - همه خطاطان این رساله نسخ و نستعلیق نویس بوده اند، چنانچه مؤلف نیز حین یاد کرد هر یک، بدین نکته اشارت صریح نموده است.[۳۷]

ناگفته نماند که خسته خود در دو نوع خط (نسخ و نستعلیق) سرآمد زمانش بود و دیگر اینکه اکثر خطاطان این تذکره نیز شاعر بوده اند، چنانچه در

کتاب خطاطان نیز مختصر نمونه کلام ایشان آورده شده است، لذا میتوان گفت که همین وجوه تشابه باعث گردیده که دست به تألیف این تذکره زند.

تذکره "خطاطان" خسته ، به پاس از یاد کرد سی و مین سالگرد وفات مؤلف (حوت **۱۳۸۲** ش) از طریق انستیتوت زبان و ادب دری اکادمی علوم افغانستان با استفاده از نسخه محفوظ در کتابخانه اکادمی علوم و مراجعه به شماره هایی از مجله آریانا (سالیان **۹ – ۱۵** نشراتی – **۱۳۲۹ – ۱۳۳۶** ش.) آماده چاپ گردید. نسخه های مجله آریانا در تهیه متن مؤثریت ویژه خود را داشتند، زیرا خسته بدواً زنده گینامه و نمونه خط هر یک را در مجله های مذکور به چاپ رسانیده ، سپس از مجموع این مقالات ، تذکره خطاطان را تنظیم نموده است.

بدینگونه که گفتیم رساله خطاطان در بهار ۱۳۸۳ ش. با کمیت پنجصد نسخه در مطبعه آزادی زیر چاپ رفت. این تذکره را یاد داشتی است از سوی رئیس اکادمی علوم افغانستان (معاون سرمحقق عبدالباری "راشد"). مقدمه، اهتمام و تصحیح کتاب خطاطان توسط سرمحقق محمد آصف "گلزاد" آمر انستیتوت زبان و ادب دری اکادمی علوم صورت گرفته است.

"خطاطان" دارای (۸۷) صفحه متن بوده، که در خلال آن به تعداد (۱۷) قطعه نمونه خط از کارکردهای خطاطان معرفی شده در این تذکره و دو تصویر (یکی از مؤلف کتاب یعنی مولوی خسته و آن دیگرش از سید عطامحمد شاه یکتن از خطاطان معروف کشور) را نیز با خود دارد.

در تذکره خطاطان ، شرح حال و نمونه خط ده تن از خطاطان به چاپ رسیده که عبارتنداز : میر علی هروی ، سید عطامحمد شاه ، محمد اسحق زرین قلم، حاجی یادگار، اذنب شبرغانی، میرعبدالرحمن ، امام ویردی، ملارجب بلخی و سید محمد فاروق. درین رساله زیستنامه نه نفر خطاط از سوی مولوی خسته آماده شده و معرفی نامه یکتن از خطاطان (سید عطامحمد شاه) همراه با تصویر وی را مهتمم کتاب(گلزاد) بداُنها افزوده است.

۹ — دبیرستان بلخ

مولینا خسته ، سالیانی از عمرش را در بلخ بامی (مادر شهرها)، سپری نموده و مردم آن دیار از فیض دانش و حسن سلوکش سود برده و دلخوش بودند. اکثر دوستان و هواخواهان صمیمی، ویرا (خستهٔ مزاری) می نامیدند، زیرا همین یکرنگی و یکدلی باعث شد تا مردم آن دیار خسته را منحیث وکیل منتخب خویش در دور هفتم شورای ملی برگزیدند و روانهٔ خانهٔ ملت کردند. بالمقابل خسته نیز بلخ و بلخیان را دوست داشت. این علاقه و محبت او نسبت بدان سامان و مردم آنجا، سبب شد تا دست به نگارش کتابی اندرباب اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، تاریخی، جغرافیائی، عرفانی و عنعنات و رسم و رواجهای آن دیار بزند و نام اثرش را (دبیرستان بلخ) نهد. گویا بدینترتیب خسته، مردم بلخ را حرمت گذاشت و یا آن دیار را زنده نگهداشت.

دبیرستان بلخ دارای چهار بخش عمده میباشد،[۳۸] که هریک از قسمت های آن خود کتابی مستقل میتواند محسوب گردد. باری مولوی خسته هنگام نوشتن و انتشار زنده گینامهٔ اذنب شبرغانی ، یکتن از خطاطان معروف کشور در باب مفقود شدن دبیرستان بلخ سخن رانده و نوشته بود که: ((از **۱۳۱٦** شمسی الی **۱۳۲۱** شمسی مصروف تألیف کتاب دبیرستان بلخ بودم که الآن مؤلفه ام مفقود است.))[۳۹] اما خوشبختانه اثر مذکور گم نشده است. زیرا اثر مذکور به شکل تایپی همین اکنون در شعبهٔ نسخ خطی کتابخانهٔ اکادمی علوم افغانستان موجود میباشد. که اینک به مدد آن شناسائی از قسمت های چهارگانهٔ دبیرستان بلخ صورت میگیرد:

بخش اول: علماء و مشایخ کرام

نسخهٔ موجود در کتابخانهٔ اکادمی علوم شامل یک مقدمه و (۹۸) صفحهٔ متن بوده و در ختم آن فهرست عناوین آمده است. چون فهرست مذکور قلمی میباشد. شاید بعداً توسط کس دیگر نوشته شده و بدان علاوه گردیده باشد و اما پیش از مقدمه ،

مؤلف اهداف و مرام خویش را در بارهٔ رساله مشخص ساخته است؛ چنانچه حرف های او را این طور میخوانیم " ((در هر عصری از اعصار بندگان آفریدگار از هر نوعی در روزگار به وجود میآیند. خاصه اهل دانش و حکمت ، صنعت و حرفت که از افکار و کردارشان قافله تمدن بشری منـــزل به منـــزل پیش میرود. در هر دیار یادگاری از نام و نشان خویش در جامعه میگذارند. دستهٔ به یادبود ایشان در اثر خامه فرسائی در صفحهٔ ایام نام آنانرا زنده و پاینده میدارند.

نگارنده که تربیت یافتهٔ مهد بلخ است . گرم و سرد دوران دیده و تلخ و شیرین زندگی چشیده ، خواست که از ذکر خیر علماء و مشایخ و شعرا و فضلای این سرزمین از گذشتگان و معاصرین دفتری ترتیب دهد تا اخلاف را به معرفت اسلاف میانجی باشد؛ چنانکه از پیشنیان به ما رسیده.

اکنون که سال قمری ۱۳۸۹ و سنهٔ شمسی ۱۳٤۸ از هجرت حضرت رسالت مآب محمد مصطفی صلی الله علیة وسلم و اله و اصحابه اجمعین سپری میشود، اوراق پراگنده گرد آوری شده است. این مجموعه را دبیرستان بلخ نامیده به چهار حصه ترتیب دادم (علماء و مشایخ کرام) (علماء و مشایخ دوران) (یاد سخنوران پیشینه) (سخنوران معاصر) و هر حصهٔ را به حروف الفبا و هر حرفی را با حروف ما بعد از الف تا یاء مردف ساختم.

هرگاه مردم زمانهٔ ما و آینده این اثر نا چیز خسته را از نظر تحقیق بگذرانند ، امید است بی آنکه خورده گیری کنند، به اصلاح نواقص آن قبول زحمت فرمایند هیچ نقش بشر خالی از خطا نبود.)

امضاً

۱۳٤۸/۱/۱٦هـ ش

و اما مقدمه اثرمذکور معلومات خوبی درباب جغرافیای بلخ بدست خواننده میدهد . بررسی این نسخه میرساند که مؤلف حتی بعد از تایپ آن نیز بعضی اضافات بر کتابش نموده است. عده یی از علما و مشایخ و شخصیت های

معروف را در صورت دریافت ازمنابع دیگر ، به کتابش افزوده. افزایش های مذکور را خسته در پاره کاغذ های جداگانه تایپ و در پائین حرف مربوطه چسپانیده است . شخصیت های معرفی شده در این اثر ، همه از منطقه بلخ و مضافات ان بوده اند. این اثر به جز یکی دو مورد ، دیگر فاقد ذکر مأخذ میباشد. در این بخش به تعداد (۲۰۶) تن از مشایخ و علما مختصراً و به ترتیب الفبا شناسایی گردیده است و اما قبل از این مطالب ، نگارنده پیرامون مزارحضرت علی و انتقال تابوت وی از شهر نجف به مزار شریف معلومات ارایه نموده است.

بخش دوم : علما و مشایخ دوران

درینجا (٤٤) تن از علما و مشایخ بلخ و نواحی آن که متعلق به دوره اخیر بوده ، مختصراً معرفی گردیده است. شناسایی شده گان این قسمت علمای دین و خطیب های معروف عصر خویش بوده اند که به ترتیب الفبا رده بنده شده. عده یی از این مشایخ و خطبا دارای طبع شعری نیز بوده ، که پارچه هایی از اشعار آنها ذکر گردیده است.در اینجا نیز اضافات بعدی از سوی مؤلف صورت گرفته.

بخش سوم : یاد سخنوران پیشینه (یا مآثر بلخ)

این بخش از دبیرستان بلخ که در آن حدود بیش ازدوصد تن سخنوران قدیم شعر و ادب دری فشرده معرفی شده است ، بیشترین آنها برخوردار از شهرت فراوان بوده اند؛ مانند: انوری ، ابن یمین ، رابعه بلخی، شهید بلخی، ابوشکور بلخی، عنصری بلخی، ندیم بلخی، معروفی بلخی، قطران تبریزی که در بلخ میزیست و امثال اینها ، همچنان تعدادی ازسخنوران این اثر، شهرت کمتر داشته و یا اصلاً مشهور نبوده و نمونه کلام شان نیز از مراجع و مآخذ دیگر اخذ شده است.

مؤلف تعدادی از سخنوران را که بعدا شناسائی نموده به گونه ضمیمه بدان ملحق کرده است. نویسنده در اخیر رساله، فهرست مأخذ خویش را آورده، که

تعداد آن به (۴۳) مأخذ میرسد. خسته به همین اندازه مآخذ اکتفا نکرده ، بلکه بعداً از کتب و رساله های فراوان دیگر هم استفاده برده است، چنانچه گوید: ((علاوه بر کتب مذکور از کتب مطبوعه و قلمی زیادی نیز استفاده شده...))

یک صفحه قبل از ذکر مأخذ، پارچه شعری از خسته جلب توجه مینماید، که در رابطه به دبیرستان سروده است. اینک به نقل آن میپردازیم:

لله الحمد کاین دبیرستان
تحت تسوید آمد از دوران
من که از ساکنان این وطنم
سرو سرمایه دار از سخنم
نزنم آن قلم که بی سود است
یعنی از جامعه نه بهبود است
الغرض نقشبند فکرت من
خواست بندد بنقش تازه سخن
بست نقشی که قبل ازین ایجاد
کس ندیده به ملک ام بلاد
ای بسا بود در جهان گمنام
از بزرگان قبه الاسلام
از قرون گذشته و حاضر
اندرین مختصر شدم ذاکر
پنج قسمت نمودم این دفتر
هرکدامی به اسم و رسم دگر[۴۰]

هر یکی سال ثبت خویش زنام
مـی نمایـند بر زوی الافــهام
سـال تـألیف را زنـام کـتاب
همچـنان از تـوجهی دریـاب
بـاد نسبت به بلـخ این دفـتر
یـادکاری ز خـسته تا محـشر
* * *

بخش چهارم : سخنوران معاصر

این قسمت از دبیرستان بلخ دارای (۷٤) ورق یکرویه تایپ شده بوده، مؤلف کدام اضافات بعدی نکرده است. در اثر مذکور به تعداد (٤٠) تن از سخنسرایان دوره معاصر منطقه بلخ معرفی شده و نمونه هایی از کلام ایشان نیز درج کتاب میباشد.

کاستی هایی که در این چهار بخش دبیرستان راه یافته ، همانا غلطی و افتاده گی های تایپی است ، که از سوی مؤلف اصلاح نگردیده و این خود در قسمت چاپ اثر پرابلم زا میباشد.

۱۰ — تذکرهٔ "تذکره نگاران"

تذکره نگاری در کشور ما سابقهٔ طولانی دارد. تذکره نگاران همراه با پژوهش پیرامون فراز و فرود روند حیات سخنوران و جمع آوری مطالب سودمند وارزنده ، خدمات بزرگی را در جهت غنای فرهنگ و ادبیات انجام داده اند. مولوی خسته را نیز میتوان در تذکره نگاری شناخته فرد شده به حساب آورد. او در این راستا زحمات فراوانی را متحمل شده و بیشترینه قسمت حیات خود را در جهت نگارش تذکره ها و زنده گینامهٔ تذکره نگاران صرف نموده است. وی در

مدت حدود پانز سال اقامت هندوستان راجع به تذکره نگاری بس مایه اندوخت، زیرا کشور هند در این دو سدهٔ اخیر ازنقطه نظرتذکره نگاری پیشرفت زیادی را نصیت شده است. در واقع میتوان گفت که فراوانی تذکره ها در آن دیار باعث پیدایی مفکورهٔ تذکره نگاری در وجود خسته گردید، که نتیجه این دستاورد او همانا نگارش تعدادی از تذکره های ادبی شد.

و از جمله است یکی هم تذکرهٔ "تذکره نگاران" خسته که به سال ۱۳٤٥ ش. به رشتهٔ تحریر درآمده است، رسالهٔ تذکره نگاران دارای (٤۹۲) ورق یکرویه بوده، هر صفحه (۱٥) سطر دارد. کتاب مذکور دارای فهرستی میباشد که نشان دهندهٔ شناسنامهٔ (۱۱٦) تذکره نگار این کتاب را می نمایاند . اولین تذکره نگار (آذر) مؤلف آتشکده آذر و آخرین فرد آن یمگی (مؤلف ارمغان بدخشان) میباشد. قبل ازینکه معرفی نامه ها ورق گردانی شود، دو صفحه تذکر لازم را از سوی مؤلف مینگریم، و قطعاتی چند از آن برگزیده ایم ، بدین امید که خوانش آن خالی از مفاد دلچسپی نخواهد بود: ((مجموعه ایست محتوی بر سوانح یکدسته علماً و ذاکرین و شعراء که هر یک در عصر خویش با داشتن علایق زندگی ، متحمل گرد آوری تذکره ئی شده که در آن نام و نشان هم مسلکان خود را ذریعهٔ آن تألیف درعالم بشری به یادگار گذاشتند. بنابر آن خواستم این دسته را تا حدی که بتوانم و به هرزبانی که باشد از نام و نشان شان سراغ یابم و در مجموعه ئی گرد آورده ، بنام "تذکره نگاران" معرفی نمایم، تا در آینده متتبعین را در درک اسمای تذکره و شناخت مؤلف ، آسانی دست دهد. به ترتیب ابتث اساس گرفته ... در این مجموعه با ندازهٔ سعی توان بشری عده یی از تذکره نگاران ، عموماً با سوانح شان گرد آورده شد. البته تذکره نگارانی بوده و هستند که نگارنده مؤفق نشده ، امیدوارم که همکاران محترم در آینده این سلسله را تعقیب نموده و مجموعه مکملی بدسترس متتبعین و اهل ذوق خواهد گذاشت.... این مجموعه که از هر تذکرهٔ تذکره نگاری

چند دریافت شده، فراهم آمده ، هم تألیف و هم مأخذ نگارنده قرار گرفته. شکر گذارم از اینکه توفیق خدای بزرگ و برتر بمن مساعدت زمانی نصیب نمود که در ظرف پنجسال اثری از این نوع خدمت جامعه تقدیم نمایم.))

خال محمد خسته

۱۵ دلو ۱۳۴۵

در این تذکره، یازده ورق ضمایم که در واقع شناسنامه (٤) تن از تذکره نویسان میباشد، از سوی مؤلف به کتاب بعداً علاوه شده است. تذکره نگاران " به شمارهٔ ۲۹/٤۸ شعبه نسخ خطی آرشیف ملی محفوظ میباشد و تا اکنون به چاپ نرسیده.

۱۱ – نفوذ دانش(تذکره)

پیش از اینکه تذکرهٔ " نفوذ دانش" را به شناسایی بگیریم، یاداشتی را که مولوی خسته روی پارچه کاغذی نگاشته و در اول کتاب چسپانیده است، باید خواند: ((... اما در این و جیزه شعرائی گرفته شده که با آنکه معاصر و در هند بودند، از قلم خوشگو مانده است {مؤلف سفینهٔ خوشگو} و نیز اکابر شعرا که بعد ازین تذکره عرض اندام کرده (و با وجود رسمیت زبان اردو در هند و حمایت حکومت) تا مدتی در سگاه فارسی را قایم داشته، شاگردان زیادی تربیه کرده و این زبانرا بی پشت و پناهی نگاهداشته اند. تا آنکه در عهد برطانیه ، معارف در هند بوجود آمد و بدون احتیاج استخدام رسانیده خارجی بحیث لسان در نصاب معارف گرفته شد... و نیز شعرایی که آخرین تذکره نگاران زبان دری در هند با آنکه معاصر بوده اند؛ در بعضی تذکره گرفته شده اند و در بعضی ذکری از اوشان نرفته، گرفته شدند. بنابر آن نام این وجیزه "نفوذ دانش" نهاده شد.

خسته

۲قوس ۱۳٤۵ش

سپس به صفحهٔ تمهید میرسیم، که مؤلف (مولانا خسته) روی ضرورت تألیف این کتاب مکث نموده و چنانچه متذکر شده: ((زبانی که درجه علمی حاصل کرد، ثابت است که در هر محیطی که رسید ، پذیرایی دید و مقامی گرفت. از آنجمله ، زبان دری است که در هند مدت متمادی رسمی بود ، هنگامیکه محمد شاه از خاندان مغلیه به تخت سلطنت هند نشست، زبان ارود را رسمی ساخت و ادبیات اردو به اندک زمانی اوج گرفت، شعراء و ادبای نامی به وجود آمدند، تا هم زمان دری از بین نرفت ، اشخاصی هم به وجود آمدند که با بی پشت و پناهی در سگاه دری را قایم داشتند ، یکی بعد دیگر در محیط خود ها شاگردان زیادی تربیه کرده ، این زبان را نگذاشتند. از بین نرود. تا آنزمان که در دولت برطانیه معارف به وجود آمد و در نصاب بحیث لسان گرفته شد، دولت محتاج به استخدام استاذه خارجی نشد. صهبایی وامثال او در مناطق خود به استادی در معارف هند خدمت کردند . بنابر آن به پاسی خدمت اوشان تا حدی که سراغ داشتم به یاد بود شان تذکره مختصری تألیف و {نفوذ دانش} نامیدم...))

امضای خسته

۱۳٤۵/۹/۲ هـ ش

سپس به معرفی چهره های کتاب (البته نه به ترتیب الفبا) پرداخته شده است. اولین کسیکه شناسایی گردیده ، (آرزو) میباشد، یعنی سراج الدین علی خان آرزو و مختصر اشعار دری وی . در تذکرهٔ نفوذ دانش ، (۵۳) شاعر با کمیت های متفاوت شعری معرفی گردیده اند. مؤلف بیش از همه ، روی خط حیات و نمونه کلام چند شاعر توقف بیشتر نموده است مانند: خوشگو، شیخ مصحفی و شاعر دیگری به تخلص (واصف) . حال آنکه معرفی نامه و مثال کلامی دیگران یک ، دو و در نهایت از چهار یا پنج صفحه بیش نیست.

در این اثر خط نویسنده بر یک روال نمیباشد، زمانی نوشته با دقت صورت گرفته و خوانا و جالب است و در قسمت دیگری از رساله ، نوشته با عجله و حتی بعضاً با پنسل هدف روی صفحه ریخته شده. کاغذ تذکره نیز از

یکنوع و یک جنس نیست . در ضمن متن به چندین گونه کاغذ بر میخوریم . قسماً اضافاتی را منیگریم که در کنار و حاشیه صفحات به گونه تکمله نگاررش یافته است. این تکمله ها چنان مینماید ، که مؤلف بعداً دست بدان یافته. رساله به شکل یکرویه نبشته شده و جمعاً (۱۷۹) ورق را مشتمل میگردد. اثر مذکور به شماره ۲۹/٤٦ شعبه نسخ خطی آرشیف ملی نگهداری میشود. به امید آنکه روزی مهمان ماشین های چاپ در مطبعه گردد.

۱۲ — موسیقی دانان (تذکره)

رساله یی است با قطع کوچک (۱۲×۱٦) و پشتی کاغذی در پنج ورق و هر ورق را نزده سطر میباشد که به خط زیز (نوک آهنی) نگارش یافته است. در رسالهٔ مذکور این هنرمندان آواز و طرب معرفی شده اند: استاد قاسم ، پروفیسور نتهو، استاد سرآهنگ ، استاد شیدا و افغان (رجب علی افغان)

۱۳ — معاصرین سخنور (جزدوم)

جزدوم معاصرین سخنور که در شعبه نسخ خطی آرشیف ملی موجود است، در کتابچه یی به صورت یکرویه نوشته شده. صفحات آن دارای سطرهای مختلف بوده ، به شماره ۲۹/٤۱ ثبت گردیده است. شعرای معرفی شده در این تذکره، عمدتاً از مزار شریف و مربوطات آن منطقه استند که در (۳۸)ورق گنجانیده شده اند. در گنجینه مذکور ، زنده گی نامه و نمونهٔ کلام بیست وچهار تن از شعرای ذیل را منیگریم: مایل (میزاعلی) ، مجاهد (محمد کریم مجاهد) ، مخدوم (ملا رحمت مخدوم) ، مسکین (گدای نشاه مسکین)، مضطر (عبدالرزاق مضطر)، میر (میر محمد نادرشاه) ، نابغ (شمس الدین نابغ) ، نثار(حاجی میر عبدالله نثار) ، نجاتی (نجف علی نجاتی)، نزار (حاجی محمد سلیم نزار) نشأت (میر حبیب الله شأت) ،

نصرتی (محمد اسحق نصرتی)، نظام (میرزا نظام الدین نظام) ، نیاز (محمد ایوب نیاز)، سپاهی (عبدالرحیم سپاهی) ، عبرت (محمد کبیر عبرت)، عظیمی (قاری محمد عظیم عظیمی)، علمی(مولوی عبدالغنی علمی)، فطرت (صالح محمد فطرت)، صابر(میرزا محمد اکبر صابر)، قطره (میرحفیظ الله قطره) رضا(منشی علی رضا)، رفقی (محمد عظیم رفقی)، رقیم (عبدالاحد رقیم).

۱٤ — کارستان بلخ

اثر دستنویسی است از مولوی خسته ، محفوظ در آرشیف ملی این اثر به حیث بخش چهارم از دبیرستان بلخ نیز از سوی نویسنده نام گذاری شده است. کتاب مذکور دارای پشتی کاغذی و خط آن ریز (با نوک آهنی) میباشد. در نخستین صفحهٔ این اثر ، بعد از: بسم الله الرحمن الرحیم، میخوانیم: ((نحمده و فصلی رسوله الکریم) میگوید خسته خامه شکسته که این جزو ه مجملاً متضمن است کوائف و حوادث آبادی و خرابی بلخ را باسمای سلاطین دورهٔ اسلامی که از زمان فتح بلخ تا امروز فرمان شان درین محیط نفوذ داشته و این جزوه (کارستان بلخ) نام نهاده شده.))

در پی این مقدمات ، عناوین ذیل را با تشریحات آن میخوانیم : بلخ ، آثار بلخ، وجه تسمیه و بعضی از خصوصیات آن ، آب بلخ ، هژده نهر بلخ ، خطوط انهار هژده گانه ، مرکز مربوطه بلخ ، مزایای جغرافیای تاریخی البرزکوه، حیوانات وحشی ، طیور ، گلها، معدنیات، موقیعت البرز ، اسم البرز، آب و هوا و محصولات، حیوانات اهلی، حیوانات غیر اهلی ، آداب معاشرت اهالی ، عمارات ، روضه حضرت علی کرم الله وجهه ابداً در خاک پاک ام البلاد بلخ شریف ، یادگار ، کتیبه ها ، تربت پیغمبران در بلخ، تربت صحابه در بلخ ، تربت حضر عکاشته ، بناهای محیرالعقول، فتح امرا و سلاطین اسلامی بلخ ، طبقه طاهریه،

ملوک صفاریه، آل سامان، غزنویان ، سلجوقیان ، خوارزمشاهیان، چغتای خان ، آل تیمور، شاهرخ میرزا ، علاء الدوله ، الغ بیگ ، مآل حال عبدالطیف میرزا، ابوالقاسم بابر میرزا، سلطان ابوسعید میرزا، سلطان حسین میرزا، شیبانی ها، عبیدالله خان، کیستین فرا سلطان ، عبدالله خان، عبدالمومن خان.

استرخانیه: دین محمد خان، ولی محمد خان، امام قلی خان، سید ندرمحمد خان، سید عبدالغفورخان، قاسم خان، سید سبحان قلی خان، سید عبیدالله خان، سیدابوالفیض خان ابن سید سبحانقلی خان، نادرافشار.

شاهان درانی، سدوزایی ها، مؤسس ملت افغان احمد شاه بابا ابدالی، تیمورشاه، شاه زمان، شجاع الملک ، شاه محمود.

محمدزایی: امیردوست محمد خان، امیر شیرعلی خان، امیر محمد یعقوب خان، امیر عبدالرحمن خان، میر محمد اسحاق خان {همان کسی است که از لشکر عبدالرحمن خان شکست خورد و از مزار شریف جانب سمرقند متواری شد و پدر خسته نیز با او بود.} ، امیرحبیب الله خان، امیر امان الله خان، حبیب الله بچه سقو[سقاو] اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید و اعلیحضرت محمد ظاهرشاه.

نسخهٔ مذکور دارای (۱۱٤) صفحه بوده و مؤلف بعضاً بنابر ضرورت و لزوم، در حاشیه های رساله نیز اضافاتی نگاشته است. حوادث تاریخی در این نسخه همراه با سنوات پیگیری شده است، این خود نشان دهنده آنست که مولوی خسته نه تنها ادیب ، بلکه یک مؤرخ تمام عیار نیز بوده است.

بعد از متن فوق، خسته از مآثر بلخ به حیث حصهٔ پنجم دبیرستان بلخ یاد نموده و نوشته است. درین جزوه شعرایی که از ۹۰۰ هـ. ق بدینسو در بلخ حیات داشته اند ، گرد آوری شده است و در عقب صفحهٔ همین سخنان، متن ذیل را میخوانیم:

((مآثر بخل را باساس معاصرین سخنور خویش به حروف ابجد مرتب نموده ، به فاکولته ادبیات تقدیم نمودم، بالمقابل ۲٦۱۰ دو هزار و ششصدو ده افغانی حق الزحمه داده شد. خسته.))

هر صفحهٔ نسخهٔ مذکور دارای ۲۱ سطر بوده ، که به شمارهٔ ۴۵/۲۹ شعبه نسخ خطی آرشیف ملی ثبت و ضبط است.

۱۵ – رسالهٔ آداب خط نستلیق [۴۱] و اصول رسم الخط عربی (دستور الخطاطین)

رسالهٔ مذکور دارای قطع بزرگ به اندازهٔ (۲۱×۳۵) بوده و (۲۷) ورق دارد. خط آن متوسط (قلم نی) است. هر صفحه دستنویس دارای ۲۰ – ۲۱ سطر میباشد. اثر مذکور با شیوه محققانه و عالمانه، بعد از بسم الله الرحمن الرحیم ، چنین یک آغازی دارد:((ستایش مر صانعی را که لوح و قلم آفرید و بشر را در ایجاد صنایع و بدایع دانایی و توانایی بخشید. نیایش مر رسولی را که انسانرا به سوی حق و حقیقت رهنما گردید.)) سپس سخنان سودمند و آموزنده یی در باب ارزش علم، اضرار جهل و یا پایه و رفعت دانش و فرهنگ گفته ، در پی این سخنان ، وارد اصل مطلب شده و در ضمن آن ایجادگران خطوط نسخ و نستعلیق را مختصر معرفی کرده است، چنانچه گوید: ((نسخ را ابوعلی محمد ابن علی بن مقله متولد روز پنجشنبه ۲۱ شوال ۲۷۲ قمری ، متوفی ۳۲۸ قمری، از خط کوفی ایجاد کرد و با قوت مستعصمی در روزگار المستعصم بالله عباسی این را نهایت زیبا نوشت و شهرتی حاصل کرد که این خط بنام یاقوتی معروف و مشهور گردید. این خط در هر کشور شیوه جداگانه به خود گرفته.

نستعلیق را خواجه میر علی تبریزی در عصر تیمور گورگان از نسخ و تعلیق ایجادکرد و درحقیقت خط نستعلیق دراثر آمیزش خط تعلیق که "از اختراعات منشیان عجم است" با خط توقیع و رقاع که " از خطوط مخترعهٔ این مقله میباشد" قبل از میرعلی تبریزی بوجود آمده بود بلا اراده، میرعلی تبریزی خدمتی که در نستعلیق انجام داده ، وضع قانون است ، نه ایجاد.

ابن مقله وضع کرد این شش خط از خط عرب

ثلث و ریـحان و محقق، نسخ و توقیع و رقاع

بـعد از آن از خـط تـوقیع و رقاع اهل عجم

هفتمین خـط دگـر ، تعلیق کردند اختراع"

* * *

مؤلف بعد از اینها در باب خطوط شکست (شفیعه) ، مناشیر یا طغرا معلومات ارایه داشته و از خطوط دهگانه ، گلزار و غبار حرف هایی رانده است. خسته را توصیه بدانست که خط، قواعد و قوانین آنرا بایست نزد ارباب فن فرا گرفت و جهت تأکید کلامش شعری از سلطان علی مشهدی را پیش کشیده است:

حسن خط دان که هست پوشیده

کـس نـدانسته تا نـکوشیده

تـا نگویـد معلمت بـه زبـان

نتـوانـی نـوشتنش آسـان

قلـمی بـاشد و زبـانـی هـم

شـرح دانستنش زبیش و زکـم

* * *

او آموزندهٔ و شاگرد حسن خط را از تعلیم غائبانه خط و بدون رهنمایی استاد فن برحذر داشته، درین مورد نیز به بیتی از سروده های سلطان علی مشهدی تکیه زده است:

زآنکه تعلیم خط به وجه حس غـائبانه نمـی تـوان گـفتن

* * *

رسالهٔ مذکور دارای دو برخ میباشد: برخ اول "آداب خط نستعلیق" ، برخ دوم "اصول رسم الخط عرب" و مجموعا "دستور الخطاطین" نامیده شده که سال (۱۳۸۰)هجری قمری یعنی زمان تألیف این مجموعه هم از این نام حاصل می آید.

مؤلف زیر عنوان (آداب خط نستعلیق) روی تاریخچی ، روند، فراز و فرود ، اسلوب، اساسات و پیش قراولان نستعلیق توضیحات داده است. بعداً مصطلحات خط نستعلیق ، وسایل خط، مانند نی، ساخت و حرکات آن و اساسات و بنیاد حرکات را شناسائی نموده، بعد از مصطلحات به معرفی اصول یعنی : اندازهٔ حروف نستعلیق معلومات همه جانبه ارایه داشته و جالب اینکه هر یک از حروف راهمراه با اندازهٔ آن توسط نقطه ها، تیرها و ترسیم خطوط معرفی کرده است. نویسنده (خسته) در پایان رساله اش نوشته : ((آنچه از اصول و مصطحات قابل تحریر بود، شدو بازهم در خط مر موزاتی هست که از زبان استاد یا حرکات دست او باید دریافت.)) مولینا خسته با ذکر این دوبیت خودش، فصل مذکور را به پایان میرد.

این رساله به نفع عامه نوشت

خستهٔ ما به یاری توفیق

نام و تاریخ شمسی او را

گفت "آداب خط نستعلیق"

۱ ۳ ۳ ۷

در بخش دیگر رساله ، عنوان (رسم الخط عرب) جلب توجه میکند. مؤلف در این قسمت از رسالهٔ "مداد الخطوط" مولانا میر علی هروی و بعضی منابع دیگر معلومات حاصل نموده است. خسته ضمن ارایهٔ معلومات ارزنده در این قمست از : اصول یعنی اندازه و مقدار حروف عربی بحث های علمی و مستندداشته، حرکات و قواعد حروف را با نقطعه ها و تیرها مشخص کرده است. در ختم این مبحث نیز و بیت که در عین حال تاریخ این عنوان نیز میباشد، سروده است بدینگونه:

چو گشت انجام این رساله

اصول خط عرب لقب شد

ز "خسته" تاریخ و نام شمسی

(اصــول رسم الخط عرب شد)

۱ ۳ ۳ ۹

در ختم این دو مبحث علمی – تحقیقی ، مؤلف به معرفی اجزای خط پرداخته، چنانچه ضمن آن نکات ذیل شناسائی گردیده است: اصول ، ترکیب کلی، ترکیب جزئی ، کرسی ، نسبت ، ضعف،قوت ، سطح ، دور، صعودمجازی، نزول مجازی، صفا، شان، سواد، بیاض، تشمیر، صعود حقیقی و نزول حقیقی.

اقسام مشق مثل: نظری، قلمی و خیالی.

درپایان این مطالب، تحت عنوان (خاتمه) چند بیت از سلطان علی مشهدی و میرعلی هروی را که پیرامون هنر خطاطی و توصیه هایی در باب فراگیری خطاطی سروده اند ، ثبت است.

آخرین برگ رساله (صفحه یا ورق بیست وهفتم را گپ های "راقم الحروف" یعنی خود خسته تشکیل میدهد، که از تجارب شخصی او بوده و قابل دقت میباشد. اینک بدون کم و زیاد به اقتباس آن میپردازیم: ((راقم الحروف:

سی ســال به فــن شعــر و خـط کردم صرف

تــاگــشت زبــان و قلــمم راست به حـــرف

شــد خــسته یقــینم کــه تخصــص در فـــن

امری است بسی مشکل و کاری است شگرف

* * *

در خوردی از بزرگان می شنیدم که میگفتند که ((خدمت کنید که مردان از خدمت یافته اند .)) پس از مدتی به این معنی رسیدم از خدمت ریاضت در تحصیل است هر رشته ای که باشد.

چندان مشق باید کرد که خط جلی و خفی یکدست تحت قاعده بیاید و الانقص در فن با قیست حسن و قبح در خط جلی نمایان میشود نه در خط خفی – بناءً اساس مشق و اصلاح را واضع به خط جلی نهاد نه به خط خفی.

گرفت قلم:

قلم به سر انگشت ابهام و انگشت میانه گرفته ،انگشت سبابه پهلوی انگشت میانه گذاشته میشود. دو انگشت دیگر معاونت می نماید . گرفت قلم باید محرف ورخ به جلو باشد تا حرف ایستاده و چاق از قلم برآید ، نه لاغر و افتاده.

مرکب (مداد) :

مداد که در فارسی سیاهی گویند – از شیرهٔ برنج سوخته ، جو ، گندم ، ارزن، به آمیزش دوده آب مازو و آب برگ حنا ساخته میشود.

نسخه یی که مسوده اوراق بخود میسازد :

کت گلابی دو مثقال ، تنکاریک مثقال ، دوده یک مثقال ، تنکار و کت را ساییده با قدریک کاسهٔ شوربا خوری آب جوشانند تا به قوام آید– آنگاه آب جوش داده را صاف کرده، دوده را در آن حل کنند و اگر مقدار قاشق چایخوری شکر را در آتش گداخته . آب آنرا مخلوط کنند، براق تر خواهد شد.))

(خسته ۱۳٤۰)

نسخه مذکور به شماره ۲۹/۵۰ شعبه نسخ خطی آرشیف ملی محفوظ میباشد.

۱٦ – زائچه (زائیرچه)

پژوهشگران و اندیشمندان پیرامون مقام دانش ، قدرت اندیشه و قلم مولوی خال محمدخسته ، سخن ها گفته ، چنانچه ویرا من حیث یک نویسنده

بزرگ ، ژورنالیست، محقق ، شاعر و منتقد کم نظیر ادب دری یاد کرده اند ، اما تا اکنون صاحب نظری از مقام ، فهم ، دانش و توانایی قلم وی اندرباب زبان و ادب عربی چیزی نگفته و بحثی ننموده است. شاید دلیل این باشد که اثری از خسته به زبان عربی تا حال چاپ و نشر نگردیده ، تا چنین یک زمینه یی فراهم آید.

بهرصورت ، رسالهٔ زایچه (زائیرچه)خسته، این گره فکری را باز نموده است. موصوف را همین یک رساله کفایت مینماید که نسبت به مقام وتوانایی اش به زبان وادب عربی دلیل باشد (به امید چاپ و انتشار آن لحظه شماری مینماییم.)

رسالهٔ مذکور به صورت دستنویس تحت شمارهٔ ۲۹/۵۱ شعبه نسخ خطی آرشیف ملی نگهداری میشود. زایچه به قطع کوچک (۱۳×۱۸) یعنی جیبی بوده، دارای پانزده ورق (۳۰) صفحه متن میباشد. سطرهای آن با خط باریک (نوک آهنی) به رنگ سیاه نگارش یافته است . هر صفحه دارای پانزده سطر است متن سراپا عربی است . در صفحهٔ (۲۹) رساله این جمله را مینگریم ((حرر و ارخته (اثنی عشر باب زائیرچه)) ۱۳۷۳ خسته.

و اما در آخرین برگ رساله (صفحه ۳۰) تاریخ (۱۳۳۲/۱۱/۲۸ هـ ش) و نام مؤلف (خال محمد خسته)در کنار پائین صفحه نوشته شده است. علاوتاً مولوی خسته در همین صفحه دعا های اسم اعظم را که هر یک بعد از نماز صبح ، پیشین ، عصر، شام و خفتن چندین بار خوانده شود ، نگاشته است. نویسندهٔ رساله ، مربع اسم اعظم را نیز ضمن جدول کوچکی نشان داده.

۱۷ — مجموعه

رساله یی است از کار کردهای مولوی خسته . که نوشتهٔ آن به دو زبان (دری و عربی) میباشد. نام این رساله در اصل معلوم نیست که چه بوده، زیرا خود صفحه عنوان و عنوان ندارد، چون در جدول ثبت شعبه نسخ خطی به همین نام تسجیل شده ، نا چار آنرا باید پذیرفت. مجموعهٔ مذکور شامل چهار بخش یا چهار موضوع در ۲۰۱ صفحه میباشد به ترتیب ذیل :

۱ — مواهب القیوم فی تائید الاحمد و المعصوم : که نگارنده آن محمد یونس نام داشته است. این قسمت چهل و یک صفحه را به خود اختصاص داده. متن آن عربی ، خط زیبا کاغذ خوب و رعایت حواشی صورت گرفته است.

۲ — حجة الحق فی دفع اعتراض شیخ عبدالحق: این بخش شامل (۵۷) صفحه بوده، بعد از یک مقدمه گونه ، دو صفحه مطلب به دری همراه با چند جمله عربی در خلال متن نگاشته شده است. درختم موضوع آمده است (تمت ۱۳۳۸/۲/۱۷).

۳ — حل المغلقات فی الرد علی اهل اضلالات: این قسمت بعد از هفت صفحه متن عربی ، قسمتی از آن به دری نوشته شده. سپس متن مذکور مخلوطی از دری و عربی گردیده ، جمعاً (۸۱) صفحه را دربر دارد.

٤ — کلمات قدسی آیات حضرت خواجه احرار (قدسی سره): که سخنان حضرت خواجه احرار ولی به دری میباشد ذر (۲۲) صفحه پایان مجموعه این تاریخ را نشان میدهد:

۵ جوزای ۱۳۳۸ ش.

۱۹ ذیقعده ۱۳۷۸ق.

ودر آخراین بیت آمده است :

انجمن درخلوتی وخلوتی درانجمن

شکرالله با عزیزان روزگاری داشتم

((خسته))

مجموعه مذکور به شماره ۸۰-۲۹ شعبه نسخ خطی آرشیف ملی را جستر میباشد.

۱۸- منتخب الزمان

مولینا خسته خود از اراد تمندان بیدل وشیفته کلام او بوده است. این کشش وعلاقه باعث شد تا در معدودی از ابیاتش به نام "بیدل" برخورد. همین انگیزه در واقع زمینه ساز آن شد، تا خسته کتابی درشناخت حضرت بیدل به تحریر آورده و نامش رابگذارد "منتخب الزمان". خسته علاوه برکتاب مذکور، مقالات علمی- تحقیقی نیز در

اطراف شناخت بیدل وکسان دیگری که خود را "بیدل" نامیداند، نوشته ودست چاپ سپاریده است، از جمله میتوان در مقالات (خانوادهٔ بیدل) [۴۲] و(بیدلان بسپارند)[۴۳] را نام برد که در واقع فشرده یی است از کتاب منتخب الزمان او. چنانچه در مقاله مذکور آمده است: "نگارنده که از چهل سال به این طرف در اطراف حیات بیدل تتبع داشته وکتابی هم بنام منتخب الزمان نوشته ام که ماخذان از آثار شخص بیدل وتذکره نگاران معاصر ونزدیک زمان بیدل میباشند." [۴۴]

در منتخب الزمان یاشناسنامهٔ بیدل علاوه بر ذکر جزئیات زنده گی، شعر وشاعری وآثار ابو المعانی بیدل، شاعرانی که " بیدل" تخلص میکردند، نیز ثبت شده است؛ مانند؛ بیدل سهار نپوری، بیدل یا بیدلی هروی، مولوی حبیب الرحمن"بیدل"، مولوی عبدالرحیم "بیدل"، لاله منگل سنگ "بیدل"، بیدلی بلخی وامثال ایشان که به بیست تن میرسند وبه سخن مؤلف ((در وران تتبعات خود تاهنوز اشخاص فوق الذکر را از تذکره ها دریافت وبااسم ورسم واثر شان درمنتخب الزمان درج نموده ایم. بنا برآن مانمی توانیم بر اثری که به تخلص بیدل باشد. منسوب به میز را عبدالقادر بیدل نماییم؛ یعنی تجسس در اطراف آن اثر را لازم میدانیم. شاید از دیگر بیدل باشد.)) [۴۵]

۱۹- تاریخ حیدر آباد

در زمرهٔ نگاشته های مولوی خسته. کتابی را زیر عنوان (تاریخ حیدرآباد) نیز به وی منسوب داشته اند، که محتوای آنرا یادداشت های تاریخی پیرامون نظام حیدرآباد تشکیل میدهد، چنان گویند که این اثر چاپ ناشده نزدیکی از دوستان مؤلف قرار دارد، [۴۶] چون معلومات بیشتر دستیاب شده نتوانست، ازینرو دربارهٔ محتوی، تعداد صفحات ودیگر مشخصات آن ولی بدسترس قرار گرفتن اثر مذکور. بیش از این صحبت نمیتوان کرد. به آرزوی آنروزی که اثر مذکور از عقب غبار فراموشی رخ بنماید.

۲۰ – گلبانگ خسته، فریاد خسته، حقیقت آثار و نفخ صور

آثار و چکامه هایی اند از مولینا خسته که گویا در واپسین سالیان حیات شاعر رنگ هستی گرفته است ، بدین اساس از پخته گی، هدفمندی و هنر زبانی بیشتر بهره دارند. آثار مذکور بخش های چهارگانه یی میباشد از مجموع کلیات شش جلدی خسته که در معاصرین سخنور بدان اشارت رفته است (ص و) . مگر این بخش ها اکنون در اختیار نیست. سخن هایی شنیده میشود که آثار و چکامه های عنوان شده شاید نزد دوستان خسته محفوظ باشد.((والله واعلم))

"گلبانگ خسته" را شامل منظومه هایی گفته اند تحت عناوین " جذبه عشق" و نظم الحیات" که به اقتفا از زبور عجم و پیام مشرق علامه اقبال لاهوری سروده شده است، نسخهٔ قلمی و یگانه آن به خط شاعر نزد دانشمندی به نام محمد عمر "فرزاد" قرار دارد، امید روزی به چاپ آن توفیق ، رفیق گردد[۴۷]

"فریاد خسته" در برگیرنده سورده هایی از این شاعر است، که قمستی از آن در برخی از جراید و نشرات به چاپ رسیده و بخش دیگر آن تا هنوز چاپ نگردیده است.

"حقیقت آثار" در واقع سروده های ایام کهولت شاعر میباشد. که از این اشعار تا حال کدام معلومات در اختیار نیست اما نفخ صور مثنوی بزرگی است از مولوی خسته که به استناد معاصرین سخنور مفقود شده است. تا هنگامیکه دستیابی به این آثار مسیر نگردد، نتبصره پیرامون آنها دشوار میباشد.

۲۱ – تذکره خوشنویسان ، سوانح عمری، معما و ماده تاریخ و تحقیق بر احوال قاضی بابا مراد اندخویی

کتبی اند که یکی از وابسته گان مولوی خسته ، یعنی واصف باختری آنها را به وی نسبت داده است. باختری این موضوع را به قلم خویش در حاشیه صفحه ۱۰۹ مجله عرفان ، سال شصت ویکم، شماره ششم ، سنبله ۱۳۶۲ من

حیث تکمله یی بر مقاله یکی از پژوهشگران که در باب خسته و آثار وی مقالتی نوشته ، تحریر داشته است. مگر بنده هر چه تجسس و تفحص نمودم ، منبع دیگر بدست نیامد که این موضوع را باد هانی کرده باشد. در یادداشت فوق اگر هدف از تذکره خوشنویسان(۴۸) ، همانا خطاطان خسته باشد. قبلاً روی آن صحبت صورت گرفته است. در غیر آن آثار مذکور یا مفقود گردیده و یا نزد کسی و یا کسانی در اسارت قرار دارند.

نباید چنان تصور به وجود آید. که گویا مولوی خسته به همین اندازه آثارتخلیقی داشته . حال آنکه به یقین میتوان گفت این مرد فرهیخته فرهنگ و ادبیات معاصر میهن بیش از این آثار ادبی و هنری آفریده است. تلاش در این راستا ادامه دارد و اطمینان باید داشت که در آینده نیز اینجا یا آنجا اثری ازین شاعر و نویسنده بزرگ چهره خواهد افروخت، مثلاً در معاصرین سخنور (ص ۹) از کلمات حکمت آیات، شعرمنثور و اشعار بیاضی نام برده شده، که در نسخه چاپ نا نشده معاصرین سخنور ، بخش دوم نیز ذکر از آنها رفته است. بازهم به امید آینده نشسته ایم.

۲۲ — زنده گینامهٔ عبدالحکیم "حاکم" هروی لاهوری

مولانا خسته ، مختصر زنده گینامهٔ عبدالحکیم "حاکم" ملقب به حکیم بیگ را نیز به تحریر آورده است. این شخص اصلاً اهل هرات بوده، مگر در هندوستان میزیست و مناصب رسمی و دیوانی داشت. وی شخصت فاضل و عارف بود که سلیقه و استعداد شعری نیز داشت. او بیشترین اوقاتش را صرف مطالعهٔ آثار متصوفین اسلام میکرد، چنانچه به همین مناسبت ، حدود پنجاه هزار بیت عارفانه را از دیوان ها انتخاب وجمع آوری نموده و مجموعهٔ مذکور را (انتخاب حاکم) نام کرده است.

به اساس گفته خود حاکم، آنگاهیکه پانزده سال داشت. به سرایش شعر مبادرت می ورزید، چنانچه نوشته است" ((در آن ایام پانزده ساله بودم و شوق مطالعهٔ کتب فارسی و اشعار استاتذهٔ قدیم بسیار داشتم و گاه گاهی مصرعی – بیتی موزون میکردم.)) و خسته نیز در مواردی که لازم می افتد ضمن این رساله، ابیاتی از وی را شاهد قول خویش می آورد.

"حاکم" علاوه بر فعالیت های علمی، اداری و ادبی ، بر کتاب ((مجمع النفایس)) خان آروز نیز تکمله یی نگاشته است و تعدادی از شاعرانی که "حاکم" نسبت به آنها معرفت و بعضاً روابط داشت در باب دوم مجمع النفایس گرد آوری کرد . از دیدن این تکمله ، میر غلام محمد آزاد، خشنود گردیده و تألیف حاکم را به نام "مردم دیده" یادکرد. حاکم در این تکمله به تعداد (٦٠) تن از شاعرانی را که خود دیده و از نزدیک میشناخت درج نموده است. از توضیحات خسته در این زنده گینامه برمیآید، که حاکم خود صاحب دیوان بوده و نمونه یی از کلام او خسته نیز در ختم این رساله گنجانیده است. اثر مذکور دارای (۱۹) صفحه یکرویه به شکل تایپی بوده و به شماره ۷۱ شعبه نسخ خطی اکادمی علوم افغانستان ثبت و راجستر میباشد.

مرحوم خال محمد خسته ، علاوه برنگارش آثار ارزشمند در عرصه های مختلف ادبی، تاریخی ، جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، انتباهی، انتقادی و غیره که در صفحات قبل از آنها یادهانی صورت گرفت، شماری از آثار دیگرانرا نیز تحشیه، تعلیق، تدوین، تنسیخ، تفسیر، تنقیح، بررسی و بازنویسی کرده، گویا بدینترتیب تعدادی از گرانبها ترین آفریده های زبان و ادب دری و عربی را از خطر نیستی رهایی بخشده است.

اگر چه این کارکردهای خسته تمامی در اختیار نیست و محدودی از آنها به همیاری بعضی از نهاد های فرهنگی و یا اشخاص خبیر و ادیب آرایش طبع گردیده،

مگر امید برآن میباشد تاروزی فرارسد که بقیهٔ این اثار نیز نقاب عزلت از رخ بگشایند و گرد فراموشی از چهره بزدایند و پرتو انوار خویش، قلوب دوستداران فرهنگ و دانش راضیاء و صفا بخشند و بدین باور هستیم که چنین روزی فرا خواهد رسید، زیرا ((تاریشه در آبست، امید ثمری هست.))

و آنچه از این گلدسته های دانش و فرهنگ ا زچپاول روزگار در امان مانده واز طریق چاپ و یا حراست نسخ خطی بقای خویش را حفظ نموده، یا به وسیله قلم بدستان و پژوهشگران پیرامون آنها تبصره ها و داوری هایی صورت پذیرفته، درین جا به گونه مختصر معرض شناسائی و قسمتاً بررسی قرار خواهد گرفت.

۲۳ — کلیات بیدل

از کارهای چشمگیر مولوی خسته، یکی هم تصحیح ، مقابله و چاپ کلیات میرزا عبدالقادر بیدل میباشد، که در چهار جلد، طی (۳٤۳٤) صفحه به پایان رسانید. خسته این وظیفه مهم را در مدت چهارسال (۱۳٤۱ - ۱۳٤٤) به صورت پیکرو با حفظ امانت داری از وری نسخ و چندگانه به پایان رسانید.

در آخرین سطر مقدمه جلد اول کلیات، این را میخوانیم: ((**اهتمام و مساعی جمیله و کوشش شباروزی شاعر و فاضل و خطاط و محقق گرامی خال محمد خسته که در تصحیح و مقابله این نسخه نموده اند، در خور تمجید است**)).[٤۹]

۲٤ — لغات عامیانهٔ فارسی افغانستان

این کتاب را عبدالله افغانی نویس تألیف کرده و بازنگاری و خطاطی آن با دقت تمام، همراه با ترسیم اعراب (حرکات کلمات) به خامهٔ مولوی خسته صورت گرفته. خطاطی و بازنویسی کتاب مذکور بین سالیان ۱۳۳۷ - ۱۳٤۰ ش انجام

یافته است و در ماه قوس همین سال (۱۳٤۰) آفست آن در مطبعه دولتی صورت پذیرفت. لغات عامیانه فارسی افغانستان دارای (۵۹۲) صفحه میباشد. در این کتاب توصیف ها و تمجیدهای زیادی را میخوانیم، روی سخن همگان متوجه مؤلف و کتابش بوده، مگر هیچیک از نظرپردازان، کار خطاطی و زیباسازی مولوی خسته را وقعی نداده، گویاهمهٔ این قلم بدستان زحمات هنرمند و خامه نگار را به یکباره گی دست فراموشی سپردند، صرف درکنار چپ آخرین برگ کتاب به خط باریک و ریز این عبارت را میخوانیم: ((بخط خال محمد خسته)).

۲۵ — زین الاخبار گردیزی

اثرمذکور توسط پوهاند عبدالحی حبیبی تصحیح ، تحیشه ، مقابله و تعلیق صورت گرفته و خطاطی آنرا مولوی خسته در سال ۱۳٤٦ ش، تکمیل نمود و بسال ۱۳٤۷ خورشیدی از روی همان نسخه خطاطی شده خسته در تهران چاپ آفست شد. زین الاخبار دارای (۲۹۹) صفحه بوده و در پای فرجامین صفحهٔ متن کتاب، عبارت (به خط خال محمد خسته، ۱۱ عقرب ۱۳٤٦ شمسی) جلب نظر میکند.

۲٦ — عقد ثریا

تذکرهٔ عقد ثریا به وسیله شیخ غلام مصحفی در هندوستان تألیف گردیده است. خطاطی و تعلیقات آن به سرپنجهٔ مولینا خسته در ۲۸ سنبلهٔ ۱۳٤۵ ش. به پایان رسید. این تذکره (۷۷) صفحه داشته و در سال ۱۳٦۲ هـ.ش. به مناسبت یاد بود از دهمین سالگرد وفات مرحوم خسته، از طریق ادارهٔ مجلهٔ خراسان در مطبعه دولتی زیر چاپ رفت.

دست اندکاران تهیه و چاپ عقد ثریا، زحمات مولوی خسته را در بازنگاری این تذکره و بقای آن، به دیدهٔ قدر نگریسته و چندین مرتبه در این رساله از خسته به عنوان خطاط کتاب یادآور شده اند و مهمتر از همه اینکه سرگفتار مبسوط و محققانه یی به وسیله حسین نایل بر آن نگاشته شد و ضمن آن از کار کردهای ادبی و هنری مولینا خسته به تفصیل یاد شده و آثار ویرا بر شمرده و هر یک را به گونهٔ مختصر معرفی نموده است. خداوند نسبت این ارج گذاری شان به این مرد ادب و فرهنگ ، اجر دنیوی و اخروی دهد.

۲۷ — سیرة النبی

یکی از دستآورد های بزرگ و پرمیمنت مولوی خسته ، همانا خطاطی مجلات سوم، چهارم، پنجم و ششم کتاب سیرة النبی (ص) میباشد. این اثر به وسیلهٔ سید سلیمان ندوی تألیف گردیده، ترجمه آن را عزیزالرحمن ((سیفی)) به زبان پشتو انجام داده است. کتب مذکور از طریق پشتو تولنه بالترتیب در سال های ۱۳٤۰، ۱۳٤۳، ۱۳٤٦ و ۱۳٤۹ هـ ش. از روی همان نسخه های خطاطی شده در مطبعهٔ معارف آفست گردیده است.

کارکردهای خطاطی خسته در این چهار جلد به (۱۲٤۳۰) صفحه میرسد، که شامل متن ، سرورق ، پیش گفتار، فهرست مطالب و دیباچه میباشد،چنانچه از نظر کمیت و کیفیت نزد شیفه گان دانشی اسلامی وذوق مندان هنر خوش نویسی و خطاطی ارزش والایی دارد. به پاس از این خدمات بزرگوارنهٔ خسته و دیگر دست اندرکاران برآوردن مواد و چاپ این کتاب ، مسؤول پشتو تولنهٔ وقت در جلدهای پنجم و ششم قدردانی کرده و گفته است "د پشتو تولنی او پشتو ژبی دیور شتینی خدمتگار په توگه شاغلی سیفی ته ددی کتاب په خوره ترجمه او مولانا خال محمد خسته ته په خطاطی او شاغلی عبدالصمدخان ته په تبیض

او مقابله د زره له کومی مبارکی وایم او د خان د تولو لپاره له پاک خدای نه د زیات توفیق غوشتنه کوم.)) جلد ششم ، ص ب

صدیق الله رشتین

دپشتو تولنی مشر

زمری ۱۳٤۹

۲۸ – سفینه ٔ خوشگو

مولوی خسته بر سفینه ٔ خوشگو، تألیف بندرابن داس خوشگو، تحشیه نگاشته، وی قبل از شروع تحشیه و تعلیق اهداف و مرام خویش را در این راستا چنین ردیف بندی نموده است:((

مرام

همرنگ ما کسی است که دارد به سینه داغ

ما را درین دیار همین لاله آشناست

* * *

غرض از تحشیه و تعلیق و ملحقات برین کتاب به دو منظور طرف توجه اینجانب واقع گردیده:

۱ – این تذکره بی است خاتمه ٔ سبک شعراء هند در هند واقع شده. بعد ازین شعراء که درین تذکره ذکر ایشان شده، لسان اردو جای زبان فارسی را در هند اشغال نمود که به علت آنکه محمدشاه نبیره اورنگ زیب در دوره ٔ سی ساله سلطنت خود زبان اردو را رسمی ساخت و در کلنهو این زبان طرف تشویق و تشویق فوق العاده نی قرار گرفت – دهلی که در دوره ٔ حیات ناصرعلی و بیدل و امثال ایشان مرکز سبک هندی در زبان فارسی بود، قوس صعودی خود را طی کرده بود، به نوعی که بالاتر از آن تصور نمیشد و شعرای این عصر مانند ناصرعلی، بیدل، سرخوش واضح و امثال شان سخن را در این سبک به معراج

رسانیده بودند، برای آینده گان جز پیروی باقی مقامی نگذاشته بود. از اتفاقات بعد ایشان تنی چند مانند مظهر جان جان و سراج الدین علی خان آرزو که به وجود تحت الشعاع اردو واقع شدند و نیز بعضی از کسان معاصر ایشان فارسی را گذاشته ، مثل آبرو، مصحفی و نظایر ایشان آغاز به سرودن اشعار اردو نموده، بنام شعر ریخته (یعنی زبانی آمیخته به چندین لسان) شهرت داده ، دیوان ها نزک [؟]حتی دهلی که مولد شان بود ترک داده ، لکنهو، جمعیت بزرگی از این دسته در لکنهو و اودهه جمع شد. بعضی از این دسته اگر شعر اردو میگفتد، ولی توجه شان بیشتر به طرف فارسی بوده و یا صاحب تذکره معاصر جوان بودند و شاید عمر تذکره نگارهم وفا نکرده (در این تذکره از ۱۱۰۸ – ۱۱۶۳ هجری قمری گرفته شده که بعضی زنده و بعضی مرده است) که ایشانرا در ج تذکره خود می نمود و بعضی را که دیده مانند عزلت سورتی از قلمش مانده است ، بعد از آنکه این تذکره به مطالعه اینجانب در آمد و نهایت بنظر آمد، ارادهٔ تحشیه و تعلیق و ملحقات صورت گرفت.

۲ – یک عده شعرا درین تذکره، تذکر یافته اند که در زمان تألیف حیات داشته و دورهٔ زندگی شان نا مکمل به نظر آمد؛ مانند ربیع النجب و امثال او و نیز از وفات یافتگان هم سوانح شان به اندازهٔ معلومات تذکره نگار ثبت شده، چون این تذکره و چند تذکره دیگر هم که همه در یک عصر تألیف شده و خاتمهٔ شعرای سبک هندی میباشند. خواستم شعراء عصرشان متصل به عصر این تالیفات است و بعد ایشان شعر فارسی از هند رخت بست (تنها در دکن پابرجای ماند و بس) تنها یکی دو نفر که آنهم در سدهٔ سیزدهم هجری مثل محمد حسن قتیل و غالب به وجود آمدند، مروج زبان فارسی شده نتوا{نستند}، تنها به قوهٔ که در ادبیات فارسی داشتند مشخصاً توانستند که کسب شهرت نمایند و در عصر ما علامه اقبال لاهوری رحمه الله علیه ازین چند تن غالب و اقبال به هر دو زبان صاحب دیوان هستند.

از تشریحات البته دانسته میشود این تذکره خاتمهٔ سبک هندی شعر فارسی است در هند – بنابر آن راقم الحروف اکمالش را لازم دیده، شروع به کار نمود به توفیق خدای بزرگ.

خال محمد خسته

میزان ۱۳٤٤ ش . مطابق ۱۳۸۵ قمری))

مولوی خسته، آنطوریکه در مرامنامه اش نیز اشارت نمود، در جهت برآوده شدن نکاتی چند، اقدام به نگارش تحشیه در این اثر نموده، که به شکل فهرست آنها را مینگاریم :

۱ – تعلیقات این اثر در واقع شرح بیشتری است پیرامون روند حیات، دوره های زنده گی اجتماعی، شیوهٔ کلام، فراز و فرود هنری – ادبی، مشابهت ها و مباینت های شیوه کلام بعضی از گوینده گان با بعضی دیگر از جمله معاصرین و متقدمان) و بسانکاتی هم که نویسنده تذکره روی آنها تماس نگرفته و یا معلومات در اختیارش قرار نداشته .

۲ – اصلاح و تکمیل بعضی از نکاتی که در ضمن متن کتاب و یا ابیات هنگام چاپ دارای غلطی و یا افتاده گی بوده است.

۳ – در مواردی که ذکر حایشه ایجاب می نمود، مولوی خسته، مطالب تکمیلی را در صفحات علیحده یاد داشت و در همان قسمت کتاب چسپانیده است.

٤ – نشانی کردن ابیاتی که در خلال متن بحیث بیت های ممتاز و شاذ از سوی خسته تشخیص داده شده .

۵ – در تذکرهٔ مذکور تعدادی از ابیات به حساب تعمیه آورده شده، مگر شرح و توضیح نگردیده است. مولوی خسته در اکثر این ابیات حساب جمل را استخراج و در حواشی تذکر داده است.

۶ – بعضی از لغات و اصطلاحات دشوار و خاصی که در متن آمده ، از سوی حاشیه نویس (خسته) شرح و توضیح شده.

۷ – مولوی خسته در نوشتن حواشی بر سفینه خوشگو به مآخذ و منابع متعدد مراجعه و از آنها در تکمیل تذکره مذکور سود برده است و با حفظ رعایت امانت داری در پایان کتاب، فهرست مراجع خود را که به هفده مأخذ میرسد بدینترتیب معرفی نموده است:

شماره	نام کتاب	مؤلف (نویسنده)
۱ –	تذکره هندی	بهگو انداس هندی
۲ –	تذکره بینظیر	عبدالوهاب افتخار دولت آبادی
۳ –	نتایج الافکار	قدرت الله "قدرت" گوپاموی
٤ –	سرو آزاد و خزانهٔ عامره	میر غلام عل آزاد بلگر امی
٥ –	واقعات کشمیر	محمد اعظم : اعظم "کشمیری"
٦ –	عقد ثریا	غلام همدانی مصحفی
۷ –	میرزا مظهرجان جانان	عبدالرزاق قریشی
۸ –	تذکرهٔ حسینی	حسین دولت سنبهلی
۹ –	کلمات الشعراء	محمد افضل سر خوش
۱۰ –	تذکره حزین	شیخ محمد علی حزین
۱۱ –	تحفه الاکرام ومقالات الشعرا	علی شیر قانع
۱۲ –	تذکره خوشنویسان	غلام محمد هفت قلم دهلوی
۱۳ –	شمع انجمن	نواب صدیق حسن "نواب"
۱٤ –	روز روشن	ظفر حسین صبا
۱٥ –	صبح گلشن	علی حسن خان "نور"
۱٦ –	طبقات الشعراء	قدرت الله شوق
۱۷ –	تذکره شعرای پنجاب	سرهنگ خواجه عبدالرشید

نکته قابل یادآوری مرامنامه مولوی خسته در این تذکره ، اینست که نبشتهٔ وی به قلم پنسل بوده، ازینرو امکان محو شدن آن میرود (اگر چه بقیه تعلیقات و تشریحات اکثراً به رنگ و نوک آهنی است) امید است این مرامنامه تحشیه و تعلیقات به گونه مستقل چاپ شود، تا بدینگونه از گزند روزگار در امان باشد. خوشبختانه سفینهٔ مذکور همراه با تحشیه و تعلیقات آن در کتابخانهٔ اکادمی علوم محفوظ است.

۲۹ – دیوان شوکت بخارایی

مولوی خسته دیوان محمد اسحق شوکت بخارایی را نیز تدوین وخطاطی کرده است، چنانچه نسخه یی از آن به شماره ۱۵ /۲۰ شعبهٔ نسخ خطی آرشیف ملی موجود است. دیوان مذکور دارای ۲۱۰ ورق بوده، متن در هر دو روی ورق صفحه، نگارش یافته، تعداد سطر های هر صفحه به (۱۸) سطر میرسد. قطع دیوان مذکور (۱۸× ½ ۱۹) میباشد. بنده بعد از بررسی دیوان مذکور به این نتیجه رسیدم که خطاطی کتاب فوق در زمانه های مختلف و همراه با وقفه ها صورت گرفته است؛ چنانچه نوع خط و رنگ در قسمت های مختلف کتاب، از هم متفاوت است؛ بدینترتیب:

۱ – از صفحه اول – صفحه ۱۶ (به رنگ سیاه) خطاطی شده.

۲ – از صفحه ۱۶ – صفحه ۲۳ (با همان نوع خط اولی ولی رنگ سرخ)

۳ – از صفحه ۲۴ – صفحه ۲۹ (خط با دقت . رنگ سیاه و نوک آهنی)

٤ – از نیمه صفحهٔ ۲۹ – صفحه ۳۸ (بارنگ سرخ و قلم خود رنگ)

۵ – از صفحه ۳۹ – صفحه ٤۱ (یک پارچه شعر ((قطعه)) با نوک آهنی و دقیق که (۲۳) بیت است)

٦ – بعد از صفحه ٤۱ ، چهار صفحه سفید گذاشته شده، شاید میخواسته بعداً آنرا تکمیل کند. تصور مینمایم که موصوف وقت تکمیل کردن آنرا نیافته باشد.

۷ – بعد از چهار صفحه سفید، باز غزلی را با نوک آهنی ، زیبا و با دقت خطاطی نموده است. این غزل دارای (۹) بیت میباشد.

۸ – تا اینجا اشعار با ترتیب الفبا و یا ابجد ردیف بندی نشده و بیشتر قصاید و قطعه بوده است.

۹ – بعد از قصاید و قطعات بازهم چهار صفحه را سفید گذاشته و در پی آن کار خطاطی غزلیات را آغاز نموده است. این غزلیات بیشتر با خود رنگ و رنگ سرخ میباشد، اگر چه چند بار در خلال نوشته رنگ قلم و شیوه خطاطی تغییر یافته است.

۱۰ – غزلیات به ترتیب الفبا نگارش یافته ، صفحات آن به (۳۷۷) صفحه میرسد.

۱۱ – سپس خسته به خطاطی رباعیات دست برده ، که همه به یک رنگ و یک نوع خط میباشد . تعداد رباعیات (۲۰) رباعی است.

۱۲ – بعد از رباعیات تحت عنوان (ترجمه شوکت) که مختصر زنده گینامه شاعر است، خطاطی شده. طوریکه قبلاً یاد آوری شد . خسته ضمن خطاطی دیوان مذکور ، صفحاتی را در خلال متن اشعار ، خالی گذاشته است. او خود در آخرین صفحهٔ دیوان نوشته که ((گرد آورنده و مقابله کننده، خسته است. این نسخه پاکنوسی نشده، بنابر آن که در آینده اگر نسخه ئی دست آید، مقابله میشود و اگر ابیاتی یافته شود، در ردیف خود ثبت خواهد شد. خسته))

خسته در بازنگاری و خطاطی دیوان یاد شده به چندین نسخه مراجعه نموده، از شانس نیک نسخه ها و صاحبان آنرا موصوف خود ضمن صفحه یی چنین معلومات داده است:

از افندی صاحب:

۱ – نسخه قلمی خط شفیعه نوشته به تاریخ ۱۳۷۵ هـ ق ، ۲۹۹۲ بیت .

۲ – نسخه قلمی خوب نوشته شده به تاریخ ۱۵ رجب ۱۱۲۹هـ ق ، ۳۹۱۳ بیت .

۳ – نسخه قلمی بد خط پایان ندارد ....، ٤٤٩٩ بیت .

٤ – نسخه قلمی خط متوسط پایان ندارد..............، ٥٨١٠ بیت.

٥ – از بیتاب صاحب ....٣٢٣٨ بیت .

٦ – از مدیر عبدالرحیم خان.

٧ – از قاری شرف الدین "شرف"

٨ – از صالح محمد پرونتا (ردیف الف. ت. د) از دیگر نسخه ها مکملتر .

٩ – از آقای جاوید (از اول تا اخر منتخب و مردف در ١٠٩ صفحه، تاریخ کتابت و اسم کاتب ندارد تقریباً تالغ بر (١٦٠٠) بیت است.

مرحوم خسته با انکه در نگارش این دیوان . از نه منبع فوق الذکر استفاده نموده. بعضاً چنان واقع شده که با وجود اینها، ابیاتی را از اینجا و آنجا دست یاب و در حاشیه به گونه تکمله اضافه نموده است.

۳۰ – تلخیص تذکرهٔ بینظیر

خسته تذکره سید عبدالوهاب افتخار بخاری دولت آبادی را تلخیص و خطاطی نموده و در پاي عنوان این تاریخ را به قلم خسته مینگریم (٤٤/٩/٧)که گویا تاریخ ختم این رساله را می نمایاند. رساله مذکور با قطع جیبی (١١×١٦،٥) در (١١٤) صفحه و هر صفحه ١٤ سطر در آرشیف ملی نگهداری میشود. نوع خط مذکور ، نسخ میباشد و قلم آن طوریکه نشان میدهد . از نوع خور (نوک آهنی بوده است) . تذکره مذکور را مقدمه منشیانه یی است از سوی مؤلف آن ، او در این مقدمه چنان وانمود کرده، که گویا اسم این تذکره را " میرصاحب والا مناقب " یعنی جناب غلام علی آزاد بلگرامی "بینظیر" نهادند ، که این نام تاریخ تألیف آنرا نیز میرساند و قطعه ذیل را در تاریخ تعمیهٔ این گنجینه سرودند:

سید صـاحب مـعانی افـــتخار
کلک گـوهر ریــز او ابــر مطیر
کــرده از آثــار عـــالی فطرتان
طــرح تــألیف لطـیف دلــپذیر
بــنده "آزاد " مقــید بــا سخن
نــام و تاریخش رقم زد "بینظر"
(۱۱۷۲)

این تذکره به شمارهٔ ۴۴/۲۹ آرشیف تسجیل میباشد.

۳۱ – معیار الاشعار

مولوی خسته ، کتاب معیار الاشعار خواجه نصیرالدین طوسی را به خط زیبا و خوانا رو نویسی کرده است. کتاب مذکور دارای (۱۱۰) صفحه بوده ، شامل دو قسمت میباشد: بخش نخست شمال عروض و قسمت دوم دربرگیرنده علم قافیه است معیار الاشعار در سال ۱۳۳۰ به زیور خطاطی آراسته شده و به شماره ۳۶/۲۹ در آرشیف ملی قرار داشته و نگران به آیندهٔ موهوم.

۳۲ – کلام کلیم

از کارکرد های دیگری که خسته انجام داده، خطاطی دیوان کلیم همدانی میباشد دیوان مذکور دارای قصاید، ترکیبات ، قطعات ، مثنوی ها، غزلیات و رباعیت است در نخستین صفحه کتاب، زیر عنوان این تاریخ به نظرمیخورد: ۳۲/۳/۲۹ هــ.ش (۱۳۷۲ هــ.ق) و اما در آخرین برگ کلیات نوشته شده (۱۳۳۲/٤/۲۹ هجری شمسی خسته در کابل نوشته) این دو تاریخ نشان میدهد

که امور خطاطی کتاب در مدت یکماه صورت گرفته است و این خود پرکاری و فعال بود خسته را می نمایاند.

کتاب مذکور دارای ۵۲٤ صفحه بوده، خط آن باریک (قلم نوک آهنی) میباشد. نسخه خطی کلیات مذکور همین اکنون به شماره ۲/۸ شعبه نسخ خطی آرشیف ملی قرار دارد. کتاب دارای قطع متوسط بوده و وقایه آن چرم سیاه و ساده است.

۳۳- منتخب مثنوی معنوی

وزارت معارف در سال ۱۳٤۷ ش هیأتی را به شمول مولینا خسته تعین و توظیف کرد تا منتخبی از مجموع مثنوی مولانا جلال الدین بلخی را تهیه بدارند. برآوردن شده این مأمول به عهده مولوی خسته گذاشته شد. وی در جریان همان سال این رسالت را به پایان آورد. منتخب مذکور هفت جز و از هفت دفتر مثنوی معنوی بوده و نسخه های تهیه شده آن به اختیار وزارت معارف قرار گرفت. منتخب مذکور در (۱۵۰) صفحه با خط عادی میباشد. این رساله تا حال از هیچ گوشه و کناری سربلند نکرده اگر چه گفته شده، که این اثر در آرشیف ملی محفوظ است(۵۰) اما دستیابم نگردید، امید است از کدام گوشه الماری آرشیف ملی و یا از نزد کدام شخصی چهره بنماید.

۳٤ – قرقهٔ ثالث از تذکرهٔ مجع الفضلا بقایی بخاری

در ذکر اوصاف احوالات وظایف اکابر و افاضل که الیوم بوستان خرد بزیور فضل و بلاغت ابلاغت ا شان آراسته است بیان نموده میشود.

از جمله بازنگاری های مولوی خسته ، یکی هم اثر مذکور میباشد که در (۱۲۵)صفحه ، با خط باریک نوک آهنی برنگ سیاه خطاطی شده است در این

اثر قلمی به تعداد (۲۱۲ تن از شاعران دری زبان مختصر معرفی گردیده و نمونه های کلام شان نیز آورده شده است . معرفی نامه ها اکثر در یک و یا چند سطر محدود میباشد . بیشترین معرفی شده گان را سخنسرایان بلخ و مضافات آن تشکیل میدهد، پس شاعران مناطق دیگر چون بخارا ، سمرقند، تاجیکستان، نیم قارهٔ هند، ایران و سایر نقاط کشور ما میباشد. چون سال تولد و وفات اکثر این گوینده گان داده نشده از ینرو نمیتوان گفت که اثر مذکور یادنامهٔ فضلای کدام شدهٔ مشخصی اند. چند تا از سخن پردازان معرفی شده در این اثر چهرهٔ های شناخته شده اند. مانند: نظیری نشاپوری و عبدالرحیم خان خانان و اما دیگران از شهرت چندانی بخوردار نمیباشند. زمان نگارش رساله مذکور معلوم نیست.

مولوی خسته بر خلاف رسم معهود خودش ، در هیچ جای کتاب نامش را ننوشته و تاریخ نسخه برداری آن نیز ثبت نشده است . رساله مذکور به نمبر ۲۶/۲۹ شعبهٔ نسخ خطی آرشیف ملی محفوظ میباشد.

علاوتاً بر اساس گفته عده یی از دوستان مولوی خسته ، گویا وی دیوان و بقیه آثار ناصر خسرو بلخی ، دیوان های عصمت بخارایی ، املای بلخی(۵۱) ، گوهری بلخی(۵۲) ، نیازبلخی ، پری حصاری، خداداد ثاقب ، راجی بخارای و همچنان چند اثر از سید نادرشاه و نیز قاموس مکتبی را برای وزارت معارف باز نویسی کرده است.(۵۳)

مولوی خسته ، خود گفته است که مرزا خدا داد ثاقب ، در زمان حیات به جمع آوری و تدوین اشعارش نپرادخت و هر چند به ایشان میگفتم ، کمتر می شنید ، تا آنکه بعد از وفات ایشان نسبت حق دوستی که برمن داشت، به جمع آوری آثارش که ثمرهٔ سالیان اخیر حیات او بود ، پرداختم و قسمتی از قصاید ، قطعات ، رباعیات و غزل های او را جمع نموده و نسخه یی ترتیب دادم ، پس از تکمیل رساله ، آنرا به ورثه موصوف سپردم(۵٤) ، شرح حال مکمل خداداد ثاقب را در نسخه دبیرستان بلخ چاپ ناشدهٔ متعلق به کتابخانهٔ اکادمی علوم افغانستان میتوان دید.

در کتاب شعرای بلخ آمده است که: گوهر بلخی چنانچه در بالا از وی نام بردیم) با وجود تلف شدن قسمت اعظم اشعارش دیوانی از وی باقی مانده که حدود هشت هزار بیت دارد و مرحوم خسته آنرا تدوین و تردیف نموده است(۵۵)

۳۵ — دیوان ملا مفید بلخی

دیوان ملامفید بلخی ، سخن پرداز سدهٔ یازدهم هجری نیز به قلم توانای مولوی خسته در سال ۱۳۳۲ ش. نسخه برداری شده است. اثر مذکور دارای (۸٤) صفحه بوده و نسخهٔ چاپ ناشدهٔ آن نزدیکی از هموطن خسته قرار دارد.

۳٦ — د پشتو عروض

کتاب مذکور توسط میاشرف تألیف گردیده و توضیحات و تشریحاتی از سوی پوهاند رشتین بدان افزون شده است. این رسالهٔ "د پشتو عروض" به قلم مولوی خسته خطاطی و در سال ۱۳٤٤ از طریق پشتو تولنه به تعداد ۲۵۰۰ جلد در مطبعه معارف آفست شده است.

کتاب د پشتو عروض دارای (۳۸) صفحه اصل متن و به خط مولوی خسته بوده، که در پایان این عبارت را میخوانیم "بخط خال محمد خسته ۲۳ میزان ۱۳٤٤ شمسی و (۳٤) صفحه را توضیحات و تشریحاتی تشکیل میدهد که از سوی محترم پوهاند رشتین نگاشته شده است مگر تشریحات مذکور خطاطی نشده و چاپ آن حروفی میباشد. اثر مذکور تحت شماره ۱۱٤ کتابخانهٔ اکادمی علوم افغانستان در خدمت پژوهشگران قرار دارد.

علاوه براینها که بر شمردیم و در باب هر یک قدری صحبت صورت گرفت،نباید این سلسله را پایان یافته تصور نموده، چه ما را بدین نکته باور کامل هست که قسمتی از گرانبهاترین آفریده های و کار کرده های مرحوم مولوی

خسته هنوز هم در عقب غبار زمان از انظار بدور مانده است، لذا چشم امید برانیم تا گمشده دیگری از وی فرا راه ما سبز شود و برق امیدی بر چشمان هموطنان او درخشیدن گیرد.

و اما آنچه تا اینجا اندر باب آثار خسته گفته شد، روی سخن همگی جانب کتب و رساله های نگاشته شده و یا بازنگاری وی بوده است . مگر نباید اینرا فراموش کرد که از مرحوم خسته، محدودی مقاله های تحقیقی – ادبی نیز برجا مانده، که تعین کمیت آن دشوار مینماید . زیرا وی مقالات متعددی را در مجله ها ، جراید و روز نامه های مرکز و مزار شریف به چاپ رسانیده است. اینکه برای بار نخست کدام مقاله وی ، به کدام زمان و در چه نوع نشریه یی به چاپ رسیده باشد، پاسخ آن دشوار میباشد، چه خود موصوف بدین نکته اشارتی نکرده است. خسته علاوه بر مقاله ها ، بسا از پارچه های شعری را نیز زیب صفحات جراید و نشرات میهن ساخته است.

(درود بر روانش باد!)

فهرست منابع و یادداشت ها:

۱ – خال محمد "خسته" ، معاصرین سخنور، مطبعهٔ دولتی ، ۱۳۳۹ ، ص و.

۲ – حسین نایل"پویشی در بازیابی و شناخت آثار خسته" مجلهٔ کتاب ، شماره سوم، سال ششم، میزان – قوس ۱۳۶۲ ، ص ۲۳.

۳ – پوهاند جاوید، "تذکره نگاری مرحوم خسته"، همان شماره مجلهٔ کتاب، ص ۱٤۸.

٤ – خال محمد "خسته"، خمستان، به اهتمام مولوی عبدالروف بلخی سرپلی ، چاپ دهلی ۱۳۵٤هـ ق ص ۳۲٦.

۵ – خمستان ، ص ص ۸۱ – ۱٦۰.

٦ – خمستان ، ص ص ۳۸ – ۳۹.

۷ – همان اثر ، ص ۲.

۸ – خال محمد خسته ، رمزحیات ، به اهتمام مولوی عبدالروف بلخی سرپلی ، چاپ دهلی ۱۳۵۵ ق.، ص ۱۹۲.

۹ – رمزحیات ، ص ۱۹۳.

۱۰ – همان اثر ، ص ۱۹۱.

۱۱ – خال محمد "خسته" یادی از رفتگان . (کابل : مطبعهٔ دولتی ، ۱۳٤٤ ش.) ، ص ص ۱٦ – ۱٤۸.

۱۲ – زیرا به سخن یکتن از تاریخ نگاران کشور " مبداء تاریخ معاصر ما تأسیس امپراتوری احمد شاه بابا بوده و حوادث تاریخ معاصر از همان آوان قلمبند شده میتواند" مجلهٔ کتاب: شماره های ۷ و ۸ ، سال ۱٤۲۰ هـ ق نگاشتهٔ : کاندید اکادمیسین محمد ابراهیم عطایی ، ص ۵۵.

۱۳ – یادی رفتگان ، ص ....

۱٤ – همان تذکره ، ص ۱٤۸.

۱۵ – مقدمهٔ مؤلف در یادی از رفتگان.

۱۶ – همان اثر ، مقدمهٔ مؤلف.

۱۷ – معاصرین سخنور، ص ۳.

۱۸ – معاصرین سخنور نسخه قلمی .

۱۹ – حرف های حسین نایل، همان مجلهٔ کتاب، همان شماره، ص ۲۶.

۲۰ – دبیرستان بلخ، نسخه خطی مربوط کتابخانهٔ اکادمی علوم افغانستان .

۲۱ – مقدمه اداره مؤسسه نشراتی انیس بر معاصرین سخنور ، ص د.

۲۲ – همان مجله کتاب، ص ۲۶.

۲۳ – معاصرین سخنور ، ص ۲۳.

۲۴ – همانجا ، ص ۳.

۲۵ – معاصرین سخنور، ص!

۲۶ – بیرنگ کوهدامنی خسته تندیسی از دانش و وارسته گی انسان" مجلهٔ عرفان، شماره ششم ، سال سصت ویکم، سنبله ۱۳۶۲، ص ۱۰۹.

۲۷ – معاصرین سخنور، ص ۲۰۸.

۲۸ – پویا فاریابی ، سبک و مکتب در ابیات، مطبعه دولتی ، ۱۳۶۷، ص ٥٤.

۲۹ – مجلهٔ فرهنگ مردم: شماره چهارم ، سال ۱۲۶۲ ، ص ص ۱۳۰ – ۱۳۱.

۳۰ – خواجه عبدالله انصاری ، مناجات و مقالات (تهران :کتابفروشی علمیه اسلامی، خیابان ، ناصر خسرو، ب ت).

۳۱ – میر محمد صدیق فرهنگ ، افغانستان در پنج قرن اخیر(تاریخ و محل چاپ نامعلوم) ، ص ۷۵۰.

۳۲ – جریدهٔ وحدت ، شماره ۹، ص ٤.

۳۳ – همان جریده ، شماره ۱۷ ، ص ۳.

۳٤ – همان جریده ، شماره ٦ ، سال اول ، دوشنبه ۱٦ حوت ۱۳٤٤ ش (۱۵ذیقعده ۱۳۸۵ ق.)ص ۳.

۳۵ – ص و.

۳٦ – حسین نایل همان مجلهٔ کتاب، ص ۲۷.

۳۷ – جهت معلومات بیشتر در این زمینه لطفاً مراجعه شود به : خطاطان ، تألیف : مولوی خال محمد خسته ، به کوشش سرمحقق محمد آصف "گلزاد"مطبعه آزادی، ۱۳۸۳، مقدمهٔ مهتمم، صفحات ك – ل.

۳۸ – گرچه در مقدمه معاصرین سخنور پنج بخش گفته شده است(ص و)

۳۹ – تذکره خطاطان . ص ۵۸.

٤۰ – مولینا خسته، طوریکه شمارهٔ (۳۸) این فهرست نیز تذکره داده شد، باری در مقدمهٔ معاصرین سخنور ، (ص و) و مرتبه یی هم در این بیت بخش های دبیرستان بلخ را (پنج) گفته ، حال آنکه در قسمت نخست دبیرستان بلخ (علما و مشایخ کرام) نوشته که : "به چهار حصه ترتیب دادم".

٤۱ – مولوی خسته در کتاب به معاصرین سخنور بخش دوم ، ص ۸۲ نسخه قلمی به عنوان (آداب خط نستعلیق) اصطلاح (خط نسخ) را نیز با قلم افزوده و بدینترتیب عنوان مذکور را چنین ساخته (آداب نستعلیق و خط نسخ)

٤۲ – مجله آریانا ، شماره، اول دوره ۲۹ سال ۱۳٤۹ ص ص ۱۹ – ۲۲.

٤۳ – مجلهٔ عرفان، شماره یازدهم ، سال ۱۳٤۷، ص ص ۸۱ – ۸۸.

٤٤ – همان مجلهٔ عرفان ، ص ۸۱

٤۵ – همان مجلهٔ عرفان، ص ۸۲.

٤٦ – همان شماره مجلهٔ کتاب، ص ۳۱.

٤۷– همان شماره مجلهٔ کتاب، ص ۱۵۳.

٤۸ – مولوی خسته بر شفینه خوشگو تحشیه نگاشتند و در ختم تذکره مذکور مآخذ خود را نشان داده است و در فهرست خویش یکی هم تذکره خوشنویسان را که مؤلف آن غلام محمد هفت قلم دهلوی است ذکر نموده است. پس در صورتی که تذکره یی بدین نام قبل از وی کسی دیگر نوشته باشد، به یقین که مولوی خسته نام اثر خود را از دیگران وام نمیکند ، لذا در مورد انتساب این تذکره به خسته باید به نظر تردید نگریست.

٤۹ – میرزا عبدالقادر "بیدل" کلیات ، جلد اول ، کابل: مطبعهٔ معارف. ۱۳٤۱ مقدمه ، ص هـ.

۵۰ – همان مجله کتاب، ص ۳٤.

۵۱ – دو دیوان قلمی از املای بلخی را تحت نمبرهای ۱۳/۱ و ۱۰۳/۱ در شعبه نسخ خطی آرشیف ملی بدست آوردم. هر دو دیوان شامل پارچه های اشعار املای بلخی بوده و هر دو نسخه خطی میباشد. مگر نسخه بردار آن معلوم نبوده و شیوه خط نیز چنان مینمود که از کارکرد های مولوی خسته نبوده و امکان زیاد میرود توسط کاتب و خطاط دیگری نسخه برداری شده باشد.

۵۲ – از مرحوم مولوی خسته ، یادداشت های قلمی یی تحت عنوان "از معاصرین سخنور" همین اکنون موجود است، که در شعبه نسخ خطی کتابخانهٔ اکادمی علوم افغانستان محفوظ بوده در فهرست آن اسمای دوازده شاعر زبان دری ذکر میباشد، در این فهرست، نفر دوازدهم همانا" کوهری" بلخی ثبت است، مگر متأسفانه که اوراق زنده گینامه و نمونهٔ کلام وی از اصل بدنهٔ اثر مذکور جداو مفقود گردیده است. بنابر آن بدین نتیجه میرسیم که مولوی خسته یادنامه این شاعر را ترتیب و تدوین نموده و شاید روزی بدست آید.

۵۳ – شیخ غلام مصحفی ، عقدثریا، (کابل: ادارهٔ مجله خراسان، ۱۳٦۲) ، سرگفتار، ص ز.

۵٤ – خال محمد خسته، معاصرین سخنور ، بخش دوم ، نسخه خطی ، و نیز در صحت این قول مراجعه شود به کتاب : شعرای بلخ، تألیف، ابوالاسفار علی محمد البلخی ، سال چاپ محل چاپ نامعلوم ، ص ٦۱.

۵۵ – شعرای بلخ، ص ۱۲۹.



محقق محمد سرور پاکفر

به احسانی که میداری بتابر خسته میترسم
بـــــرد از یاد او هندوستان، بلــخ بخارا را
((گلبانگ خسته))

مولانا خال محمد خسته در هند

آری اندیشمندان بر این اند که افراد ((پـرورده محـیط خـویش انـد)) بـه عبارهٔ دیگر: محیط زیست و شرایط اقتصادی – اجتماعی، مسلط در یک جامعـه، شخصیت افراد آنرا میسازد.

به گواهی تاریخ، پذیرش سخن فوق به باور نزدیک میگردد؛ طور مثال در می یابیم که سفر مولانا جلال الدین محمد بلخی به قونیه، مسافرت طرزی به ترکیه و باز دید سید جمال الدین افغانی و شاه امان الله غازی، از اروپا، هر کدام اثرات ویژه خود را در رشد و تکامل شخصیت این افراد داشته و عملکرد هـای آنـان را دگرگون نموده است.

سر زمین هندوستان. با داشتن آن همه ویژه گیهای طبیعی، اجتماعی و فرهنگی به گونه یی که بر میرزا عبدالقادر بیدل اثر گذاشته جایگاهش را به اوج رسانید و صایب سبک خاصی در مکتب هندی ساخت و ده ها شاعر دیگری چون: کلیم و صاحب، سلیم و طالب و فیضی و طرزی را پیرو این دبستان نمود، در افکار مولانا خال محمد خسته نیز تاثیر گذاشته. در سرایش شعر به آن راه و روش متمایل ساخت.

طوریکه از زیستنامهٔ مولانا خسته بر می آید، وی نیز باری به هندوستان سفر کرده، هوای گوارای این سر زمین ادب پرور را استشمام و در آن ثبت نام کرده است.

به قول آقای نیلاب رحیمی، مولانا خال محمد خسته به سال **۱۳۴۱** ق، در حالیکه (۲۱) بار زنده گی را سپری نموده بود، به خاطر کسب علوم اسلامی رهسپار کشور هند شد. بنابر نا آشنا بودنش با مردم و سر زمین هند، اقامتش در روز های اول رنج دهنده بود و این موضوع از نامه یی که عنوانی ملا عزیز الله و قاری ذکریا جان به سال **۱۳۴۵** ق، نگاشته و به مزار شریف فرستاده است معلوم می شود. وی ضمن نامه، این بیت را نیز به نگارش آورده است:

مــی شنیدم که زر به هندوستان

خاک روبست چون به ترکستان

حــالیا خــسته آمــدم، دیــدم

مفلسانند، هر کجا، یکسان (۱)

* * *

نویسندهٔ د یگری، ضمن نوشتن زیستنامهٔ خسته، مسافرت وی را به هند، در سن **۲۵** ساله گی دانسته می نویسد: مولانا خسته نسبت عطش به فراگیری

علوم در ۲۵ ساله گی روانۀ هندوستان شده و در مدرسۀ هاشمیه شامل حلقه درس گردید. وی به بیت زیرین مولانای موصوف استناد میورزد:

در آن ایـــام، عمـــــرم یازده بود
بر آن چون سیزده، در بلخ فزود
به کــابل آمدم، بر پنج، بر بیست
درآنجــا، زود بستم، بستر زیست

* * *

و یا:

مــوکشان، در کابل و از کابل آوردم به هند
قسمت و شغل ادب عشق جنون، آموزگار(۲)

* * *

به هر حال، خسته در ۲۱ ساله گی و یا در ۲۵ ساله گی به هند مسافرت نمـود، نخست در مدرسه هاشمیه، و بعد در مدرسه فتحپور دهلی شامل شد. مگر مدت و زمان تحصیل وی، در این مدارس دقیق نبوده و هم معلوم نیست کـه عـلاوه ازیـن مدارس، در کدام مدرسۀ دیگر، نیز درس خوانده است یا خیر؟ لیکن پیداسـت کـه علاوه از کسب علوم اسلامی، هنر خط را که در خورد سالی از پدر آموختـه بـود نزد منشی عبدالغنی یا قوت رقم دهلوی به پخته گی و کمال رسانید. (۳)

خسته از مناطق مشهور قلمرو هندوستان آنزمان مانند: اله آباد، بمبئـی، حیـدر آباد، ویراول، لاهور، پشاور، گجرات، علیگر و دیگـر نقـاط دیـدنی، دیـدن نمـوده، از محضر دانشمندان، علماً، ادباً و عرفای مشهور آن دیار مستفید گردید.

وی در محافل ادبی خطۀ هند اشتراک می ورزید و با سـهم گیـری فعـال شعر میگفت. از جمله در بزم های ادبی ییکه به همت پنـدت امـر نـات صـاحب، شاعر دهلـوی، برگـزار میشـد، اشـتراک میکـرد. چنانچـه در یکـی از بزمهـا کـه

مصراع((می کشان مژده که ابر آمد و بسیار آمد)) به مشاعره گذاشته شده بـود، غزل زیبایی را انشاد کرد، که چند بیت آنرا می آوریم:

می کشان مژده که ابر آمد و بسیار آمد

تـــاک از نـــوبت آبـستنی و، بـــار آمد

فــرصت بانگ نی و درد می ناب، رسید

سایهٔ، سروسهی و لـب جــو بیار، آمد[۴]

* * *

همچنان در مشاعرهٔ امیر دکن یعنی (امیر عثمان علی خـان بهـادر) کـه در سال ۱۳۴۷ق، در دهلی دایر شده بود، اشتراک و غزلی را به این مطلع بیان کرد:

بناز ایدل که باز آن حضرت دلدار میآید

مبارک ای تمنا فــرصت دیـــــدار میآید

* * *

به همینگونه در سال ۱۳۵۴ هـ ق. در عرس خواجه قطب الدین بختیار، در قطب آباد دهلی از مولانا خسته دعوت به عمل آمد و او شعری را به این مطلع سرود:

ای به هر کویی ز سودای تو صد دیوانه یی

وی به هر ملکی ز آشوبت دوصد پروانه یی

ای به دور حسن تو بر هر لـــبی افسانه یی

و زهوایت هر کجا بر زلف سودا شانه یی[۵]

* * *

شهرت و محبوبیت بیش از حد خسته در هند، سبب گردید تا زمینـهٔ چـاپ دوائـر وی به نامهای ((رمز حیات و خمستان میسر گـردد. ایـن آثـار بـه توجـه مولـوی عبدالرؤوف سر پلی و همکـاری اسـتاد صـلاح الـدین سـلجوقی کـه در آن زمـان قونسل افغانی مقیم هند بـود، صـورت پـذیرفت و مولانـا ضـمن شـکر گـزاری، سپاسنامه یی عنوانی استاد سلجوقی بدین شرح نوشته و ارسال داشت:

" خسته آشفته نوا قایل بدین مقال آمده که، الله تعالی عالیقدر صد اقتمآب، علامه صلاح الدین خان، سلجوقی (جنرال قونسل افغانی در هند) را سر فراز دارین، دارد: که مسوده کتاب رمز حیات را که دومین دیوان خسته است، جهت دستوری طباعت، به خدمت، عالیش تقدیم نمودم، همانا که به سمع شریفش رسید، مصارف طباعت، چنانیکه شایان شئان شان بود، عطا نموده خسته را مرهون و ممنون احسان گردانید.

علامهٔ موصوف از امرای ملت ما اولین ذاتیسنت که عین عنایت به جانب خسته گماشته و اشعارش را درجهٔ قبولیت بخشیده به صله و تحسین نواخته، از قدر افزایی های مربیانه حوصله افزایی فرموده، یا رب که این رکن رکین دولت و پر تو آفتاب معدلت به ایوان جاه و جلال پاینده و به اوج مجدد کمال تابنده باد!" (٦).

مولانا، علاوه بر سپاسنامهٔ فوق سه قصیده (۲۷ بیتی، ۲۵ بیتی و ۱۹ بیتی) نیز در مدح و ستایش همین استاد سروده است که به خاطر جلوگیری تطویل سخن، از نقل آن صرف نظر شد.

قابل یاد کرد اینکه حد اعظم محتویات" رمز حیات" خسته را قصاید مدحی تشکیل میدهد و به صورت عموم این قصاید در بارهٔ: محمد نادر خان، محمد ظاهر شاه، شاه امان الله غازی، علامه اقبال لاهوری، استاد صلاح الدین سلجوقی، مولوی محمد علی، مولوی عبدالقیوم، مولوی محمد صدیق، مولوی محمد ابراهیم، مفتی کفایت الله، سردار عبدالرسول خان شاعر، شاه ولی خان، شیخ محمد صاحب مکرانی، قاضی شمیم احمد، عرفان الله و ... بوده که از جمله شش قصیده شامل (۲۷۸) بیت به محمد نادر خان و چهارده قصیده شامل (۲۰۳) بیت به محمد ظاهر شاه اختصاص دارد.

مولانا خال محمد خسته در سرایش قصاید مدحی مانند شاعران سلف، در توصیف ممدوحان، اکثر از نوع آخر مبالغه یعنی (غلو) کار گرفته است، نمود آن

را در بیت ذیل که اشاره یی است به قصیدهٔ "ظهیر" و مدح قزل ارسلان، میتوان مشاهده کرد؛ جاییکه گفته است:

من کیستم؛ فلک شده سر گشته از چه روست

در آرزو کـه بـوسه بـر آن آستان دهـد

باشد دریـن زمـانه بـه دربـانی درش

چـوبی قضا به دست قزل ارسلان دهـد (۷)

* * *

به صورت کل پیرامون مدح مولانا خسته و به گونهٔ اخص در مورد "رمز حیات"وی، دانشمند محترم آقای محمد ناصر رهیاب مقالت مفصلی ارایه نموده که ذکر چند سطری از آن را در اینجا ضرور میدانم:

" رمز حیات خسته بر دو راه متقابل و متضاد سیر میکند، یکی راه سرایش های راستین و دیگر راه نظم واره گی. آنجا که ستایشگریها، ستودنها که خسته خود میداند، نا همسویی با تاریخ است و مادهٔ تاریخ سازی ها و یا زانو بر سکو زدن فرمانروایی پای به میانه میگذارند، کار خسته حضیض را به پالش میگیرد، مگر آنجا که میخواهد برای مردمش و هم میهنانش پیامی باز گوید و عارفانه و عاشقانه غزلی سردهد و درد دلی را فریاد کشد و یا دست الهام او به خواست اندیشه اش موضوعی را گفتن گیرد، سخنش به پرواز در می آید، تا اوج را سلام گوید." (۸)

با مطالعه خوانش دیوان خسته، تک بیتهای فراوانی از لا بلای اشعارش پیرامون مسافرتها، به ویژه سفر وی در هند به دیده میآید که بیان نمونه هایی از آن عاری از کیفیت نخواهد بود، جاییکه گفته است:

گـذارم تـا کـه در هـندوستان شد

بـسی هـمدرس مـن پیرو جـوان شد

حـــدیثی از جـــوان مـــردی شـــنفتم

غـــریب آمـــد مـــرا دری کـــه ســـفتم

بـــــهار آن خـــطه در مـــلک هـــــندست

کـــه همتایش نـــه پنجاب و نه سند ست[۹]

* * *

یا:

روی بـه سوی عارضت در دامن هندوستان

هـندویی بنشسته و آتش پرستی میکند[۱۰]

* * *

و یا:

گـــرمـــی هـــند گـد ازد چقدر باز کـمست

مـنکه از سـایهٔ آن سـرو خـرامان رفـــتم

خواهم از هند شدن تا عرب و ترک و عراق

مـیرسم زود از آن پس که به ایران رفـــتم

نکـنم بار دگـــر کـرده ام این کـرده که من

اگر از هـــند دگـر باره خراسان رفـــتم[۱۱]

* * *

او موقعی که از سفر عظیم آباد به دهلی باز میگردد، بـا دل سـردی بیـان میدارد:

تـــاز چشمت صنما بیدل حـــیران شده شد

دل پـــراگنده دگـــر باره پـــریشان شده شد

جـــانب خـــاکـــدر دهـــلی ویـــرانـــه روان

دل پر اندوه دگر بی سروسامان شده شد[۱۲]

جای دیگر از تنگدستی در محیط چنین شکوه میدارد:

نـه زر دارم نــه بــا بخت سیاهــم هند میسازد

کجا زین ملک بگریزم که پای کیسه ام لنگ است(۱۳)

* * *

او همچنان در موقع سفر از بمبئی چنین ناله سر میدهد:

خسته بیا کــه رخت ازین مــرحله کشیم

زیــرا که مــدتی بسر آمد که نا خوشیم

دانم که هست این چمن و انجمن چه سود

چــون مــا بسان گلــخنینانش در آتشیم

یــــاد ایامی که در بلخ استقامت داشتم

خـــاطـر آسوده از رنج نــدامت داشتم

دوســتان تــرکی و هــم دلبران پارسی

آبروی و اعتباری در سلامت داشتم (۱۴)

* * *

او جای دیگر دربارهٔ جهانگردی اینگونه ابراز عقیده میدارد:

ربــع مسکــون را بــیاور خسته در زیــر قــدم

گــر مــرادت آب و خاک هر وطن را دید نیست

ورنــه انــدر فیشن و طــرز خیالات ایــن زمــان

کمترست آن ملک در عالم که کم از لندنست(۱۵)

* * *

خسته هویت و موقعیت خویش را در هندوستان چنین تصویر میدارد:

خاکش به جای تاج به سر قوم تاجک است

منسوب مــلک ختل به نسل و قرابت است

از آن دیــار خسته غـریب آمـده به هند

سیدنــه، بلکه خـادم آل سعادت است[۱۶]

* * *

او در نامه هایی عناوین دوستان شخصی خود، از زنده گی شکوه نموده عدم رضایت خود را از محیط هند ابراز می نماید. مثلاً در یادداشتی عنوانی شاه محمد یاسین شوکت چنین می خوانیم:

مثل مــن بی زور و بی زر زیستن بیمار هم

خاک بر فرقم بدیسنان زنده گی در گور باد

سیــدا داری روا دارد کسی چون تـو به هند

خسته هجـران بــدست مفلسی مقهـور باد

پیش میخـــواهم کـنم بی پرده عرض آرزو

باز میترســم طلب را سعــی نا مقـــدور باد

دستگــیری کـــن به دهلی این زپا افتاده را

تا کــه بر امــری ز دیوان قضا مامور باد[۱۷]

* * *

همچنان بیت دیگری در نامهٔ عنوانی محمد عظیم در بلخ در همین زمینه به دیده می آید:

مــنم ز درد محــبت بــه هــند بـــیماری

تویی طبیب به بلخ، التفات معجون است[۱۸]

* * *

خسته در یکی از سفر هایش از هند، گذارش به مدرسه دیو بند افتاد و قصیدهٔ بلند بالایی را در ستایش آن دارالعلوم اسلامی به خامه آورد که مطلع آن در اینجا خالی از دلچسپی نخواهد بود :

درسگـــاه دیـــوبند ای منبع فـضل و کمال

ای محیط رحمت و دریای فیض ذوالجلال[۱۹]

* * *

خسته درین مسافرتها وضع عمومی مسلمانان مقیم هندوستان را مشاهده نموده، چگونه گی حیات ایشان را اینگونه ترسیم میدارد:

دانی که چیست ملت اسلام و ملک هند

یک کشتگاه و خــرمن بی صاحبی درو

هرکس به قدر حوصلۀ خویشتن چو مور

سرگـــرم دانه چیدن و بردن زچار سو

گـــوید یکی بشارت عینی منم به دهر

یک مـــدعی که یافت از و مشرق آبرو

قومیست گرم کوش به تنظیم کارخود

جمعی زنـــد به چاک قبای خودش رفو

صـــــد آفـــرین به همت اسلامیان هند

دارنـــد بهردین بـــه هـــر فرقه گفتگو

دی خسته چشم ما به عنایات ایزدست

باشد که آب رفته بیاید دگر به جو[۲۰]

* * *

طوریکه گفته آمد، مسافرتها و باز دید ها از شهر های مختلف هندوستان، ملاقات و کسب تجارب و تبادل افکار، بالای مولانا خسته تاثیر گذاشته باعث تغییر فکری و اندیشه یی او گردید. دانشمند محترم نیلاب رحیمی تاثیر پذیری وی را از علامه اقبال لاهوری اینگونه ابراز می نماید:

"خسته در مسافرتی که از بخارا، تا هند کرد و مدتی که در مدارس هند برای فراگرفتن در گشت و گام نمود، با جوامع مختلف آن سر زمین محشور گردید و از آن جامعه چیزی فراخور ضرورت و نیازمندی عقلی و تجربی خود به دست آورد که وی را در شناختهای ارزشهای اجتماعی آگاهی بخشید. ملاقات او با علامه اقبال تاثیر مکتب اقبال بالای اندیشه او و از اشعارش پیداست"[۲۰]

مولوی خسته به پیروی از علامه اقبال و اندیشه او رساله یی را به نام نظم الحیات نگاشته که نسخهٔ خطی آن ضمیمه گلبانگ خسته در آرشیف ملی موجود است. و این هم نمونه یی از ین مجموعه:

یا رب ز لطف شام غمم را سحر رسان

پرتو دگر ز مهر امیدم بسر رسان

از ذوق جستجو خلشی در دلم فرست

دستم به دامن کرم را هبر رسان

باصد هزار سنگ سرم را بزن چوسیل

فرجام من به طاقت زیر و زبر رسان

جانم به لب ز حسرت پرواز در قفس

باز آن فضای گلشنم و بال پر رسان[۲۲]

* * *

خسته علاوه از قصاید مدحی مطولی که عنوانی علامهٔ اقبال این مرد نستوه سروده، در مرثیه این اندیشمند بزرگ نیز ابیاتی را نثار نموده است که چند بیتی از آن آوردنی است :

هم صفیری بود اندر گلشن هستی مرا

از نوایش عالم و آدم به وجد و حال بود

می تراوید از کــلامش جــزبهٔ شور کلـــیم
ساحــران را ضرب او غارتگـــر آمال بـــود
آن فـلاطون مایه کـــز صورت ماضی به حال
در نگـــاه روشنش بـی پـرده استقبال بـــود
در نسب گر بود هندی لیک در ذات و حسب
عـــالم اســـلام را اقبال فـــرخ فـــال بـــود
عــاقبت در عـــالم ارواح از اجـــساد شـــد
چـــون حیات این جهان از گردش اقبال بود
بـــود از خـــاصان رندان خـــرابـــات مغان
بندهٔ خـــاص خدا بر سال فوتش دال بود(۲۳)

* * *

مولانا خسته در مدت اقامت خویش دره هندوستان، وطن و مردم خود را فراموش نکرده روابط فرهنگی را با فرهنگیان و شاعران کشور بر قرار داشته است. از جمله با انجمن ادبی کابل در ارتباط بوده، اشعار خود را به این انجمن ارسال و در مقابل انجمن مذکور نشریهٔ خود (مجلهٔ کابل) را به صورت متداوم برایش میفرستاد. و این هم چند بیت از وی در مورد وصول مجلهٔ کابل:

منـــم که بـــوده مـــرا دستگاه ناکامی
منـــم نـــبرده بسر یک نفس به آرامی
ز خـــاک بلخ جـــهان تـــا بـــه هند میداند
منـــم ز گـــوشه نشینان ملـــک گمنامی
اســـد به دهــلی ز کـــابل مجـــــلهٔ کابل
بـــه نـــام خـــال محـــمد به طـــور انـعامی
مجـــله ییکه دریـــن روز گار لاثانی است
به حسن صورت معنا و خط و رسامی(۲۴)

انجمن ادبی کابل مشاعره یی را در سال ۱۳۱۰ خورشیدی به راه انداخت و این مصراع فرخی ((چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار)) را به اقتفاً گذاشت، از شعرا دعوت نمود تا در همین وزن و قافیه اشعاری سروده و به انجمن ارسال نمایند.

مولانا خال محمد خسته با طبع روان و ذوق سر شار، چهار غزل درین زمینه انشاد نمود و به کابل فرستاد که با آوردن دو دو بیت نخستین غزل هایش بسنده میگردد.

مطلع غزل اول:

فرش راهت کرده ام ایدوست چشم انتظار
آمدی خوش آمدی بردیدهٔ من پاگذار
نازم ای آرام جان بر این قدم سعد تو
کز چمن دور خزان رفت و بهار آمد بهار

* * *

مطلع غزل دوم:

میوزد از چار سو هردم نیسم خوشگوار
ابر گوهر بار گوهر میفشاند بار بار
یک نفس گلگشت گلشن بهتر است از عمر خضر
ز آب حیوان یکزمان خوشتر کنار آبشار

* * *

مطلع غزل سوم:

شیر و فیلی با هم افتادند اندر مرغزار
رفت از جای غبار از خاک بر گردون شرار
آتش فتنه بدانسان شد ز منگل شعله زن
خاک و ابر آن زمین گلخن شد و آتش فشار

مطلع غزل چهارم:

یـاد آن روزی کـه من میرفـتم از شهر مزار

همفراری هـا همی آمـد دو چـشم اشکـبار

مـوکـشان در کابل و از کابل آوردم به هند

قسمت و شغل ادب، عشق و جنون آموزگار(۲۵)

* * *

همچنان وی نامه های فراوان به شعرا و دانشمندان کشـور ارسـال داشـته کـه بوی فراق و دوری میهن از آنها به مشام میرسد. به گونۀ نمونـه بـه ابیـات زیـرین توجه شود:

در مـرغـزار دهـر مـن آن صید لاغـرم

سـهواً گـهی بـه خـاطر صیاد نگـذرم

صد بـار رفـته کـعبۀ مقصـود گـم کند

بـالـفرض اگـر ببندی به بـال کـبوترم

گـم گشته در غـریبی ام امـروز آنچنان

در عـالم وجـود کـه عـنقای دیگـرم

زان قـوم کس نـداند مـن در کـجا ستم

می برد سجده پیش و پس از شیر مـادرم

هـر صبح و شـام دست نیازی بـر آورم

از التـجـابـه درگـه ذوالجـود و الکرم

عـمریست بلـبلـی گلـستان فـتاده دور

یـا رب کـه بـاد و صـل صـحبان میسر

از سـر گذشت آنچه به فرقت که دیده ام

کو فرصتی که یک به یک آن جمله بشمرم

از بس بـــه درد و داغ دوست خــو گـــرم

بــی آتشی ست مـــرگ بســان ســمندرم

خـــون میچکد به جوش فغان از صفیر من

یـــاد گــلی به سینه زده بسکه نشرتــم(۲۶)

* * *

و یا:

بیجــا نبــود بــــر ورق دهـــر نـــوشتن

حسرت بسر حسرت و افسوس بر افسوس

شد کـــوه صفت خسته کــنارم وطــن غیر

افسوس از اینگونه کشادن کمر افسوس(۲۷)

* * *

برای اینکه شیوهٔ نثر نگاری مولانا خسته نیز روشن شده باشد، نامهٔ جوابیـهٔ وی را که از بمبئی عنوانی قاری غلام نبی خان به مزار شریف نوشـته و ارسـال داشـته است، به گونه مثال میآوریم:

دوست شفقت اسلوب عم فیضه! ا

سلام علیکم و رحمهٔ الله و برکاته:

از شدت انتظاری براه نوازش نامهٔ آن عزیز زمانی که مترنم به این نوا بودم:

بـــه امید غــبار کحـــل پیغامی تهی از نور

بره چون سرمه دان افتاده چشم انتظار استم

* * *

که ناگاه نامهٔ که بیاضش آفتاب صبح امید، و سوادش را ســرمهٔ چشــم تمنــا تــوان گفت، مشتمل بر مژدهٔ سلامتی وجود مسعود و خیریت حالات سـعادت قـرین آن

عزیز و نوازش و استفسار حال غریب بو در سید دیده از شرف مطالعه اش پر نور و دل سرور گردید.(۲۸)

فرایند سخن اینکه مولانا خال محمد خسته با اقامتش در هند و کسب علوم و تماس با دانشمندان و شاعران آنجا به ویژه به از قبال، اثر پذیرفته، اشعار زیادی را به سبک هند به سرایش آورد افکار آن علامه در اشعار خود باز تاب داد، خطش پخته شد و زبان اردو را آموخت.

او چهارده سال را در هند گذشتاند و بالاخره در اوایل ربیع الاثانی **۱۳۵۵** مطابق **۱۳۱۵** خورشیدی، هند را به قصد وطن آبایی خویش ترک گفت.

خسته در مدت اقامت در هند، از جریان اتحاد و اتفاق جهان اسلام به ویژه مسلمانان هند اثر پذیرفته، کتابی را به اثیر پذیری آن به نام نظم الحیات نوشت. وی در سال **۱۳۱۵** به مزار شریف عودت و در مدرسهٔ اسدیه که تازه بناً یافته بود، به حیث استاد قبول و بعد ها به حیث مدارس لایق شناخته شد (۲۹)

در فرجام با اغتنام فرصت جای دارد تا از استادان فاضل هر یک پوهاند دکتور محمد حسین یمین، سر محقق عبدالله بختانی خدمتگار و دانشمند محترم نیلاب رحیمی که مآخذ و منابع و یاد داشتهای دست داشتهٔ خویش را به اختیار نگارنده گذاشته، اظهار سپاس و امتنان نمایم.

پی نوشتها:

۱ - نیلاب رحیمی زنده گینامه، مجلهٔ کتاب، س ٦، ش ۳، میزان_قوس، ۱۳٦۲، ص ۳۸.

۲ - سر محقق محمد آصف گلزاد، مولانا خال محمد خسته و آثار او، مجلهٔ خراسان، دورهٔ سوم، سال اول، ش ۴ (۴۹)، ۱۳۸۱، ص ۸۲، به نقل از رمز حیات، ص ۱۲۴.

۳ - خسته، معاصرین سخنور، موسسه نشراتی انیس، کابل: ب.ت.ص هـ.

۴ - هانجا، همان صفحه.

۵ - ایضاً، ص ۴۳.

٦ - کلیات خسته، حصه دوم، رمز حیات، به اهتمام مولوی عبدالرووف، دهلی: ب.ت.ص ۱۹۳.

۷ - همانجا، ص ۱۰۳.

۸ - محمد ناصر رهیاب، رمز حیات، مجلهٔ کتاب، س ٦، ش۳، میزان-قوس ۱۳٦۲، ص ص ٦۸-٦۹.

۹ - اشعار مولانا خسته، خمستان، به سعی مولوی عبدالرووف، دهلی: ۱۹۳۵ع، ص ۳۱۸.

۱۰ - همانجا، ص ۷۰.

۱۱ - ایضاً ، ص ۲٦۵.

۱۲ - ایضاً ، ص ۷۹.

۱۳ - ایضاً ، ص ۲۰۵.

۱۴ - همان اثر، ص ص ۱۲٦-۱۲۷.

۱۵ - رمز حیات، ص ۳۰.

۱۶- خمستان، ص ۲۰۶.

۱۷- همانجا، ص ص ۲۶۸-۲۶۹.

۱۸- ایضاً، ص ۲۶۸.

۱۹- یاد داشتهای محترم نیلاب رحیمی، به نقل از نظم الحیات ،ص۱.

۲۰- رمز حیات، ص ۴۹.

۲۱- نیلاب رحیمی، مجله کتاب، همان شماره، ص ۶.

۲۲- یاد داشتهای محترم نیلاب رحیمی، به نقل از نظم الحیات، ص ۱.

۲۳- همانجا، ص ۱۶۵.

۲۴- رمز حیات، ص ۱۵۵.

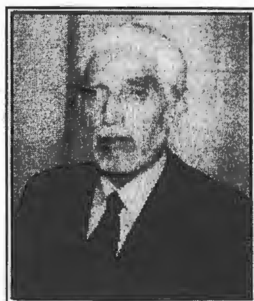
۲۵- همانجا، ص ص ۱۱۹-۱۲۵.

۲۶- ایضاً، ص ۱۳۵.

۲۷- ایضاً ، ص ۷۸.

۲۸- خمستان، ص ۲۹۷.

۲۹- نیلاب رحیمی، مجله کتاب، همان شماره، ص ۴۶.



پوهاند دکتور محمد حسین یمین

واژه گزینی در اشعار مولانا خسته

بحثی از مطالعهٔ زبان را واژه گزینی و واژه سازی احتوا میکند این حادثه در انکشاف و تکامل زبان نقش روشن و مؤثری دارد؛ همان گونه که پدیده های گروهی همواره مواجه به تحولات اند همچنان در کنار آن همیشه زبان معروض به دگر گونیها در عرصه های مختلف میگردد، از جمله یکی هم تغییر پذیری در گزینش و سازش واژه ها در زبان است که منتج به پیدایی واژه های نو میگردد.

پدیده های تازه، وسایل و ابزار های نو، مفاهیم و اندیشه های بکرهمه قالبهای نوین زبانی میخواهد، هجوم واژه های بیگانه بنابر روابط تنگاتنگ جوامع و نفوذ آنها در یک زبان منجر به برهم زدن نظام واژه گانی آن میشود در برابر این همه مسایل و برای پالایش زبان ایجاب میکند که به واژه گزینی جداً توجه گردد؛

واژه های کهن که دوران زده شده و گیرایی خود را از دست داده اند جا برای واژه گزینی و واژه های نوین خالی میکنند؛ سخنوران در کلام خود برای خیال انگیزی و تصویر سازی از واژه گزینی استمداد جسته با واژه های نو به آرایش سخن میپردازند.

واژه گزینی مولود عصر است که با تحول جامعه معروض به دگرگونی میگردد، در گذشته های دور با مراجعه به متون کهن این موضوع به خوبی روشن میشود؛ مثلاً به کار برد پسوند (مند) در اعصار گذشته به گزینش واژه های پرداخته اند که امروز متروک است؛ به گونه مثال (زبانمند) یعنی زباندار، زبان آور و یا (شوی مند) یعنی شوهر دار و از این قبیل، در حالیکه امروز با پسوند(مند) کلمه های زیاد دیگری می سازند.

واژه گزینی در دورهٔ معاصر در ادبیات به ویژه در سرایش سروده های نو رکن بسیار عمده به حساب می آید، یعنی واژه گزینی از یک سو بیانگر نازکخیالی ها و ابتکارات شاعر است و از سوی دیگر پیام روشنی به شعر میدهد پیام روشن این گونه واژه ها در آن است که با وجود داشتن با رهبری واژه را از تیره گی در ردیف واژه های شفاف قرار داده و بدین گونه انتقال معنی به اسلوب هنری با طرز رسا و فهما ارائه میشود.

واژه گزینی را در اشعار مولانا خسته میتوان از زوایای گونه گون مشاهده کرد و یکی هم از جمله گزینی واژه های ساخته و آمیخته است؛ شعر مولانا خسته بنابر سرشت مساعد خود زبان پارسی دری و بنابر قدرت ابتکاری شاعر در واژه گزینی مالا مال از واژه های شفاف ساخته و آمیخته است که، ارائه نمونه هایی در مورد و شواهد متعدد موضوع به بررسی و تحلیل گرفته میشود.

واژهٔ ستم در اساس تیره است و تصادفاً این معنی را گرفته است، از جانب دیگر پسوند(ور) در زبان پارسی دری عنصری است با معنای صاحبیت یا مثلاً: در

واژه های پیشه ور، دانشور، سخنور و از این قبیل که به کثرت زمینهٔ کار برد دارد مولانا خسته با نو آفرینی در این عرصه واژهٔ (ستموره) را به گزینش گرفته گوید:

من ز شفقت گرد سر گردید مت

حسر تـا آخـــر ستمور دید مت

(رمز حیات، دهلی، ۱۳۵۵،ص ۱۷۰)

یا:

بـر جفایش آن ستمور بر گماشت

بیمروت دست از دستش گذاشت

(همانجا، ص ۱۸۱)

به همین گونه مولانا خسته بابه کار برد پسوند های مکان (کده) و (گـاه) واژه های تازه یی پرداخته است؛ مثلاً: واژهٔ گلکده و کشتگاه از همین قبیل اسـت در این بیتها:

بـــزم ایـــن گلکده از بلـــبل شیدا گرم است

روی گل در عرق از سوز جگر ها گرم است

(ص ٦٥)

دانی که چیست ملت اسلام و ملــک هند

یک کــشتگاه و خــــرمن بی صاحبی درو

هر کس به قدر حوصلهٔ خویشتن چو مور

سر گــرم دانه چیدن و بــردن ز چار سو

(ص۴۹)

ریشه حال فعل با پسوند(آن) صـفت حالیـه میسازد کـه حالـت فاعـل را مینماید؛ چون: دو- دران، رو-روان-جوی-جویان و اما مولانا خسته از ریشهٔ حال

اسم فعلهای با لیدن، تفسیدن، تپیدن یعنی از بال، نفس و تپ با ابتکار ویژهٔ خودش صفتهای حالیه بالان، تفسان و تپان را ساخته اند مثلاً در این فردها:

بالان:

به باغ تا که بود بلبلان به نالیدن

به خویش سبزه و گل تا دمی که بالان است

(ص ۷۲)

تفسان:

ای چمن رنگین بساط خون تفسان شما

زینت باغ و بهار دهر دوران شما

(ص ٥٦)

تپان:

صورت قبله نما سوی توام راهنما است

همه در سینه دل خسته تپان است هنوز

(ص ۷۷)

همچنان پسوند (-گر) در زبان پارسی دری با اسم صفت فاعلی ساز است؛ مثلاً: دادگر، آهنگر، ستمگر... مولانا خسته با این پسوند واژه های تازه یی را به گزینش گرفته است؛ از قبیل: خوگر، بتگر، آموزگر؛ مانند:

از پس به درد و داغ غم دوست خوگرم

بی آتشی است مرگ به بسان سمندرم

(ص ۱۳۵)

بتگری گرچه گرفتت در ایام رواج

روز و شب ذکر بتان خفته و جهر است سوخ

(ص٦٨)

بـــود گـــرچه رسم و کسب آذری

روز و شبها بـت پـــرستی بتگـــری

(ص ۱۷۳)

مولانا خسته در عرصهٔ واژه گزینی در ارتباط به واژه های آمیختـه نیـز از شـاعران مبتکر معاصر بوده در سراسر مجموعهٔ اشعار وی به ترکیبهای صرفی نو بـا معنـای دقیق بر میخوریم؛ مثلاً ترکیبهای که تحت ضوابط ویژهٔ صرفی گزینش یافته اسـت از جمله ترکیبهای با قرار گرفتن اسم در جلو ریشهٔ حـال فعـل، کـه غالبـاً مفهـوم صفت فاعلی را دارند؛ مانند: گرم کوش، لذت گیر، ثمر افشان و از این قبیل واژه های نو آمیخته که در سروده های شاعر به کار گرفته شده است؛ در این فردها:

گرم کوش:

قومی است گرم کوش به تنظیم کار خود

جـمعی زنـد بـه چاک قبای خودش رفو

(ص۴۹)

لذت گیر:

مـن کـه لـذت گـیر ذوق بـی سـروسامانیم

پس چه حاجت با سرم خسته به دستارم چه کار

(ص۷۵)

ثمر افشان:

شد آنکه در این باغ مرا دسترسی بود

اکـــنون ثمر افشانم و خوردن نتوانم

(ص ۸۵)

از همین گونه است گزینش این آمیخته واژه هـای نـوین(تقـوا شکسـتن و چهـره فروختن در این بیتها:

مشکن دل مـا زاهد از تندی خـومشکن

او طرف کله بشکست تقوا بشکستم من

(ص۹)

چهره افروختن است حاصل عریانی گل

کـــه گدا خاک شد ار راهگذر بر خیزد

(ص ۷۱)

در واژه گزینی مولانا خسته بعضاً عبارتهای زیبا و نوی از گونـهٔ اضـافی و توصیفی می آفریند؛ مانند: (انداز دوران) عبارت اضافی اختصاصی در این فرد:

من از انداز دوران آنقدر فهمیده ام خسته

به ذلت مرد از طرز زمانه هر که غافل مرد

(ص ۷۴)

یا (صلح رندانه) عبارت توصیفی که گوید:

در کشاد مشکلم دیو و فلک کاری نداشت

صلح رنـــدانه بـه شیخ و بر همن آورده ام

(ص ۸۹)

از اینکه تصویر پردازی هم به یاری واژه گزینـی هسـتی پیـدا میکنـد همچنـین برخی از واژه گزینی های مولانا خسته به ایجاد تصویر آفرینیهای دل انگیـزی انجامیـده است؛ از قبیل: جیب افق، باغ طبع، دست افسوس، طرهٔ طـوبی، دوش قبـول، کـه همـه عبارتهای استعاری و از نوع استعارهٔ بالکنایه اند؛ مثلاً در این فردها:

خورشید تا ز جیب افق سر کشد که من

از بـــاغ طبع چیده گل و بسته دسته ام

(ص ۱۵٦)

اینجا افق استعاره از شخص و مراد متعلق آن جیب اسـت و نیـز طبـع اسـتعاره از شخص و مراد متعلق طبع او میباشد.

یا:

دست افسوس که بردیش دلم ریخت نمک

سحـــرم شکــوه شد از شـــیوهٔ رفتار فلک

(ص۱۹)

افسوس استعاره از شخص و مراد متعلق آن دست باشد.

و یا:

ای طایــری کـــه طرهٔ است جای تو

و امانده ای به شاخهٔ شمشاد بر عبث

(ص٦٧)

طوبی استعاره از شخص و مراد متعلقش طره باشد.

بدین گونه صورخیال در کلام مولانا خسته فراوان و چشم گیر است کـه از فراهم آوری واژه ها چهره کشوده است.

همچنان مولانا خسته با گزینش واژه های معین و مشخص بـه تصـویر سازیهای پر معنایی دست یازیده؛ از قبیل واژهٔ جاده و درا و نیز واژهٔ کـاروان و جرس با مانند:

ساربـــــان است همان قافله و جاده همان

رهرو و بار همان است و درایی دگر است

(ص ٦۳)

و یا:

کـــــاروان جادهٔ شوقم ز رفتارم مپرس

نقش پایم دیگر آواز درایم دیگر است

(ص ٦۴)

و یا: جرس و کاروان:

جـــرس وارم اگر نالان نشان کاروان دارم

زره آورده یی تا وار سد در گرد میخواهیم

(ص۸۸)

دنـــبال کـــاروان مـــده از دست ای پسر

گوید همین جرس که خروشد به شام و صبح

(ص۶۸)

جناس که صعتی است لفظی نیز بـه یـاری واژه گزینـی در کـلام ظـاهر میشـود و چندین گونه است مولانا خسته هم با واژه گزینی در این عرصه موضوعات خـوب و جالبی از انواع تجنیس ساخته و برخی از آنها هم به صنعت اشتقاق که بخشی از تجنیس است تعلق میگیرد.

اینک نمونه هایی از انواع جناس را در کلام مولانا خسته مینگریم:

جناس تام:

گردش چشم کوشد بر همزن میخانه ها

دور تو بـــردست دور مجلس پیمانه ها

(ص۵۵)

یا: **کـــه در این هر که افروخته رنگی علمم**

چـــرخ در چـــرخ در آید ز صریر قلمم

(ص ۱۲)

جناس ناقص:

به هر دیار گذشته به هر که بنشستم

نـــه دیده ایم به جز درد دُرد آشامی

درد و درد جناس ناقص.

جناس زاید:

نـــازم بـــه حیاتی کـــه از او محـــو نـــیازم

خوش بیکسی ما که رهی سوی کس ما است

ناز و نیاز جناس زاید.

بـــود روزی بـــود دولت بنده اقـــبالم غـــلام

چرخ چرخی زد که بی اقبال وبی دولت شدم

(ص ۸۴)

چرخ و چرخی جناس زاید.

ز عـــید بود بعیدم من آنچنان که به دهر

هـــمیشه صـــبح مـــرا بـــوده مـــژدهٔ شامی

(ص ۱۵۵)

عید و بعید جناس زاید.

جناس اشتقاق:

خـواجه دیروز و در امروز غلامم کردی

شـــام صیاد و سحر صید به دامم کردی

(ص۲۳)

میاد و صید جناس اشتقاق.

سحـــرم با سحر و شام به شام قوم است

رفعت پـــایـــهٔ نظمم به نظام قوم است

(ص۱۳)

نظم و نظام جناس اشتقاق.

جناس متوازن:

هر صبح و شام تو ز جهان قدر و عید باد

مقـــبول ذوالـــجلال قـــیام و صـــیام تو

(ص۱۵۹)

قیام و صیام جناس متوازن.

خورشید تا ز جیب افق سر کشد که من

از بـــاغ طبع چیده گل و دسته بسته ام

(ص۱۵۶)

دسته و بسته جناس متوازن.

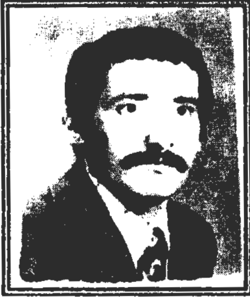
جناس مزدوج:

حـــرف علـت چـــون نظـــر انـــداز شد

نـــاگـــــهان دیـــدم نـــیازم نـــاز شد

(ص ۴۲)

ناز و نیاز جناس مزدوج.



دسرڅېړونکي مرستیال نصرالله ناصر

دمعاصرین سخنور او اوسني لیکوال پرتله

زمونږ تربحث لاندې موضوع دهیواد ددووپیژندل شوو اووتلوادبي څېړو اروابناد استاد عبدالروف بېنوا او اروابناد مولنا خال محمد خسته ددوومعاصرو ادبي تذکرو((اوسني لیکوال)) او((معاصرین سخنور)) په پرتله چورلي.

داچې په افغانستان کې دادبي تذکرو دلیکلوکار کله اودچاله خواپیل شوی، جلاموضوع اوخانګړې څېړنه ایجابوي.

په دې مقاله کې به لومړی ددوارو تذکرو لیکوال په لنډ ډول معرفي او وروسته به دتذکره لیکنې په څېنو ضروري خانګړتیا وو خبرې وکړو، او په دې ترڅ کې به دواړه تذکرې معرفي، په څرنګوالي، څومره والي اوڅېړندود به یې هم لنډه رڼا واچول شي.

۱- داستاد عبدالروف بېنوا لنډه پېژندنه:

عبدالروف بېنوا په (۱۲۹۲هـ ش، ۱۹۱۳ع) په کنـدهار ښـارکې خرقې مبارکې ته څېرمه دسیدحسن دکوځې دملاعبدالسلام په فاضله اودرنه کـورنۍ کـې سترګې وغړولې. څرنګه چې نوموړی په یوه روحـاني اوعالمـه کـورنۍ کـې دنیاتـه راغی نو ځکه یې دوخت مروج اودودیز علوم له خپل دانشمند پـلار اومشـر ورور مولنا عبدالکریم څخه په خپل کورکې ولوستل.

ددغې فاضلې او درنې کورنۍ فاضل زوی عبدالروف بېنـوا دخپـل خـواږه عمر نژدې (۴۵)کاله دبېلابیلو رسـمي دنـدو پـه تـرڅ کـې دهیـواد، هېوادوالـو او افغاني کلتور په چوپړکې تېرکړل خپل لومړنی رسمي ماموریت پـه (۱۳۱۷هــ ش) کال دمطبوعاتو په مستقل ریاست کې پیل اوتر ۱۳۶۳کاله یې په بېلابېلـو دولتـي پستونوکې دنده ترسره کړه. استاد دهغې پـوهې اولیاقـت پراسـاس چـې لـرل یـې، دپښتو ټولنې غړیتوب حاصل اووروسته کله مدیر، کله دپوهنتـون اسـتاد، کلـه یـې دسلاکار اوکله یې دوزیر په توګه دنده ترسره کړې ده. استاد دعمـر پـه وروسـتیو کلونو کې (۱۳۶۱هـ ش) په لیبیاکې دافغـاني سـفیر پـه توګـه وټاکـل شـو چـې د ۱۳۶۳ش کال دمرغومي دمیاشتې په (۲۱مه) نېټه یې دهغې نـاروغۍ لـه املـه چـې وریپېښه شوې وه له دې فاني نړۍ سره دتل له پاره مخه ښـه وکـړه اودنیویـارک دنیوجرسي په ښارکې خاوروته وسپارل شو. [1] اروايې ښاده.

له اروانباد استاد بېنوا څخه زیات شمیر علمي، ادبي، تاریخي، ژبنـي(چـې څېړنیز او تخلیقي آثار په کې دي) په یادګارپاتې دي چې دځانګړو آثـارو شـمېریې تر(۵۰) اوړي اودمقالو شمېریې سلګونوته رسیږي، دبحث درالنډولو په منظـور لـه زیات تفصیل څخه تیریږو او دلته داستاد په همـدغې لنـډې پېژنـدنې بسـنه کـوو، دبېلګې په توګه یې دځینو مستقلو آثارو یواځې نومونه اخلو:

دافغانستان نومیالي، پښتو دشاهانو په دربارکې، پښتني مېرمنې، دافغانستان نومیالي، میرویس نیکه، دغمووړی، چندآهنګ ملي، ادبي فنون، پاچاخـان، نظـری به پښتونستان، لیډران امروزي پښتونستان، پریشـانه افکـار، خوشـحال اوپسـرلی، خوشحال خټک څه وایی، هوتکیها، دګیتانجلی ژباړه، دزړه خواله، آریایی، پښتو، فارسي ویرنې اومرثیې، اوسني لیکوال (درې ټوکه) اوداسې نور..[۲]

۲- دمولناخال محمد خسته لنډه پېژندنه:

خال محمـد خسـته دملارسـتم زوی دی چـی دیـوه افغـانی الاصـله پـلار اوختلانی مور څخه په (۱۲۸۱هـ ش – ۱۳۲۰-هـ ق)کال یې د ختلان ددهباز[*] کلي په یوه مهاجره کورنی کې سترګې غړولي دي. [۳]

دخسته پلار اصلا دافغاستان دپنجشـیر اوسـیدونکی وچـې دمـاورالنهر پـه ختلان نومې سیمه کې یې دلېږد او مهاجرت شـپې سـباکولې اوهلتـه یـې استوګنه غوره کړې وه.

دخسته پلار دځینو نامعلومو عواملوله امله خـتلان پریښـود اوبخاراتـه لاړ، داچې دخسته پلار یودینی عالم ونوځکه خال محمد خسته چې یوې عالمې کـورنی ته منسوب وخپلې زده کړې په دودیزه توګه پیل کړې اوترهغه وخته یې دوام ورکړ چې کورنی یې په بخاراکې استوګنه وه. کله چې د دوی کورنی له بخارا څخه بلخ ته راوکوچیده، خسته لومړی د بزګری په چارو مشغول شو، ورروسـته یـې امامـت غوره کړ چې دامامت په څنګ کې یې تدریس هم کاوه، ویل کیږي چـې نومـوړی (۱۳) کاله په بلخ کې واوسید او په (۲۵) کلنی کې په دینی علومو کې دخپلو زده کړو دبشپړولو په منظور دهندوستان په لوروخوځیده اوهلته یـې خپلـو زده کړوتـه دوام ورکړ. خسته په هندکې نه یواځې په دیني زده کړو بوخـت وبلکـې دخطـاطی کاریې چې له خپل پلار څخه یې (په خطاطی کې یې مهارت درلـود) پیـل کـړی و،

---

*دځینو روایاتو له مخې په (کنګرت) کې زیږدلی دی.

دپوخـوالي مرحلـې تـه ورسـاوه اوپـه هنـدکې يـې دخپلـې اسـتوګنې پروخـت لـه نورومتداولـه علومـو اوفرهنګـي چـارو سـره هـم بلـديت پيـداکړ، نومـوړی پـه (۱۳۱۵ش) کال کې له يولړتجربو سره بيرته هيواد ته راستون شو اوبيايې په مزار شريف کې استوګنه غوره کړه او وروسته کابل ته راغی.

لنډه داچې مولناخال محمد خسته په ختلان کې زيږيدلی، وړکتوب يې پـه بخارا اوهلکتوب يې په مزار شريف، دځوانی اوبوډاتوب دوران يـې پـه هندوسـتان اوکابل کې تيرکړي دي، نوځکه يې زده کړه هم په يوه ځای پورې منحصره نـه ده پاتې شوې.

دمولنا خال محمد خسته لومړنی رسمي دنده دبلخ ولايت په اسديه مدرسه کې هغه وخت پيل شوه چې لـه هندوسـتانه بېرتـه خپـل هيـواد تـه راسـتون شـو، همدارنګه نوموړی دملی شورا په اوومه دوره کې دوکيل په توګه هم ټاکـل شـوی دی او دژوند په وروستيو وختو کې يې په خپل کتـابپلورنځی کـې کتابونـه پلـورل اوبالاخره د(۱۳۵۲)هـ .ش) کال دوړی دمياشتې په (۲٦مه) نېټه يې لـه دې فـاني نړۍ څخه دتل له پاره سترګې پټې کړې، (روح دې ښادوي)

دمخه موبادونه وکړه چې مولنا خال محمد خسته دخپل خواږه عمرزياتـه برخه دعلم زده کړې اوفرهنګی چاروته وقف کړې وه، چې ددغو فرهنګـي چـارو داجرا په نتيجه کې نوموړي په بيلابيلو ډګرونو کې قلم چلـولی اويوشـمېر مسـتقل آثار او خورې ورې مقالې يې په يادګار پرينښی دي چې دلتـه يـې ديوڅـو ځـانګړو آثارو نومونه اخلو: خمستان، رمزحيات، يـادی از رفتـه ګـان، معاصـرين سـخنور، ضرب المثل ها، دبېرستان بلخ، کارستان بلخ، خطاطان، تاريخ حيدرآباد، اوداسـې نور، په همدې توګه برسيره پرمولفاتو نوموړي يوشمير آثار خطاطي کړي هـم دی لکه سيرة النبی، لغات عاميانه فارسی دري افغانستان اونور...

مونږ ولیدل چې دواړو پوهانو په (۱۳مه) پیړۍ کې سترګې غړولی، مولنا خسته له (۱۲۸۱-۱۳۵۲هـ .ش) او استاد بېنوا له (۱۲۹۲- ۱۲۸۳هـ ش) کاله ژوندی و، چې هر یوه (۷۱) کاله ژوندکړی دی دواړو دژوند زیاته برخه فرهنګي چوپړته وقف کړې وه.

د دواړو دزوکړې زمانه له داسې مهال سره سمه ده چې امیرحبیب الله خان دهیواد واکمن او افغانستان لاخپله سیاسي خپلواکي نه وه ترلاسه کړې خو دلوی خدای (ج) په فضل او دولس په پراخه ملاتړ او مېړانې افغانانو د اعلیحضرت امان الله خان غازي په وخت کې دآزادۍ دخوږې میوې خوندو څاکه او دغه ستروياړيې په برخه شو.

ددوی دواړو دژوند زمانه چې دامیرحبیب الله خان دواکمنۍ پروخت پیل کیږي، مولنا خال محمد خسته داعلیحضرت محمد ظاهرشاه دواکمنۍ په وروستي کال له خپل له ستونزو ډک خوویاړمن ژوند سره خدای پاماني کوی، او استاد بېنوا په پردیسۍ کې له هیواد څخه ډېر لرې دهغه دلیدو په تمه په مهاجرت اوجدایۍ کې له دې نړۍ څخه دتل لپاره سترګې پټوې اود ګران هیواد، دبیالیدلو ارمان له ځان سره ګورته وړي

که چیرې ددوی دوخت سیاسي اوفرهنګي حالات په تفصیل وڅېړو موضوع به ډیره اوږده شي نوځکه په همدغې لنډې یادونه بسنه کوو او راځو اصلي موضوع ته چې هغه ددواړو ادبي تذکرو پرتله ده. دلته به لومړی دتذکره لیکنې ځینې ځانګړتیاوې ذکر کړو او وروسته به د دواړو تذکرو د پېژندنې په ترڅ کې ددواړو آثارو څېړندود اونورې ځانګړتیاوې په ګوته کړو.

۳- دتذکره لیکنې ځینې ځانګړتیاوې:

لکه څنګه چې څرګنده ده تذکره لیکنه د ادب پیژندنې خورا لویه او ستره موضوع ده، چې زیات کار اوپراخه حوصله غواړي.

دشاعرانو اولیکوالو تذکرې دادبیاتو دتاریخ دڅېړونکو اوپلټونکو لـه پـاره دکار اوڅېړنې ستره ارزښتمنه اومهمه منبع ده چې دهغې په ذریعه داولـس دمعنـوي تاریخ دځلاندو څېرو اودهغوی دفکر او په هغو کې داولس دژونـد دیـوې خاصـې مرحلې د انعکاساتو له ځرګندولوسره پوره مرسته کوي.[۴]

ددې له پاره چې موضوع ډېره اوږده نه شی، پـه دې اړه لـه نـور تفصـیل څخه تیریږو. اوراخواصلی موضوع ته چې هغه دمعاصرې تذکره لیکنې ځانګړتیاوې دي، دلته به له اړتیا سره سم دځینو ځانګړتیاوو یادونه وکړو:

''دمعاصرې تذکره لیکنې دپرنیسپونو له مخې، دیوشاعر دتذکرې دلیکلو په وخت کې دلاندې موادو پلټل اوپه تذکره کې دهغو ثبتول ضروری دي:

((دشاعر شهرت: نـوم، تخلـص، نسـبت، لقـب یالقبونـه، مشـعار نـوم یـا نومونه، لنډ یا مخفف نوم.

- دشاعر دمور اوپلار پوره نوم، ټولنیز دریځ، طبقاتی منشاء کسب، اوکار او دشاعر دشهرت خاوند اولادونه، نیکونه او نور خپلوان (کـه وي)، نسـب، قـوم اوقبیله.

- دشاعر دژوند چاپیریال: دزیږېدو اومړینـې نېټـه اوځـای (کلـی، سـیمه، ښار)، داوسیدو، کار، زده کړې، دبنـدیتوب او فراریتـوب وختونـه اوځایونـه. کـه دهغه دژوند زمانه ځرګنده نه شوه نوې دمشهورو اوځرګندو معاصرانو وختونه.

- دشاعر دفکر اوقلم ملګري، استادان، لاربنوونکی، شـاګردان، سـتایلي، ستایوال پالندویان، تشویق کوونکي، مخالفان اوداچې چاته یې خپل اثر اهـدا کـړی او چاخپل اثر ده تـه اهـدا کـړی او کـوم یـوه دده پـه بـاره کـې څـه لیکلـی دي؟ اوبالعکس.

دتحصیل درجه او اسناد، علمی — تحقیقی فعالیتونه او داچې په کومو ژبـو پوهیږي، لولي، غږیږي، لیکی اوترجمه کوي.

دشاعرتړې لید: دین، مذهب، فرقه، تصوفي حلقه، فلسفي مکتب، سیاسي نظریه، حزب او سازمان او ددغو له پاره فعالیتونه.

- دشاعر آثار او دهغو خصوصیتونه: دادبي آثارو نومونه، دهغو ژبې، مجموعې اودېوانونه، دهغو دلیکنې اوبیالیکنې اوچاپ نېټې، دهغو ناقلان اوخپروونکې موسسې، دشاعر سبک اوداچې دکوم شاعر یامکتب پیرودی یاچادده پیروي کړې ده؟

- دآثارو شکلونه اوفورمونه: مثنوي، غزل، قصېدې، قطعې، رباعي ګانې، ترکیبونه مخمس، چهار بیتې، لوبې، بګتۍ اونور. دهریو شمېره دبندونو، بیتونو او ټولو شعرونوشمېر.

- داشعارو محتوا: عشقي اوغنایي، ملي او وطنی، رزمي او حماسي تاریخی اوافسانوي، مذهبي اوتصوفي، اخلاقی او اجتماعی او نور...

- په نوروژبو دشاعر دشعرونو ترجمې او دده له خواله نورو ژبونه شعري ترجمې،...

- په شعري مسابقوکې دشاعر برخه اخیستل، جایزې، انعامونه، لقبونه، امتیازونه او ویاړنې.

- دشاعر سفرونه، دهغو ځایونه او نېټې، هدفونه، فرهنګي او ادبي لیدنې کتنې، محفلونه، مشاعرې، خاطرې، دشعر په ژبه دهغو انعکاس اوسفرنامې.

- دشاعر دژوندانه او آثارو په باره کې ماخذونه: تذکرې، دادبیاتو تاریخونه، فهرستونه، مونوګرافونه، مقالې، دنورو شاعرانو شعرونه او نور.

- ددغو او دغسې نورو موادو اومعلوماتو لټول، رابرسیره کول او لیکل دیوشاعر تذکره بشپړوي اوشاعرانه څیره او شخصیت یې څرګندوي او دادب دتاریخ اوټولنپوهنې محقق ته دڅېړنې اوتبصرې وړمواد په لاس ورکوي او.... (۵)

که چېرې يو تذکره ليکونکی پورتنی شرطونه په پام کې ونيولی شي نو ويلای شو چې دغه تذکره به ديوه بشپړ اثر حيثيت ولري او دراتلونکو څېړونکو له پاره به بنه مرستندوی وي اوکه دغه اودې ورته نور لازم شرايط په پام کې ونه نيول شي، سره له دې چې اثر به داستفادې وړوي خوله هره حيثه يې يو بشپړ او کامل اثرنه شو ګڼلی.

معاصرين سخنور:

مولف: مولنا خال محمد خسته.

خپروونکی: دانيس نشراتي موسسه.

دخپريدوځای: دولتی مطبعه

دخپريدونېټه: د۱۳۳۹هـ ش کال داسد مياشت.

مخونه : ۳۶۳

کچه : ۲۲×۱۵

دچاپ شمېر: ۵۰۰ټوکه.

موضوع : ددې اثر په پيل کې دانيس دنشراتی موسسې يادونه، ورپسې مقدمه اوپرې پسې دمولنا خال محمد خسته لنډه پېژندنه راغلې چې له تمهيد وروسته دکتاب اصلي متن پيل کيږي.

په دې اثر کې (۱۸۶)تنه شاعران په لنډه توګه معرفی او دآثارو يوه يادوې بېلګې يې هم راوړل شوي دي.

ددې تذکرې لومړنی شاعر"ميرمحمد علی آزاد" اووروستی شاعريې"جلالي" دی. د کتاب په پای کې فهرست ته ځای ورکړل شوی دی.

په دې کتاب کې راغلي شاعران او ليکوالان دالفبې په ترتيب نه دي معرفی شوي خو په معرفی کې دشاعر تخلص په پام کې نيول شوی دی. ويل کيږي

چې دچاپ پروخت دذې اثر په محتوا کې لاس وهل شوی اوپه خپله اصلي بڼه نه دی خپور شوی، ځینې لیکوالان اوشاعران پرې ورزیات شوي هم دي، له دې جملې څخه (۱۷۹) تنه لیکوال دمولنا خال محمد خسته او نور(۷)تنه داړوندې کمیټې له خوا د((ملحقات)) ترسرلیک لاندې له کتاب سره دضمیمې په توګه مله شوي دي. دې ټکي ته دکتاب دسریزې په یوه برخه کې داسې نغوته شوې ده:

((موسسه نشراتی انیس درنشرمعاصرین سخنور کمیته موظف ودر این کتاب تجدید نظر شد، چون مولف محترم سوانح اشخاص رامفصل گرفته کمیته باختصارآن مبادرت ورزیده ویک تعداد شعرای دیگر کشور نیز درین کتاب علاوه گردید)) [٦]

خسته ددې اثر دلیکلو په اړه خپل احساس داسې څرګندوي:

((از سالیان دراز باینطرف درنظر داشتم که مجموعهٔ به نام معاصرین درصفحه روزګار به یادګار بگذارم مگر معلومات مانع بود، تااینکه برخې از تالیفات متقدمین ومتاخرین را درین رشته به مطالعه وملاحظه آوردم... در عصر اعلیحضرت المتوکل علی الله محمد ظاهرشاه از آغاز سنه ۱۳۲۷ش تصمیم گرفتم که مفکورهٔ ذهنی خود راجامه عمل بپوشانم واین اثر ناچیز خود را معاصرین سخنور نام نهادم.))[۷]

داسې ویل کیږي چې خسته دا اثر لومړی د ((سخنوران معاصر)) په نامه نومولی و، خو دعبدالباقي کریمي دادعاپراساس خسته په دې نامه بل اثر درلود نوځکه یې به دې کتاب د((معاصرین سخنور)) نوم کیښود. [۸]

له څوګوتو په شمار شاعرانو پرته په دې اثرکې معرفي شوي شاعران اولیکوال دکتاب دچاپ تروخته ژوندي وو. په دې اثرکې زیاتره هغه لیکوال معرفي شوي چې دامیر حبیب الله خان له زمانې څخه راپه دې خوايې ژوند کړی دی، خوځینې یې دامیر عبدالرحمن خان په دورې پورې اړه لري.

٥- اوسني ليکوال:

دا داستاد عبدالروف بېنوا تاليف دی، چې په دريوو بيلابيلو ټوکونو کې چاپ اوخپور شوی، داچې دا اثرولې په درې جلاټوکونو کې چاپ شوی په خپله استاد بېنوا په دې باب وايي:

''څنگه چې ټول اوسني ليکوال په يوه ټوک کې نه ځاييدل نوځکه لومړی ټوک په (۵۴۴)مخونو کې بس کړه شوه اوپاته ليکوال به په بل ټوک کې راوړه شي.''(۹)

رېښتياهم دکتاب دحجم دزياتيدو دمخنيوي په منظور داکار شوی او له بلې خوا به ددرې واړو ټوکونو محتويات هم په يوه وخت کې چاپ ته تيارنه و نو ځکه دا اثر په جلا ټوکونو کې په وقفه يې توگه خپور شوی دی، دلته به هرټوک په لنډ ډول درو پېژنو:

اوسنی ليکوال

(دلومړی ټوک)

مولف : عبدالروف بېنوا.

خپروونکی: دمطبوعاتو مستقل رياست.

دخپريدوځای: دولتي مطبعه.

دخپريدو نېټه : ۱۳۴۰هـ .ش.

کچه : ۱۷ ×۲۴.

مخونه : ۵۴۴.

شمېر:

موضوع: داوسنی ليکوال ددې ټوک په پيل کې دوخت دمطبوعاتو دمستقل رئيس يادونه، وروسته د ''داکتاب'' ترسرليک لاندې د ليکوال سريزه راغلې چې له فهرست څخه وروسته دکتاب متن پيل شوی دی.

په دې ټوک کې دپښتو ژبې (٦۱)تنه پېژندل شوي شاعران دپښتو الفبې په ترتیب معرفی شوي دي، چې (۵۸) تنه یې نارینه او (۳) تنه یې ښځې دي. ددې ټوک لومړی شاعر((اجمل خټک)) او وروستی شاعر یې سیدجعفر حسین شاه رینښتونی دی.

په دې اثرکې دلیکوال اوشاعر تخلص داصل په توګه منل شوی او دتخلص دلومړي توري په اساس لیکوال معرفی شوي، چاچې تخلص نه درلود، دنامه دلومړي توري په اعتبار معرفی شوي دي.

داثر دبشپړولو په منظور هم له لیکلو منابعو څخه ګټه اخیستل شوې اوهم دمولف په غوښتنه دلیکوالو اوشاعر انو له خوا لیکل شوي ژوند لیکونه چې هر چاپه خپل ذوق لیکلی په دې اثر کې راغلی دي.

په سریزه کې مولف ددې اثر دلیکلو احساس داسې بیانوي: ((شل کاله پخوا چې په پښتو ټولنه کې دپخوانیو پښتنو شاعرانو تذکره لیکله کېده ماهم کار کاوه اوهغه مشکلات مې لیدل چې پښتو ټولنې ته به په دې لاره کې پېښېدل.

لومړی به دشاعر نوم نه و، چې نوم به یې وموندہ شونو بیا بـه یـې دآثـارو پته نه وه....

ددې مشکلاتو لیدلو ماته دافکر پیداکړ چې زه داوسنیو لیکوالو او شاعرانو دژوندپېښې ولیکم او ددوی دنثر او نظم نمونې راغونډې کړم. نو له هغه وخته ما د یاداشتونو په اخیستلو ګوتې پورې کړې خو دژوندون څینو لالهاندیو، رسمي او غیر رسمي اړیکو زما دهغه فکر عملی کېدل تر اوسه وځنډول.

پروسږ کال چې دښاغلي خسته کتاب ((معاصرین سخنور)) شایع شو، اوپه هغه کې دافغانستان دپارسی ژبې (*) لیکوال اوشاعران معرفي شوي وو. نوماهم

(*) په معاصرین سخنور کې ډېرداسې شاعران معرفی شوي چې په خټه پښتانه دی،خوښایې پښتو شعریې نه وي ویلی.خو څینې داسی پښتانه شاعران هم په کې معرفي شوي چې پر پښتو شعربرسیره دري شعریې هم ویلی‌اوهم یې په دری ژبه نورې لیکنې کړي دی‌لکه:ګل پاچاالفت،قیام الدین خادم او نور.

دخپل زاړه فکر دعملی دپاره موقع وړو بلله اود مطبوعاتو دمستقل اومحترم رئیس دکتور سهیل په سپارښتنه مې خپل زاړه یاد داشتونه راغونډ اودنوومسودو سره مې دکتاب په شکل ترتیب کړه او داکتاب مې ولیکه.[۱۰]

داټوک د ((الف)) په توري پیل اود ((ر)) په توري پای ته رسیږي.

اوسني لیکوال

دوهم ټوک

مولف:	عبدالروف بېنوا
خپروونکی:	دمطبوعاتو مستقل ریاست
دخپریدوځای:	دولتی مطبعه.
دخپریدونېټه:	د۱۳۴۱کال دلړم میاشت
کچه:	۱۷×۲۴
مخونه:	۴۲۳
شمېر:	

موضوع : داوسني لیکوال په دې ټوک کې چې د(ز) په توري پیل شوی، دپښتو ژبې (۱۱۴) شاعران اولیکوال معرفی شوي دي چې له دې جملې څخه (۳) تنه ښځې او (۱۱۱) تنه يې نارينه دي.

داټوک دلومړي ټوک په تعقیب د (ز) په توري پیل او د(غ) په توري پای ته رسیدلی چې لومړنی شاعرېي امین الله زمریالی او وروستی يې عبدالله غمخور[*] دی. باید وویل شی چې د(غ) دتوري پاتی لیکوال په دریم ټوک کې معرفی شوي دي.

کله چې د اوسني لیکوال لومړی ټوک خپور او دمینه والو لاس ته ورغی. ددغه اثر دښېگڼو، گټور توب اوځینو نیمگړتیاوو پـه اړه دعلمـی او خپرندویـه

---

[*] له عبدالله غمخور څخه وروسته دري تنه شاعران معرفی شوي چی له خپلو ردیفونو څخه پاتی دي.

موسسو اوځانګړو پوهانو له خوا نظر يې وړاندې شوې چې ټولې پرته له لاس وهنې ددويم ټوک په پيل کې خپرې شوې.

دنظريو ليکوال دادي:

دکتور سهيل، دانيس ورخپاڼې کار کوونکي، استاد حبيبی، ګل پاچا الفت، غلام جيلاني جلالي، قيام الدين خادم، عبدالرحمن پژواک، محمد هاشم ميوندوال، مخمور، اوکره وال.

په دې نظريوکې دستاينو ترڅنګ نيوکې هم شته چې د ټولو ذکر موضوع اوږدوي، داړتيا په صورت کې به په راتلونکوپاڼو کې دهغو له ځينو برخو څخه استفاده وشي.

داوسني ليکوال په دې ټوک کې هم دالفبې مراعات شوی دی.

اوسنی ليکوال

دريیم ټوک

مولف: عبدالروف بېنوا.

خپروونکی: دپښتو دتعميم اوانکشاف لوی مديريت.

دخپريدوځای: دولتي مطبعه.

دخپريدو نېټه: ۱۳۴٦

کچه: ۱۷ × ۲۴

مخونه: د دوهم ټوک په دوام له ٦٦۹- ۱۵۱۲)مخه

شمېر:

موضوع: داوسني ليکوال په دې ټوک کې دپښتو ژبې (۱۱۵) تنه ليکوالان او شاعران معرفي اود کلام نمونې يې راوړل شوي دي چې يوه په کې ښځه او (۱۱۴) تنه نارينه دي. په پيل کې د ''داکتاب'' ترسرليک لاندې يوه لنډه سريزه لري.

داتوک د (غ) په توري پیل او د (و) په توري پای ته رسیږي، لومړنی معرفي شوی شخص خان عبدالغنی خان او وروستی یې عبدالصمد ویسادی.

په دووتېرو ټوکونوکې مولف دلیکوالو او شاعرانو دمعرفي په ترڅ کې دهغوی تخلص په پام کې نیولی و، هغو چې تخلص یې نه درلود دنامه دلومړي توري پراساس یې معرفي کړي وو. خو په دریم ټوک کې لیکوال دتېرو دوو ټوکو پرخلاف کله تخلص او کله نوم په پام کې نیولی، هغه لیکوالان چې تخلص هم لري دنامه دلومړی توری پربنسټ معرفي شوی. داچې ولې؟ لیکوال یې په باب څه نه دي ویلي خو په لومړی ټوک کې یې دخپل کار طرزبیان کړی چې دلته دغه کار دهغه طرز سره په بشپړه توګه برابر نه دی.

۶- د دوارووادبي تذکرو پرتله:

د ''معاصرین سخنور''او''اوسني لیکوال'' مولفان دهیواد دوه نومیالي لیکوال اوپیژندل شوي ادبي څېرې دي چې هر یوپه خپل ځای دځوارخیز شخصیت خاوند دی.

استاد بېنوا برسیره پراوسني لیکوال دوې نورې تذکرې هم لری چې یوه ''پښتنې مېرمنې'' اوبله یې'' دافغانستان نومیالي'' نومیږي، چې هره یوه یې دخانګړي ارزښت ترڅنګ دغوره مآخذو په توګه کارول کیږي.

پر تذکرو برسیره استاد په سلګونو مقالې اولسګونو نور مستقل آثار هم لري.

همدارنګه مولنا خال محمد خسته پر''معاصرین سخنور'' برسیره، ''یادی از رفته ګان''، ''خطاطان'' او دځینو په اند سخنوارن معاصر تذکرې هم کښلی دي اوعلاوه پردې دیوشمېر نورو تاریخي اوا دبي مقالو او مستقلو آثارو څښتن هم دی.

دوارو لیکوالو دعلم او ادب په ډګرکې دیادولو وړخدمت کړی اودخپل خوارہ عمر زیاته برخه یې دافغاني کلتور چوپړته ځانګړې کړې ده. دلته دموضوع درالنډولو په منظور ددوی دشخصیت او دنورو آثارو په اړه خبرې بس کوم او یواځې دهمدغو دوویادوشوو او تربحث لاندې تذکرو په اړه لنډ بحث کوم.

په دواړو تذکرو کې مغتنم او د استفادې وړ مواد خوندي شوی چې هم په تېر اوهم په اوسني وخت کې دځانګړي ارزښت لرونکي دي او دغوره مآخذو په توګه ترې استفاده کیدای شي. که څه هم زه دیوه مبتدي لیکوال او دژبپوهنې دیوه شاګرد په توګه ځان ته دا اجازه نه ورکوم چې دداسې پېژندل شوولیکوالو آثارو ته ګوته ونیسم خود وظیفوي مکلفیت له مخې دې ته اړیم چې لـه تخنیکـي پلوه ددې آثارو په ځینو اړخونوخبرې وکړم.

مونږ بـه ددې څېړنـې پـه بهیرکـې وګـورو چـې ددواړو تـذکرو لیکـوال ترکومې اندازې بریالي شوي چې په خپلو آثارو کې دتذکره لیکنې ټاکلي معیارونـه په پام کې ونیسي البته دغه پرتله په ضمنی توګه په پام کې نیـول شـوې، پـه دقیقـه اوهر اړخیزه توګه دژبپوهنې اوتذکره لیکنې داصـولو پـه رڼـاکې بـه پرتلـه داوږدې څېړنې او زیات وخت غوښتونکې وي. دلته به په ترتیب سـره ددواړو تـذکرو پـه څرنګوالی، څومره والی او څېړندود لنډې خبرې وکړو.

څرنګه چې ((معاصرین سخنور)) او ((اوسنی لیکوال)) ددې لیکنې په پیل کې معرفي شوي، دلته یې بیانه معرفي کوو، بلکې ځینې ضروري ټکـي چـې دپرتلـې او مقایسې له پاره لازم دي ذکرکوو.

دمعاصرین سخنور مولف مرحـوم مولنـا خـال محمـد خسـته دی چـې پـه (۱۳۳۹) ش کال چاپ او ددرې ژبې (۱۸٦) تنه معاصر وینـاوال او لیکـوال پـه کې معرفي شوي چې له دې جملې څخه (۱۷۹) تنه خسته معرفي کړي او (۷) تنه وروسته دیوې کمیټې له خوا د چاپ پروخت پرې زیات شوي دي.

داثر اصلی متن دتمهید په شمول (۲٦۳) مخه اوپه کې راغلی لیکوال ټول نارینه دي.

داوسنی لیکوال مولف اروابناد استاد عبـدالروف بېنـوا دی چـې پـه درې ټوکونو کې په ترتیب سره (پـه ۱۳۴۰، ۱۳۴۱او ۱۳۴٦) کلونـو کـې چـاپ او

خپور شوی دی، د دریواړو ټوکونو دمخونو شمیر (۱۵۱۲) مخه او دمعرفی شوو شاعرانو شمېر يې (۲۹۰) تنوته رسيږي چې له دې جملې څخه (۷) تنه ښځې او پاتې (۲۸۳) تنه نارينه دي.

په معاصرين سخنور کې ليکوال او شاعران دابجدي الفبې په ترتيب دشاعر دتخلص دلومړي توری په پام کې نيولو سره معرفی شوي خو دالفبې دغه سيستم په منظمه اوسيستماتيکه توګه پـرمخ نـه دی تللـی، ځـای ځـای پـه کـې ګـډوډي تـر سترګوکيږي که څه په ترديف کې زياتره درې تـوري ياحرفونـه پـه پـام کـې نيـول کيږي خوپه دې اثر کې زياتره لومړی حرف په پام کې نيول شوی دی. دبېلګې پـه توګه د ''الف'' دتوري دشاعرانو پيژندنه دکتاب په (۴۹) مخ کې پای تـه رسـيږی، ورپسی د ابجد په حساب د''ب'' توری پيل کيږي، په ''ب'' پسې په (۸۴) مخ کې ''پ'' پيل کيږي چې لومړی شاعرې ''پريشان'' دی. ورپسې پـه (۹۵) مـخ کـې د ''اميد هروی'' په نامه شاعر معرفی شوی او ورپسې تر(۹۹) مخه د ''انصـاری'' او '' اليم'' په نامه دشاعرانو له پيژندنې وروسته د (ج) توری پيـل کيـږي چـې پـه دې حساب الف دوه ځله تکرار شوی دی. په دې اثـر کـې پـه لانـدينيو رديفونـو کـې شاعران اوليکوال معرفی شوي دی.

آ، ا، ب، پ، ج، د، هــ، و، ح، ط، ی، ک، ل، م، ن، س، ع، ف، ص، ق، ر، ش، ت، ث، خ، ض، غ.

د (غ) له توري وروسته د''ملحقات'' تر سرليک لانـدې (۷) تنـه شـاعران معرفی شوي چې په هغوکې هيڅ ډول ترديف په پام کې نه دی نيول شوی.

د اوسـنی ليکـوال وينـاوال هـم پـه مـردف ډول معرفـي شـوی خـو دلتـه دمعاصرين سخنور پرخلاف په ترديف کې دپښتو مروجـه الفبـې پـه پـام کـې نيـول شوې ده اوشاعران زياتره دتخلص دلومړي تـورې پراسـاس معرفـی شـوي، چـاچې تخلص نه درلود، دنامه لومړی توری يې په پام کې نيول شوی دی.

په اوسنی لیکوال کې دغه لاندې ردیفونه راغلي دي!

په لومړي ټوک کې: الف، ب، پ، ت،ج، ځ، ح، خ، د، ر.

په دوهم ټوک کې: ز، ژ، س، ش، ص، ط، ظ، ع، غ.

په دریم ټوک کې: غ، ف، ق، ک، ل، م، ن، و، هـ . دا اثر ددریم ټـوک تر (۱۳۷۷)مخه په همدې تردیف پرمخ ځي خو تردې وروسته ردیف له سـره پیـل کیږي اود ((پایځوړ)) ترسرلیک لاندې هغه لیکوال او شاعران معرفـی کیـږي چـې په تیرو ټوکونوکې نه دي معرفی شوی.

په معاصرین سخنورکې دشاعر اولیکوال دپیژندنې په برخه کې دغه لاندې ټکي په پام کې نیول شوي دي.

دشاعر نوم، دشاعر دپلارنوم، کله کله دشاعر دنیکـه نـوم، دزیږیـدو نېټـه (دهـ ق او هـ.ش کلونو پربنسټ).

دشاعر دزیږیدو ورځ اومیاشت په پام کې نه ده نیول شوې.

دشاعر اصلي ټاټوبی، کلی، قوم اونسب او مورنۍ ژبه نه دي ښودل شوې.

ددې په څنګ کې دشاعر زده کړه، رسمي دندې او اثارښودل شوی البتـه په لنډه توګه. د شاعرانو دآثارو یوازې دنومونو ذکر شوی خو معرفی شوي نه دی.

دشاعر اولیکوال دنظم اونثر نمونې راوړل شوی خو دځینو یواځی دشعر په بیلګه اکتفا شوې اودنثر دبېلګی دنه راوړلو علت نه دی توضیح شوی.

هر شاعر اولیکوال حد اکثر په ۳یا ۴مخونوکې او حتی ځینې په یوه اونیم مخ کې هم معرفی شوي لکه: غنی په ۳۴۹مخ او خسته دل په ۳۲۸مـخ اومشـعل په (۲۶۲) مخ کې.

دشاعرانو دشعر او نثر په ځانګړتیا وو خبرې نه دی شوي، د ځینو رسـمی دندې ذکر شوي اودځینو یادونه، نه ده شوې. هغه شاعران چې په دووژبـو (پښـتو

او دری) يې شعرونه ويلي، ليکنې يې کړې د دواړو ژبو ذکر يې کړی او دځينو آثارو نومونه يې هم يادکړي خوبيلګې يې يواځې په دری ژبه دي.

په معاصرين سخنور کې دشاعرانو دمعرفی منابع او مآخذ نه دی ښودل شوی. يواځې په تمهيد کې دايادونه ليدل کيږی چې ليکوال د معلوماتو دراټولولو خبره کوي.

په اوسني ليکوال کې دشاعرانو اوليکوالو دمعرفی له پاره له دووطريقو څخه کار اخيستل شوی دی ځينې ليکوال او شاعران دموقوتو اوغير موقوتو آثارو په مرسته معرفی شوي چې ليکوال دهغو ماخذونه دکتاب په لمن ليک کې په لنډه توګه معرفی کړی دی.

دوهمه لاربې داده چې مولف اشخاصو اوافرادو ته ليکونه استولی څو هغوی خپلي سوانح ورته داثارو له بيلګو سره يوځای راواستوي چې مولف دغه راليږلې سوانح زياتره کټ مټ خپرې کړې دي. خو په ځينو ځايونو کې نه دا اونه بل ډول مآخذ په ګوته شوی دی.

محترم ليکوال دحجم له مخی دشاعرانو په معرفی کې ټاکلی معيار په پام کې نه دی نيولی، يويې په (۱۰) اوبل يې په (۲۰) مخونوکې معرفی کړی، دځينو يې په يوه بيلګه اکتفا کړې او دځينو يې څو بيلګې راوړي دي. دمثال په ډول ښاغلی اجمل ختک په (۴۷) مخونو کې معرفی شوی او په (۳۴۲) مخ کې ښاغلی محمد امين خوګيانی په درې نيمو مخونوکې.

په اوسنی ليکوال کې دشاعر اوليکوال دپيژندنې پروخت دغه معيارونه په پام کې نيول شوي دي: دليکوال نوم او تخلص، دپلار نوم، کله کله دنيکه نوم – قوم، دزيږيدو کال، مياشت او ورځ، کلی، دپلار کسب اوعلميت.

دليکوال ځينی ظاهري نښې لکه قد، رنګ، رويه اوپيشآمد، زده کړه، دنده او نور.

دآثارو څوبيلګې راوړل کله کله دچاپ او ناچاپ آثارو جداکول. خود ځينو بيا په يوه بيلګه بسنه شوې ده.

همدارنګه ددې اثر په ځينو برخوکې يواځې دزيږيدو ځاى ذکر او اصلي ټاټوبى اوقوم نه دى ښودل شوى.

دليکوال عکسونه په دواړو تذکروکې ليدل کيږي.

په معاصرين سخنور کې دبيلا بيلو ژبو ويونکو هغو ليکوالو او شاعرانو معرفي راغلي چې په دري ژبه شعر او نثر لري.

په معاصرين سخنور کې دچاپ پروخت لاس وهل شوى خو اوسنى ليکوال دليکوال دخپلې ليکنى له مخى په اصلي بڼه خپور شوى دى. داوسنى ليکوال حجم او دشاعرانو تعداد له معاصرين سخنور څخه زيات دى.

دواړه آثار ځينى مشترک اړخونه هم لري:

دواړه تذکرې دشلمې پيړۍ شاعران اوليکوال معرفي کوي، ځينى داسې ليکوال اوشاعران هم شته چې په پښتو اودرى ليکنې اوشعرونه لرى او په دواړو اثاروکې معرفي شوي لکه: عبدالعلى مستغني، محمد رحيم الهام، ګل پاچا الفت، استاد قيام الدين خادم اونور

په پرتليزه توګه هغه ټکى چې په تذکره ليکنه کې بايد مراعات شي، په دواړو تذکرو کې بشپړ نه دى مراعات شوى چې البته داکار مختلف عوامل لرى چې ځينى به دټولنې په کلتوري جوړښت اړه ولري او ځينى به دنورو عواملو له امله پاتې وي چې دټولو جزئياتوڅېړلى زيات وخت غواړي.خو بايد ووايم چې يوه بشپړه تذکره هغه وخت منځ ته راتللاى شي چې دتذکره ليکنې ټول اصول په کې مراعات شوى وى.

که څه هم په اوسنى ليکوال کې نظرمعاصرين سخنور ته دغو غوښتنو ته تريوې اندازې ځواب ويل شوى دى خو بياهم په مجموع کې دواړه تذکرې په

تخنیکی لحاظ نیمگړې بریښې خو په علمی لحاظ اوس هم دغوره مآخذو په توګه داستفادې وړدی.

دمعاصرین سخنور په باب یولیکوال لیکی: پیش از آنکه به صورت کتاب موجود زیرچاپ رود بخش های جداجدا درجراید ومجله به چاپ رسیده ....)) [۱۱] خو له یوې خوا دغه جراید هم چانه دی په ګوته کړي او له بلې خوا دوخت دلړوالی له اوله ماونشو کولای چی دمعاصرین سخنور اصل ترلاسه کړم نو ځکه مې خپل بحث په همدغې چاپې تذکرې پیل کړ.

دمخه مو وویل چې داوسنی لیکوال دلومړی ټوک له خپریدو وروسته دېرو پوهانو د دې ټوک دمحتوا په باب خپل نظرونه کښلی چې د دوهم ټوک په پیل کې خپاره شوي دی. په دې نظر یوکې دکتاب ښیګڼې هم بیان شوی او ځینو نیوکې هم پرې کړي دی چې دېولو راوړل ددې موضوع له حوصلې وتلی کار دی، دلته به په خپله داستاد بېنوا د نظریوه برخه راواخلو اوبیا به دنورو لیکوالو له دولې ځخه داستاد الفت له نظره ځوټکی را اقتباس کړو او خپل بحث به ددغو دوو ارزښتمنو آثارو په باب پای ته ورسوو.

استاد بېنوا لیکې: ما په دې کتاب کې ددې دورې دپښتو هر رازنثرونه، نظمونه اوشعرونه راغونډ کړي دي خو ادبی نقد اوتبصره مې ورباندې ځکه نه ده کړې چې:

یو خو داکتاب اوږدیده اوبل داچې په ځینو حساسو دماغونو کې لاتراوسه دتنقید زغم دومره وده نه ده کړې چې دفوري حساسیت دجوش مخه ونیسی.)) [۱۲] رښتیاهم په دې اثرکې دهر شاعر دمعرفی په ترڅ کې دومره مواد ترلاسه کیدای شی چې که دشاعر اثر هم ترلاسه نشي دهغه دفکر، آثارو او ژوند پیښو په اړه ډیرخه ترلاسه کیدای شی.

دی وړاندې زیاتوی:((... داهغه ټول لیکوال نه دي چې دپښتو په اوسني ادب کې دنامه خاوندان دي بلکې برسیره پرهغو لیکوالو چې زه یې نه پیژنم دپښتو د اوسنی دورې ډیرداسې لیکوال هم شته چې زه یې پیژنم اویایې دلیکنو اواشعاروسره آشنایم خوځنګه چې دژوند حالات یې زما لاس ته رانغله نو ځکه په دې کتاب کې راوړل شوی نه دي اوهمدا ددې کتاب نیمګړتیاده ،)) (۱۳)

استاد الفت دخپل بحث په یوه برخه کې چې په دې کتاب یې کښلی لیکلي: ((زما په فکر په دې کتاب کې دتالیف او تصنیف په لحاظ یو مشخص او معین پرواګرام نه دی تعقیب شوی یعنی داتوازن اوتناسب په کې نه دی ساتل شوی چې په یوه لیکوال باندې باید څومره بحث وشي او دبحث اساسي ټکی اومهمې برخې باید کومې وي ...)) (۱۴)

دی زیاتوی: ((زه ښاغلی بېنوا ته سربیره ددغه مهم او درانه کتاب په تبریک داتبریک وایم چې ده په خپله دغه کتاب باندې دادبي نقدور پرانیست اوله هرچاځخه یې دکره کتنې غوښتنه وکړه یعنې دا افتخار هم دده په نصیب شو چې له انتقادنه ونه ویریده اولیکوال یې دخپل کتاب نقص اوعیب پلټلوته راوبلل)) (۱۵)

ومن الله التوفیق

ستاسو له پاملرنې څخه مننه

ددې ليکنې مآخذونه

(۱) ظاهره هنگامه (دخېړونکې نامزده)، داستاد بېنوا ژوند، افکار او آثار، دافغانستان دعلومو اکادمي، دژبو اوادبياتو مرکز، ټاپيسي اثر ۱۳۷۵، ۱۹- ۲۰ مخونه.

(۲)-عبدالروف بېنوا،اوسنی ليکوال، دوهم ټوک، دمطبوعاتومستقل رياست، ۹٦مخ.

(۳)-نيلاب رحيمی، زنده گينامه خسته، مجله کتاب، شماره سوم،سال ۱۳٦،ص۳٦.

سرمحقق محمد اصف گلزاد، مولاناخال محمد خسته وآثار او، خراسان، شماره چارم ۱۳۸۱، ص ۹٦-۹۱.

(۴) سرمحقق عبدالله بختانی خدمتگار، پښتانه شعراء، پنځم ټوک، د ا .ج.د علومو اکادمی، دژبواو ادبياتو مرکز، دولتی مطبعه، ۱۳٦۷، سريزه، شپږم مخ.

(۵) پورتنی اثر، اووم، اتم مخونه.

(٦) مولوی خال محمد خسته، معاصرين سخنور، موسسه نشراتی انيس، ۱۳۳۹، مقدمه، ص، د.

(۷) پورتنی اثر، ۳ مخ.

(۸) سرمحقق گلزاد، دخراسان ياده شوې گڼه، ۹۴مخ.

(۹) عبدالروف بېنوا، اوسنی ليکوال، لومړی ټوک، ۱۳۴۱، ج مخ.

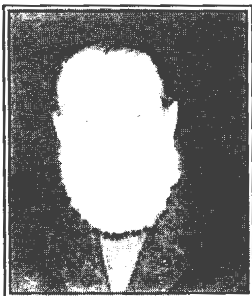
(۱۰) پورتنی اثر، ب مخ.

(۱۱) سرمحقق گلزاد، دخراسان ياده شوې گڼه، ۹۳مخ.

(۱۲) اوسنی ليکوال، لومړی ټوک، ج مخ.

(۱۳) همدغه اثر. د ص مخ. ۱۴- اوسنی ليکوال، دوهم ټوک، ک مخ.

(۱۵) پورتنی اثر، ۴ مخ.



حیدری وجودی

مولاناخسته مردی ازتبارآزاده گان

نویسنده ای چه بجانبشته است: قدرناشناسی از ارباب فضل وهنر مندان آزاده، رویهٔ متداول حکومت های استبدادی درطول تاریخ جهان به شمار می رود، همواره طبع لطیف ادبارا آزرده وآنان را تحت شدید ترین شکنجه های روحی وجسمی قرا داده است، [1] مولاناخسته نیز درعمر خویش باچنین روز وروزگاری روبرو بوده است، اوبخاطر رهایی ازچنگ نفس طماع وزبونی در برابر قوتهای مذموم زور وزر، از طریق خطاطی ارتزاق می کرد ومی ترسید که مبادا دیوطمع مهره مناعت وعزت نفس وقناعت را از انگشتش برباید، ورسالت علمی وادبی اش زیر سوال قرار بگیرد.

اوتبعیدی جبر روزگار بود، درته خانه ای نمناک وتاریکی که روزنه ای برای تابش آفتاب نداشت، در روز بروشنی چراغ بعد ازنماز فجر تاهنگام غروب خطاطی میکرد- یاری نداشت که دربردن بار زنده گی یاری اش میکرد.

به سال ۱۳۳۳ خورشیدی که بیش از پانزده سال عمر نداشتم ازپنجشیر- به کابل آمدم . درنخستین روزهای ورودم در کابل بـه اسـاس ذوق وعلاقـه ام بـه حضراتی چون: مولاناخسته، شایق جمال وصوفی عشقری آشنایی بهم رساندم.

از انســال تاســال ۱۳۵۱ خورشــیدی مرحــوم خســته باحوصــله ای کــه نمایشگرحلم در وجود مبارکش بود. در نقد واصلاح سروده های من متناسـب بـه عمر شاعری ام توجهٔ لازم مبذول میداشت. پس به نیت ادای حق استادی که برمن دارد، بچند خاطره ای ازمولانای معظم توجهٔ شمارا معطوف میدارم:

روزی در سال ۱۳۴۴ خورشـیدی بدیـدار مولاناخسـته رسـیدم، در محضـرش جزمرحوم شیدای میمنه گی کس دیگری نبود، بعد از لحظاتی استاد خلیلی درهمان خانه تمناک وتاریک که در روز چراغ روشن میکرد حضور بهم رساند. بعـد ازاحوالپرسـی، درهمان حال ازچشمان استاد اشک جاری شد، گفت: میدانید چـرا اشـک ازچشـمانش بدامانش فرومیریزد؟ بعد خودش چنین گفت: می شود این قطره های اشـک راکـه ازدل سرچشمه گرفته است، به اشکهای تاثر وتحسرعبارت کرد. اشک تاثر بدین تناسب کـه چرا شخصیتی چون مولانا باداشتن چندین فضیلت انسانی، چنین فقر وتنگدستی در وطن خودش شب وروز را حقیرانه وغریبانه بسرمی برد؟ آری این بیت صوفی عشقری بحـال خسته نیز صدق میکرد:

در وطن گشتم مسافر بی دیاری را ببین

مسکنم ویرانه ای شدبی وقــاری راببین

* * *

اشک تحسراین سبب که چرا خداونـد، مناعـت نفـس وقناعـت مولانـا وار را بـه اونصیب نکرده است. استاد اشارتی دیگری هـم در بـاره زنـده گـی خـودش بعـد ازکشته شدن پدرش (محمد حسین خان مستوفی الممالـک) نیـز کـرد، همچنـان استاد حامل پیامی بود ازسـوی شـخص اول آن روزگـار در ارتبـاط انتشـار اخبـار

(وحدت)

۲- روزی از روزها دریکی از کتابفروشی های سر دیوار پل باغ عمومی، دیوان ناصرعلی و شرحی از دیوان حافظ را میخواستم بخرم وقیمت های آنهارا از کتابفروشی مشهور به (اغای دیوار سوار) پرسیدم . درهمان لحظه صدای خستهٔ مولانا خسته راشنیدم که فرمود: حیدری چه میکنی؟ بعد ازادای احترام مطلب را اظهار کردم. گفت : شرح حافظ چه میکنی؟ حافظ بخوان واستنباط خود را از غزلهای حافظ تعبیر کن؛ شارحین بجای آنکه شعر او را تعبیر کنند، خود را به همان رنگی که درآیینهٔ اشعارش دیده اند عبارت کرده اند. ورمز تفاول بر دیوان حافظ نیز همین است. نویسنده بتائید نظر مولاناخسته در مورد شارحین حافظ، اشاراتی را لازم می بیند- بدینسان: بعد از وفات مولاناجلال الدین محمد بلخی، شخصی به حسام الدین چپلی اظهار نمود که فلان شخص مثنوی را خوب میخواند وخوب تعبیر میکند. حسام الدین چپلی بعد از تبسم پرمعنی فرمود: مثنوی شریف بهٔ مثابهٔ آیینه بی غباری است که هر کس خود برنگی که هست در آن می بیند وخود را تعبیر میکند. اضافه کرد – جویها در بحر میریزد ومی گنجد – اما بحر در جویها نمی گنجد؛ مولاناخسته در مورد ناصر علی سرهندی چنین اظهار عقیده کرد که او درحد خودش وپیروان شعر – به شیوه وسلوک سبک عمومی هندی بعد از غنی کشمیری وجلال اسیرصاحب طرز است، اما بخاطر کستاخیهایش در برابر- اقطاب قلمرو شعروشاعری (ابوالمعانی بیدل وصائب اصفهانی) از اوخوشش نمی آید. چنانکه برنگ تعریض به ابولمعانی چنین گفته بود:

چـگونه باتو توان گفت راز دلداری

توبیدلی وخصومت به اهل دل داری

* * *

بدین حساب مولانای معظم ابیاتی را ازناصرعلی خواند که ازان ابیات یک مصرع ویک بیت درحافظ ام مانده است که در انها ناصر علی خود رانسبت به صائب برتر عبارت کرده است:

علی شعرم به ایران می برد شهرتم ازان ترسم که صائب خون بگرید آب در دفتر شود پیدا همچنان مولانا خسته گفت که ناصر علی گفته بود: اگراو اشعار دیگری هم نمیداشت، گواه ثبوت استادی اش در سرایش شعر همین یک بیت زیرین کافی است:

توچون ساقی شدی درد تنک ظرفی نمیماند

بقدر بحر باشد وسعت آغوش ساحلها

* * *

در روزگاری که مولانا خسته اخبار وحدت را انتشار میداد — روزی اوراتها در دفتر دیدار کردم، اوحالتی داشت سرتاپاتحسر وتاثر. درهمان حال فرمود: حیدری! بعضی از شاعران پیشین — صاحب همت بلند و مناعت ومعنویت در خورشان انسانی بودند وهمچنان خط ومنظومهٔ فکری شخصی داشتند. بدین حساب فریب جلوه های عاریهٔ این جهانی رانخوردند — نفس طماع ایشان را در برابر قوتهای زور وزر زبون نساخت وبکمال وارسته گی ازرسالت خویش پاسداری کردند.درد و دریغا که ماکم نصیبان ازفضایل آنان بهره ای نداریم بطور مثال پادشاه هندوستان به حاکم کشمیر دستور داده بود، که غنی کشمیری را باحفظ حرمت وا دارند بدربار، پادشاه بیاید که پادشاه آرزوی صحبت حضوری را بااو دارد. حاکم کشمیر غنی را طلبید، موضوع را برایش اظهار کرد. غنی بحاکم گفت: به آداب که لازم میداند به پادشاه بنوسید که غنی آدم است لاوبالی، آداب دربار را نیمداند. پس لازم ندیدم که اورا بحضور شاه کسیل میکردم. حاکم به غنی گفت :(آفتاب را نمیتوان بدو انگشت پنهان کرد) زیرا شعر شما نمایشگرخرد وشعور شما است. شاه اشعار تراخوانده وازشعرتان خوشش آمده بناء کی میتوان شاعر شناخته شده ای چون شمارا دیوانه معرفی کرد- آنهم بجواب دستور شاه وقت. غنی گفت: از نظرگاه شمادیوانه چه علایمی دارد؟ حاکم گفت:

تو خود میدانی که آدمهای دیوانه باچه سرو وضعی بکوچه، بازار وبیابانها بسرمیبرند؛ طاهر غنی باشنیدن آن اشارات دستار بزمین افگند- پاپوشهارا از پاکشید گریبان را تابدامن درید واز دفتر حاکم بیرون شد واز رفتن بدربار پادشاه سرتافت. آری: به تعبیر مولانا جلاالدین محمد بلخی:

نـام میـــری و وزیـری وشهی
نیست الادرد مـرگ جـان دهی
بنده بـاش وزمین رو سـربلند
چـون جنازه نه که برگردن نهند

* * *

درآخر باید گفت که خسته از شاعران همروزگار خویش به حضراتی چون صوفی عشقری وحاجی غلام سرور دهقان ارادت خاص داشت واز اشعارشان خوشش می آمد- همچنان از نظرگاه او درصدسال اخیر دوتن از شاعران یکی اقبال لاهوری ودیگری پروین اعتصامی در قلمروشعر واندیشه به بلوغ رسیده بو؟ند.

۱)مقدمه دیوان سیدای نسفی، با تصحیح، تعلیق، حسن رهبری،بانتشارات بین المللی المهد).



میرزامحمد روستایی رئیس نشرات

شخصیَت مولانا خسته از نظر دوستان و معاصرینش

توضیح:

جلسه یی که به بهانهٔ تدارک و آماده سازی سمینار سیومین سالگرد وفات مرحوُم مولانا خال محمد خسته در مقر معینیت علوم بشری اکادمی علُوم به اشتراک اساتید و دانشمندان اکادمی، شخصیت ها و صاحبنظرانی از وزارت اطلاعات و فرهنگ و دانشگاه کابل دأیر گردیده بود، بعد از تصویب چهار کمیته و خطوط کاری آن، مسؤلیت ریاست کمیتهٔ نشرات سمینار و تهیهٔ مقالهٔ تحت عنوان (مولاناخسته از نظر دوستان و معاصرینش) به اینجانب محول گردید.

بعد از این نشست، کمیتهٔ نشرات با همکاری انستیتوت مُحترم زبان و ادب دری که مبتکر اصلی برگزاری سمینار مولانا خسته محسوب میگردید، وظایف

مربوطه را پی هم به انجام رسانیده و متعاقب برای معرفی شخصیت مولانا از دیدگاه و نظر دوستان و نزدیکانش که مطلبی از جمله بیست وسه عنوان مقاله یی تائید شده به شمار میرفت اقدام صورت گرفت.

مبتنی بر این اقدام، پرسشی را بدینگونه: ((شما بحیث شخصیتی که با شادروان مولانا خسته از نزدیک شناخت و آشنائی داشتید، بارزترین صفات ایشان و عالیترین خاطرهٔ که از پهلوهای مختلف زندگی مولانا با خود دارید، تعریف فرمائید؟)) متحدالمال مطرح و با ارسال آن از محضر بزرگان و دانشمندان چُون مُحترم نیلاب رحیمی، محترم دکتور محمد یعقوب واحدی، مُحترم عبدالحمید مبارز، محترم رهنورد زریاب، مُحترم حیدری وجودی، و مُحترم آقای ادبیار خواستم تا نظر شان را در زمینه ابراز بفرمایند تا این خاطرات هم در جنب دیگر مقالات تحقیقی زیور چاپ یابد ...

همزمان با برقراری تماس با این دانشمندان، اطلاع یافتم که مُحترم محمد یوسف خسته زاده پسر ارشد مرحُوم مولانا خسته نیز در شهرکابل حضور دارند، لذا با اغتنام از فرصت نامهٔ توأم با طرح این پرسش: ((شما بحیث خلف صالحی که عمری را زیر سایه های پر مهر و عطوفت پدرانهٔ مرحُوم مولانا خسته تربیت جسمی و ثیقل روحی و فکری دیده اید، بارزترین صفات و شاذترین خاطرهٔ را که از پهلوی های مختلف زندگی استاد با خود دارید، تعریف فرمائید؟)) ارسال نمودم.

که در فرجام به استثنای شخصیت های که خود مقالاتی ارایه داشته بودند، بزرگان چون جناب مُحترم دکتور محمد یعقوب "واحدی" مُحترم عبدالحمید مبارز، مُحترم رهنورد زریاب و مُحترم محمد یوسف خسته زاده به خواست ما لبیک گفته و با ارسال خاطرات شان بما لطف عنایت فرمودند.

برای ثبت مطالب این دانشمندان گرامی، خاطرات شان را بگونهٔ زیر جمع بندی و تنظیم نموده و خدمت علاقمندان و قلم بدستان مُحترم پیشکش میداریم:

۱ — مرحُوم مولانا خال محمد خسته از نظر مُحترم کاندید

اکادمسین دکتور محمد یعقوب واحدی:

مُحترم دکتور واحدی دراین خاطره از جریان شناخت و ارتباطش با مرحُوم مولانا خسته (از دوران مکتب الی فراغت و مراحل فعالیت و تحقیق) به ترتیب یاد آور شده و در آخر پیشنهاد نموده که تمام نسوخ چاپی ، خطی و تائیپی مولانا که در زمرهٔ میراثهای علمی و ادبی ما از اهمیت و جایگاه مناسب برخوردار هست به تدریج چاپ و به دسترس علاقمندان قرار بگیرد.

خاطرهٔ ایشان بدینقرار است:

شناسایی من از مرحُوم مولانا خسته

در سال های ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹ خورشیدی که در صنوف هشتم و نهم دارالمعلمین درس میخواندم، بنابر تقاضای سن و احساسات وطنخواهی به فعالیت های سیاسی و اجتماعی اتحادیهٔ محصلان دانشگاه کابل علاقه مند بودم، دارالمعلمین در بین ده بُوری و کارتهٔ ۴ واقع بود و خانه های بعضی از وکلای دورهٔ هفتم شورای ملی و طرفداران او به دارالمعلمین نزدیک بود. اولین بار نامهای مرحوم عبدالرحمن محمودی، داکتر نصرالله یوسفی و مولانا خستهٔ مزاری را در آن وقت شنیدم و به شخصیت ایشان احترام داشتم، تا اینکه مرحوم محمودی به زندان رفت و مولوی خسته از رفتن به مزار شریف قدغن کرده شد و به اصطلاح مردم ما ((در کابل باشم)) شد.

در سال ۱۳۴۰ خورشیدی که مونوگراف (پایان نامهٔ) فاکولته را می نوشتم به تألیفات مولانا خسته احتیاج حس کردم — از ملک الشعراء استاد بیتاب ورق معرفی نامهٔ خود را گرفته، نزد مولوی خسته به کلبهٔ جادهٔ میوندش رفتم.

چون کتاب کارستان بلخ او را یکی از محصلان فاکولتهٔ ادبیات مفقود کرده بود، بمن در حصهٔ دادن کتاب بنابر همان علت تعلل ورزید.

اما در اثر اصرار خودم و به طفیل نامهٔ ملک الشعراء بیتاب که دوست نزدیک مولوی خسته بودند حاضر شد کتاب مذکور را برای من بدهد. بعد از استفاده، بروز دوم یا سوم کتاب را اعاده کردم.

در سال ۱۳۴۲ خورشیدی که کتاب طبقات ناصری را در مطبعهٔ معارف چاپ میکردم، مولوی خسته هم در همان مطبعه کلیات بیدل (رح) را چاپ میکرد. در اتاق تصحیح یکدیگر را میدیدیم و مختصر صحبت میکردیم. در سال ۱۳۴۳ هم که من به کتابخانهٔ عامهٔ کابل میرفتم، مولوی خسته با مرحُوم داکتر نجم الدین انصاری مصروف مقابلهٔ نسخه های کلیات بیدل می بودند، از من سؤالی در مورد یک کلمهٔ مهم ولی بغرنج که در اشعار بیدل(رح) آمده بود، کردند. چون آن کلمه نزدم نامأنوس بود سوال شان را جواب داده نتوانستم.

در سال ۱۳۴۳ که حزب زرنگار تأسیس شد، مولانا به خانهٔ استاد مرحوم خلیل الله خلیلی رفت و آمد داشت و این بنده هم به سببی که شاگرد استاد خلیلی بودم، نزد استاد میرفتم، مولانا خسته را یکی – دوبار در خانهٔ استاد دیده و صحبت کرده ایم. بعد از سال ۱۳۴۵ من و مولانا باهم ، هم مسلک بودیم و مولانا در مدت کتابت کتاب زین الاخبار گردیزی به انجمن تاریخ افغانستان که من عضو آن بودم، رفت و آمد داشت، بعد از سال ۱۳۴۷ که من جهت تحصیل به شوروی وقت رفتم، روابط معنوی من با مولانا خسته فقط از طریق اخلاص قلبی بود. درسال ۱۳۵۳ که از تحصیل برگشتم وفات مولانا را شنیدم، افسوس صد افسوس!

درسال ۱۳٦۴ که مدیر کتابخانهٔ مرکزی اکادمی علوم افغانستان بودم، اوراق تایپ شدهٔ آثار مولانا خسته را خریداری کردیم، من شخصاً آن اوراق را در

هفت جلد تصنیف و ترتیب کرده به جمع معتمد کتابخانه قید کردم که الآن مورد استفادهٔ دانشمندان و علاقه مندان قرار دارد.

میراث علمی و ادبی مولانا خسته از نظر من بسیار مهم است که چاپی وخطی و تایپی آنها در کتابخانهٔ آرشیف ملی افغانستان، کتابخانهٔ اکادمی علوم افغانستان و کتابخانهٔ عامه کابل و سایر کتابخانه های عامه و کتابخانه های خصوصی و شخصی در کشور جا گرفته است و نگهداری می شود، پیشنهاد میکنم که آهسته آهسته و بتدریج آثار ماندگار او در وطن چاپ شود و در دسترس علاقه مندان قرار گیرد.

* * *

حرفهای دانشمند محترم رهنورد زریاب در مورد مولانا خسته (رح)

محترم زریاب خاطره اش را در مورد مرحوم مولانا با عنوان (.... و خسته هم رفت!) آغازیده، و اولین راه آشنائی اش به مولانا را بیتی میداند که در کاغذ گلابی رنگ به دیوار اطاق شان نصب بوده است.

آقای زریاب با اثر مثبتی که از آن دو مصرعِ مولانا گرفته است ، همواره با اخلاص و صمیمیت کوشیده تا از زبان برادر ، استاد ، همصنفیها، و ازهر طریقِ دیگر معلوماتی در بارهٔ مولانا بدست آورد.

بالآخره او را (با این روحیهٔ جستجو گرانه) در جریان یک سمینار جهانی در مورد ترجمه در کتابخانهٔ دانشگاه کابل با تن لاغر و استخوانی و لباس های غیر موسمی ولی عجیب، آرام، فروتن و محجوب دیدار نموده و شیقتهٔ او میشود.

آقای زریاب بعد از این حسب علاقه اش مولانا را در کار و فعالیت اش دنبال نموده، در این مسیر او را ملاقات میکند و از جریده و از روی آوردنش بکار سیاسی، از کار و تلاش های فرهنگی منجمله طبع کتاب یاد رفتگان اش و از

جریان بیماری و خانه سازی اش که خودش گل ترکرده و دیوار مینماید وغیره موارد، مطالب جالب و خواندنی ای دارد که اینهم شما و اینهم خاطرهٔ ایشان:

به نسبت سپری شدن سی سال از وفات مولانا خال محمد خسته وخسته هم رفت ......

هنگامی که نخستین بار با نام "خسته" آشنا شدم، پسر خردسالی بودم. در آن روزگار، بر دیوار یکی از اتاق های خانهٔمان، کاغذ گلابی رنگی به چشم می خورد که بیتی بر آن نبشته شده بود. نمی دانم این کاغذ از کجا آمده بود. از وقتی که دست چپ و راست خود را شناخته بودم، این کاغذ گلابی رنگ بر دیوار آن اتاق دیده می شد با همان بیتی که با رنگ سیاه بر آن نوشته شده بود کلمه های این نوشته بزرگ بزرگ بودند. به نظر من این کاغذ و این نبشته، جزوی از دیوار می آمدند. فکر میکردم که باید این دیوار سپید وجود داشته باشد، باید کاغذ گلابی رنگی بر آن کوبیده شده باشد و باید چیز هایی بر این کاغذ نوشته شده باشد.

* * *

پسانترها، هنگامی که شاگرد صنف چهارم یا پنجم مکتب بودم، چاشتگاه روزی، به هر کنج و کنار خانه سری می زدم تا چیزی بیابم که مشغولم سازد، ناگهان، در آن اتاق، چشمم به همین کاغذ گلابی رنگ افتاد.

به دیوار نزدیک شدم برای نخستین بار، نوشته های روی کاغذ گلابی رنگ را با دقت و کنجکاوی نگریستم، دیدم که میتوانم واژه های روی کاغذ را بخوانم ، شگفتی زده شدم؛ زیرا دریافتم که آن واژه ها بسیار خوانا نوشته شده بودند، تعجب کردم که چرا تا آن روز آن نبشته را نخوانده بودم. وقتی آن کلمه ها را خواندم، سخت از آن خوشم آمد. تنها دو مصراع بودند.

یعنی یک بیت. و این یک بیت، بسیار زود در ذهنم نقش بست و هنوز هم به خاطر دارمش. از شعر های کتاب های درسی مان که بگذریم، این بیت از نخستین بیت هایی بود که در زنده گی آموختم و شایدهم نخستین بیت بود، حالا هم که سالهای بسیاری از آن زمان میگذرد، هنوز هم از این بیت خوشم میآید:

سر به هم آورده دیدم برگ های غنچه را

اجـتماع دوستانِ یک دلم آمد به یاد

* * *

زیر این بیت، واژهٔ "خسته" نوشته شده بود، همین و بس، و پسانترها به من گفتند که این خط به دست "مولانا خسته" نوشته شده است. چیزهای دیگری نیز، از برادر بزرگم، شادروان محمد علم رشنو در بارهٔ "خسته" شنیدم.

و یک روز هم، از آموزگار حسن خط مان پرسیدم:

– مولانا خسته چگونه آدمی است؟

آموزگار مان پاسخ داد:

– آدم بزرگی است ... استاد است!

از آن روز به بعد، "خسته" برای من استادی بود که خطی خوش می نوشت، آدم بزرگی بود.

سال ها آمدند و رفتند، مکتب را به پایان رسانیدم و شاگرد دانشگاه شدم، فکر می کنم سال ۱۳۴۴ هجری خورشیدی بود، در آن سال، یک سیمینار جهانی در مورد ترجمه در کتابخانهٔ دانشگاه کابل برگذار شده بود. من هم ، مانند گروهی دیگر از شاگردان، به این مجلس رفتم. نزدیک دروازهٔ کتابخانه، مرد کوچک اندامی که ریش تُنُکی داشت، نظرم را جلب کرد.

مردی عجیب و غیر عادی بود. در آن روز گرم و داغ ((کلوش))[1] به پا داشت و کرتی پولادی رنگش در تن لاغر و استخوانیش کلانی میکرد. فروتن و محبوب به نظر می رسید. وقتی راه میرفت، چشم هایش زمین را می نگریستند.

بچه ها در بارهٔ سخنرانان سیمینار گپ می زدند. از استادان خودمان که بگذریم، با نام های برخی از مهمانان ایرانی نیز آشنا بودم. از پرویز ناتل خانلری، احمد آرام و نجف دریا بندری چیزهایی خوانده بودم.

ناگهان شنیدم که کسی گفت: مولانا خسته را ببینید!

برگشتم تا ببینم که منظورش کیست، دیدم به سوی همان مرد کوچک اندامی اشاره مي كند که "کلوش" به پا داشت و کرتی پولادی رنگش، بر تن لاغر و استخوانیش، کلانی می کرد. و بعد ، پیرمرد در انبوه شاگردان و استادان گم شد.

این نخستین باری بود که "خسته" را دیدم، در آن لحظه، آن کاغذ گلابی رنگ که روزگاری بر دیوار اتاق مان نصب بود، پیش نظرم آمد. و آن بیتی را که بران کاغذ نوشته شده بود، آهسته و بی اختیار ، زمزمه کردم:

سر به هم آورده دیدم برگ های غنچه را

اجتماع دوستان یک دلم آمد به یاد

* * *

از آن به بعد – نمی دانم چرا "خستهٔ" کوچک اندام و بد لباس که می پنداشتم مرد بزرگی است ، در نظر بزرگتر شد، محترمتر شد.

---

[1]- "کلوش " را که در زبان فرانسه یی galoche و در زبان انگریزی galoshe میگویند، همان کفش های رابری است که در زمستان میپوشند، ظاهراً این واژه از زبان روسی وارد زبان دری شده است.

مدتی گذشت و بعد ، مثل این که به سیاست روی آورد. ظاهراً گرداننده گی یک جریدهٔ سیاسی را به دست گرفته بود، این جریده "وحدت" نام داشت. از این جریده خوشم نم آمد. دوستانم نیز از این جریده خوش شان نمی آمد. بچه ها می گفتند:

– خسته مرتجع شده است!

من که خیلی متأسف و متأثر بودم، بار ها از خودم می پرسیدم:

– آخر چرا مرتجع شده است؟

و بدین پرسشم هیچ پاسخی نداشتم.

فکر می کنم که کار آن جریده چندان سُر نگرفت و خیلی زود رفت و نا پدید شد.

* * *

زمان شتابان گذشت، دیگر از "خسته" چیزی نشنیدم. چند سالی سپری شد. دانشکده را تمام کردم و کارمند دولت شدم. خبرنگار هفته نامهٔ "ژوندون" بودم . در همین هنگام بود که "خسته" را بار ها از نزدیک دیدم، با او سخن زدم و خوبتر شناختمش، آن وقت ها که دیگر خیلی پیر و شکسته شده بود، چیزهایی در بارهٔ "رفته گان" می نوشت. خودش، با تن زار و ناتوان، ورق های دست نویسش را به دفتر مجله می آورد و بدین سان، از "رفته گان" یاد می کرد.

آدم کم گپی بود، شاید هم با هر کسی نم خواست گپ بزند، وقتی می آمد، شرمیده و محجوب، ورق ها را به مدیر مجله – شکریهٔ رعد می داد. چند لحظهٔ می نشست و هر بار یک جملهٔ را شکوه کنان بر زبان میآورد:

– غلط های چاپی بسیار است!

و این جملهٔ شکوه آلود را هم چنان اداء میکرد که انگار آن غلط های چاپی هم تقصیر خود اوست و می خواهد از این تقصیرش پوزش بخواهد.

من در کنجی می نشستم و خیره خیره او را می نگریستم، دلم برایش میسوخت. آن کاغذ گلابی رنگ و آن بیت به یادم می آمدند، و آن احترام گذشته نسبت به او در دلم بیدار می شد و فزونی می گرفت. هفته ها و ماه ها، آمدند و رفتند. سر انجام، آن "یاد رفته گان" نیز به پایان رسید، یک روز که به دفتر مجله آمد، چیزی با خودش نیاورده بود.فهمیدیم که برای گرفتن حق الزحمه اش آمده است؛ ولی حق الزحمه بازهم – مطابق معمول – هنوز حواله نشده بود.

لختی خاموش و آرام نشست، چشم های ریزه ریزه اش آب می زد و سرش به سوی سینه اش خمیده بود، مثل این که خوابش برده باشد.

آهسته پرسیدمش:

– استاد ، چای می خورید؟

انگار کاربدی ازش سرزده باشد، سراسیمه و ناراحت برخاست و مثل این که از آن کار بدش پوزش بخواهد، محجوبانه و شرمیده گفت:

– نی، نی ... من می روم، آمده بودم خبرتان را بگیرم. فقط خبرتان را...

ورفت.

من دیگر او را ندیدم و اما پسانتر ها، شنیدم که در حواشی جنوبشرق کابل خانه می سازد. می گفتند:

– خودش خشت روی خشت می گذارد.

می گفتند:

– خودش گِل تر می کند.

می گفتند:

– بامش بدون پوشش مانده و او پول ندارد آن را بپوشاند. و بعدتر ها ، شنیدم که بینایی خودش را از دست داده است و باز هم شنیدم که بیمار و زمینگیر شده است.

بعد، خاموشی و سکوت بود. از "خسته" خبری نبود. کسی از او یاد نمیکرد، به نظر می رسید که خسته یکسره از یاد ها رفته است.

و سر انجام، یک روز، ناگهان شنیدم:

– "خسته" مرد!

در آن لحظه یی که این خبر را شنیدم، همه چیز در ذهنم زنده شد و شکل گرفت: آن کاغذ گلابی رنگ دیوار، آن مرد کوچک اندامی که "کلوش" به پا داشت، آن مردی که چشم های ریزه ریزه اش آب می زد و از زیادت غلط های چاپی شکوه می کرد، آن مردی که جریده می کشید و مرتجع شده بود، آن مردی که خشت روی خشت می گذاشت تا برای خودش سر پناهی بسازد، آن مردی که خانه اش بی پوشش مانده بود، آن مردی که ...

غمگینانه از خودم پرسیدم:

– این چگونه زنده گی بود؟

جوابی نداشتم؛ ولی به نظرم آمد که همه اش رنج بوده ، درد بوده و باری بوده – یک بار توانفرسا.

و بعد، به نظرم آمد پیر مرد کوچک اندامی که "کلوش" به پا دارد و کرتی پولادی رنگی بر تن استخوانی و بی گوشتش کلانی می کند و چشم

های ریزه ریزه اش آب می زند، شرمیده و محجوبانه ، آرام آرام زیر لب زمزمه می کند:

((سر به هم آورده دیدم .... سربه هم آورده ....))

* * *

۲- شخصیت مولانا خسته از دید مُحترم عبدالحمید مبارز:

دراین نبشه آقای مبارز از زمان آشنائی اش به مولانا از دورهٔ وکالت و همنوایان سیاسی وی، از معقولیت و رشادت مولانا، جریان جلب بعسکری اش در سن ۵۲ سالگی و از فعالیت ها و مبارزات ممتد فرهنگی موصوف همراه با اشارهٔ از همکاری شخص خودش با مرحُوم مولانا یادآوری نموده و نتیجتاً مینویسد که مرحُوم مولانا خسته شخصی آرام، معقول، منطقی، بااحساس، با غرور، وطن دوست، خداپرست، متواضع و مهربان بود.

اینک خاطرهٔ شان:

مولانا خال محمد خسته

اولین باریکه مولوی خسته را شناختم وقتی بود که مولانا خسته بحیث وکیل مزارشریف در شورای ملی (ولسی جرگه) خدمت می کرد، مولانا که یکی از وکیلان اقلیت که رهبری آنرا میرغلام محمد غبار، دکتور عبدالرحمن محمودی و کریم نزیهی بعهده داشتند بود و طبعاً این دسته که تعداد شان از بیست نفر بیشتر نبود همواره از پروژه و خاصتاً بودجهٔ ملی انتقاد می کردند و تلاش داشتند تا برای تحقق حکومت مشروطهٔ پارلمانی وزیران حکومت را در جلسات سوال و جواب شورا حاضر سازند، درین جمله مولانا خسته همیشه

کتاب قوانین افغانستان را در دست داشت و بر اساس احکام قانون سوال خود را طرح و انتقاد خود را اظهار میکرد، یعنی مولانا بدون حکم قانون حرفی بزبان نمی آورد، شخص آرام بود که آرام آرام حرف میزد و حرف های او معقول و منطقی میبود، مولانا در دورهٔ هفتم شورا وظیفه اش را با احساس وطن دوستانه با رشادت و بدون خوف و ترس ایفاء کرد وسربلند در ختم دورهٔ شورا عازم مزار شریف گردید.

مولانا وقتی خواست کاندید وکالت دورهٔ هشتم گردد حکومت پشک استاد خسته را در سن ۵۲ سالگی اعلان کرد و وی را به صف عسکری جلب کرد، ولی وقتی انتخابات انجام یافت خسته از تکلیف عسکری فارغ گردید، خسته از شخصیت های باشانس بود که توقیف و حبس نشد در حالیکه در کابل میر غلام محمد غبار، داکتر عبدالرحمن محمودی ، علی احمد نعیمی، علی احمد خروش، دکتور ابوبکر، عبدالحی عزیز ، دکتور غلام فاروق اعتمادی ، عبدالحمید مبارز، ببرک کارمل، محمد یونس مهدیزاده، سلیمان مهدیزاده، محمد یوسف آئینه، دکتور عبدالرحیم محمودی، علی احمد عاطفی، کرنیل داد محمد خان لندی، برات علی خان تاج، سرور جویا، نعیم شایان، دکتور ابوبکر، میرمحمد صدیق فرهنگ، نوازش علی کلاه دوز، مدیر محاسبهٔ شرکت نظام بای از بگرامی و یک تعداد دیگر در کابل توقیف و زندانی گردیدند.

بار دوم مولانا خسته بحیث یک دوست شخصی در مراسم نکاح اینجانب با نفیسه شایق اشتراک ورزید.

بار سوم باز استاد در حلقهٔ از دوستان حلقهٔ سیاسی با اشتراک استاد خلیل الله خلیلی، عبدالحمید مبارز، غلام سخی حسابی، گل احمد فرید، داکتر ولی ذکی، محمد محسن فورملی، خوشبین عضو اتاق تجارت کابل، محمد انور وکیل

بگرامی، پوهاند محمد اصغر شاروال کابل، داکتر زمری، دکتور فضلی و تعدادی دیگر قرار گرفت و این حلقه که حزب نبود مگر چون گروه فشار کار میکرد؛ به امتیاز و مسوولیت مولانا خسته جریدهٔ وحدت را به نشر سپرد، خسته درین جریده صمیمانه و شجاعانه در راه دیموکراسی و آزادی مطبوعات کار کرد، در همیه و نشراین جریده اینجانب مبارز از همکاران استاد مولانا خسته بودم، مولانا خسته بسیار متواضع بود، در کلبهٔ حقیرانه ولی با متانت زندگی میکرد و دوستان را در اطاقی که خطاطی میکرد و از آن راه معشیت فامیل را همیه میکرد پذیرایی می نمود.

به نظرمن خسته انسان متوصف، خداپرست، مسلمان و وطن دوستی بود که عمر خود را در راه بهبود زنده گی مردم سپری کرد، خسته غرور مثبت داشت، متواضع و مهربان بود.

روحش شادباد.

مرحوم مولانا خسته از نظر پسر ارجمند اش محترم محمد یوسف خسته زاده

خاطرهٔ مُحترم خسته زاده پیرامون مواصفات مولانا خسته بدوبخش تقیسم شده، قسمت اول آن حکایه های آقای خسته زاده در مورد پدر را در برمیگیرد و قسمت دوم آن یاد داشت های شخصی مولانا را که بیانگر گوشهٔ از خاطرات بیادماندنی اش درهند میباشد، احتوا مینماید.

الف: قسمت اول:- محترم خسته زاده خاطره اش را در مورد پدر با بیتی از وی آغاز و از کودکی و شیوهٔ ارتباطش با پدر، وضع زندگی، شاگردان و دوستان مرحُوم مولانا، جریان مریضی، تحت استملاک رفتن خانهٔ شان به شاروالی، ضعف شدید اقتصادی و پریشانی تا سرحد فروشِ روزانهٔ کتب های ارزشمند کتابخانهٔ مولانا بروشنی یاد آوری نموده و در قسمتی از یادداشت شان در مورد ممنوع الخروج گردیدن شان بعد (از دورهٔ هفتم شورا) و همچنان در زمینهٔ همکاریهای تا جریان مهاجر سمرقندی وبخارایی و موسی شفیق صدراعظم وقت کشور بربط تداوی مولانا توضیحاتی دارند.

آقای خسته زاده در قسمت پایانی خاطراتش به جریان بیماری مولانا صاحب تماس گرفته و با یادآوری از دوستان با محبت مولانا مثل آقای عزیز نیاری، نیک محمد صریر و به خصوص آقای باختری که تا آخرین ایامِ قرین به رحلت اش کنار بستر مریضی وی حضور داشتند، از آخرین لحظات تأثرانگیز زندگی و همزمان عواطف و شفقت بی انتهای پدری که با فشردن سر دختر کوچکش (خورشید) به سینه اش، چشمانش را با عالمی از درد ها و رنج های زندگی بسته و بدرود حیات میگوید.

توجه شود به اصل ماجرا بقلم خودش:

«روزی قلم زخلق خدا ماجرا نوشت
شاید مـــرا برنج والم مبتلا نوشت»
(خسته)

خسته، مردخستگی ناپذیر!

من پسر خوردسالی بیش نبودم و در آن وقت بصنف چهارم درس میخواندم.

درگذرگاه فروشی کابل در سراچه زندگی داشتیم.

این سراچه دو باب اطاق نشیمن داشت و در پایان آن دکان بود.

این دکان قسم یک کتابخانه نه چندان بزرگ، الماری های چوبی در آن جا بجا گردیده و کتبهای در آن جا گرفته بود.

مولانا از بام، تا شام در کنج این کتابخانه همه روزه روی دو پا مینشست و مینوشت، من نمی دانستم که چه مینویسد.

من سرمشق میگرفتم و کار میکردم.

باز هدایت میدادند که سیاه مشق بکن!

سیاه مشق میکردم و بحضور شان میبردم.

میگفتند که در کاغذ سفیدی معلوم نشود!

چنین میکردم.

شاگردانی داشتند که آنها همه روزه به این دکان میآمدند.

سرمشق میگرفتند و کار میکردند.

ساعت های عصر همه را رخصت مینمودند در آن ساعت دوستان و ارادتمندان مولانا میآمدند.

چون مرحُوم پورغنی، محترم حیدری صاحب (وجودی)، نیک محمد (صریر)، عزیزالرحمن (نیازی) واصف (باختری)، دکتور شمعریز، نثاری و امثال اینها.

هفتهٔ دو روز با یک تعداد محصلین پوهنځی زبان وادبیات تدریس بیدل شناسی داشتندکه هم از طبقهٔ اناث و هم از طبقهٔ ذکور بودند.

چون ذکیه مهر (نظری)، پروین (آئینه)، سفورا (سکندر)، لیلا، نجیبه (بهروز)، عزیزالرحمن (نیازی) که در آن زمان متعلم لیسهٔ عالی حبیبه بود، عبدالغفور (غفور)، زمری (سید)، عنایت الله (جعفری)، محمد اصغر (جعفر)، محمد نسیم (جعفر).

اکثر اوقات خود شان به غرفهٔ صوفی وارسته صوفی صاحب (عشقری) و یا اینکه بدکان قاری شرف الدین (شرف) ساعت فروش میرفتند.

مرحُوم قاری شرف الدین (شرف) گاهی اوقات یگان غزل تازه سرودهٔ خویشرا به خوانش میگرفتند.

مگر در غرفه جناب صوفی عشقری مجلس گرمتر میبود که در آن غرفه کوچک حافظ نورمحمد خان (کهگدا)، مرحوم پورغنی و محترم حیدری صاحب (وجودی) می آمدند!

در سنبلهٔ (۱۳۴۸خورشیدی) مولانا هر دو چشمش ضعیف شد در شفاخانه میوند دکتور محمد قاسم هر دو چشم ایشانرا عملیات نمود.

ایشانرا از مطالعه و نوشتن منع نمود.

مدت سه ماه بدین منوال گذشت.

در اوخر سال متذکره از ناحیهٔ سر شکایت مینمودند که تحت تداوی دکتور علی احمد (دکتور اعصاب) قرار داشتند.

در اوخر همین سال خانهٔ مسکونی ایشان تحت استملاک شاروالی کابل قرار گرفت و زمینی در رحمن مینه گرفتند، با وصف اینکه اندک مریض

بودند به ناچار خانه خویش را تخریب کرد و مواد خام آنرا به کارته نو انتقال دادند. صرف یک دو اطاق اعمار نمودند.

در حویلی که چهار دیوار نداشت شب ها تا روز نمی خوابیدند.

کسی از ایشان یاد نمی کرد و به سراغش نمی آمدند.

شب ها ریاضت میکشید و اشک میرخت.

مریضی مولانا از حد گذشت.

ضعف اقتصادی دامن گیرش گردید.

روزانه دو سه جلد کتاب را من خودم نظر به هدایت شان برای سید کتاب فروش در پل باغ عمومی میبردم و پول آنرا صرف یک شانه روز مصرف میکردند.

تا اینکه ناگزیر بر آن شدند که تمامی کتابهای که از بقایای کتابخانه ایشان بود به کتابخانه عامه بفروش برسانند، بناءً یک چند جلد کتب خطی را به کتابخانهٔ پوهنتون کابل که در آن زمان قیام الدین راعی رئیس پوهنځی ادبیات بود و حاضر به خریداری آنها شد، بفروش رسانیدند.

مدتی به این منوال گذشت.

یک تعداد تاجران مهاجر سمرقندی و بخارای چون مرحُوم میر محمد نعیم (یعقوبی)، مرحُوم ایشان احمد خان، مرحُوم سید طور حبیب الله خان، مرحُوم قاری فولاد خواجه و امثال اینها تا سال (۱۳۵۲خورشیدی) در قسمت تداوی ایشان کوشیدند.

در ثور همین سال تاجران متذکره یک مشت پول جمع آوری نمودند و خواستند مولانا را به هند جهت تداوی بفرستند.

از اینکه مولانا از سال (۱۳۳۰ خورشیدی)یعنی بعد از دورهٔ هفتم از کابل اجازهٔ بیرون رفتن را نداشتند، بنابر آن درخواستی به تاریخ دوازدهم جوزا به مقام صدارت وقت پیش کش نمود که در آن زمان موسی شفیق صدراعظم بود.

من خودم این درخواست را بردم و به هر ترتیبی که شد رسانیدم.

آدرس خانه را از من گرفتند، بعد دو روز، موسی شفیق با چند تن دیگر به دیدن مولانا آمدند که درمیان این چند تن یکنفر دکتور که اسمش را بیاد ندارم نیز بود، بعد از لحظهٔ نظر به هدایت صدراعظم، مولانا را تحت معاینه قرار داد.

و گفتند که تداوی ایشان در افغانستان امکان پذیر است و میشود در شفاخانهٔ صدری ابن سینا تحت معالجه و مراقبت قرار گیرد.

مولانا این گفته را رد نمود مگر جایی را نگرفت و بتاریخ پانزده جوزا مولانا را با آن تن رنجور به شفاخانه انتقال دادند.

این تداوی و مراقبات الی ۲۶ سرطان ادامه پیدا کرد.

در روز کودتای سردار محمد داود ساعت هفت شام به همرای عزیزالرحمن نیازی که از جمله شاگردان خسته صاحب بود، بشفاخانه رفتیم و مولانا را بخانه انتقال دادیم.

از اینکه سخت آماس نموده بودند، برایم هدایت دادند که دکتور عبدالاحد مولوی زاده را خدمت ایشان بیاورم.

فردای آنروز نزد دکتور مولوی زاده رفتم و جریان را برایشان بازگو نمودم از اینکه به مولانا ارادتمند بود اسباب و وسایل خویش را برداشته با موصوف راهی کارته نو شدیم، بعد از احوال پرسی گفت: استاد چه حال دارید؟ گفتند:

ز احوالم چه میپرسی مداوا کن.

و اشک در چشمان شان سرازیر شد

آهسته آهسته گفتن حرکت کرده نمیتوانم.

دکتور گفت: حرکت نکنید.

گوشی را برداشته آلهٔ فشار خود را گرفته و در بازوی مولانا بست.

بعد از لحظهٔ گفت؛ فشار شما اندک بالا رفته است.

نسخه نوشت و برایم داد، نسخه را گرفتم.

آهسته گفت:

دکتور دردمن از دوا گذشته دیگر این نسخه ها جای را نمیگیرد.

و من میخواستم گفته؛ که گلویش را عقده گرفت و لرزان، لرزان گفت:

دردم از دوا گذشته نتیجه ندارد، شما را زحمت دادم.

دکتور گفت:

شما حقدار هستید؛

مولانا گفت:

صرف میخواستم بدانم که این آماس و دیگر چیزی نگفت؛

دکتور اجازهٔ رفتن خواست و رفت.

بر بالین ایشان نشسته بودم، اشاره کرد که پهلوبگردانم، به پهلو کردم.

صدای درب بلند شد، به در رفتم.

واصف (باختری) و خانمش را به داخل مشایعت کردم.

داخل آمدند، با دیدن (باختری) چشمانش برق زد، باختری از احوال شان پرسید.

گفتند: دیگر دردم از دوا گذشته خودم میدانم.

فقط میگفت که حرف هایم نیمه تمام ماند. نیمه تمام.

من دیگر نمیتوانم چیزی بگویم مگر (خانهٔ صیاد خراب)

آن شب تا نیمهٔ شب باختری در منزل ما بود، باختری هم چیزی نمیگفت مگر؛میخواست چیزی بگوید امّا گلویش عقده گرفته بود.

باختری اجازهٔ رفتن خواست و رفت.

برایش گفتند که همه روز یکبار بیا.

باختری، عزیزنیازی، نیک محمد صریر همه روزه می آمدند.

تا اینکه روز (۲۳) سنبله دیگر از زبان افتاد.

صرف به هر کسی که می آمد خیره، خیره مینگریستند.

اشک در چشمانش دایم سرا زیر بود.

شب (۲۶)سنبله هیچ نخوابیدند ، بیدار ماندند و من قطرات آب را بدهن ایشان میرختم.

شب از نیمه گذشت؛

من، مادرم و مادر کلانم، مادرکلانم حافظ قران بود و احترام از تهِ دل به مولانا داشتند؛ وضو تازه ساخت و قرآن برداشت، تا اینکه صدای آذان از مساجد یکی به تعقب دیگر بلند میشد تلاوت کرد.

بعد از آذان صبح به اشاره فهماند که پهلو میگردد، پهلو دادیم.

خیره، خیره بمن میگریست، خواهرم از من خوردتر که خورشید نام داشت به اشاره فهماند که او را صدا بزنم، خورشید را خواستم که سرش را بسینه خود فشرد و دیگر چشمش را آهسته، آهسته بست.

لحظهٔ نگذشته بود که مادر کلانم با دنیای از تحزن از جا برخاست تا نبزش را ببیند، دید که دیگر نبزش از حرکت افتاده بود،از جا بلند شد و چشمان نیم بازش را بسته و گفت که دیگر خسته برای همیش با این جهان وداع نموده و ما وشما و همهٔ دوستانش را تنها گذاشت.

آری، همه چیز در یک لحظه از هم پاشید.

مولانا چشم از جهان بست.

این چه گونه زندگی بود؟

با خود گفتم.

زندگی، با درد ها، رنج ها و بالآخره یکبار تو انفرسا!

ب: قسمت دوم : همانطوریکه تذکر یافت، قسمت دوم نوشتهٔ آقای خسته زاده مربوط میشود به یادداشت های پدر مرحُوم شان مولانا خسته در هند و قسمتی در افغانستان .

مرحُوم مولانا خال محمد خسته در این بخش از یادداشت هایش از آشنا شدن با محمد یاسین شوکت از ضلع گیای هند به به بهانهٔ اعلان مشاعره از جانب وی و مسافرت اش بدان صوب همراه با این احوال غریب که تا قسمتی از راه توانمندی پرداخت کرایهٔ ریل را از دست داده و ومابقی راه را بمدت پانزده روز پیاده طی طریق نموده است و.... واقعاً مطالب جالب وخواندنی دارد.

درگیری صمیمانه بین مولانا و مولوی ولایت احمد، جستجوی تربت بیدل (رح) و دریافت آن، خاطرهٔ دیدار حضوری با علامه اقبال (رح)، انتخاب شدنش بحیث وکیل شورا از جانب اهالی مزارشریف، داستان جلب شدن وی بعسکری و جریان عضویت ایشان در کمیسیون هیأت بررسی، تنظیم، تبویب وطبع کلیات بیدل رحمةالله علیه از جمله مسایل قابل توجهیست که مرحوم مولانا آنرا باالترتیب تحریر و مرقوم داشته است.

مناسب آن خواهد بود که دیگر خوانندگان عزیز را انتظار نداشته و با ذکر این نظر آقای خسته زاده که:

((مدت چهارده سال دورهٔ اقامت مولانا در هند بهترین و خوبترین دورهٔ حیات وی به حساب میرود))، توجه شان را به یادداشت های مرحُوم مولانا جلب میداریم:

یادداشت:

زمانی که در (ویراولی) بودم از قصبهٔ امتوا، ضلع گیا در ملک بهار، محمد یاسین (شوکت) اعلان مشاعره نمود، مصرعی طرح مشاعره غزلی گفته فرستادم.

(صنما مباد چشمی برخت دچـــار بادا

که زغیرتش در آتش دل دلفگار بادا)

* * *

در اثر این غزل غائبانه سر دوستی گرفت و ارسال مرسول فی مابین قایم شد و او دریکی از مکاتیبش مرا سید نوشته بود که در جوابش نوشتم:

شـــاها خــطاب خسته بــه سید نمودنت

عین عـــنایت است و کـــمال رعـایت است

خــاکش بجای تـــاج بسر قوم تاجک است

دراصل و نسل خویش زختلان ولایت است

از آن دیـــار خـسته غریب آمـــده به هند

سید نه است و خـــادم اهــل سعادت است

* * *

چون ماه شعبان که زمان زخصتی مدارس هند است فرارسید.

خواستم با این دوست غائبانه ملاقات کنم، عازم ولایت بهار شدم، تا آله آباد ذریعه خط آهن رفتم، بیش از آن توان کرایه ریل نداشتم، از آله آباد پیاده براه افتادم. همه روزه بتدریج راه پیموده و شب را در مسجدی دهکله یی می آسودم تا از بنارس گذشتم.

در روز دوم در چاشت روز به بازارچهٔ رسیدم در کنار سرک چند میزی گذاشته بودند که در اطراف میز ها چند چوکی جا گرفته بود، مردی برهمنی نظرم را جلب کرد که در میزی تنها نشسته است و شاید به گمان اغلب هشتاد سال داشته باشد، به همان میز نشستم در اثنای صرف غذا با برهمن مذکور صحبت در گرفت و معلوم شد که او هم پای پیاده روانهٔ مدارس میباشد، منطقه یی که درآنجا بتکده یی از اهل هنود بوده که بعد از تخریب سومنات مورد توجه زایرین قرار گرفته است؛ او آنجا بزیارت میرفت.

بعد از صرف غذا هر دو براه افتادیم، راه می پیمودیم شب برهمن به معبدی از معابدی هندو و من به مسجد از مساجدی مسلمانان می ماندم.

روزی چند که همراه راه بودیم، سوال و جوابی در خدا شناسی رد و بدل شد و در نتیجه دریافتم که با وصف جهات مختلفهٔ عبادی، خدا پرستی را منظور نظر دارند.

چون به نزدیک گیا رسیدیم راه گیا را به من نمود و وداع کردیم او به طرف کلکته و من طرف گیا روانه شدم.

یک شبانه روز دیگر راه پیمودم و بالآخره بعد از پانزده روز به قریهٔ امتهوا رسیدم که منـــزل مقصود بود.

به منـــزل شاه یاسین (شوکت) رسیدم، چاهی پیش روی منـــزل، مقابل مهمانخانه شان بود، چون مرا دیدند تصور کردند که گدا است، میخواستند پارچه نانی بدهند، ماجرا باز گفتم صغیر و کبیر با پدر پیرشان پیش آمدند، یکسره شروع به بغلگیری نمودند و بعزت تمام مرا به مهمانخانه بردند، بعد از صرف غذای چاشت لباس عوض نمودم و حمام کردم.

ماه رمضان را با ایشان بودم، سه برادر مثل پیرشان مرا نهایت محترم میداشتند، شب های رمضان مرا به شطرنج مصروف مینمودند، رفتار مهره های شطرنج را بخوبی دریافتم. اوایل ماه شوال که آغاز سال تعلیمی مدارس بود، باید به دهلی مراجعت می نمودم.

مگر از قضا عروسی شاه محمد طاها روی دست بود و از من تقاضا شد که در این مراسم اشتراک کنم؛ با ایشان یکجا به بهار آمدم، مراسم عروسی را سپری نمودیم، لازم دانستم که به این تقریب نیک منظومه یی به تهنیت تقدیم بدارم، ترکیب بندی بهاریه نوشتم، هر بند ده مصرع و این نوع اشعار را معشری نامند.

الاکه دست نگاه از جمال تـــو گلچین

بـه شمع روی تو پروانه آمده پرویـــن

مـــه دو هفته ترا مشتری به ماه جبین

گلت بجامه گلگون همه کند تحســین

رخ تـو روشنی چشم شه محی الـدین

تراحضرت طاها شده است نقش نگین

خــدا کند زکرم حرزجان تــو یاسین

به بزم شادی تو بنده خستهٔ مســکین

معشری کــه نوشتم به صنعت ترکیب

به نو بـهار وشه گـــل بداده ام ترتیب

* * *

این خانواده از {حفاد مولانا شاه محمد شفیع بهاری بوده و موصوف از جمله بیت علمایی بوده که فتوای عالمگیری را با امر (اورنگ زیب) عالمگیری فرزند شاه جهان بادشاه هند جمع و ترتیب نموده اند} بعد از گذشت عروسی شاه طاها از بهار بمقصد دهلی حرکت کردم و ذریعه موتر با بانگی پور که به فاصلهٔ یک فرسنگ راه است آمدم، در این محله در کتابخانهٔ خدا دادخان که جامع نسخ خطی در بانگی پور هند بود، آرزو داشتم که در اطراف حیات بیدل (رح) تتبعاتی داشته باشم، بنابرآن پانزده روز در بانگی پور ماندم، همه روزه در این کتابخانه بودم و توانستم که در اطراف زندگی حضرت ابوالمعانی بیدل تحقیق نمایم.

روزی از طرف عصر خدمت علامه اقبال(رح) رفتم، دستهٔ از متعلمین عالی خدمتش بودند، در اثنای صحبت یادی از بیدل(رح) شد.

علامه در ستایش شد ، جوانان گفتن از غالب هم بلند است؟

علامه فرمود؛ تناسبی به بیدل (رح) ندارد.

جوانان گفتند:

اگر چنین است مردم هند علم دوست هستند از غالب قدر میکنند و بیدل (رح) را کسی نمی شناسد چرا؟

علامه فرمود:

مردم هند بیدل را نشناخته اند بحقیقت که بیدل است، ممکن بعد از پنجاه سال بشناسند غالب و امثالش از خوشه چینان خرمن بیدل (رح) است.

در سالهای که بدرسگاه فتچوری بودم یکی از هم درسیهایم بنام عبدالغنی برادر زادهٔ داملا عرب خلمی بیتی از ابیات مرا بحضور مولوی ولایت احمد (ولایت) در موقعی که سخن از شعر و شاعری بمیان آمد خوانده است.

مولانا کلمات و مرکبات این بیت را از خسرو وغیره دانسته است و گفته که اینچنین سرقت و ترتیب دادن کلمات از اشعار دیگران کار آسان است... عبدالغنی موصوف این خبر را بمن رسانید، گفتم جواب باید دهم.

شبانگاه چراغی بر افروختم و دماغ سوخته، بامدادان قصیدهٔ نوشته و خدمت استاد تقدیم نمودم:

آن بلبلم به گلـــشن امـــکان نالـــه ام

گـــل را نموده بیخـــود و شیدا و واله ام

آن مـــی کـــشم بحلقهٔ زندان پاکـــباز

داده است ســـاقی از مـی بیغش پیاله ام

آن عاشقم کـــه زادهٔ طبع لطیف مـــن

ازخـــوبی است دلـــبر مشکین کلاله ام

آن هـــم کـــه درخزانهٔ قسمت بنام مـــن

بـــوده است حصه یی وکنون شدحواله ام

از خــــوان دیگـران نخواد جز گدای نان

دادخــــــداست، نیست ز مــردم نواله ام

دیـگر به شعــر تهمت دزدی بمـــن مبند

خــاکم به سر بِـــه است، زآب غساله ام

دو ده هزار بیت قریب است کـه گفته ام

مــــن بــاغبان گـــــل و سرو لالـــه ام

در هـــــر زمین منکــرابیات من بمـــــن

اقــــرار کــرده اند بــدیدن قبالـــه ام

خواهی‌به لفظ وخواه به معنی که دیده یی

دانـم تــو ارد است بچیدن رسالـــــه ام

این هم دلالتی است بــه طـبع لطیف من

همسربـه سالخورده ام و خــــوردساله ام

لفظی کــه میشود ز ورودش سخن معیب

نگذشته کـــوتهی است گـــهی در از اله ام

آن خسته ام کــه بعد همین طبع شوخ من

بــــر گـــــرد مه به نور زخط حلقه الــه ام

* * *

استاد رحمته الله علیه چون لطف سخن دید به من نگریست، تبسم کرده و فرمود حرف من جدی نبود.

تا در دهلی بودم از جستجوی تربت بیدل (رح) فارغ ننشستم. زیرا که در تذکره ها بنظر رسیده بود که در دهلی بحویلی خود دفن شده و معلومات هم نداشتم که در عصر بیدل، شهر دهلی موجوده شاهجهان آباد یاد میشد، دهلی،

آبادانی اطراف پرانه قلعه را میگفتند که شهر بسیار قدیم و اولین پایتخت شاهان اسلامی بشمار میرفت.

اگر چه قطب آباد از بین نرفت و تغلق آباد ساخته شد ولی مرکزیت پرانه قلعه هند نیز گفته میشود، پایتخت بابر ، همایون و شیرشاه سوری نیز همین پرانه قلعه بود و من در اثر اشتباه از چهار دیوار شاهجهان آباد بیرون نرفتم زیرا که دهلی درین عصر همین شهر را میگفتند.

تا آنکه در ۱۳۵۴ هجری قمری مشاعره یی بنام (یادگار غالب) بیرون اجمیری دروازه در عربک کالج قایم گردید و در این مشاعره خورد و بزرگ شعرای هند دعوت شده بودند.

مصرع مطرح:

(تا زدیوانم که سرشار سخن خواهد شدن) این مصرع از غالب بود؛

مشاعره سه روز دوام داشت.

جنرال قونسل افغانی مقیم دهلی شاه علی سلجوقی بود، روز دوم سری به محفل مشاعره زده و وضع محفل را دیده بود، پسر آغاخان امام طبقهٔ اسماعیلیه که در بمبی میباشد نیز شامگاهی برای چند دقیقه آمده و بیکی از شعرای اردو زبان بخششی داد و رفت.

شاعریکه بروی حقیقت بعد از بیدل (رح) در هند بوجود آمد علامه اقبال لاهوری بود،

و امّا غالب کسی بود که برای یک پیاله شراب و یک لقمه نان، دیوانش را از مدح امرای کافر و مسلمان مملو ساخت.

(در شب سوم فقیری سر و پا برهنه و شال کشمیری سیاه هندی در بر داشت، به نوبت عقب مکرافون ایستاده و غزل طرحه را بزبان اردو بلهجهٔ قرائت کرد که مجلس را تحت تأثیر گرفت به نوعی که سکوت مطلق حکمفرما و همه گوش فرا داده بودند.

چون از سرودن غزل فارغ شد، حسن نظامی (متولی مقبرهٔ نظام الدین اولیا) و نویسندهٔ معروف عصر که رئیس مجلس بود بر خاست، دست برشانهٔ فقیر گذاشت و گفت:

دو صد و چند سال قبل فقیری درمحیط هند بهمین لباس گذشته که میزا عبدالقادر بیدل نام دارد، وگفت مقبره اش مفقود بود، من بعد از تردد زیاد {توسط محمد حسین آزاد و شاه سلیمان (بهاری) که از روی دفاتر قدیمه محلهٔ بود و باش بیدل را یافته بودند} پیدا کردم؛ بیرون دروازهٔ غربی پرانه قلعهٔ جانب غرب راه فعلی مقابل قلعهٔ مذکور اکنون در بین یکتعداد قبر ها افتاده است.

از اینکه بیدل استاد آصفجاه اول دکن بود، بحضور عثمان خان آصفجاه هفتم مکتوبی نوشتم که بیدل استاد جد اول شماست، مقبره اش را پیدا کرده ام شما باید آنرا ترمیم فرمائید، پذیرفت و پنجصد کلدار منظوری داد.

روز جمعه بزیارت تربت بیدل رفتم، صفحه یی بود مرتفع و از سنگ های بزرگ خارا تراشیده و ساخته شده، در اثر انقلاب هوا و مرور زمان رنگ سنگها زرد شده و بفاصله کمی به سمت شمالی علامت نهر آب نیز دیده می شد که وقتی ازین جا نهر آب میگذشت این علامت متذکره و مسکونی که بیدل در باب خریداری یکباب حویلی به کنار دریای سب نهر نوشته توافق نشان میداد.

در اوایل سرطان ۱۳۱۵ خورشیدی دورهٔ تحصیل بپایان رسیده بود و از هند مراجعت به افغانستان نمودم.

چون از دهلی بقطار نشسته به ایستگاه لاهور رسیدم، فرورد آمدم و بغرض باز دید از علامه اقبال به در رسیده، بیت حافظ را با اندک تغیر نوشته فرستادم.

(عزم دیدار تو دارد خسته بر در آمده

بـــاز گردد یا بیاید چیست فران شما)

مرا خواست داخل خانه شدم.

بقول خودش:

(صـــحبت صاحبدلان یکدم دودم

آن دودم سرمایهٔ بـــــود و عدم)

* * *

غذای چاشت را با علامه صرف کردم و زمان حرکت قطار رسید و خدا حافظی نمودم، او بمرض خناق مبتلا بود خیلی متاثر شدم، در ضمن گفت از مطالعه مانده ام ...

مگر زمانی که در دهلی بودم، شخصی بنام مطیع الله کتاب مثنوی مولانا را از قطغن زمین همراه با مکتوبی عنوانی من فرستاد و از مطالعهٔ آن نامه دریافتم که ارسالی پسر حاجی شرف الدین (یکی از مشایخ کنگرت) است، ایشان مرا در مکتوبش پسر عم خوانده بود. چون من ایشان کمال را از پدر به عنوان برادر شنیده بودم و نمیدانستم که پدرم حاجی شرف‌الدین نام برادری هم دارد، بجوابش مختصر مثنوی نوشتم:

مطـــیع الله الا ای نیـــک کـــــردار

شـــرف را نـــور چشم و سعد را یــار

کـــه گفتت خـــــسته اودرزادهٔ تُست

بـــه طفلی هـــایش دور افـــتادهٔ تست

کـــه ناگـــه یـــاد ازین درویش کـردی

بحـــسرت تـــازه او را ریش کـــردی

چـــه دادی یـــاد ازقـــوم و دیـــارم

بـــــه دل افگندی از شـــوخـــی شرارم

که سی سال است دور از خویش و قومم

ندیده روی کـــس را جـــــز به نومم

کسی از دوستانم در تخلص
مرا بگرفت از روی تفحص
که چونتو شاعری شرین مقالی
نشاید خستگی را او بحالی
بگفتم زینهار ایدوست زینهار
مرا این خستگی باشد سزاوار
دو ساله مانده ام از مادر خویش
گرفته پنجمین راه سفر پیش
زختلان پنجساله سر کشیده
بواله در بخارایم رسیده
بخاک آنجا سپرده دو برادر
گشادم با پدر در بلخ بستر
قضا ز آنجا پدر را حج فرستاد
سر تنها مرا در بلخ بنهاد
در آن ایام عمرم یازده بود
بر آن چون یازده در بلخ افزود
هوای خواندنم افتاد بر سر
سفر آمد درین معنی نکوتر
بکابل آمدم بیست دو ساله
بدیدم بوده از قسمت حواله
قضا با کاروانی موکشانم
همی آورد تا هندوستانم

چـــــنان گمگشته از اهل و دیارم

کـسی نشاسد از قـــوم و تـــبارم

همی دانم که در ملک است الحال

مــراهم عـــم و عمه، خاله و خال

زحسب حـــال زارِ خسته پیداست

تخلصش کـــه اسم با مسمی است

* * *

در اواخر سال ۱۳۲۷ خورشیدی از طرف اهالی شهر مزار شریف به دورهٔ هفتم شورای ملی که ازسال ۱۳۲۸ خورشیدی آغاز میشد بوکالت شورا انتخاب شدم و چون خواست ملت بود رد نکردم.

(رشته یـــی در گردنم افگند دوست

می کشد هر جا که خاطر خواه اوست)

* * *

و کلای آن دوره ازکابل دکتور عبدارحمن (محمودی)، میر غلام محمد (غبار)، محمد کریم (نزئهی) از اندخوی، صلاح الدین (سلجوقی) از هرات، عبدالحی (حبیبی) از قندهار، سید محمد (دهقان) ازبدخشان، گل پادشاه (الفت) از جلال آباد و دیگران بودند.

چندی بعد از رسیدنم به کابل، از طریق مطبوعات اعلان مشاعره گردید که مصرع مطرح شده از کلیم همدان بود:

(آتش افسرده ولی گرمی گلخن باقیست)

غزلی در این مشاعره سرودم و بروزنامهٔ انیس فرستادم، در آن وقت آمر مؤسسه محترم میوندوال و مدیر روزنامهٔ انیس محترم حیران بودند و اینک دو بیت از آن غزل:

منتی ســـایه عیشی است که من میدانـــم
مفت دهقان اگرش خاکه زخرمن باقیست
حق بصد حجت و برهان نکند عرض وجود
تابـــه اربـــاب عمایم رگ گردن باقیست

* * *

با این دو بیت این غزل علما فتوای کفرم را دادند و در پای آن امضا کردند.

و بالآخره بصدارت عارض شدند، موضوع در مجلس عالی وزرا مطرح بحث قرار گرفت، مجلس شرح بیت را از من خواستند، نوشته فرستادم.

علی محمد خان که در آن زمان وزیر دربار بود که بعد وزیر خارجه و مرحوم قاری ملک الشعرا که در ادبیات وارد بود، شنیدم که بیت را در مجلس تحلیل و توجیه کرده گفته بودند که (رگ گردن) در این بیت بمعنی عصبانی شدن است نه بمعنی گردن زدن و از این قسم شعر بسیار گفته اند، وزیر خارجه و رئیس مطبوعات در موضوع متفق شده و اعضای مجلس را قناعت داده برائت مرا حاصل نمودند؛ دورهٔ وکالت در سال ۱۳۳۰ خورشیدی به پایان رسید، من واپس راهی مزارشریف گردیدم و به دورهٔ هشتم بازهم از طرف مردم مزار شریف انتخاب گردیدم ولی دولت مرکزی قبول نکرده و در مقابل مرابخدمت عسکری اعزام نمود، (غرض از هر پهلو درمضیقه افتادم) و در قطار دیگر جلبی های عسکری در برج حمل ۱۳۳۱ بمرکز اعزام شدم.

دکتور محمد قاسم که مؤظف معاینهٔ جلب شدگان خدمت عسکری بود مرا بدون معاینه نسبت تجاوز عمرم از دورهٔ خدمت عسکری معاف کرد و طبق اسنادی که از معارف به دست آورده بودم ترخیص از ریاست اخذ عسکری برای صادر و داده شد.

همینکه صدراعظم از جریان خبر شد امر داد که ترخیص از نزدش پس گرفته شود. {بموجب آن که هنوز از مرکز بلخ کسی بوکالت انتخاب نشده بود}.

ترخیص شانرا واپس دادم و خودم بدون سرنوشت در خانه ماندم و کلا تثبیت شدند و وکیلان به پارلمان آمدند و بعد از شش ماه رئیس اخذ عسکری مرا خواست و ترخیصم را با احترام برایم تسلیم نمود.

در سال ۱۳۳۹ خورشیدی به نظریه شاه خواسته شده بود تا کلیات بیدل طبع گردد. هئیتی باین کار بریاست خلیل الله خلیلی مقرر گردید خبر نداشتم مرا در اعضای هئیت گرفته بودند و آن روز های بود که بامر ریاست مستقل مطبوعات از خطاطی لغات عامیانه فارغ شده به خطاطی جلد چهارم سیرة النبی که از ادارهٔ پشتو ترجمه شده بود، از طرف پشتو تولنه مشغول بودم.

روزی سید داود خطاط که او محرک طبع کلیات بیدل بود آمد و خبر عضویت مرا بمن رسانید بعد از هفته یی از مطبعهٔ معارف مامور طباعتی آمد و مرا با خود به مطبعه برد.

به اتاق رئیس خلیل الله خلیلی، مرحوم گویا، سید داود، داکتر میر نجم الدین (انصاری) (هئیت طبع بیدل) حاضر بودند.

مرا بغرض اهتمام طبع و تصحیح موظف ساختند و برایم یکهزار و دو صد افغانی معاش تعیین نمودند، به احترام حضرت بیدل (رح) قبول کردم.

درسرطان سال ۱۳۴۴ شمسی طبع کلیات بیدل {با افزودیهای که حافظ نور محمد خان کهگدا از نسخ خطی فراهم آورده بود، در چهار جلد بپایان رسید.

در میزان سال مذکور لویه جرگه برای تصویب قانون اساسی جدید انعقاد یافت و در جمع اعضای انتصابی (به موجب فرمان شاهی) شرکت ورزیدم.

بعد از ختم کاری قانون اساسی و لویه جرگه بخطاطی زین الاخبار عبدالحی گردیزی که عبد الحی حبیبی آنرا تحشیه و تعلیق نموده بود مصرف گردیدم و در بهار سال ۱۳۴۶ خورشیدی از آن فارغ گردیدم.

نکته:

اینبود نقطه نظرات عدهٔ از دانشمندان و گوشهٔ از خاطرات شخص مرحوم مولانا خسته که متکی به عنوان گزینش شدهٔ این مقال ترتیب و تقدیم فرهنگیان و اندیشمندان کشور گردید تا خود دربارهٔ چند و چون این داستانهای رنج آور و طاقت سوز تکراری به داوری نشسته و راه چاره و بیرون رفت را از این اختناق و خفقان دایمی نشاندهی بفرمایند.

فهرست مندرجات



محقق سید محی الدین هاشمی

د ارواښاد مولانا خسته د خطاطۍ هنر

د مخه تردې چې ارواښاد مولانا خال محمد خسته دیوپیاوړي خطاط په توګه دروپیژنو د خط د پیژندنې، ډولونو، د خط او خطاطۍ ارزښت او اهمیت ته په یوې څغلندې کتنې درسره د زړه خواله کوو:

د خط د پیژندنې په لړکې ویل کیږي چې خط د وضعه شویو رسمونو مجموعه دد چې دیوې ژبې د غږونو، کلمو، وینا او افکارو د انځورولو او ثبتولو له پاره استعمالیږي. (۱)

د لرغون پیژندونکو د څیړنو په نتیجه کې جوته شوې چې لیک له نن نه نږدې پنځه زره کاله پخوا په لرغوني مصر کې رامینځته شوی دی.

لرغوني لیکونه دبنې له مخې په درې سترو کټګوریو ویشل کیږي:

الف: میخی خطونه ب : هیرو گلیف خطونه، ج: الفبایي خطونه

چې د نړۍ د ژبو ټول خطونه دېنې له مخې په لړو ډیرو تـوپیر لـه همـدغو پورتینو خطونو څخه را مینځته شوي دي[۲]

په دغو خطونو کې لومړني دوه ډولونه (میخی او هیروگلیف) د زماني پـه لحاظ لرغوني او دریم (د الفبایی خطونو سیسـتم) چـې اوسـني عربـي، لاتینـي او ځینې هندي لیکونه یکې شامل دي، نسبتاً په راوروسته زماني پورې اړه لري.

د اسلام د سپیڅلي دین په خپریـدو سـره د هغـو هیوادونـو خلکـو چـې د اسلام دین یې منلی د خپلو ژبو د ثبت او لیکنې له پاره عربي لیکدود غـوره کـړی دی، په دې ډله کې پښتو، دري او اردو ژبې هم شاملې دي، نو ځکه دلتـه مـوږ د موضوعي ارتباط له مخې د الفبایي سیستم خطونو لـه ډلـې څخـه د عربـي خـط او خطاطی په ارزښت اهمیت او ډیرو مشهورو ډولونو لنډ بحث کوو:

د خطا او خطاطی ارزښت او اهمیت:

د لیک پیدایښت د بشر په ژوندکې د نور هغه کړښه وه چې د جهل تـوره تیاره یې لاندې کړه، انساني لاالهانده ژوندانـه تـه یـې نظـم و باښـتـ (وباخښـه)، د بشري تجربو دلیږد او انتقال اغیزمنه وسیله شوه، د زده کړو او علوم ذخیـرې یـې خوندي کړې او بشرته یې ددې خواک ورکړ چـې د تمـدن مـانۍ ودانـه کـړي او بالاخره همدالیک د بشري تاریخ پیلامه وګرځید.

د لیک او قلم سپیڅلتیا، عظمت، ارزښت او اهمیت تر هر څـه لـومړی د الله (ج) له دغو مبارکو ارشاداتو څخه څرګندیږی:

((والقلم و مایسطرون))

یا : ((اقرا وربک الا کرم الذی علم با لقلم علم الانسان مالم یعلم))

د اسلام د ستر پیغمبر حضرت محمد (ص) د مبارک حدیث ژباړه: ((څوک چې قلم تراش کړي او په هغې د علم په برخه کې څه ولیکي خدای (ج) بـه ورتـه پـه

جنت کې داسې ونه ورعطا کړي چې له دنيا او هغه څخه نه به چې په دنيا کې دی بهتر وي)).

د حضرت علی کرم الله وجهه قول دی چې ښکلی ليکنل (خوش نويسی) وکړئ چې دروزی کلي ده [۳] خوشحال بابا په خپل مشهور اثر (دستارنامه) کې د خط او ددغه ښکلي هنر د ارزښت او اهميت په باب ليکي:

((علم او خط سره لازم او ملزوم دي، علم په مثال د وحشي، خط يې لکه کمند چې وحشي پرې قيدشي داهو هره کتابونه به نه وکه خط نه وای، که خط نه وای په حساب په کتاب په سياق به څوک پوهيدل د جهان کار ټول په خط دی، لوی هنر دی ، منزلت مرتبت يې هم ډير دی، قدر قيمت يې تر حساب تيردی که يې دولتمند زده کازيب او زينت يې وي، که يې درويش زده کا د درويش دولت دی. [۴]

خطاطي يا کتابت په لغت کې راټولول او جمع کول وي، خط او ليکلوته له دې امله کتابت وايي چې خطاط يا کاتب توري په کلمو، کلمې په جملو او کرښو يا ديو څه پرمخ راټولوي.

يا : خطاطي يو روحاني فن او صنعت دی چې ليکونکی توري په خپل ذهن کې مجسم او په خپل عقلي او نفساني ځواک يې د قلم په وسيله انځور وي.

د خطاط لغوي معنا فرهنگونو : مشاق، خوش نويس، دښکلي او اصولي خط خاوند ښيودلي ده او خطاطي د ښکلو هنرونو هغه ځانگه ده چې په ليک کې د موضوعه اصولو، اسلوبو، فني تخنيکونو او ښکلا څخه بحث کوي.

د خطاطی د فن استادانو د خطاط له پاره شپږ پړاوونه په گوته کړي دي.

(۱) ابتدايي ،(۲) منځنی، (۳) ښه، (۴) عالي، (۵) ممتاز، (۶) استادي؛ چې ددغه ښکلي هنر زده کوونکی د ډيرمشق، تمرين او کړاو په نتيجه کې دغه پړاو ونه وهي، ترهغې چې داستادی مقام ته ورسيږي.

د خطاطی افزار او وسایل : قلم، قلمندان او دوات یا سیاهي دي.[۵]

د خط اصول او قواعد:

داچې دهر علم او فن له پاره ځانګړي اصـول او قواعـد وي چـې پـه زده کړه کې بنسټیز رول لري، دغسې د خطاطی هنر او فن هم خپل ځانګړي قوانین او قواعد لري.

ویل کیږي چې عربي خط له نبطی خط څخه چې ریښهٔ یې له ارامـي خـط څخه ده. رامینځته شوی دی په دې لړکې لومړني ترلاسه شوی سند د امـري قـیس بن عمر و د قبر ډبرلیک (کتیبه) دی چې نبطی په ۳۲۸ میلادي کال لیکلـی دی، ځکه نوځینې لرغون پیژندونکي د عربي لیک رامینځته کیدل په څلورمـه او پنځمـه میلادی پیړۍ کې د طور په شبه جزیره کې ګڼي .[۶]

د حضرت محمد (ص) په زمانی کې عربي خط ساده بڼه درلوده چې غـوره بیلګـې یې د اسلام د ستر پیغمبر هغـه لیکـونـه او فرمانونـه دی چـې دوخـت پاچاهـانو او واکمانو ته یې لیږلي او اوس هم د معتبرو تاریخی متبرکو اسنادو په توګه موجود دي.

په صدر اسلام کې لومړنی شخص چې د خطاطی هنر یا د خط ښکلا ته یې پام واوښت خالد بن الهیاج د حضرت علي کرم الله وجهه له نږدې ملګرو څخه و، وروسته بیا داکار لږ و ډیرو عام شو او هر لیکونکی به دا هڅه کوله چـې ښـکلی خط ولیکي، خوددې کار له پاره کوم ځانګړي قواعد او اصلونه، نه وموجـود، هـر چا د خپل هنري ذوق له مخې د خط دښه کولو زیار یوست دې. کار د ابن مقلـه تروخته دوام درلود وزیر ابن مقله د خپل وروړ په مرسته د خط قوانین د هندسې د علم په میزان برابر کړل او خط ته یې یوه علمي او فني بڼه ورکړه، وروپسی یـاقوت مستعصمي د خط له پاره قواعد منظم کړل او شپږ ډوله (محقق، ریحان ، ثلـث، نسخ، توقیع، او رقاع) خط یې رامینځته کړ، وروسته بیا میر علـی هـروي تبریـزي

(۸۵۰ هـ ق) د خط په قواعدو کې له سره کتنه وکړه او د نستعلیق پـه نـوم یـې یوبل ډول خط هم په اسلامی خطونو کې ورزیات کړ.

ابن ندیم په الفهرست کې د عربي لیک واضعین مرامر بن مـره، اسلم بـن سدره او عامر بن جدره ښودلي دي. ویل کیږي اسلم بن سدره یې د تورو وصل او فصل وضع کړی او عامر بن جدره یې ټکي رامینځته کړي دي.

ابن ندیم زیاتوي چې : لـومړنی عربـي لیـک ((مکـی)) تـر هغـه وروسـته (بصری) او په دریم پړاو کې کوفي لیک رامنځته شوی دی[۷].

د ایران نومیالی خطاط حبیب الله فضایلی په خپل اثـر (تعلـیم خـط) کـې اسلامي خطونه اته ډوله ښودلي دي، چې دلته تر بحـث لانـدې موضـوع دلمنـې د ډیرې غځیدنې له ویرې یې یوازې د نومونو په ښودلو بسنه کوو:

۱ - کوفي، ۲ - محقق او ریحان ۳ - ثلث۴ - نسـخ ۵ - تعلیـق او دیـواني ۶ - رقعه ۷ - نستعلیق ۸ - شکست.

یادښت:

د بحـث د لـړۍ د اوږدیـدو او غځیـدو لـه ویـرې دلتـه ددې لیکونـو پـه څرنګووالی د څه ویلو نه ډډه کوو، یـوازې دومـره یادونـه ضـروري بولـو چـې د لیکونو را پورتني اته ډولونه د نړۍ په بیلو بیلو اسلامي هیوادونو کې په لږه یـادیره پیمانه رواج دي د خطاطی د هنر ځینو څیړونکو دغـه اسـلامي خطونـه پـه نړیوالـه سطحه په څلور ولیکنیو طریقو او روشونو بیل کړي دي:

الف : عربي او ترکي ب - افغاني ج - ایراني د - هندي او پاکستانی

ثلث ، دیوانی، اجازه او رقعه خطونه په عربي هیوادونو کې ډیر رواج دي، خـو پـه افغانستان، ایران، پاکستان او هندوستان کې دغه پورته یادشوي (ثلث، دیـواني او رقعه) خطونه د خطاطانو په آثار وکې ډیر لږ لیدل کیږي، ولې ددې په پرتله نسـخ،

نستعلیق او شکست خطونه په دغو هیوادونو کې زیات رواج لري، د هنر او فن لوړمعیارته رسیدلي دي.

دپورتنیو مروجو اسلامي خطونو او د هغو له فروعانو (چې تېول دولس کیږي) برسیره د (سنبلی) او (سیاقت) دوه ډوله نور خطونه هم شته چې د ترکي خطاطانو ایجاد دی او په نورو اسلامي هیوادونو کې یې رواج نه دی موندلی.

د خط ، خطاطی او د هغې د ډولونو په اړه له عامو څرګندونو څخه د بحث اصلي موضوع ته راځو او ارواښاد مولانا خسته دیوه خطاط په توګه دریپژنو:

راوابناد مولانا خال محمد خسته دیوه خطاط په توګو :

ارواښاد مولانا خسته (۱۲۸۱-۱۳۵۲ هـ ل) څو اړخیز شخصیت و، د دیني علومو عالم او مدرس هم و، نومیالی شاعر او پیاوړی لیکوال هم، د نظم او نثر ډیر ارزښتمن آثار (خمستان او رمزحیات شعري مجموعې، معاصرین سخنور، یادی از رفته گان، تذکرۀ خطاطان، اداب خط نستعلیق او نور) یې را پاتې دي ، یوه دوره یې د بلخ د ولایت د خلکو په استازیتوب، د هیواد په پارلمان کې وکیل په توګه دنده ترسره کړې ده او ډیر عمر یې د هیواد په مطبوعاتو کې دلیکوال، ژباړن، خطاط او مصحیح په توګه کار کړی دی او په خانګړې توګه یې د یو پیاوړی او ذوقمن خطاط په حیث د آثار و د خطاطي کولو له لارې د فرهنګ په ډګر کې د یادونې او ستاینې وړخدمتونه ترسره کړي دي، چې دلته یې پر دغه ارزښتمن فرهنګي خدمت او د خطاطی د هنر په څرنګوالی څغلند بحث کوو. د څیړنیزې چارې د اسانتیا له پاره لومړی د ارواښاد مولانا خسته د خطاطی د هنر او له دغې لارې د هیواد فرهنګ ته د خدمت په اړه د خینو اوسنیو لیکوالو څرګندونې را اخلو او بیا یې د خطاطي کړیو آثارو د پیژندنې په لر کې د خطاطې د هنر په څرنګوالي غږیږو.

د اروابناد خسته خطاطی د معاصر و لیکوالو له نظره:

د هیواد پیاوړی مؤرخ او مشهور خطاط ښاغلي عزیز الدین وکیلي پوپلزی په خپل مشهور اثر ((هنر خط در افغانستان در دو قرن اخیر)) کې د مولانا خسته دلنبې پیژندګلوی په ترڅ کې لیکلي دي : ((عالم، شاعر او فاضل شخصیت دی، د عربي او فارسي خطونو له لیکلو سره ډیره مینه لري، داچې د خطاطی ډیرې بیلګې یې خپرې شوي د استعداد اندازه یې له هغې څخه هم جوتیږي، د هغې د هنري پوړ په هکله زه څه نه وایم او قضاوت یې د هنر پوهانو او مینه والو ته پریږدم. [۸]

ښاغلي مولوي محمد حنیف بلخي په خپل اثر ((پرطاوس)) کې د مولانا خسته د مفصلي پیژندګلوی په ترخ کې د هغه د خطاطی د هنر په اړه وایي : ((مولانا خسته د علم په زده کړې پسې هندوستان ته ولاړه د زده کړې ترڅنګ یې د ښکلي خط د زده کړې له پاره هم ډیره هڅه او هلې ځلې وکړې او د خط په ډولونو کې په ځانګړې توګه د تعلیق، نسخ، کوفي او نستعلیق په خطونو کې د استادی پوړته ورسید... د زده کړې له سر نه رسولو څخه وروسته هغه هیوادته راغی، یو څه وخت چې د مزار شریف د عزیز آباد ګذر په جامع مسجد کې اوسیده، هلته یې خلکو ته د نورو علومود تدریس ترڅنګ د ښکلی خط د تدریس دنده هم په غاړه درلوده.. او کله چې د هیواد مرکز (کابل) کې استوګن شو د ښکلي خط له لارې یې د هیواد له خپرونو سره ډیره مرسته او همکاري وکړه.[۹]

سرمحقق زلمی هیواد مل په خپله یوه لیکنه کې چې ((په افغانستان کې دخطاطی هنر په دوو وروستیو پیړیو کې)) دسیمینار د مقالو په مجموعه کې خپره شوې ده، د اروابناد خسته د خطاطی د هنر او له دې لارې د فرهنګی خدمت په اړه لیکی دي:

((دپښتو آثارو د خطاطی په لړکې چې کوم کارونه مرحوم خال محمد خسته (۱۳۵۲-هـ ش) کړي، هغه زموږ دفرهنګ د دغې برخې د تاریخ په بهیر

کې د هیرولو نه دي، مرحوم خسته په نستعلیق وزمه خط پښتو آثار کښلي دي، لکه د احمد شاه بابا د زماني دشاعر میاشرف ننګرهاري پښتو عروض او دسیرت النبي خیني ټوکونه او نور...))[۱۰]

سرمحقق محمد آصف ګلزاد د مولانا خسته د اثر (خطاطان) په سریزه کې د نوموړي د خطاطۍ په اړه لیکلي دي:

((دخطاطۍ او ښکلي لیکلو اساسات او رموزيې له خپل پلار (ملا رستم) څخه زده کړل او کله چې د دیني علومو په زده کړې پسې هند ته ولاړ هلته يې د مشهور خطاط عبدالغني یاقوت رقم د هلوي سره څه موده د خطاطۍ مشق او زده کړه و کړه او دخطاطۍ په دوړو ډولونو نسخ او نستعلیق کې پیاوړی شو او کله چې هیواد ته راوګرځید د نورو فعالیتونو ترڅنګ يې د خطاطۍ او ښکلي لیکلو هنر په ډیره مینه وپاله او په دې علم کې يې ډیر زده کوونکي وروزل او هم يې په خپل قلم خپل او دنورو ډیر ارزښتمن آثار تلپاتې وګرځول))[۱۱]

په دې هکله د نورو معاصرو لیکوالو څرګند ونې او د مولانا خسته د خطاطۍ د هنر او رزنې شته، خو دلته بحث دلمنې د ډیرې غځیدنې له ویرې په همدې بسنه کوو.

ددې برخې د بحث په پایله کې ددې خبرې یادونه ضروري ده چې د اروابناد خسته د لیکلو آثارو په لړلیک کې د ((اداب خط نستعلیق. اصول رسم الخط عربي، خطاطان قرن ۱۱-۱۴، او تذکره خطاطان په نوم آثار مخې ته راځي چې وروستی اثريې د ((خطاطان)) په نوم چې یکې د هیواد پیاوړی او مشهور خطاطان راپیژني، په دې وروستیو کې د علومو اکاډمۍ له خوا چاپ او خپور شوی دی.

د اروابناد خسته په خط خطاطی شوي آثار:

د هیواد پیاوړی عالم، لیکوال، شاعر او خطاط اروابناد مولانا خسته د خپلې علمي – فرهنګي څلور پنځه لسیزې ژوند په بهیر کې ښایي په خپل ښکلي

خط خپل او د نورو په لس ګونو آثار خطاطي کړي چې ځيني يې چاپ شوي او ځيني به يې د قلمي مسودو په بڼه د اروابناد له کورنۍ او ياد هيواد په ملي آرشيف او کتابتونونو کې چاپ ته سترګې په لار دي، د ټولو پلټنه او څيړنه ډير وخت او هلو ځلو ته اړتيا لري، ما چې د وخت له لنډتنګوالی سره سره پلټنه وکړه، نو د اځو آثار مې مخې ته راغلل چې دلته يې په ډير لنډډول در پيژنم:

د علامه سيد سلمان ندوی ليکلی سيرة النبي دريم، څلورم، او شپږم ټوکو ته چې عزيز الرحمن سيفي پښتو ژباړلی او پښتو ټولنې چاپ کړي دي:

دريم ټوک په (   ) مخونو کې په لمريز کال، څلورم ټوک په (٦٩٢) مخونو کې په ۱۳۴۳ لمريز کال، پنځم ټوک په (٤٠١) مخونو کې پـه ۱۳۴۶ لمريز کال او شپږم ټوک يې په ۱۳۴۹ لمريز کال په ٦٣٩ مخونو کې چاپ شوی دی چې عربي متن يې په نسخ عربی خط او پښتو متن يې په نستعليق وزمه خط خطاطي شوی.

خمستان:

د مولانا د خوانی دوخت شعرونه دي چی پخپل ښکلی نستعليق خط يې خطاطي کړی او په (   ) مخونو کې په هند کې چاپ شوي دی.

لغات عاميانه فارسي افغانستان:

د عبدالله افغاني نويس اثر دی چې مولانا خسته پـه ۵۹۲ مخونو کې پـه منځنی قطع په نستعليق خط خطاطي کړی او په ۱۳۴۰ لمريز کال د مطبوعاتو د مستقل رياست له خوا چاپ شوی دي.

د بحث پايله:

که د اروابناد مولانا خسته د خطاطی د هنر پـه هکلـه د اخـور او ربحـث راټول کړو، نو د پايلي په توګه ويلی شو چې:

ارواښاد مولانا خال محمد خسته برسیره پردې چې پیاوړی عالم، لیکوال او شاعر و دخطاطۍ له هنر څخه هم برخمن او پکې دلوړ استعداد خاوند و. د علم، ادب او فرهنګ دغه رښتیني خدمتګار د خپل ځلور پنځه لسیزې فرهنګي ژوند په بهیر کې د نورو علمي، ادبي او څېړنیزو هلو ځلو تر څنګ له، خپل دغه هنر (خطاطۍ) څخه په استفادې په خپلو هنرمندانه ګوتو یو شمیر آثار وکښل چې د بیلابیلو علمي څېړنیزو مرکزونو له خوا چاپ او له دغې لارې یې د فرهنګ په بډاینه او ساتنه کې د یادونې او ستاینې وړ خدمتونه وکړل.

دنوموړي په لاس خطاطي شویو آثارو کې مووږ درې ډوله خطونه: نستعلیق، نسخ او ثلث وینو.

د یادونې وړ ده چې د ارواښاد د خطاطي کړیو آثارو دا بیلګې ښایي د هنري ارزښت له مخې هومره لوړې ونه ګڼل شي، لکه د ځینو مشهورو خطاطانو چې ځینې د خط تفنني بیلګې موجودي دي، ځکه چې مولانا خسته خطاطي ترډیره دیر وظیفوي مکلفیت او پادژوندانه د عاید او ګوزارې له پاره کړی، نه د تفنن له پاره، د هغه په وړاندې په لومړي ګام کې دمخونو کمیت مطرح و، نه د خطاطۍ دهنر کیفیت چې همدې کارېې دخط په هنریت هم اغیزه کړې ده، بیا هم د نوموړي خطاطي کړیو آثار و ته په کتنې سره د خط صفایي یو لاسوالی او پرخوالی په دغه هنر کې د هغه د پوره مهارت، لوړ استعداد او استادۍ استازیتوب کوي.

په پای کې زه په داسې حال کې چې د افغاني فرهنګ په بډاینه کې د مولانا خسته ونډه ښه، درنه او د ډېرې ستاینې وړ اوززوم، ارواښاد ته دلوی خدای په دربار کې دبخښنې او مغفرت په دعا خپله لیکه پای ته رسوم اروايې ښاده او یادېې تل!

اخځليکونه:

۱ - حبيب الله فضايلی، تعليم خط، دويم چاپ، تهران ۱۳٦۳ هـ ش کال.

۲ - فيروز رفاهي (ژباړن) تاريخ خط های جهان، تهران ۱۳٦۸ هـ ش کال.

۳ - ختټک، خوشحال خان، د ستار نامه، پښتو اکيډيمی، پيښور پوهنتون، ۱۹۹۱م کال.

۴ - حبيبی، عبدالحی (پوهاند) تاريخ خط و نوشته های کهن افغانستان انجمن تاريخ، کابل، ۱۳۵۰ لمريز کال.

۵ - گنجينه خطوط در افغانستان (مقدمه)

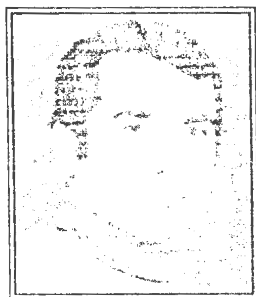
٦ - پوپلزی، وکيلی عزيز الدين (هنرخط درافغانستان در دوقرن اخير، تاريخ ټولنه، ۱۳۴۲ هـ ش.

۷ - بلخی حنيف، محمد حنيف (مولوی) پرطاؤس، لومړی چاپ، پيښور، ۱۳٦۴هـ ش.

۸ - هيواد مل، زلمی (سرمحقق) د پښتو آثارو د خطاطی مرکزونه (مقاله) مجموعه مقالات نخستين سيمينار هنر خط در دو قرن اخير افغانستان، د کلتور دولتي کميته، ۱۹۸۵م کال.

۹ - گلزاد، محمد آصف (سرمحقق) مقدمه خطاطان، د مولانا خسته اثر، د افغانستان د علومو اکاډيمی، د ژبو او ادبياتو مرکز، ۱۳۸۳ لمريز کال.

۱۰ - هاشمي، سيد محی الدين د ليکوالی فن، دانش کتابخانه، پيښور، ۱۳۷۲ لمريز کال.



محقق شاه محمد مصلح

قالبهای شعری و آرایشهای لفظی
و معنوی در شعر مولوی خسته

مولانا خال محمد خسته اشعار و سروده های خود را در ژانرها و قوالب غزل، مثنوی، رباعی، ترجیع بند، ترکیب بند، مسمط، مخمس و مفردات بیان کرده است که محتوای این سروده ها را مسایل عرفانی، اجتماعی، اخلاقی، انتقادی، عشقی، توصیفی، مدح، مفاخره، شکوه، حسب حال، وطندوستی و غیره نکات تشکیل میدهد او گاهگاهی هم غزل را به حروف مقطعات قافیه کرده که بیانگر ذوق و قریحهٔ شاعر به حساب میاید.

مانند این دو سه بیت:

ای پــــری پیکر رخت زیبا، چو ق-م-ر

خـال هــندوی تـــــورشک ع-ن-ب-ر

بی جمالت در دلــم بگرفته جاصد، غ-م

زار میگـــریم زهجرت شام و-س-ح-ر

هیچکس آگــه نشد از حـــال زار، م-ن

خوردم از عشق تو چندی خون، ج-گ-ر(۱)

* * *

در خمستان خسته غزلی به مشاهده میرسد، که شاعر آنرا ممتنع المطلع نام گذاشته، به باور نگارنده ممکن است تسمیه تازه و ابتکار خود مولانا باشد:

بیا ایکـــه گـــشته ز درد تــومن   نحـیفم نحـیفم نحـیفم نحـیف

چـــه در فکـــر موی میانی چو مور   ضـعیفم ضـعیفم ضـعیفم ضـعیف

بـــه عیشت که از دوری تو به غم   حــــریفم حریفم حریفم حریف

من خسته از شیوه هایت به آیین

ظــریفم ظریفم ظریفم ظریف(۲)

* * *

در همین خمسان مخمسی زیر عنوان ((طبعزاد خسته)) جلب توجه میکند، که ابتدای تمامی مصراع ها و نخستین کلمهٔ آن با حروف الفبا آغاز گردیده، یعنی بازی با حروف صورت پذیرفته، با ذکر همین مخمس بحث قالبهای شعری مولوی خسته را خاتمه بخشیده، آنرا چاشنی اهل ذوق میکنم:

طبعزاد خسته در قالب مخمس:

از الف انشأ بــه وصــف قـــدد لجــویت کنم

ب، بخـــــواهم خویشرا هندوی هندویت کنم

ت، تــــــرابینم تـماشای گــل رویـــت کنم

ث، ثواب آن است تن را خاک بر کویت کنم

ج. جـان خـود فـدای چشم جـادویت کنم

ح، حیات جاودان از عشق تو بادم نصیب

خ، خدا میداند از درد تو چونم ای حبیب

د، دلدارا بکن رحمی به حال این غـریب

ذ، ذلت هر قدر بینم گراز دست رقـیب

ر، رهـا دلـرا مباد از حلـقهٔ مـویت کنم

* * *

ز، زکـات حسن خود را بـرمن مسکین بده

س، سـایل دست خـالی از درت نا رفته به

ش، شـاهـا بـنده ام در بـند نسیانـم منه

ص، صد سالم چنین سرگشته بینی ده به ده

ض، ضبط صبر خواهم در تکا پـویت کنم

* * *

ط، طلبگـاران تـو از بـادهٔ ذوقـند مست

ظ، ظهور حسن تـو بـازار خوبانرا شکست

ع، عشقت در دلـم جاکـرده و مهرت نشت

غ، غم بهتر از آن عیشی که بیتو رنگ بست

ف، فـدا یارب کـه جـانم را په پهلو کنم

* * *

ق، قربت جان این باشد مراد حاصل شود

ک، کـاشم خاک در گاه شما منزل شود

ل، لب بـالب بود یکجای و دل بادل شود

م، مهر تـو بود، افزون به این بیدل شود

ن، نظر عـالم به ماه و من به ابرویت کنم

و، واویـــلا کـــــنم خسته زجـــورت تـــابکی

هـ هـمیشه نـــالـــم از درد غـــمت مـــانندنی

لا، لازم بـــود منـــزل کـــرده ام در عشق طـــی

ء، از وصلت شوم سرخوش که چون میکش زمی

ی، یکـــی تـــازه دمـــاغ جـــان از بـــویت کنم(۳)

* * *

و حال میپردازیم به بخش فنون ادبی یا آرایشهای لفظی و معنوی در سروده های خسته آرایشهای لفظی و معنوی یا ضاعات ادبی در واقع زیور و زینت کلام بوده که با کار برد آنها سخن شاعر بیشتر مورد قبول و تحسین قرار میگیرد و اثرات مطبوع و دلپذیری در ذهن و روان خواننده و شنونده ایجاد میشود، به همین جهت شعرا و نویسنده گان حتی الوسع سعی بهٔ خرج میدهند، تا گفتار خود را با اینگونه ضاعات و فنون ادبی مزین ساخته و لفظ و معنی را اثرمند گردانند. مولوی خسته نیز این سنت پسندیده را در کلام و اشعار خویش مرعی داشته و سخن را به آرایشهای لفظی و معنوی آراسته که در زیر از برخی آنها طور فشرده باذکرا مثله و نمونه ها یاد آور میشویم:

۱ - مرعات النظیر، که آنرا تناسب، تلفیق، توفیق و ائتلاف نیز خوانند و عبارت از آوردن و کاربرد واژه هایی در شعر است که از یک خانواده بوده و باهم تناسب داشته باشند، مانند: گل و سنبل، چشم و ابرو، نور وظلمت، تیرو کمان، گل و بلبل و شمع و پروانه و غیره، در مورد خسته دارد که:

خـــوشا عمر عـــزیزی در رضای حـــق تعالـی رفت

که با علم و عمل، صوم و صلوهٔ و زهدو تقوی رفت(۴)

کلمات، علم و عمل، صوم و صلوة وزهد و تقوی با هم تناسب دارند.

یا:

آن گـروهیم که تیغ و سپرو گرز و کمند

نیزه تـــیرو کــمان خنجر برانی داشت

شوکت و سلطنت و دبدبه و جاه و جـلال

لشکرو طبل و علم افسرو سلطانی داشت

* * *

واژه های تیغ، سپر، کمند، نیزه، کمان، خنجر، شوکت، سـلطنت، دبدبـه و جاه و جلال و لشکرو طبل و علم و افسر باهم نسب داشته و ازیک خانواده اند.

و یا:

خطـــا از مانمیشد از خم چوگان ماگویی

نمیدانم چه افسون کرد از ما برد میدان را(۶)

* * *

که چوگان، گوی، برد و میدان با هم تناسب دارند.

و این قطعه:

به چنان ساقی و میخانه و بزم جم و جوش

هــر که اومی نخورد خانه خرابست اینجا

تــا صراحی لبکی خــنده کــند در نــالــه

نی و تنبور ودف و چنگ و ربابست اینجا(۷)

* * *

همچنان دوبیت زیر:

عشق و حسنم زده خسته رهٔ کفر و ایمان

چـــه غم سبحه وزنارو چلیپاست مــــرا(۸)

نظر بـــه روی کسی خسته دارم از عمری

تمام دخل من از خـــرج زیستن اینست(۹)

* * *

طباق: که آنرا تضاد و تکافو نیز گویند و عبارت از جمع کردن دو معنی متقابل است که خواه این تقابل و تعارض به صورت تضاد باشد چون سفیدی و سیاهی یا به شکل تضایف چون: پدری و پسری و یا هم بـه گونهٔ عدم و وجود مثل: عجز و قدرت و کوری و بینایی از خسته است:

نـــــدیدم روی جمعیت به چندین آرزو دیگر

شبی در خواب دیدم تا که آن کاکل پریشانرا

گـــــر از زنار گیسو، مصحف رویی نمی گویی

خـــــــدا را و اعظا بگذار حرف کفر و ایمانرا

به سردارم هـــوای وصل و میدانـــم نمیدانی

تمنای تـــو ایدل داغ بر داغست هجر آنرا(۱۰)

* * *

کـــــامـــیابی بـــه عشـــق نـــاکـــامیست

پخـــته گـــی هـــا عـــلامت خـــامیست(۱۱)

از کـــجا آموختی این خوش ادایی ایجوان

بـــا من بیدست و پـــا زور آزمایی میکنی

هررهی تو میروی ما از دل وجان هـمرهیم

مشرب رندی بـــه کیش پـــاسایی میکنی

یافتی دست از قضارنگی که میخواهد دلت

بـــرسر فرما نبران فرمانروایی میکنی(۱۲)

* * *

۳- ایهام تناسب: به کار بردن لفظی به یک معنا است که ضمناً آن لفظ در معنی غیر مقصود با
الفاظ دیگر تناسب داشته و شخص را به وهم و گمان وا دارد، خسته گوید:

مـهٔ دو هفته تـرامشتری ایـماه جبین

گلت به جامهٔ گلگون همی کند تحسین(۱۳)

* * *

در بیت فوق مقصود از مشتری خریدار است که معنای ستاره را نیز افاده میکند و با ماه نسبت دارد یا:

به کسی که نان ندارد به زمانه نیست آبش

بهم الفت آب و نانـرا چه قدر بجانشته(۱۴)

* * *

۴- ارسال المثل: صنعتی است که نظم و نثر را با مثل مشهوری کـه بـین اهل زبان شهرت دارد و متضمن مطلب حکیمانه یی نیز باشد بیارند تا موجب تقویهٔ بنیهٔ سخن گردد خسته گوید که:

بگـویمت سخـن راست اعـتبار آیـد

((زر سفید بـه روز سیاه بـه کـار آید))

ای خـسته چشم ما به عنایات ایزدیست

((باشد که آب رفته بیاید دگر به جو))(۱۵)

* * *

۵- حسن التعلیل: آن است که برای وصف چیزی علتی مناسب بیاورنـد، مگر خیالی و ادعایی نه واقعی از خسته است:

جابه چشم خاص و عام از خاکساری سرمه کرد

سرمـه شوتـا نورچشم مردم عالم شوی(۱۶)

یا:

بگریز زنادان که برد رنج سفر گـل

بیند چو به باغ آمدن زاغ و زغن را [۱۷]

* * *

۶- تلمیح: در لغت اشاره کردن به گوشهٔ چشم و ابرو و در اصطلاح فن بدیع آن است که گوینده در ضمن کلام خود به داستان، مثل، آیت و حدیث قصه و غیره مطالب اشاره کند که نزد عامه مشهور و شایع باشد.

خسته گفته:

هـرکـسی از خـــود دم زند در حضرت دلدار ما

همچـــو منصورش سزای دار میدانـیم مـــا [۱۸]

مـــن نخـواهم عمـــر خضر و چشمهٔ آب حیات

نقل جـــان بخش از لب محبوب می باید مرا [۱۹]

نـــدانی خـوبی آسوده حـــالیها بـــه گـــمنامی

یـد بیضا مگـــــر از پنجهٔ بی آستینی ها ست [۲۰]

کـــوشـاهـد کـــنعان و کـــجا نـــالهٔ یعقوب

از مصـــر وزلیخا اثـــری مـانـــده به جا هیچ [۲۱]

کـو لیلی و مجنون و کـــجا خـــسرو و شـــرین

گـــویا کـــه نبودنـــــد در این کـهنه سرا هیچ

گـــر خبرداری بـــه من فرهاد طفل مکتب است

بیستونم جان شیرین است و حسرت تیشه ام [۲۲]

* * *

۷- جمع: آن است که چند چیز را تحت یک حکم قرار داده و جمع بندند.

صورت حال من و کوهکن و تیشه کجاست

کوه جان کنده و از تیشهٔ غم مقتولم(۲۳)

اسپ و فیل ورخ مقابل بیدقی فرزین شود

کس به کام آسان نبیند گردش ایام را[۲۴]

* * *

نـــه بـــامی بـــود کـــارو پیمـــانه ام

دعـا گـــوی رنـــدان و میخــــانه ام[۲۵]

* * *

۸- تقسیم: آن است که اول چند چیز را ذکر و بعد به هر کدام چیزی را که مخصوص اوست نسبت دهند، البته به طور تعیین و یا اول چند چیز را بشمارند، سپس هر یک را جداگانه وصف کنند.

از خسته:

عشق است که مرا داده نیاز و به بتان ناز

سـودا به سرمـن به بتان زلف چلیپا[۲۶]

چـهچه نصیب بلبل و قـهقه نصیب کبک

در باغ دهـــر قسمتم آه و فغان شده[۲۷]

* * *

۹- لف و نشر: لف به معنی پیچیدن و نشر به معنی گستردن و باز کردن است، در اصطلاح بدیع آن است که چند چیزی را اول ذکر و بعداً کلمات متعلق هر یک را بیاورند. خسته سروده که:

عـزیز من شوم قربان چشم و لعل میگونت

به حال زار خسته دیدن و خندیدنت نازم[۲۸]

یا:

از چـــون تـــو یوسفی که قضا دورم افگند

چشم و دلـــی همیشه پر از آب و اخگرم(۲۹)

* * *

۱۰- تنسیق الصفات: که برای یک چیز چند صفت پیاپی بیاورنـد خسـته میگوید:

ای ابـــر لطف و مایهٔ احسان خوش آمدی

زینت طر از باغ و بهاران خوش آمدی(۳۰)

* * *

۱۱- تجنیس یا جناس: کار برد کلمات متجانس در شـعر یـا نثـر کـه در شکل و تعداد حروف با هم یکی، ولی در معنی متفاوت باشند و گاهی هم صـرف محل نقطه ها تغییر میداشته باشند و یا هم یک کلمه از کلمهٔ دیگر حرفی کم و یـا زیاد داشته می باشد، و یا واژه ها در حرکات از هم مغایرت داشته باشـند تجنـیس هفت نوع است:

تام، ناقص، زاید، مکرر، مرکب، مطرف و خطی.

مولوی خسته گفته است که:

هـــر کـــه او داد سخن داد بـــه نـــاکامی مرد

داد ایـــن پند یکـــی عـــاقبت انـــدیش مـــرا

* * *

خسته در دریـــای آتش از شب هجـــران تـــو

غوطه ها ساعت به ساعت چون سمندر میزند(۳۱)

* * *

چرخ چون در چرخ آید گم کند رفتار خویش

اندکـــی گـــر در سرش ریزند از سودای من(۳۲)

تــو می بنوش و نگــاهی بــه مــن بکــن گاهی

به آن زخویش نه از جام و بـاده خواهم رفت(۳۳)

فقــیرا، راحــت قــرص جــوین غـنیمت دان

در ایــن زمــانهٔ دون پــررو از بِـرنـج بَـرنـج(۳۴)

* * *

هــر نــاوک غمزه کــه ز ابــروی تو جــسته

خــسته دل خــسته کــه قـربان تو خــسته

جــانا تــو اگــر شــاخ گــل گــلشن حــسنی

هست از دل و جان بلبل و خوشخوان تو خسته(۳۵)

* * *

۱۲ - مبالغه: وصف چیزی را از انـدازه زیـاد بیـان کـردن اسـت، لـیکن ظریفانه و شاعرانه و به سه قسم است:

تبلیغ، اغراق، غلو خسته گوید:

کــــاشـــتن را آنقــــدر دارم زمـــــین

خــرمنی گـــرد آورد هــر خــوشه چین(۳۶)

* * *

نـــه فلــک را بــه سر از درد غمت بردارم

بــرکنم نالــهٔ جــانکاه گــر ازنای گلو(۳۷)

* * *

۱۳ - سوال و جواب: از خسته است:

گفتم به دوران گر متر گفتاکــه بازار منست

گفتم بــه عــالم بیشتر گفتا خریدار منست

گفتم کــه رشک مــاه نــو گفتا هلال ابروم

گفتم که قابل دیـده را گفتا که دیدار منست

گفتم که قد دلکشت گفتا کـه سروباغ حسن
گفتم که نرم از آب جو گفتا که رفتار منست
گفتم که از غنچه نکـــو گفتا لب پرخنده ام
گفتم که از گل تازه رو گفتا که رخسار منست
گفتم چه باید خسته را گفتا به خسته خسته‌گی
گفتم که این از بهر چی گفتا هوادار منست(۳۸)

* * *

۱۴- ترصیع: در لغت گوهر نشاندن و در اصطلاح بدیع آن است که کلمات فقرهٔ دوم در وزن و حرف آخر با کلمات فقرهٔ اول برابر باشند خسته:

گـــاه بـــودی محـــوروی ارغـــــوان
گـــاه بـــودی مست بـــوی زغفران(۳۹)

* * *

۱۵- ملمع: و آن چنان است که مصرعی به یک زبان و مصرع دیگر به زبان دیگر باشد.

خسته فرموده است:

مـــن دعـــا گـــویم دعـــای من همین
رحــــمته الله علـــــیهم اجــــمعین

* * *

عشق بـــازان را اگـــر چه میخورانی خـون دل
ناله یی از لب نمی آید به جز «هل من مزید»(۴۱)

* * *

۱۶- تکرار حسن: آن است که متکلم لفظی را برای تاکید یا تدریج و امثال آن مکرر در کلام خود بیاورد.

از مولوی خسته:

زکـــــات وقت زکــــات و نـــماز وقت نــماز

بـــه وقت حـج حـج و هنگام روزه روزه بدار(۴۲)

* * *

۱۷- عکس و تبدیل: آن است که گوینده کلمات فقره یا مصرع اول را در مصرع یا فقرهٔ دوم مقدم و مؤخر کند.

خسته گفته:

عمریست سرم در سر اندیشهٔ اوست

موبر کمر افتاده، کمر یا که زموست(۴۳)

* * *

۱۸- رجوع: آن است که گوینده بـه نقـض و ابطـال سـخن سـابق خـود رجوع کند به جهت کدام نکته و فایده.

خسته:

مکتوب دوستی بـــه خدا دوستان رسید

نی نی که برگ تازه گل از بوستان رسید(۴۴)

* * *

۱۹- مجاز: در لغت تجاوز کردن را گویند و در اصطلاح فن بدیع لفظی را از معنی و ضعی بنابر مناسبتی به معنی غیر وضعی به کار بردن و تجاوز دادن است.

از خسته:

ساقی به جام رندکن آن آب آتش ناک را

تا بشکنم تقوی دهم بربادمشت خاک را(۴۵)

* * *

۲۰- کنایه: ترک تصریح و پوشیده سخن گفتن را گویند و در اصـطلاح آن است که از لفظی معنی لازم آنرا اراده کنند. باجوار معنی حقیقی، بنابرآن کنایه رویی به مجاز و رویی به حقیقت دارد. خسته:

تا شاه فلک سرنکشد لشکر انـــجم

در پیش نگیرند گهی راه عدم را (۴۶)

* * *

۲۱- تشبیه: به معنی تمثیل و چیزی را به چیز دیگر شبیه نمودن است بـه

سبب صفت مشترکی که بین هر دو وجـود دارد تشـبیه دارای چهـار کـن اسـت: مشبه، مشبه به، وجه شبه، ادات تشبیه.

از مولانا خسته:

بـــــــرروی تو ماند عرق ایدلبر نو خط

شبنم بـــه رح لاله و بر سبزه دولانه (۴۷)

* * *

غنچه میگویند یکـــعالم دهـــانت را و من

چشمهٔ حیوان یا درج گهر خواهم نوشت(۴۸)

* * *

۲۲- استعاره: در لغت بـه معنـی عاریـت خواسـتن اسـت و در اصـطلاح لفظی را به معنی غیر حقیقی استعمال نمودن. علاقه بـین معنـی حقیقـی و مجـازی مشابهت باشد، زیرا استعاره در حقیقت تشبیه مختصر است با رعایت یک سلسـله تفاوتهای کوچک که مخصوص هر کدام اند.

خسته گوید:

عمریست دست شوق و گریبان آرزوست

پشت خیال چون طرف کوی تـــو کنم(۵۰)

* * *

یـــوسف علم است در بـــازار آن مصر امید

ای خجل از حسن تو هر شاهد گل پیرهن(۵۱)

ماه پاره یی سحر که به سویم نظاره کرد

بـــا خنجر نگـــاه دلم پاره پاره کرد[۵۲]

* * *

استعاره مانند تشبیه انواع و اقسام زیـاد دارد از جملـه دو نـوع آن یعنـی استعارهٔ باالتصریح و بالکنایه موارد استعمال بیشتر دارند که مـا بـه خـاطر رعایـت اختصار به همین مقدار بسنده میکنیم.

منابع و مآخذ:

۱ - خمستان، مولوی خال محمد خسته، بـه اهتمـام مولـوی عبـدالرووف بلخي سرپلی، چاپ دهلی: ۱۳۵۵هـ ش، ص ۱۷٦.

۲ - خمستان، ص ۱۱۳.

۳- همان کتاب، ص ۱۷٦.

۴- همانجا، ص ۲۱۳.

۵- همان اثر، ص ۲٦۲.

٦- همان چاپ، ص ۲۲۳.

۷- همین اثر، ص ۳۹.

۸- همین کتاب، ص ۲۳.

۹- همین چاپ، ص ۳۴.

۱۰- همینجا، ص ۲۲.

۱۱- عین اثر، ص ٦۰.

۱۲- ایضاً، ص ۱۵٦.

۱۳- همانجا، ص ۱۸۴.

۱۴- همان اثر، ص ۱۴۵.

۱۵- رمز حیات، مولوی خال محمد خسته، به اهتمام مولوی عبدالرووف بلخی سرپلی، چاپ دهلی، ۱۳۵۵هـ ش، ص ۶۹.

۱۶- خمستان، ص ۱۵۱.

۱۷- همانجا، ص ۲۰۶.

۱۸- همان کتاب، ص ۳۱.

۱۹- همان اثر، ص ۲۸.

۲۰- خمستان، ص ۵۴.

۲۱- همین کتاب، ص ۶۲.

۲۲- همینجا، ص ۱۲۰.

۲۳- همین اثر، ص ۲-۶.

۲۴- همین چاپ، ص ۲۲.

۲۵- همان کتاب، ص ۱۶.

۲۶- ایضاً، ص ۲۲۸.

۲۷- عین کتاب، ص ۲۷۲.

۲۸- عین اثر، ص ۱۳۰.

۲۹- رمز حیات، ص ۳۴.

۳۰- خمستان، ص ۱۵۹.

۳۱- همانجا، ص ۲۸.

۳۲- همان اثر، ص ۲۹۰.

۳۳- همانجا، ص ۴۹.

۳۴- همان کتاب، ص ۶۱.

۳۵- همین کتاب، ص ۱۴۴.

۳۶- رمز حیات، ص ۱۸۲.

۳۷- خمستان، ص ۱۴۰.

۳۸- همان کتاب، ص ۴۲.

۳۹- رمز حیات، ص ۱۸۵.

۴۰- خمستان، ص ۲۴۰.

۴۱- رمز حیات، ص ۱٦۸.

۴۲- خمستان، ص ۲۵۵.

۴۳- همانجا، ص ۴۳.

۴۴- همین اثر، ص ۲۵۵.

۴۵- رمز حیات، ص ۵۴.

۴٦- خمستان، ص ۲۵۹.

۴۷- همان کتاب، ص ۱۴۳.

۴۸- همانجا، ص ۵۹.

۴۹- همین اثر، ص ۷۰.

۵۰- همین چاپ، ص ۱۱۸.

۵۱- همینجا، ص ۲۳۹.

۵۲- همین کتاب، ص ۷۴.



محقق عبدالحکیم صافی

کارنامه های سیاسی مولانا خسته

((قسمت بزرگ تاریخ را شرح حال افرادی تشکیل میدهد
که حوادث و اتفاقات آنها را به روی صحنه کشانیده است.))

سرزمین مدنیت پرور افغانستان در طول تاریخ دهها و صدها شخصیت و چهره های تابناک و فرزانهٔ فرهنگی، اجتماعی و سیاسی را در دامان خود پرورده است که این چهره های تابناک، کارنامه های فراموش ناشدنی را در عرصه شگوفائی تاریخ و فرهنگ این کشور آنجام داده اند. بدون شک مولانا خسته از ردیف همین چهرد ها بشمار میرود.

مولانا خسته شخصی بود شاعر و نویسنده، مورخ و تذکره نگار، شخصیت وارسته و حافظ قرآن مجید، عالم دین و مبارز راه مشروطیت و دموکراسی. که درین مقاله سیری از زندگی سیاسی و تلاش و کوشش وی در راه استقرار مشروطیت و نظام قانون در کشور بررسی و ارایه میگردد.

محترم سر محقق محمد آصف گلزاد در یک بخش یکی از رسالات علمی – تحقیقی خویش در مورد مولانا خسته چنین نگاشته اند: ((مولوی خال محمد متخلص به ((خسته)) فرزند ملا رستم، نواسه ملا عبدالرحیم در سال ۱۲۸۱ ش برابر با ۱۳۲۰ هـ ق در دهکده دهباز و یا بنابر اظهارات بعضی ها (کنگرت از توابع ختلان ماورانهر چشم به جهان گشود.))[۱]

به گفته نیلاب رحیمی خسته پنجشیری الاصل، ختلانی المولد، بلخی الموطن و کابل المدفن میباشد. [۲]

خال محمد خسته یکتن از محققان روشن ضمیر و مغتنم کشور است که محصول اندیشه و تفکر این مرد بزرگ به مثابهٔ ارزشمند ترین ره آورد تاریخ و فرهنگ و ادب معاصر این سرزمین باستانی بشمار میرود.

گفته شده است که پدر وی ملا رستم اصلاً باشنده پنجشیر و از جملهٔ منشیان سردار محمد اسحاق خان بود. چون سردار موصوف در برابر امیر عبدالرحمن خان قیام کرد شکست خورده و با عده ای از هواخوهان خود مجبور به فرار گردید. ملارستم نیز فراری ماورألنهر گردیده و با دختری از اهل آنجا ازدواج نمود که خال محمد خسته زاده همین وصلت بوده است.

چون ملا رستم شخصی فرهنگدوست و بالنسبه واقف از رموز روزگار و عرصه علم و ادب بود فرزند خویش را از همان دورهٔ طفولیت تحت تعلیم قرار داده و با علوم متداوله روزگار و همان دیار آشنا ساخت. بعداً که خانوادهٔ خسته از ختلان به جانب شهر بخارا سفر کردند موصوف در آنجا نیز به کسب علم و دانش خصوصاً دانش اسلامی، زبان عربی و ترکی همت گماشت وجولانگاه فکر و اندیشهٔ وی وسعت بیشتر یافت.

خانواده خسته بعد از مدت پنج سال اقامت در بخارا به قصد مزار شریف حرکت کردند و این مصادف به ایام جوانی خسته بود. ذهن پوینده و متجسس

خسته درین شهر پرفیض همواره در راه کسب علم و دانش سیر میکرد. موصوف به اثر عشق و علاقه مفرطی که به آموزش هر چه بیشتر علوم داشت در حوالی سال ۱۳۰۲ش مطابق ۱۳۴۱هـ ق که هنوز بیست و یک سال عمر را پشت سر گذاشته بود راهی هندوستان گردید و در مراکز مختلف سرزمین پنهاور هند به فراگیری علوم منجمله در مورد شناخت کلتور و فرهنگ و مذاهب مختلفه سرزمین هند مبادرت ورزید و آنچه بنظرش شایسته می آمد می پذیرفت و از پذیرش مسایل خرافی احتراز میکرد. وی در مدت اقامت در سرزمین هند در محافل علمی و ادبی آنجا اشتراک نمود و با حلقات علمی و ادبی سرزمین هند آشنائی حاصل کرده و از حضور آنها فیض برد. منجمله با مولانا ابوالکلام آزاد و علامه اقبال لاهوری روابط نزدیک پیدا کرد. وی برعلاوه فراگیری دانش ها ادبی و اجتماعی، با حلقات روشنگری سرزمین هند نیز تماس و آشنایی پیدا کرد، قابل یادآوری است که موصوف در طول سال های اقامت در هند، ارتباطات خود را با فرهنگیان مزار شریف حفظ کرده بود چنان معلوم میشد که وطندوستی و حسیات ملی در افکار و اندیشه های او عمیقاً راه یافته بود. طوریکه قبلاً نیز اشاره شد او در مدت اقامت در هند در محافل ادبی اشتراک نموده و اشعاری نغز نیز سرود و روز تا روز بر میزان شهرتش افزوده شد.

مولانا خسته بعد از سپری کردن حدود چهارده سال اقامت در سرزمین هند، در سال ۱۳۱۵ هـ ش مطابق ۱۳۵۵ هـ ق با اندوخته هایی از ادب و معارف اسلامی و به حیث یک شخص اندیشمند و صاحب جهان بینی به وطن بازگشت و بحیث استاد در مدرسه اسدیه مزار شریف مقرر شد.

محترم نیلاب رحیمی متذکر گردیده است: ((هنگامیکه خسته از هند مراجعت کرد یک دانشمند صاحب اندیشه و جهان بینی بود و از جهان شناخت عالمانه

داشت. ملاقات وی با علامه اقبال لاهوری ویرا به شدت پیرو مکتب او کرد.))(۳)

مولوی خسته در سال ۱۳۲۰هـ ش جهت اشتراک در مراسم جشن استقلال کشور از مزار شریف روانه کابل شد و در مدت اقامت در شهر کابل با بعضی از شخصیت های علمی و ادبی کشور و مقیم در شهر کابل منجمله قاری عبدالله خان و استاد عبدالحق بیتاب معرفت حاصل کرد. موصوف اگر چه بعد از اقامت کوتاهی در کابل به مزار شریف برگشت و اما ارتباطات خود را با شخصیت ها و حلقات علمی و ادبی کابل حفظ کرد.

((در حوت ۱۳۲۷ش بنابه مقام شامخی که در نظر اهالی شهر مزارشریف داشت به حیث وکیل آن شهر در شورای ملی دوره هفتم انتخاب شد و دست به مبارزه پارلمانی زد.))[۴] این مبارزه پارلمانی در حقیقت سر آغازی از جریان زندگی سیاسی مولوی خسته محسوب شده میتواند. قابل یادآوری است که مولوی خسته در دوره هفتم شورای ملی در صف وکلای مردم سالار و آزاد اندیش قرار گرفته که دسته خاصی را در داخل شورا تشکیل داده و در پاره ای موارد بر سیاست حکومت انتقاد میکردند. وی در جریان جلسات پارلمانی و با وارد کردن انتقاداتی بر سیاست حکومت، احساسات و علایق سیاسی خود را در کنار سایر همفکران خویش به نمایش گذاشت.

سر محقق محمد آصف گلزاد در زمینه مینگارد: ((خسته با موضعگیری خاص ملی وارد پارلمان (خانه ملت) شد. او در شورا با گروهی از وطنپرستان و روشنفکران حلقه یی را تشکیل داده و در راه بر آورده شدن آمال ملی به مبارزه پارلمانی پرداختند.))[۵]

مولوی خسته با استفاده از مصونیت پارلمانی و بانیت دفاع از حقوق اقشار وسیع جامعه به این مبارزه پارلمانی دست زد. چنانچه شمه ای از اندیشه ها و احساسات مردم گرایانه او در قسمتی از اشعارش چنین باز تاب یافته است:

هــر کــه از خــون خلق شد فربه | نــزد اربــاب حــق از آن خربه
قــصه هــا از جــفا بــه پاکردی | همه از اشک و خون به پاکردی
تــاکــجا ایــن همه تپیدن هــا | این کشش ها و این دویدن هــا

و از همین زمان به بعد است که مولوی خسته در ردیف شخصیت هـای سیاسی و مبارز احراز موقعیت نمود و روز تا روز بر میزان محبوبیتش افـزوده شـد و قرار بود که در دوره هشتم شورا نیز به حیث وکیل شهر مـزار شـریف کاندیـد شود، اما به اتهام وارد کردن انتقاد شدید بر دستگاه حکومت وقـت تحـت فشـار قرار داده شد و از رفتن به مزار شریف و اشتراک در انتخابات دوره هشتم شورای ملی محروم گردید و در سن پنجاه سالگی به خدمت عسکری جلب کرده شد.

خسته به مثابه یک شاعر وارسته غالباً اندیشـه هـا و اعتقـادات سیاسـی و روشنگرایانه خویش را در قالب اشعار بازتاب میـداد. بقـول سـید قاسـم رشـتیا در زمان صدارت شاه محمود خان یک بیت سـروده شـده مولـوی خسـته در عرصـه مطبوعات و سیاست هنگامه ای بر پا کرد.

بیت مذکور چنین بوده است:

حق به صد حجت و برهان نکند عرض وجود
تا به اربـــــاب عمایم رگ گردن باقی است

قرار اظهارات مرحوم رشتیا مفهوم مصرع دوم بیـت در نـزد شـاه محمودخـان چنین تعبیر شده بود که تارگ گردن ملاها زده نشود حق به جای خود قرار نمی گیـرد، که بنظر شاه محمودخان این یک تحریک انقلابی و تندروانه برای نسـل جـوان پنداشـته شده بود.[٦]

مولوی خسته با داشتن چنان اندیشـه هـا در نـزد اربـاب حکومـت مـورد سؤظن قرار گرفته بود و طوریکه قـبلاً اشـاره شـد از کاندیـد شـدنش بـرای دوره هشتم شورا جلوگیری بعمل آمد.

قابل تذکر اینکه مولانا خسته قبلاً در دوره هفتم شورا با یکعده شخصیت های آزادیخواه و مردم سالار چون پوهاند عبدالحی حبیبی، مرحوم گل پاچا الفت، فیض محمد انگار، میر غلام محمد غبار، دوکتور عبدالرحمن محمودی محمد کریم نزیهی و چندین تن دیگر یک جبهه را دیکال در پارلمان وقت بوجود آورده بودند.

بدون شک شرایط مشخص عصر و زمان و عوامل اجتماعی تأثیرات خود را بر شکل گیری احساسات و علایق مولانا خسته و معاصرین آزاد اندیش او وارد ساخته و هر یک آنها را وا داشت و لوبا داشتن دیدگاههای خاص در بیداری شعور ملی و تحقق نظام قانون و تمثیل اراده ملت در حاکمیت ملی مبارزه نمایند. این شخصیت های مردم سالار و آزادیخواه میکوشیدند تا نظام اجتماعی و سیاسی و چرخ زندگی را در استقامت سعادت مندی و رفاهیت انسان این وطن بحرکت در آوردند.

در مورد تشکل احزاب و جریانات سیاسی معاصر زندگی مولانا خسته بایست متذکر شد که در آوانیکه مولوی خسته در مسیر انکشاف فکر و اندیشه، اندک اندک بطرف مبارزه و سیاست تمایل پیدا کرد، هسته های روشنگری در شهر کابل و دگر گوشه های کشور بصورت علنی و یا نیمه علنی و مخفی در حال تشکل بود که هر یک ازین دسته های سیاسی و فکری و لوبا داشتن دیدگاههای قسماً متفاوت برای استقرار یک نظام مبتنی به اراده قاطبه مردم مبارزه و تلاش مینمودند. یکی از پیامدهای این مبارزات روشنگرانه، کنار رفتن سردار محمد هاشم خان از مسند قدرت و صدارت بود که در مدت تقریباً هفده سال تمام مقدرات جامعه و کشور درید قدرت او بود و آنطوریکه خواست حکومت کرد. اما با کنار رفتن موصوف از کرسی قدرت و رویکار آمدن سپه سالار شاه محمودخان در پست صدارت تحت تاثیر اوضاع داخلی و شرایط بین المللی در

سیاست رژیم و طرز اداره داخلی نرمش رویکار شد و فضای مساعد تری برای ابراز علایق و حسیات آزادیخواهانه قشر منور جامعه بوجود آمد و هسته های سیاسی ایجاد گردید که مرکز فعالیت شان عمدتاً شهر کابل بود. درین ارتباط میتوان از حزب ویښ ځلمیان با اشتراک و عضویت مرحوم عبدالرووف بینوا، مرحوم گل پاچا الفت، مرحوم پوهاند حبیبی، فیض محمد انگار، قیام الدین خادم، غلام حسن خان صافی و غیره نامبرد. هم چنان حزب وطن به ابتکار میر غلام محمد غبار در ۱۶جدی سال ۱۳۲۹ هـ ش مطابق سال ۱۹۵۰م و حزب خلق به ابتکار دوکتور عبدالرحمن محمودی در سال ۱۳۲۹هـ ش در شهر کابل تاسیس گردیدند. نام برد داکتر عبدالرحمن محمودی که اصلاً داکتر طب بود با استفاده نیک از مسلک طبابت توانست در بین شهروندان کابل کسب نفوذ نماید. قرار معلومات ارایه شده، صراحت لهجه و توام با نطق های جذاب دوکتور محمودی هر چه بیشتر بر میزان محبوبیت وی و نفوذ حزب خلق افرود. آنچه قابل تذکر است همانا گرویده شدن و تمایل مولانا خسته به دوکتور محمودی و حزب خلق است.

به قول میر غلام محمد غبار مؤسسین و مشاهیر حزب خلق اشخاص ذیل بودند: دوکتور عبدالرحمن محمودی (رئیس حزب) محمد نعیم شایان (منشی حزب)، مولوی خال محمد خسته، عبدالحمید خان مبارز، محمد یوسف آئینه، محمد یونس مهدی زاده، دوکتور نصرالله خان یوسفی، مولوی فضل الربی خان و دوکتور عبدالله خان واحدی. (۷)

ارگان نشراتی حزب مذکور ((ندای خلق)) و صاحب امتیاز آن دوکتور عبدالرحمن محمودی بود که در اپریل ۱۹۵۰ (مطابق ۱۳جوزای ۱۳۳۰) تاسیس و در جولائی سال ۱۹۵۰ توقیف گردید.

گفته شده است که این حزب، یک حزب ملی طرفدار اصلاحات مبتنی به انتخابات آزاد و اراده مردم و تفکیک قوای ثلاثه بوده و تامین عدالت اجتماعی را

در همه ساحات زندگی مردم خواستار بود. هم چنان این حزب طرفدار وحدت ملی و از هرگونه تعصب و تنگ نظری و تفرقه مبرا بود. چنانچه م. غ غبار متذکر گردیده است: این حزب همه افراد جامعه را یک وجود واحد و در برابر قانون داری حق مساوی دانسته و هر گونه امتیاز خواهی و تفرقه جویی را منافی عدالت اجتماعی و اساسات دیموکراسی میدانست.[۸]

مولانا خسته که یک شخص ادیب، شاعر صوفی مشرب و دلباخته پیشرفت و شگوفایی هرچه بیشتر فرهنگ و ترقی کشور در عین حال گرویده ارزش های والای اسلامی بود و در جستجوی راه نیل به خوش بختی انسان وطن مألوفش بود و دوکتور عبدالرحمن محمودی و حزب خلق را بیانگر و مدافع همچو آرمان های اجتماعی و انسانی میدانست به حزب مذکور روی آورد و در کنار همفکران خویش بهٔ مبارزه پرداخت و درهمین دوره است که مولانا خسته به حیث یک شخصیت سیاسی هواه خواه ترقی اجتماعی در صحنه سیاست کشور مطرح گردید. در طی این دوره خسته وسایر معاصران هم فکرش نقش بزرگی را در امر بیداری شعور ملی و رشد و ترقی فرهنگی و تنویر سیاسی اذهان افراد جامعه ایفا کردند و از روش خود کامهٔ اربابان قدرت انتقاد نمودند. و این دوره در صفحات تاریخ و فرهنگ کشور بنام دورهٔ هفتم شورا مشهور است.

دیری نگذشت که حکومت در صدد از بین بردن و یا منحل ساختن احزاب سیاسی ترقیخواه منجمله حزب وطن برهبری دوکتور محمودی گردید. شخص دوکتور محمودی در سال ۱۳۳۱هـ ش زندانی و تا سال ۱۳۴۰ در زندان ماند تا اینکه در سال اخیرالذکر وفات یافت.

بهر صورت احزاب سیاسی متشکله در دوره صدارت شاه محمودخان که از طرف بعضی نویسنده گان دورهٔ دیموکراسی اول نیز خوانده شده است، از طرف رژیم غیر قانونی اعلان گردید و مولوی خسته نیز که عضویت حزب خلق را

داشت تحت فشار قرار گرفته و از صحنه سیاست دور ساخته شد. باین مفهوم که از رفتن به مزار شریف و کاندید شدن برای دوره هشتم شورای ملی محروم ساخته شد. و جهت گذاره شبا روزی مدتی در کتابفروشی ابن سینا به حیث مامور رسمی مصروف خدمت و بعداً بشکل آزاد مصروف کتابفروشی گردید. موصوف برای مدتی از صحنه داغ و گرم سیاست و مبارزه منزوی گردیده و اما در عوض به تخلیق، تدوین و تحشیه و نقد آثار ادبی پرداخت. درینجا مرحله اول زندگی سیاسی مولانا خسته پایان می یابد و طوریکه اشاره شد از سیاست کنار میرود.

خسته در سال ۱۳۴۳ و با آغاز دورهٔ انتقالی که موضوع طرح و تنظیم قانون اساسی جدید کشور بمیان آمد به عضویت مجلس مؤسسان قانون اساسی انتصاب و بعد از اختتام این وظیفه دو باره به همان وظیفه کتابفروشی اش بازگشت.

در نخستین سال های دورهٔ انتقالی و یا دهه دیموکراسی و هنگام صدارت دوکتور محمد یوسف با اغتنام از فرصت و آزادی های بدست آمده، بعضی دسته های سیاسی متمایل به خطوط فکری مختلف به تاسیس احزاب و جریانات سیاسی اقدام کردند. درین میانه به ابتکار استاد خلیل الله خلیلی و هم فکرانش تشکل سیاسی بنام ((حزب وحدت ملی)) که معروف به ((حزب زرنگار)) شد هسته گذاری گردید. که به قول سید قاسم رشتیا این حزب در صدد راه اندازی کدام حرکت سیاسی مخالف در برابر رژیم و خاندان سلطنتی نبود بلکه طرفدار تحکیم نظام دیموکراسی ای بود که در آن زمان اعلان شده بود.[۹]

این حزب در چنان زمانی تاسیس شد که هنوز قانون احزاب نافذ و تصویب نشده بود لذا بعضی افراد و حلقات سیاسی تاسیس آنرا غیر قانون می شمردند. دسته های روشنفکری آنرا طرفدار شاه می پنداشتند. بهرصورت در ارتباط به تاسیس حزب مذکور سروصدا های زیادی ایجاد گردید.

در مورد تاسیس این حزب از طرف صاحب نظران و شخصیت های سیاسی کشور نظریات مختلفی ارایه شده است. میر محمد صدیق فرهنگ متذکر گردیده است: استاد خلیلی که در آن وقت وظیفه مشاوری شاه را به عهده داشت به تاسیس حزبی بنام ((وحدت ملی)) معروف به ((زرنگار)) اقدام کرد که مرام محافظه کارانه با گرایش های اسلامی داشت.[۱۰]

صباح الدین کشککی در کتابش تحت عنوان ((دههٔ قانون اساسی)) یاد آور شده است: ((حزب وحدت ملی توسط استاد خلیل الله خلیلی بنام ((حزب زرنگار)) تشکیل شد. این حزب در بین شهروندان کابل و دیگر حلقات سیاسی حزب طرفدار شاه پنداشته میشد.[۱۱]

حزب مذکور جهت پخش و اشاعه افکار و مرام سیاسی اش جریده وحدت را به نشر سپرد که مولانا خسته مسؤلیت آنرا عهده دار گردیده بود. درین زمینه عبدالحمید مبارز که زمانی هم در دورهٔ دیموکراسی اول در حزب خلق دوکتور عبدالرحمن محمودی با مولوی خال محمد خسته همکار و همنظر بود، متذکر گردیده است: استاد خلیلی و طرفداران وی جریده ای را بنام ((وحدت)) به امتیاز و مدیریت مسؤل مولانا خسته یکتن از وکلای دوره هفتم شورای ملی تاسیس نمود. جریده وحدت به همکاری وسیع نگارنده نشر میشد و علیه نفاق و تبعیض نژادی و لسانی و عدم تساوی حقوق، حفظ اعتدال و خدمت برای استحکام نظام دیموکراسی ملی مشی نشراتی خود را مشخص ساخت و با حفظ جنبهٔ مذهبی همه را به وحدت ملی و دیموکراسی ملی دعوت میکرد.[۱۲]

آنچه درینجا قابل تذکر است این است که مولوی خال محمد خسته که برای مدتی از سیاست کنار رفته و مشغول کتابفروشی و بر علاوه مصروف تخلیق آثار ادبی بود بار دیگر در صحنه سیاست داخل شده و با قالب های فکری تازه در کنار استاد خلیل الله به عضویت حزب موسوم به زرنگار شامل میشود و طوریکه قبلاً اشاره شد ارگان نشراتی حزب مذکور ((جریده وحدت)) بود.

نخستین شماره جریده وحدت)) به تاریخ ۱۱دلو ۱۳۴۴هـ ش در شهر کابل از چاپ بر آمد و درین جریده صرفاً مطالب اخباری به نشر نمیرسید بلکه مقالات اجتماعی و سیاسی در رابطه به اوضاع سیاسی کشور نیز در آن چاپ و نشر میشد.

به قول سرمحقق محمد آصف گلزاد در نخستین شماره این جریده پالیسی نشراتی حزب مذکور تحت عنوان ((مرام این نامه)) به نشر سپرده شد که در قسمتی از آن چنین آمده است: ((نامه وحدت از حاکمیت ملی و حکومت پارلمانی در افغانستان حمایه و قدرت پارلمانی را در چوکات قانون یک امر مسلم دانسته، از اساسات دین مقدس اسلام و شریعت نبوی(ص) تبعیت میکند. این نامه سیاست بیطرفی مثبت را در ساحه بین المللی برای افغانستان مفید و لازم میداند و از صلح جهانی پشتیبانی میکند. نامه وحدت مخالف هر نوع ارتجاع و تخریب بوده و از افراط تفریط پرهیز دارد و بی نظمی را در کشور مردو میشمارد.))[۱۳]

از متن نامه فوق الذکر چنان معلوم میشود که مولانا خسته دریندوره از حیات سیاسی از پیوستگی به طرز اندیشه های پیشین خویش اندکی فاصله گرفته و روش سیاسی اعتدالی را برگزیده و دیگر نخواسته که در برابر سیاست دستگاه حاکمه حرف های تند سیاسی ارایه نماید.

بهر حال حزب ((وحدت ملی)) موسوم به ((زرنگار)) پس از خارج شدن استاد خلیلی از شورا و متعاقباً از کشور، منحل شد و نشرات جریده وحدت از فعالیت باز ماند و یکبار دیگر مولانا خسته از عرصه سیاست کناره شد و اعضای دیگر حزب نیز متفرق گردیده و راههای جداگانه را در پیش گرفتند. این جریده که در سال ۱۳۴۴ به نشرات آغاز کرده بود بعد از نشر شماره بیستم و با از بین رفتن حزب وحدت ملی موسوم به زرنگار از نشر بازماند.

خسته با کنار رفتن از سیاست برای مدتی معروف کارهای غیر رسمی منجمله کتابفروشی در یکی از بازارهای قدیمی شهر کابل گردید و اما واپسین روز های زندگانی را در عالمی از مشکلات بسر می برد تا اینکه بصورت تدریجی ناتوان و زمین گیر شد.

این بیت از وست:

مـــا همانیم وسیه بختی دیــرینه همان

روز پنجشنبه همان، شنبه و آدینه همان

* * *

خسته شاعری بود مردم گرا، چنانچه از وست:

زگوش و هوش شنو جان من سخن اینست

دلـــی بــــدست بیار از همه حسن اینست

ببین زدیـــده انـصاف و پس بـــده انصاف

کـــه بـاشد انجمن آرا کـــه انجمن اینست

* * *

خسته در راه نیل به آرمان های سیاسی و اجتماعی اش گاهی هم آماده هر نوع قربانی بوده و این موضوع را در اشعار خود تبارز میداد چنانچه از وست:

میرسد یـــــادست کوتا هم بدامان امید

خسته یا که میشود پیراهنم بر تن کفن

* * *

او در راه تحقق آرمان های انسـانی صـبر و اسـتقامت را توصـیه مینمـود چنانچه از وست:

نـــا امیدی کـــفر انــــدر ملت انسانـــی است

عـــاقبت از جـــاده بر جـــاه سلف خواهد رسید

گیرد صحرای طلب سر گشته باید گشت گشت

هـــر قـــدر ها کلفت خارو خزف خواهد رسید

مـــایه عمری اگـــر چـــه در تلف خواهد رسید

عاقبت دامان مطلب هم به کف خواهد رسید(۱۴)

سر انجام مولوی خسته از اثر خستگی ناشی از مشکلات زندگی و کبر سن ناتوان و ناتوانتر گردیده و مریضی دامنگیرش شد تا اینکه بتاریخ روز شنبه ۲۶سنبله ۱۳۵۲هـ ش داعی اجل را لبیک گفته و برحمت حق پیوست و در شهدای صالحین بخاک سپرده شد.

به گفته بعضی ارادتمندانش مولوی خسته در ایام زندگانی آنقدر ها مورد نظر و توجه قرار نگرفت که بعد از مرگش پر آوازه شد و او در ردیف فرزانگانی است که بعد از مرگ زاده شدند.

بگفته اقبال لاهوری:

ای بسا شاعر که بعد از مـــرگ زاد

چشم خـود بربست و چشم ما گشاد

رخت نـــاز از نیستی بـیرون کشید

چون گل از خاک مزار خود دمید(۱۵)

* * *

آنچه از ورای مطالعه آثار مطبوع، اظهار نظرها و مطالب ارایه شده درین مقاله بگونه نتیجه حاصل میشود اینست که مولانا خال محمد خسته از لحاظ چگونگی شخصیت با آن همه طرز فکر و دیدگاهایش اساساً شخصیتی بوده ادیب شاعر صوفی مشرب داری احساس انساندوستی و هوا خواه ترقی و تامین عدالت اجتماعی در همه عرصه های حیات انسانی. در دیدگاههای او محاسبه زشتی ها و زیبایی ها بر اساس ارزش های و الای انسانی و روح حقیقی اسلامی جای خاصی داشت ازینکه ارزش ها و معیارهای فوق الذکر نسبت به احزاب و جریانات فکری و سیاسی دیگر در اصول مرامی حزب خلق و اندیشه های شخص دوکتور عبدالرحمن محمودی تجلی بیشتر داشت لذا مولانا خسته گرویده طرز فکر دوکتور محمودی و حزب خلق گردید خسته در آن دوره از حیات سیاسی با

صراحت لهجه و بیان در پاره ای موارد سیاست حکومات وقت را شدیداً مورد انتقاد قرار میداد.

اما در مرحله دوم زندگی سیاسی و داشتن عضویت در حزب وحدت ملی موسوم به زرنگار دیدگاهایش در قالب های فکری تازه و با النسبه ملایم تری تبارز کرد و با بیرون شدن بنیاد گذار حزب یعنی استاد خلیل الله خلیلی از کشور وی نیز از سیاست کناره گرفت لذا برازندگی شخصیت او اساساً به استعدادهای ادبی و فرهنگی و علایق عالی انساندوستانه وی مربوط میشود و با توجه به آثار ادبی و آفریده های قلمی و شعری اوست که میتوان به درک ماهیت شخصیت او وقوف حاصل کرد.

فهرست مآخذ

۱ - سرمحقق محمد آصف گلزاد، زیست نامه و کارکردهای مولانا خال محمد خسته، رساله علمی – تحقیقی، مرکز زبان ها و ادبیات اکادمی علوم، ۱۳۷۹هـ ش، ص ۳۷.

۲ - غلام فاروق نیلاب رحیمی، کارنامه های سیاسی مولانا خسته، مجله کتاب، شماره سوم، سال ششم میزان و قوس سال ۱۳٦۲، از نشرات کمیته دولتی طبع و نشر، ص ۳۷.

۳- همان اثر ص ۴۵.

۴- همان اثر ص ۴۷.

۵- سرمحقق محمد آصف گلزاد، زیست نامه و کارکردهای مولانا خال محمد خسته... ص ٦۸.

٦- سید قاسم رشتیا، خاطرات سیاسی، بـا اهتمام محمد قوی کوشان ... ص ۷۴.

۷- میر غلام محمد غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم، ص ۲۵۵.

۸- همان اثر، ص ۲۵۶.

۹- سید قاسم رشتیا، خاطرات سیاسی... ص ۲۵۵.

۱۰- میر محمد صدیق فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد اول، قسمت دوم، ص ص ۷۳۵و۷۳۶.

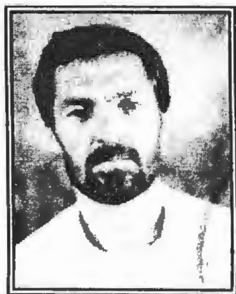
۱۱- صباح الدین کشککی، دهه قانون اساسی، چاپ سال ۱۳۶۵، ص ۱۵۵.

۱۲- عبدالحمید مبارز، تحلیل واقعات سیاسی چاپ سال ص ۲۸۰.

۱۳- سرمحقق گلزاد، زیست نامه و کارکردهای مولانا خال محمد خسته... ص ۶۱.

۱۴- نیلاب رحیمی، مجله کتاب ... ص ۹۹.

۱۵- همان اثر ص.



معاون محقق محمد متین مونس

نگاهی به تذکره نویسی مولانا خسته

تذکره نگاری در زبان و ادب دری از روزگاران پیشین بدنیسو رایج بوده و تا هنوز ادامه دارد.

در تذکره ها زیستنامه شعرأ، ادبا و عرفا با ذکر سبک و کمال ادبی و آثار آنها با جمیع احوال شان ثبت گردیده و معرفی میشوند.

پیشنهٔ تذکره نگاری در زبان و ادب دری قریب به یکهزار سال قبل از امروز میرسد.

تذکره نگاران در این راستا زحمات زیادی را متقبل شده در صورت لزوم راه سفر را برخود همواری ساختند و در مورد سخن سرایان، ادبا، عرفا و قلم به دستان در هرگوشه و کنار معلومات جمع آوری نموده و از این گردآوری ها کتاب مستقل میساختند.

روان شاد پوهاند دکتور عبدالاحمد جاوید در شماره سوم مجله کتاب در باره تذکره نویسی نگاشته اند؛ که: در پهلوی تذکره نگاران بعضی از گوینده گان آثار خویش ضمن شرح حال دیگران از خود نیز یاد کرده و مطالبی نوشته اند بیدل در چهار عنصر، واله در ریاض الشعرا... دیگران.

بعضاً اتفاق افتیده که شاگردان، مریدان یا فرزندان آنها چون سلطان ولد در مورد پدر و مادر خود مطالبی سودمند نوشته که در جایش غنیمت است.

همچنان دانشمند موصوف افزوده است، بعد از قرن هفتم توجه به تذکره نگاری بیشتر شد، تذکره های گوناگون عمومی، اختصاصی با سلیقه های مختلف به میان آمد بیشتر امرا و سلاطین به منظور اینکه در پهلوی شعرا و ادبا نام خویشرا ماند گا ر سازند، اهل قلم را به تذکره نویسی تشویق، ترغیب و وادار میساختند، مگر همیشه حال بدین منوال نبود، بودند کسانیکه بدون خواست حقوق وحب جاه و جلال به این شغل شریف مصروف و عمر گرانمایه را در این راستا صرف مینمودند.

تذکره نگاری به زبان و ادب دری در سرزمین هند از هزار سال بدینسو رایج بوده و تذکره های در آن نیم قاره تألیف شده است.

بسیاری از تذکره ها با آمدن فن چاپ طی دو سده اخیر در هندوستان طبع و نشر گردیده که منجمله از تذکره (خلاصة الاشعار وزبدة الافکار تقی الدین کاشی ۹۷۵-۱۰۱٦هـ) و (ریاض الشعرا واله داغستانی) نامبرد.[*]

باید متذکر شد که هر تذکره به جای خودش سودمند است. ممکن معلومات نخستین را قبل از نگارش تاریخ های ادبیات در مورد شعرا و نویسنده گان از همین تذکره ها به دست آورد، باید علاوه نمود که تذکره نویسی با

---

* - پوهاند دکتور جاوید، مجله کتاب بحثی در مورد تذکره نویسی خسته شماره سوم. میزان و قوس سال ۱۳٦۲ ص ص ۱۴۰-۱۴۵.

نگارش تاریخ های ادبیات متفاوت بوده در حالیکه هر دو در خور اهمیت اند. در تذکره ها با نوشتن نام، نمونه کلام و سوانح مختصر یک شاعر بسنده نموده که خالی از اشتباه نمی باشد، یک تذکره خوب باید دارای مشخصات زیر باشد.

۱- نام، نام پدر، تاریخ تولد، تاریخ وفات، زادگاه، محل زیست، جای وفات، قوم، ملیت، مذهب، دین، طریقه، عقیده و زبان شاعر باید درج گردد.

۲- معرفی هر شاعر به تخلص و نسبت آن به تخلص مانند فردوسی طوسی.

۳- شاعر یا نویسنده ممکن در مقاطع مختلف حیات خویش تخلص های مختلف داشته باشد باید همهٔ آن با علت تغییر ذکر شود و معروفترین آن انتخاب گردد.

۴- هر گاه تخلص نداشته باشد اسم و لقب آن درج گردد.

۵- بعضاً در نوشتار از اسم مستعار استفاده برده اند که باید ثبت گردد.

۶- معرفی مدرسه آموزشی، محل، مکان و زبان آن با درج مسلکی را که آموخته است.

۷- هر گاه تاریخ تولد و وفات معلوم نباشد زمانی که نویسنده در قید حیات بوده درج تذکره گردد.

۸- در تذکره موقف اجتماعی، وظایف و سمت های رسمی و در باری نویسنده شرط است.

۹- توضیع وضع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی عصر شاعر و نویسنده در تذکره لازمی است.

۱۰- ذکر نام استادان شهیر و پرآوازه شاعر و نویسنده.

۱۱- معرفی آثار و تألیفات شاعر و نویسنده با توضیح ازرشمندی و مبر میت آن.

۱۲- ثبت مکتب، سبک، طریق شاعر و تأثیرات دانشمندان گذشته بر او.

۱۳- هر گاه در سال تولد یا وفات دانشمند اختلاف موجود باشد. باید همه سنوات تذکر داده شود و آن سنهٔ که به حقیقت نزدیک است با دلایل ارایه گردد.

۱۴- اگر در نام شاعر اختلاف باشد اسم راستین و یا قرین به نام اصیل شاعر با دلایل مقنع ثبت شود.

۱۵- ذکر محل و مدفن نویسنده لازمی میباشد.

۱٦- در صورتیکه همزمان چند شاعر و نویسنده دارای یک اسم بوده باشد باید از هم تفکیک و به طور جدا گانه درج تذکره گردد.

۱۷- در تذکره علامت گذاری مانند سال شمسی و قمری به (ش و ق) رعایت گردد.

۱۸- ذکر منابع و مآخذ که تذکره نویس از آن استفاده نموده است لازم و ضروری پنداشته میشود.

۱۹- آدرس و محل نگهداری آثار ناب و کمیاب شخص معرفی شونده در تذکره مسجل گردد.

۲۰- چاپ عکس شاعر و نویسنده در تذکره مفید واقع میشود.

با یاد کرد بالا میرسیم به تذکره نگاری مرحوم مولانا خال محمد خسته یکی از تذکره نویسان خوب کشور که شمار زیادی از اوصاف تذکره نگاری در اثرش به نظر می آید وی (۸) تذکره را به رشته تحریر در آورده است که تعدادی از آنها را به گونه فشرده ذیلاً به معرفی و شناسایی میگریم.

الف: معاصرین سخنور:

این تذکره مرحوم مولانا خسته که در اسد (۱۳۳۹ هـ ش) در مطبعه دولتی زینت طبع یافته مشتمل به معرفی (۱۸٦) شاعر بین سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۳۹ هـ ش در ۲٦۲ صفحه میباشد.(۲)

از مشخصات برازنده تذکره مذکور مصور بودن با شیوه نگارش سلیس و روان آن میباشد.

در عصر خسته شاعران و ادبای نامداری میزیستهٔ که از ناحیه معرفی این اشخاص به ترتیب حروف ابجد خدمتی به سزایی را انجام داده است. یکتعداد از دانشمندان. مانند مرحوم پوهاند الهام، صوفی عشقری، گل پاچا الفت مایل هروی و ..... در این اثر معرفی گردیده است که هنگام نگارش و چاپ تذکر در قید حیات بوده اند. خسته سوانح شانرا از خودشان پرسیده و درج تذکره نموده است که آنرا مثبت ارزیابی مینماییم. اما بخش عمده کار کردهای این شیفته گان شعر و ادب دری پس از طبع و نشر کتاب مذکور میباشد که از ثبت باز مانده است. به گونه مثال: مرحوم پوهاند الهام طی چهل سال اخیر حیات خویش یعنی بعد از طبع این اثر کارهای مثمر و ارزشمندی را انجام داده که درج کتاب مذکور نگردیده است. بناءً ضرورت احساس میشود تا مرحوم پوهاند الهام و امثال شان در تذکره دیگری طور مفصل معرفی شود و یا در معاصرین سخنور کارکردهای اخیر شان با تاریخ وفات و محل آرامگاه های ایشان طور مختصر به حیث تکمله درج گردد. گرچه یکتعداد ادب دوستان در مجله شماره (۵۰) خراسان، کابل و کتاب اوسنی لیکوال به معرفی مرحوم پوهاند الهام پرداخته اند امید در رابطه به معرفی دیگران نیز همچو کارهای مثمر صورت پذیرد.

ب: یادی از رفته گان:

یادی از رفته گان اثر دیگر مرحوم مولانا خسته میباشد که در جوزای ۱۳۴۴ هـ ش از طریق مطبعه دولتی زیور طبع یافته که در کنار بالایی وقایه آن بیت زیر جلب توجه میکند.

نرفته اند از این بزم تاسخن باقیست

مگو گذشته رفیقان زدل فراموش اند

اثر مذکور که از معرفی ابن عطا آغاز و به شرر قندهاری پایان یافته در (۱۷۳) صحفه (۶۳) شاعر را در برگرفته است.

یادی از رفته گان پس از معاصرین سخنور به رشته تحریر در آمده که میشود آنها مکمل یکدگر دانست با این یادگرد که یادی از رفته گان حایز جایزه مطبوعات وقت نیز شده است.

مرحوم خسته راجع به این اثر خویش مینویسد: یادی از رفته گان سوانح تنی چند از شعرای دری گوی افغانستان، کرسی نشین در بار سلاطین، روحانیونیکه مرجع ارادت مندان، اخلاص کیشان و یا مدرسین علوم و فنون بوده و آثاری در ادبیات از نوع شعر به یادگار گذاشته اند و با گذشت ایام از شهرت شان کاسته مخصر به منطقه، زنده گی و آثار شان محصور به خانواده شان گردیده است میباشد.

در مورد شان از هرجا و هر کس سراغ گرفتم سوانح صحیح شانرا به دست آوردم به مجلات و جراید غرض معرفی شان نشر و اشاعه میکردم تا این مجموعه گرد آمده است.

مرحوم مولانا خسته کتاب را با ذکر این بیت شیخ سعدی می آغازد:

سخن در دهن ای خردمند چیست

کلید در صاحب هنر

چه در بسته باشد چه داند کسی

که گوهر فروش است یا پیله ور

* * *

برخی شاعرانیکه از قلم مولانا خسته بازمانده بود مایل هروی با مشورت نویسنده در اخیر این کتاب افزوده و آنها را معرفی داشته است.

یادی از رفته گان به جای خودش اثریست ارزشمند؛ که تعدادی از شاعران معاصر زبان دری به شیوه سلیس، روان و عام فهم در آن معرفی گردیده است.

و برای و پژوهشگران مآخذ خوبی خواهد بود. اما اثر به شکل نقا دانه و تحلیلی به رشته تحریر در نیامده به تائید قول مرحوم مایل هروی: ((مولف از شیوه تذکره نویسان پیشین استفاده برده و راه شانرا در پیش گرفته است این اثر پایه و مایه ایست برای نویسنده گان شعر دوست و شعر فهمیکه بعداً به میدان می آیند و در عصر آنها نقادی رواج پیدا میکند و مردم وسیع الصدری عرض اندام میکنند و برخود نقد را هموار میسازند.))[*]

از خوانش سطور بالا چنین برمی آید که در آنوقت برای نقد آثار زمینه مساعد و هموار نبوده و کتاب مذکور از قلم ناقدان باز مانده و به نشر رسیده است. قابل یاد کرد اینکه روانشاد مولانا خسته مطالب را یا از روی نسخه های خطی و چاپی برداشته و یا خود به جمع آوری آن همت گماشته رنج سفر برده سعی و تلاش نموده تا همچو اثر با ارزش از خود به جا گذاشته است.

ج: دبیرستان بلخ:

روانشاد مولانا خال محمد خسته در این اثر خویش به تعداد ۴۹۰ تن علما، مشایخ، سخنوران و دانشمندان بلخ باستانرا تا این عصر به ترتیب الفبا در چهار بخش ۱- علما و مشایخ کرام ۲- علما و شایخ دوران ۳- یادی از سخنوران پیشینه ۴- سخنوران معاصر منطقه بلخ را معرفی داشته اند.

یک نسخه تایپی این اثر در کتابخانه اکادمی علوم موجود است امید روزی حلیهٔ طبع را به تن نماید.[۴]

---

* - مولانا خال محمد خسته، یادی از رفته گان، مطبعه دولتی، کابل: جوزا ۱۳۴۴ هـ ش تقریض مایل هروی.

د: نفوذ دانش:

در این کتاب سخنوران دری زبان نیم قارهٔ هند معرفی گردیده است. کتاب مذکور را در سال ۱۳۴۵ هنگامیکه خسته در شهر دهلی مقیم بودند به رشته تحریر در آورده اند.

به استناد از مجلهٔ خراسان یک نسخه قلمی آن در آرشیف ملی موجود میباشد که تا حال اقبال چاپ نیافته است.(۵)

هـ: کارستان بلخ:

این اثر مرحوم مولانا خسته مکمل بخش چهارم دبیرستان بلخ می باشد اثر مذکور به گونه دست نویس در آرشیف ملی موجود بوده تا فعلاً چاپ نگردیده است.(٦)

و: خطاطان:

این رساله مولانا خسته شامل معرفی (۹) نفر خطاط کشور بوده و یک نسخه خطی آن در کتابخانه اکادمی علوم موجود است. که به منظور ارج گذاری از سیمینار سی ومین سالروز وفات مولانا خسته از طرف اکادمی علوم افغانستان به اهتمام تصحیح و مقدمه محترم سرمحقق محمد آصف گلزاد افزون به معرفی زنده گی نامه سید عطا محمد شاه خطاط به قطع و صحافت (۲۲×۱۴) شامل ۸۷ صحفه به تعداد (۵۰۰) جلد در بهار سالروان طبع گردیده است که امروز توزیع و در اختیار اشتراک کننده گان محفل قرار داده شد.(۷)

در مقدمه کتاب میخوانیم که مرحوم خسته خود خطاط بوده رموز خط نویسی را ابتد از پدر فرا گرفته و بعد در هندوستان نزد عبدالغنی یا قوت رقم دهلوی زانوزده دو نوع خطاطی نسخ و نستلیق را فرا گرفت و شاگردان زیادی را در این عرصه تربیه و به وطن تقدیم نموده است.

سعی و مجاهدت مهتمم با اضافاقی مانند چاپ تصاویر و نمونه های خطی و معرفی سید عطا محمد شاه خطاط به غنامندی این اثر افزوده و آنرا پربار تر ساخته است. که با اغتنام از فرصت موفقیت های مزید از بارگاه ایزد متعال برایش خواهانم.

ج: تذکره خوشنویسان:

محترم واصف باختری این اثر را مربوط به مرحوم مولانا خسته میداند اما پژوهشگران در مورد نسبت این اثر به مولانا خسته اشارتی نکرده اند.(۸)

در فرجام یاد کرد اینکه تحصیلات مرحوم خسته خصوصی بوده وی غرض کسب و فراگیری دانش کمر همت بسته و رنج سفر برده در مدارس و مساجد علم آموخته و آموزشی دیده است. موصوف زبانهای عربی، ترکی، دری و اردو را میدانست و تکلم میکرد.

مرحوم خسته به قدر توان سعی و مجاهدت نموده زحمت کشیده و آثاری از خود به جاگذاشته است که نزد ما قابل قدر و تکریم است. روانش شاد و یادش گرامی باد.

فهرست منابع:

۱ - پوهاند دکتور جاوید، مجله کتاب بحثی در مورد تذکره نویسی خسته، شماره سوم. میزان و قوس سال ۱۳٦۲ ص ص ۱۴۰-۱۴۵.

۲ - مولانا خال محمد خسته، معاصرین سخنور، مطبعه دولتی، سال ۱۳۳۹ هـ ش.

۳- مولانا خال محمد خسته، یادی از رفته گان، مطبعه دولتی، جوزای ۱۳۴۴ هـ ش.

۴- سر محقق محمد آصف گلزاد، مجله خراسان، ((مولانا خال محمد خسته و آثار او)) شماره ۴۹. جدی و حوت سال ۱۳۸۱ ص ص ۹۵-۹٦.

۵- همانجا ص ۹۵.

٦- همانجا ص ۹٦.

۷- مولانا خال محمد خسه خطاطان تصحیح، اهتمام و مقدمه از سرمحقق محمد آصف (گلزاد)، مطبعه آزادی، بهار سال ۱۳۸۳.

۸- سر محقق محمد آصف گلزاد، مجله خراسان، ((مولانا خال محمد خسته و آثار او)) شماره ۴۹ سال ۱۳۸۱ ص ۹۸.



((جهانا همانا فسوسی و بازی
که برکس نپایی و باکس نسازی))
((شهید بلخی))

معاون محقق محمد فاضل (شریفی)

شکوایه در اشعار مولانا خال محمد خسته

از دیر باز بدینسو، تعاریف گوناگونی برای شعر ارایه شده است که از دید نگارنده، موجه ترین و زیبا ترین تعریف از این هنر برتر را همانا فرزند بزرگ اندیش و افتخار آفرین بلخ، ارایه نموده است.

خداوند گار بلخ، مولانا جلال الدین محمد، در تعریف بلند بالایی که از شعر دارد، چنین آورده است:

((خونم چو میجوشد، منش از شعر رنگی میدهم))

(مولانا جلال الدین محمد بلخی)

و یقیناً که برتر ازین، نمی شود تعریفی ارایه نمود. و خود، شعر نیز، چیزی نیست به جز از، جوشش رنگ خون سراینده اش، و شعری ماندگار خواهد بود و دلنشین که حال و هوایی داشته باشد، از اندرون نهانخانهٔ دل آفرینندهٔ آن، و هرگاه چنین مشخصه یی را از شعر جدا نماییم، پیداست که لطف و گیرایی را از

آن زدوده و بدر کرده ایم، آنگاه شعر ما، تنهای، تنها نظمی خواهد بود و دیگر هیچ...

با جستاری گذرا در آثار و اندیشه های برین مولانا خال محمد خسته، در می یابیم که درونمایهٔ بخش اعظمی از آثار منظوم و منثور این سخنور و سخن سنج فرزانه و بینشمند، به ویژه در اشعار شیوا و ماندگار وی، در پهلوی ابعاد بعضاً تامل بر انگیز دیگری که دارند، انباشته است، از شکوایه های دردبار و اندوه زا؛ اما این اندوه و شکوه، شکوه و فریاد خود مولانا خسته از برای شخص خودش نیست؛ زیرا او برای خودش زنده گی نمی کرد و نوحه اش از برای این نیست که چرا به جاه و مال و مقامی دست نیافته است. بل بیشترینه اندوه وی، اندوه حسرتبار اکثریت خاموش جامعه یی است که در آن بی عدالتی و فقر و فساد و تبعیض و خیره سری زورمندان وزر اندوزان به شکل آزار دهنده یی مشهود بوده و جلوه نمایی میکرد؛ پس رنگ جوشش خون خسته، رنگی است از جوشش خون همهٔ همزاده گان مظلوم وی، و سروده های حزن آورش نیز آینهٔ تمام نمایی است از روزگار آشفته و نا سپاس در سرزمین پر از حسرت وی.

با اندک درنگی روی خط باورهای سیاسی، فرهنگی و..... خال محمد خسته و فراز و نشیب های رنج آور زنده گی این شاعر شهیر و متفکر روشن ضمیر، می بینیم که وی، درد بسیار کشید و زجر بسیار دید تا اندیشه های متعالی و روشنگرانهٔ خویش را در متن جامعهٔ پر از اختناق و جبر زدهٔ افغانستان متبارز سازد و هم بدینجهت است که تم اصلی بیشتر سروده هایش را شکوایه تشکیل میدهد و عصیان بر ضد بدکنشتی‌ها و بداندیشی ها که ((اگر پژوهش خود را به همین شیوه و نحوه در تاریخ دنبال کنیم، بدون شک، چهره های رنجدیدهٔ زیادی را خواهیم یافت که بخاطر آگاهی شان از حلقه ایکه بدان منسوب بودند، بیرون رانده

شدند و یا در نازلترین سطح زنده گی قرار داده شده اند؛ تا نقطهٔ عبرت برای کسانی باشند که می خواهند از آگاهی و دانش خودگامی به جلو بردارند.))(۱)

خسته نیز از زمرهٔ پیشگامان و راد مردان نستوهی بود که به سرنوشت رقت انگیز و زجر آور ذکر شده، گرفتار آمد، این مرد متین و شهیم، درست سی سال بخاطر آزاد اندیشی و تفکر ارزندهٔ خود رنج برد و ستم کشیده، به تعبیر خودش سرسان زیست و پریشان ماند:

ای فلک اینگـــونه سرسانی نصیب من چـــرا

غیر پـــابر جـــای در کوی حبیب من چـــرا

رودهد از قـــوت دردم بـــه چند انیکه ضعف

آنقدر غـــافل زحـــال من، طبیب من چـــرا

تـــاکـــجا کلفت نصیبی ایـــن مـــن افتاده را

راحتی بـــاری نمی افتد قـــریب من چـــرا

از چـــه دارد آشـــنا بـــا مـــا سربیگـــانگی

می بـــرد برسر به عکسم بارقیب من چـــرا

مـــرغ شبخوان را ببایستی به گلـــشن آشیان

در قفس فـــرمود بـــال عندلیب من چـــرا

قافیه دشوار و مضمون مشـکل و ســاده سخن

قـــابل تحسین نباشد پس ادیب مـن چـــرا

گرچنین گویم سخن خسته سخن سنجان دور

در سخن یا بند انفاظ غـــریب من چـــرا [۲]

گفته اند: ((که شعر نمایندهٔ عواطف و احساس رقیق انسان متفکر است.))(۳) بناءً احساسی رقیق خواهد بود و متفکرانه که توأم باشد و آمیخته با جهانبینی مشخص و دید واقع گرایانه اندرباب مسایل گونه گون، اعم از سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و..... که خسته را نیز با در نظر داشت جهانبینی منحصر به فرد و دید موشگافانه یی که از محیط پیرامونی خویش دارد، باید از جمع شاعرانی دانست، روشن نگر، بلند اندیش و رسالتمند، بدین سبب است که او را همواره دردمند می یابیم، شاکی و عاصی:

بسا عــــمری بسر انجام شد من بی سر انجامم
جهانی کــام دل را یافت من آن شخص ناکامم
ملو برمن سخن بی روی جانان از می و مطرب
کـــه شهد عیش از غم می نماید، زهر از کامم
نباشد چـــون به این بودن به بی آرامیم خویی
زفـــریادی کـــه دارم میرود از خویش آرامم
بـــه بـــرج عقربست امروز ماه بخت من شاید
زهــــــر سونیش می آید، اگرچه نیش آشامم
بـه کنعان فــــراق از مصرامید من ای یوسف
چـــه شد آخــر بشیری می نیارد از تو پیغامم
بــــاین خواری سزد انگشت پایم خارپا گردد
شود نشتر اگـــــــر هر موروا باشد به اندامم
.... تا آخر (۴)

آزاده خواهی و راست گویی از خصلت های بارز خسته بود و هم ازین روست که به دردسرهای بسیاری گرفتار شد امید و این خود زمینه یی است برای ایجاد شکوه در آثار وی.

خال محمد خسته بعد از مبارزات خسته گی ناپذیر توانست در دورهٔ هفتم شورای ملی به نیابت از مردم شهر مزار شریف به شورای ملی راه یابد: ((در برج حوت سال ۱۳۲۷ از ولایت بلخ وارد پارلمان گردید... و با برخورداری مصؤنیت پارلمانی و اتکابر مسوولیت وجدانی به دفاع از حق و عدالت قامت بر افراشت، عمال فتنه گر و استفاده جوی حکومت وقت خسته و امثال وی را مانعی در مسیر خویش دانسته، در اندیشهٔ دور ساختن وی از راه خویش گردیدند... و جالب اینکه در سن پنجاه سالگی به خدمت عسکری جلبش نمودند و..)) (۵)

دورهٔ وکالت خطیر او در شورای ملی، برای هر کسی که می خواهد سخنگوی واقعی مردم خویش بوده و انعکاس دهندهٔ آلام و مصایب آنها باشد، سخت آموزنده است و رهگشا، خسته ((در دورهٔ وکالت خویش، (شجاعانه و مقاوم) از منافع اکثریت تودهٔ زحمت کشی پاسداری می نمود.))(٦) و طبیعی است، کسانی که مخالف این منش راستین و انسانی وی بودند و از جانب خسته وسایر هم اندیشان وی به نسبت روشنگری هایش به ستوه آمده بودند، هر آن در پی تخریب و تجرید وجههٔ ملی و مردمی اش می کوشیدند، با مکر و نیرنگ در صدد شدند تا سازشی علیه وی تدارک بینند و همان بود که: ((دیوانهای اشعار وی را زیر وروکرده تا به این بیت رسیدند:

حق بصد حجبت و برهان نکند عرض وجود

تا به ارباب عمائم رگ گـــردن باقیست (۷)

* * *

کج اندیشان بدسگال هنگام دریافت بیت ذکر شده و با سوء استفاده از پایین بودن سطح ذهنی جامعه بیت ذکر شده را به گونه یی تعبیر کردند که گویا: منظور خسته از ارباب عمائم علمای دین میباشد و تا سرهای آنها بریده نشود،

مشکلات کشور رفع نشده و حقایق آشکار نمی گردد و سپس آنها ((موضـوع را به دارالعلوم عربی کابل رجعت دادند و بین اساتذه نیز ذهنیت منفی تولید گردیـده بود، زیرا آنقدر به ادبیات دری و اصـطلاحات آن آشـنایی نداشـتند. بـرای اینکـه متعلمین را بـه نبـال خودهـا بکشـانند، موضـوع را در صـنف هـای بـالاتر عنـوان کردند ..)) (۸) و اما خسـته بـا وجـود همـه ناملایمـات کـه دیـد از پاننشسـته و مقاومت نموده، باور داشت که:

زنده گی مــــرده دلان و حیوانات یکیست
هستی بی خبر از خویش و جمادات یکیست
ای پسر خـــون برادر چه خوری باده بنوش
زان کـــرامات گذرکن که بطامات یکیست
مـــا همان صـــاف دل و درد کـشانیم به ما
صـــوفی خـــانقه و انـــد خـــرابات یکیست
مطـــرب از پـــردهٔ اخـــلاص نـــوایی بردار
کـــاین مقامیست به گفتار و اشارات یکیست
خسته آنـــرا کـــه بـــود پرده پندار به پیش
سکـــنات و حـــرکاتش به مقامات یکیست(۹)

* * *

از علل و انگیزه های دیگر کثرت شکوایه در اشـعار، یکـی هـم دوری از وطن می باشد، خسته حدود چهار ده سال از عمر عزیـزش را دور از یـار و دیـار، در محیط غربت به سر برد و ((گویا یکی از ستمهایی که زمانه بر خسته روا دیده، (دور ساختن او از دوستان است) دوری از کشور او را همچو موریانه می خورد و نا آرامش میدارد:

جـایی کـــه درو آمـــده بودم به دل شاد

رفتم بـه دل غمزده اکـــنون، بدر اکـــنون

* * *

شد کــــــوه صفت خسته کنارم وطن غیر

افسوس ازینگونه کشادن کمر افسوس(۱۰)

* * *

قابل یاد آوری است که وی همچنـان، در نامـه هـای فـراوان بـه شـعرا و دانشمدان کشور ارسال داشته که بوی فراق و دوری مـیهن از آنهـا بـه شـام مـی رسد، به گونهٔ نمونه به ابیات ذیل توجه شود:

در مــــرغـــزار دهـــــر من آن صید لاغــرم

سهواً گـــهی بـــه خـــاطر صیاد نگـــــذرم

صد بــــار رفته، کــعبهٔ مقصود گــــم کند

بــــاالفرض اگـــــر ببندی بـــه بـــال کبوترم

گـــم گشته در غـــریبی ام امـــروز آنچنان

در عـــالم وجـــود کـــه غـــقای دیگـــرم

زان قـــوم کس نـــدانـــد من در کجاستم

می برد سجده پیش و پس از شیر مادرم(۱۱)

* * *

به گونه یی که از فحوای برخـی از نامـه هـای خســته کـه از هندوســتان، عنوانی دوستان و خویشاوندانش به کشور ارسال نموده است، بر می آید؛ کـه در محیط هند او به تنگدستی های آزار دهنده و فقرمالی شدید مواجه بوده است.

نـــه زر دارم نـــه بـــابخت سیاهم هند مـــی سازد

کجا زین ملک گریزم که پای کیسه ام لنگ است(۱۲)

در نامهٔ منثوری که به جواب نامهٔ یکتن از دوستانش به نام قاری نیک محمد خان از بمبی به مزار شریف نگاشته، چنین آورده است: ((دوست شفقت اسلوب عم فیضه! اسلام علیکم و رحمت الله و برکاة!

از شدت انتظاری برای نوازش نامهٔ آن عزیز زمانی که مترنم به این نوا بودم:

بـه امید غـبار کـحل پیغامی تهی از نور

بره چون سرمه دان افتاده چشم انتظار هستم

* * *

که ناگاه نامهٔ بیاضش را آفتاب صبح امید و سوادش را سرمهٔ چشم تمنا توان گفت، مشتمل بر مژدهٔ سلامتی وجود مسعود و خیریت حالات سعادت قرین آن عزیز و نوازش و استفسار این غریب بود...))[۱۳]

تنگدستی، بی خانمانی و کوته نگری دولت مردان وقت، برای خسته، نهایت آزار دهنده و درد آور بوده است.

بـه چشم زر پرستان خوار وزار است آدم بی پل

دریـن آخر زمان کی در شمار است آدم بی پل

اگـر گـردد بلند از فـرقدان هـم، آدم بی پل

بـه روی زرد و تـا در زیر بار است آدم بی پل

نـدارد زور بـازویـی طفـل نـو زاده

اگـر چـه در بر و بالا چنار است، آدم بی پل

فغانش می خورد مغز و نوایش می خراشد گوش

اگـر در چهچه کبک کهسار است آدم بی پل

چـه پرسی ناله اش را می رباید هوش از سرها

بـه نغمه سنجی گر رشک هزار است آدم بی پل

نــــدارد کیسهٔ زر هـــم نــــدارد زور بر زن هم

اگـــر چــــه رستم و اسفندیار است آدم بی پل

سخنهایش نـــدارد معنی چـــون کودک بی مغز

اگـــر در قصه خـــوانی نامـــدار است آدم بی پل

..... تا آخر (۱۴)

* * *

و بدین ترتیب گویی: ((همهٔ این ناگواریهـا، دوری از وطـن، پیچـاره گـی، بـی سروسامانی روزگار بیداد گریها، ستموریهای فرمانروایـان و ....دسـت بـه دسـت هـم میدهند و اورا و امیدارند تا از پریشانی خود بشکوهد و نارضایتی خود را از این همه بی معیاری های زمانه باز گفتن گیرد:

یـــارب اینگونه مرا از چه پریشان کردی

به جهان در به در و بی سروسامان **کردی**

بـــه کـــمالی نـــرساندی کــــه بیابم نانی

آبـــرو صرف بـــه محتاجی دو نان **کردی**

چیست نقصیر کـــه بر رسته کارم گـرهی

بکشاید نه بـــه خاخن، نه به دندان **گـردی**

یـــابده صبر و سکـــــون یا به نظر باز آور

یوسف مطلب مـــا را کـــه به زندان کردی

.... تا آخر (۱۵)

* * *

او همواره معترض و تسلیم نا پذیر در مقابـل فشـارها ایسـتاده، **بـا جبـر زمانـه** مقاومت نمود و به مثابهٔ یک نویسنده، محقق، مؤرخ، منتقد و شاعر متعهد **رسالت هـای** انسانی اش را به انجام رسـانیده و ثابـت سـاخت کـه او بـاوجود بـی **سروسـامانی هـای** روزگار توانایی آنرا دارد تا اجاق فرهنگ و ادب سرزمین هنر پرورش را گرم **نگه دارد**.

خامهٔ توانمند خسته در هر عرصه یی که جولان می نمود، ظفر مند بود وفاتح که وجود آثار متنوع اش در بخش های مختلف شاهدی است بر این ادعا و به خصوص ((در سنجش شعر ذهن وقاد داشت.))(۱٦)

خسته همانسانی که از نا ملایمات دهر خسته زیست، به همان گونه خسته بمیرد و ((مرگ خسته (نیز) مرگ اندو هباری است، نه بدان علت که او خسته مرد، زیرا هر زنده جانی می میرد، فقط بدان سبب که این مرد آزاده و وارسته در هفتاد و یک سال عمر ثمربخش خود، وقت گرانبهای خود را صرف روشن کردن فرهنگ ادب، اندیشه و تفکر این سرزمین نمود.))(۱۷) و به گفتهٔ خودش اهل وطن بعد ها قدر او را خواهند دانست؛ زیرا ما ((مرده پرست و خصم جانیم)):

اینگـــونه اگــر تازه زمن بــاغ سخن راست
بعــد از سرمن فخــر به من اهل وطن راست
آن عــاشق شــوریــده بــه گلــــزار جهانم
بـا من به همه سر که سری مرغ چمن راست
در هـــر ورقـــی خـــامهٔ من مشک فشاند
نایـــد سخن آنجا مگر از مشک ختن راست
قـــرینست نیاروده چـــو من بلـــخ و بخارا
عمریست چــو من نامده ختل و قطغن راست
بـــا ایــن همه در دیـــدهٔ اهــل وطن امروز
خواریست نصیبم کــه نه او زاغ و زغن راست
ای صیرفـــیان سخـــت ببندیـــد دکـــان ها
همسنگی خـــــر مهره کنون در عدن راست
در زنـــده گـــیم خسته تمسخـــــر بنمایند
بعد از سر من فخر به من اهل وطن راست(۱۸)

پی نوشت ها:

۱ - یاد داشت اداره، مجله کتاب، سال ششم، شماره سوم، میزان – قوس، ۱۳۶۳ ص ۴.

۲ - خنمستان، به سعی مولوی عبدالرووف، دهلی: ۱۹۳۵م، ص ۳۵.

۳ - گلزاد، سر محقق محمد آصف، ((در بارهٔ شعر))، مجله خراسان، شماره ۵۱، ص ۵۸.

۴ - خمستان، ص ۱۸۷.

۵ - گلزاد، سرمحقق محمد آصف، ((مولانا خال محمد خسته و آثار او)) خراسان، شماره ۴۹، ص ۸۷.

٦ - پیام ریاست شوؤن اسلامی، مجلهٔ کتاب، همان، ص ۱۸.

۷ - همان، ص ۱۸.

۸ - همان، ص ۱۸.

۹ - خمستان، ص ۵۳.

۱۰ - رهیاب، محمد ناصر، ((رمزحیات)) مجلهٔ کتاب، همان، ص ۸۲.

۱۱ - پاکفر، محقق محمد سرور، مولانا خال محمد خسته در هند، مجلهٔ خراسان، شماره ۵۵، ص ۹۲.

۱۲ - همان، ص ۸۸.

۱۳ - همان، ص ۹۳.

۱۴ - خمستان، ص، ۲۳۴.

۱۵ - رهیات، محمد ناصر، همان، ص ۸۲.

۱٦ - حبیب، دوکتور اسدالله، ادبیات دری در نیمه نخستین سدهٔ ستم، چاپ دوم، پشاور: ۱۳۸۱، ص ۱۹۵.

۱۷ - رحیمی، نیلاب، زنده گینامه خسته، مجلهٔ کتاب، همان، ص ۵۵.

۱۸ - خمستان، ص ۵۵.



سرمحقق عبدالله بختاني خدمتګار

پښتو، پښتنتانه اومولانا خسته

ملارستم دپنجشیرو او په مزارشریف کښې اوسېده. دوالي سردار اسحاق خان منشي و. یو وخت نوموړی والي دامیر عبدالرحمان په مقابل کښې را پاڅېد، مګر مات شو. نو خپلو نژدې همکارانو اوملګرو سره له آمو سیند څخه پورې ووت. ملارستم هم ورسره و. نوموړي ملا- چه دیوه پښتانه په سیاسي ملګرتیا او دبل په مخالفت، دوطن پرېښودوته مجبور شوی و، دپورې غاړې سیمې په ختلان کښې واده وکړ. الله پاک یوزوی ورکړ اونوم یې خال محمد شو.

څه موده وروسته، ملا رستم بخارا ته کډه وکړه اوهلته میشت شو. ماشوم زوی به یې دهغه ښار په مدرسو کښې خپل درسونه ویل، پنځه کاله وروسته، چه هلک یوولس کلن شو، دوی بلخ ته کډه وکړه اوڅو چه خال محمد پنځه ویشت کلن کیده هلته - یې خپلو درسونو ته دوام ورکاوه. هلته

دکوم ټاکلي پښتانه سره دهغه دروابطو په برخه کښې څه معلومات نه لرم. مگر څرنگه چه په هغه سیمه کښې پښتنو، تاجیکانو،اوزبیکانو او نورو قومونو، گډژوند درلود، نوطبعاً دطالب العلم خال محمد دهمزولو همسبقو طالبانو اوهم ددوی داستادانو په لړکښې یو شمیر پښتانه به هم وو.

خال محمد خسته چه په دغه وخت کښې شاعر اوخطاط هم و، دخپلو زده کړو دلوړولو لپاره دهندوستان په سفر ولاړ. دپیښور اولاهور، الله آباد اوحیدر آباد، ویراول اوگجرات، گوادر اوعلیگړه، بمبئي اوډیلي په ښارونو اوسیمو کښې وگرځید راوگرځید. په دیني مدرسو کښې یې درسونه وویل. شاعرانو سره آشنا اوپه مشاعرو کښې یې برخه واخیستله. نژدې لس کاله یې هلته تیر کړل. ((خمستان)) او ((رمزحیات)) یې چاپ کړ. نور خو نور له یو شمیر پښتنو سره یې دوستي او روابط ټینگ شوو.

مولانا خسته، په خپلو درسونو او ادبي اوشاعرانه روابطو کښې مصروف و چه اعلیحضرت محمد نادرشاه دافغانستان پادشاه له پاریس نه هندوستان ته ورغی. دهغه دهرکلي لپاره مولانا خسته دوه ښکلي قصیدې لیکلې دي. (خمستان — ۷-۲۸۳مخ)

لکه چه وویل شوو، مولانا خسته سر بیره پر پیښور، دهند دنیمې وچې په سیمه کښې هم، دمدرسو له ډیرو پښتنو استاذانو اوشاگردانو سره آشنا، دوست اومحشوررو.

په تېره بیا د ډیلي دفتحپوري مدرسې له نایب صدر مولوي محمد شریف الله صاحب سره یې روابط ډېر نژدې وو. دغه دیني عالم او مدرس، په ختِه یوسفزی پښتون و اومولانا خسته له نوموړی سره، په ذکر شوي مدرسه کښې زیاته موده درس ویلی دی. هغه دمولانا خسته پالنه کوله او ده دهغه لازم احترام. دهمدې متقابلو درناویو څرگندوی هغه منظومې دي چه مولانا خسته، وار په وار، دمولانا

شریف الله ددریو زامنو: احمد خان اشتیاق، حامد خان مشتاق او حمید خان دزیږیدنو په ارتباط، دولادت دتاریخ دقطعو په ډول لیکلی (۱۹٦– ۲۱۵ مخونه) او په هغو کښې یې، په عین حال خپل ارادت او اخلاص دې کورنۍ ته څرګند کړی دی.

داحمد خان دزیږیدو دتاریخ په قطعه کښې یې دنوموړي ماشوم مورني اوپلرني نسب ته داسې اشاره کړې ده:

شامی زایي ونیک پخیلی [۱] زمادراست

یـــــوسفزائي به قوم بودهم زقبله ګاه

مولانا خسته یوه یودیرش بیتي منظومه د (اندرز جهت برادر عزیز وافر تمیز مولوي محمد ابراهیم قاضی زاده بونیری) تر عنوان لاندې لیکلې اوخصوصاً په هغې کښې نوموړي بونیری پښتون مولوي ته داسې یادونه لري:

بپرور سرزمینی را که د رآغوش پروردت

که افتی هر قدم ازقوم دور آواره تر باشی

* * *

تـــــو ازقومی وقوم ازتست درامروز و در فردا

بشرط آنکـــــه ذی رای وخرد علم وهنر باشی

توبی پیرو به آن قومی که عالم را مسخر کـــرد

نشاید اینقدر غافل زفیض بحروبرباشی. (۲۸۸ مخ)

* * *

مولانا خسته دمولوي عبدالسلام قندهاري دوفات او دمولوي پردل قندهاري دماشوم زوی دوفات دتاریخ بیلې بیلې قطعې لیکلې دي اوله نوموړو سره یې غمرازي کړې ده.

---

(۱) – ندانستم که این کلمه "نچیلي" است ویا پخیلی " و معنای آن چیست؟

هغه له ډيلي څخه، وطن ته دپيښوري مولوي عبدالحق دورتګ په باره کښې له ميني اومحبت څخه ډکه منظومه لري او له لاهور پوهنتون څخه، د ((مولوي فاضل)) په آزموينه کښې دپيښوري مولوي محمد ادريس په لومړۍ درجه دبرياليتوب له امله يې دمبارکۍ نظم ليکلی دی چه په هغه کښې وايي:

نجيب زاده عــــالی گهرخجسته صفات
مــــطاع خسته ومخـــدوم قوم افغانست
حسب کـــه خوبئ ذاتيست ازکمال وهنر
بـــاوزمـــبدا فـــياض گشته ارزانست
چه پرسی ازنسب او کـــه خوبئ آبا است
رساند رشته بسرتاج نوع انسانست.[(۲۸۷م مخ)]

* * *

او داسې نور او نور پښتانه دمولانا خسته دوستان وو.

په دې برخه کښې بايد ووايو چه د ډيلي دقطب آباد دمهرولي په قريه کښې دحضرت خواجه قطب الدين بختيار کاکي ((رح)) (۵۷۵- ٦۳۳هـ ق) مزار دی. دغه ولي الله يو بزرګوا رعارف فاضل اودپښتو شاعر تيرشوی دی. سليمان ماکو ((رح)) په تذکرة الاولياء اونعمت الله هروي (رح) په ((مخزن افغاني)) کښې دهغه مناقب ليکلي دي او په تذکرة الاولياء کښې دهغه يو پښتو شعر هم ثبت دی.

مولانا خسته د ۱۳۵۴هـ ق کال دربيع الاول په ۱۳مه، دنومو ړي عارف دعرس په موقع جوړه شوې مشاعره کښې خپل دغه پر شوره عرفاني ذوالمطالع غزل اورولی دی:

ای به هـــر کو يی زسودای تو صد ديوانه ای
وی به هـــرملـــکی زآشوبت دوصدويرانه ای

ای بـــدور حسن تـــوبرهرلبی افسانه ای
وزهـــوایت هر کـــــجا برزلف سوداشانه ای
ای نگـــاهت رانـــــهان د راستین میخانه ای
کس نـــــدیده درجهان مـــــانندتوجانانه ای
میتوان فهمید از هــــر لغـــزش مستانه ای
تاکـــــجا پـــــرواز دارد نشه پـــــیمانه ای
ای جـــــمالت محـــــفل رندان عالم رافروغ
گـــــرمی هنگامه هـــــر مسجد و بتخانه ای
خط وخالت مرغ جان ازجلوه ای سازد اسیر
آفـــــــرین صد آفـــرین بادا به دام ودانه ای
نقد جـــان عشق غیور آورده دربـــــازارحسن
ای خـــــدا: عــــزقبولی بـــاد بربیعانه ای
ای به پیش موی ورویت بردرید ودرگسست
بـــــرهمن ویدی وزاهـــد سبحهٔ صددانه ای
ازســـــلاح زهـــــد نتوان برسرمیدان شدن
مشرب رنـــــدانه بـــــاید باچو توفرزانه ای
خسته هم ســـردر هوا رفته بمهرت ذره است
ای بگـــــرد شمع رویت عـــالمی پروانه ای [۱]
(۱۴۸م مخ)

* * *

په هندوستان کښې دزده کړو تربشپړولو وروسته، ددیني علومو یودانشمند، ماهر خطاط، تکړه شاعر اود ټولنیزفکر اونظر خاوند، مولوی خال محمد خسته، په ۱۳۱۵هــ ش کال وطن ته ستون شو. ترده یوکال دمخه،

(۱) – مصرع طرح.

دمومندو دآزادو قبایلو دسره کمر اوسیدونکی مولوی عبیدالله صافی هم، دخپلو دینی زده کړو دترسره کولو څخه وروسته مزار شریف ته تللی و. هلته وزیر محمد گل خان مهمند دشمالي ولاياتو تنظیمیه رئیس و. مولانا صافي ورته پیشنهاد وکړ چه باید هلته ددیني علومو یوه منظمه مدرسه جوړه شي. تنظیمیه رئیس دا وړاندیز ومانه، مگر له مرکز څخه ردشو. نو مولانا صافي، دوزیر صاحب په ملاتړ، ملاوتړله اوپه ۱۳۱۵هــ ش کال کښې يې دحکومت له چوکاټه بهر، د ((اسدیه)) په نامه مدرسه جوړه کړه. دشمالي ولاياتو په ټولو سيمو: میمنه، شبرغان، بغلان، کندز، سمنگان، تخار اوبدخشان په خلکو وگرځید او بسپنه يې را ټوله کړه. تاجرانو په خپلو تجارتي خالصو گټو، زمکوالو پرماليې او دپنبې دخرڅلاو پرپیسو، دمدرسې دبسپنې په نامه، په دايمې توگه ، یو څه فیصدی ومنله. څینو به نغدې پیسې هم ورکولې.

مولانا صافي ددغه مالي فونډ پربنسټ، دمدرسې لپاره دفتر، بودجه اوتشکیلات جوړ کړل پوه اورسیدلي مدرسان يې ورته پیدا اومقرر کړل.پخپله دمدرسې مدرس اوسرمدرس شو. نورلومړني مدرسان يې مولوي خواجه محمد دچغدې ، مولوي خال محمد خسته، قاری محمد هارون بخارا يې او د دراز چشمهٔ آق قو بروک مولوی رحمت الله و. ددغو رسیدلو عالمانو په هلو ځلو اوتوجه به مدرسه په لوړه علمي سویه چلیدله.

په مدرسه کښې دسیمې دټولو اوسېدونکو: پښتنو، تاجیکو، اوزبکو، ترکمنو ا و نورو قومونو شاگردان شامل شوي وو.درسې نصاب يې دکابل دعربي دارالعلوم په شان وو. مگر دې سره ، دعصري ښوونځینو مضامین دفارسي اوپښتو ژبو دلیک لوست په شمول، هم پرې زيات شوي وو.

دپښتو استاذ مولوي صالح محمد و. مولانا صافی هم سر بیره پر نورومضامینو دپښتو اومولانا خسته سر بیره پر نورو مضامینو دفارسي درس هم ورکاوه.

دملي وحدت په دې خوشګوراه، روښانه، ديني، علمي فضا کښې، مولانا خسته شپږ کاله ددغې مدرسې مدرس و. ترهغه وروسته هم په مزار شريف کښې اوسيده اوطبعاً داسديه مدرسې له استادانو اوشاګردانو سره يې ناسته ولاړه او روابط وو.

مولانا خسته د ۱۳۲۷هـ ش کال دحوت په مياشت، دملي شورا په اوومه دوره (۱۳۲۸-۱۳۳۰هـ ش، کښې دمزار شريف دخلکو له خوا داولسي جرګې دوکيل په حيث انتخاب او کابل ته راغی. دشورا دغه دوره زمونږ دهيواد يوه مشهوره شانداره مهمه سياسي دوره ده.

په دې مهال، دهيواد په سياسي فضا کښې د دموکراسۍ او آزادۍ ورمه چليدله. دويښ زلميانو حزب، چه په ۱۳۲۵هـ ش کښې تاسيس شوی و، مولانا صافي يې منشي او داسديه مدرسې يو شمير شاګردان يې غړي وو. دلته په مرکز کښې دمير غلام محمد غبار په مشرتوب دوطن حزب او د ډاکټر عبدالرحمن محمودی په مشر توب دخلق حزب تاسيس شوی اوفعال وو. ددغو نومورو حزبونو مشران له کابل څخه، د ويښ زلميانو يومشر ګل پاچا الفت له جلال آباد څخه او زيات شمير روښانفکران، پوهان اوليکوال دهيواد له ګوټ ګوټ څخه پارلمان ته ورغلي وو.

په دې کښې شک نشته چه مولانا خسته يو ديني، علمي، فرهنګي شخصيت و، دسياسي تولنيز فکر خاوند هم و. خو زه نه پوهيږم چه په دغه مهال کښې نوموړی رسماً په کومه سياسي ډله ټپله کښې شامل واو که نه؟ دومره ويلی شم چه هغه دوخت دروښانفکرانو په محافلو کښې دقدر، عزت او درناوي سره مخامخ سړی و. په دې لړ کښې، له استاد ګل پاچا الفت سره يې تګ راتګ اوناسته ولاړه هم وه. زه پخپله، دلومړي ځل لپاره، په همدې دوران کښې، داستادالفت په کور کښې، له مولانا خسته سره آشنا شوی يم.

ښايي، په هند، مزار شريف اوکابل کښې، له پښتنو پوهانو اوليکوالو سره دمولانا خسته دوستي، همکاري او روابط، بې تاثيره نه وي چه نومورې دوکالت ددورې له پای څخه ديارلس کاله وروسته، له پښتو ټولنې سره رابطه ساتي او داسلام دتاريخ ديو مهم، موثوق علمي کتاب سيرة النبي (ص)، دپښتو ترجمې خطاطي کوي.

ددغه معتبر کتاب مولف علامه سيد سليمان ندوي اومترجم مولانا عزيز الرحمان سيفي دی. مولانا خسته ددغه غټ کتاب ددرې ټوکونو، چه هره صفحه يې دپنځلس سانتي مترو په اوږدوالي شل کرښې لري، په دې ډول خطاطي کړې ده:

۱- څلورم ټوک – د ۱۳۴۳هـ ش کال چاپ – ۷۰۵مخونه.

۲- پنځم ټوک، د ۱۳۴۶ هـ ش -- -- ۴۱۶-.

۳- شپږم -- -- ۱۳۴۹ -- -- ۶۳۹ --

ټول: ۱۷۶۰مخونه.

يعنې: نژدې ددولسو کلونو په موده کښې، اوه لس سوه شپېته لوی مخونه، دمولانا خسته په ليک ليکل شوي دي چه دپنځم اوشپږم ټوک په سريزو کښې دپښتو ټولنې رئيس پوهاند صديق الله رښتين دنومورې دغه دقيق هنرمندانه کار اوزيار ستايلی، مبارکې يې ورته ورکړې او دخدای پاک له درباره يې ورته زيات توفيق غوښتی دی.

دسيرة النبی د ذکرشويو ټوکونو، دترجمې، خطاطی او چاپ په دغه ټوله موده کښې، زه دپښتو ټولنې مسلکي غړی او پر دغو فعاليتونو حاضر او ناظر وم. دمولانا خسته پراخه حوصله، په دقت کار اوزيار او له موضوع سره مينه اوعلاقه مندي په ډيرو ستاينو ارزي.

نومورې ته ، دهغه وخت دمقرراتو له مخه، ددې ارزښتمن کار، ډيره ناڅيزه حق الزحمه ورکول کيده، مګرهغه به، اصلی کارته ترحق الزحمې لوړ ارزښت ورکاوه.

مولانا خسته به دکتاب له مترجم، مولانا سیفي څخه، ترجمه شوې پاڼې اخستلې، په کور کښې به یې خطاطي کولې. بیا به یې پاڼې راوړلې. کله کله به مولانا سیفي ورته پاڼې وړلې او راوړلې. ځکه چه د دواړو کورونه سره نژدې وو. پښتو ټولنې ته، دمولانا خسته ددې منظم تګ په دوران کښې، کله کله به ماته هم موقع میسره شوه چه هغه محترم دانشمند ته دسلام او احترام هدیه وړاندې کړم. یوڅه شېبه ورسره کښېنم اوله محضر څخه یې پند او خوند واخلم.

ما په هغه وخت کښې هم، خپلو دوستانو ته ویل او اوس یې هم وایم:

پښتو ژبې ته، دمولانا خسته یوازې همدغه خدمت، هغو اوزګار خیلو ته چیلنج دی چه دپښتو یا فارسي ژبې دمینې ډېره په سینه وهي، پریو اوبل اعتراضونه کوي، مګر پخپله، دمولانا خسته دکار ددغه حجم (۱۷٦۰لویو مخونو) په کچه، دپښتو یافارسي آثارو لیکلو ته او یا یې لوستلو ته، ځان له لایعنی مصروفیتونو څخه نه اوزګاروي: ان تردې چه په سګرټو پیسې لوګی کوي خو په یو پښتو یافارسي کتاب باندې پنځه روپۍ نه ورکوي. نو راځئ چه ووایو:

دخدای رحمت شه دعلم او فرهنګ پر رښتیانیو خدمتګارانو!

کابل ښار — خیرخانه.

د۱۳۸۲ دکب ۱۸مه.



رضوانقل تمنا

مولانا خسته و ژورنالیزم

مولانا خسته از بدایع روز گار خود بود او نویسنده توانا، شاعر شرین کلام، سخنور قوی و پژوهش گر پر کاری بود که چون ستاره تابناکی در آسمان ادب ما درخشید؛ اما خوب درخشید. پدرش را که مرد زحمت کش و کار دانی بود ملارستم میگفتند. ملارستم از اهل افغانستان بود و او در تربیت فرزندش (خسته) و تشویق او به اکتساب علوم و فنون نقش خاصی داشت. خسته مبادی علوم و هنر خطاطی را از پدرش آموخت.

ملارستم پدرخسته وقتی سردار محمد اسحق خان والی مزار شریف بود در سلک منشیان او انسلاک داشت آنگاه که سردار محمد اسحق علیه امیر عبدالرحمن قیام کرد درپایان یک نبرد رو یاروی طرفداران امیر غالب گردیده و شکستی به طرفداران سردار محمد اسحق داد که پدرخسته هم در زمرهٔ آنان بود

بسوی بخارا عزیمت نمود و در ختلان رحل اقامت افگند و به زنده گی خود در آنجا ادامه داد.

ملا رستم بعد از گذشت مدتی درختلان با دختری از اهل آندیار ازدواج کرد که ثمره آن همین مولانا خسته است.

ملارستم پدر مولانا خسته بعد از اقامت پنجسال در سرزمین فیاض بخارا به قصد سکونت در شهر مزار شریف راهی ولایت بلخ گردید و در آنجا جهت کمک به اعضای خانواده خود به امور زراعت و دهقانی پرداخت و تکفل پدر و مادر خویش را بعهده گرفت.

خسته ده ساله بود بقول خودش که آغاز به شعر سرودن کرد؛

بده در شعر گفتن کـــردم آغـاز   بسال پانزده گشتم سخن ساز

به بیست و پنج گردیدم سخن سنج   فلک پیما شدم اندر سی وپنج

* * *

قرآن مبارک را ازبرکرده به تحصیل نزد علمای وقت شتافت، خسته چون ساحه پرواز خود را برای آموزش علوم و فنون و محیط زندگی اش تنگتر میدید بنا در سال **۱۳۴۱** به کشور هند عزیمت نمود و در حضور اکابر و علمای متبحر آندیار به تلمذنشست و آنچه را که در تکامل شخصیت او در زنده گی بعدی اش ضروری بود آموخت و رنجهای فراوانی را در کسب علوم و فنون متقبل گردید شهر ها و روستاها را گشت و گذارمیکرد تا مگر گم شدهٔ خود را که در فراگیری علوم معقول و منقول او را یاری کند پیدانماید نخست در اسلام آباد، بمبی وحیدر آباد و گودهرای لاهور رفت و از پشاور، گجراد، علیگر و دیگر نقاط دیدنی هند دیدن کرد و با دانشمندان بزرگ، شاعران و سخنوران آنجا رابطه گرفت و از مولانا نورالحق دیوبندی اخذ علم حدیث کرد و در دهلی بخدمت عبدالعلی یا قوت رقم دهلوی شتافت و فن خط نویسی و خوشنوسی را از حضور

او اکمال کرد و بعد بوطن بازگشت. خسته کتابها و رسایل متعددی را تالیف نمود و آثار متعددی را از خود بیاد گار گذاشت که کتاب ها و رسایل متذکره او در حلقه های علمی و ادبی کشور دست بدست میگردد و ارادتمندان و اهل معنی از آن کسب فیض میکنند.

تعداد نوشته های این مرد خردمند به (   ) میرسد که بعضی چاپ و برخی از آن چاپ نگردیده است تالیفات او به شرح آتیست:

۱- یادی از رفتگان مشتمل بربیوگرافی عده یی از شعرای کشور.

۲- معاصرین سخنور

۳- عقد ثریا

۴- منتخب الزمان.

۵- دو دیوان شعری او به نام خمستان و رمزحیات در هند بطبع رسیده است.

٦- دبیرستان بلخ.

۷- نفوذ دانش.

۸- رساله خطی؟

۹- ضرب المثلها.

۱۰- موسیقی دانان.

۱۱- حقیقت آثار.

۱۲- خطاطان قرن ۱۱ الی ۱۴

۱۳- نفخ صور مثنوییت که مفقود شده

۱۴- یکدسته مقالات.

۱۵- انتخاب شعرای معروف قرن ۱۳ و ۱۴.

خسته کتاب ها و رسایل دیگری نیز تالیف کرده که فهارس درست آن در دسترس مانیست. مطالعه این آثار نشان میدهد که این دانشمند مبتکر و متفکر عصرما آرزو های زیادی درخدمت فرهنگ کشور داشته و باوجود ایجاد موانع و محدودیتها از تعقیب اهداف عالی و انسانی خود بازنه ایستاده است.

خسته باداشتن موهبت عظمای دانش یک سیاست مدار پخته کار و کار آگاه، سپر بزرگی در مقابل ظلم و ستم و استبداد زمان خود بود که در بیان حقایق از هیچ نوع تهدید و شکنجه نمیترسید و از روزگارانی که بعد از کسب تحصیل از هند بازگشت در مملکت خاصتاً میان دانشمندان و در داخل شهر کابل روز بروز به شهرت خود افزود.

او یک روز در کتابفروشی ابن سینا شامل کار شد و روز دیگر کتابفروشی خسته را بخود عنوان کرد و در جاده میوند اتاق کوچک خطاطی را بوجود آورده و از مدرک هنر خط نویسی و خوشنویسی و تراجم آثار به سختی امرار حیات میکرد.

خسته پیویسته میکوشید تا حوایج زنده گی خود را بدون مراجعه به این و به آن به نیروی باز وی خود – خود تامین کند چنانچه دیوان ناصر خسرو قبادیانی را به فرمایش سیدکیان پیشوای اسماعلیان بخط زیبای نستعلیق خطاطی کرد و کتب دیگری مثل سیرة النبی، لغات عامیانه فارسی و زین الاخبار گردیزیو ده ها اثر علمی و ادبی دیگر را به قلم خود نوشت که از شهکارهای هنر خطاطی او به حساب میآید.

خسته علاوه بر داشتن تبحر در علوم معقول و منقول یک ژورنالیست توانمند نیز بود که طرح یک جریده هفته وار را بنام وحدت در کابل ریخت به مشوره جمعی از ادبا و نویسندگان و با استفاده از دیموکراسی نیم بند با نشر اهداف و برنامه و مرامنامه حزبی به کار خویش پرداخت، او در نشر سلسله

مطالبی در جراید غیر دولتی هر چند که با اساسات ژورنالیزم مطابقت نداشت در اظهار حقایق و تعبیر دردهای مردم از دیگر نشریه های غیر دولتی دست کمی نداشت و او دارای هدف روشن بود.

جریده به صاحب امتیازی استاد خسته و مدیریت مسؤول خودش نشر میگردید و با موفقیت بزرگ همراه بود که میتوانست با انبوهی از مشکلات باز هم شجاعتمدانه یک قسمت غم زنده گی هموطان خود را بعهده بگیرد.

جریده وحدت بقطع ۴۸×۳۲ در چار صفحه نشرات میکرد، متن جریده بحروف ۱۲ عادی چاپ میگردید و در عناوین فرعی آن اکثر از حروف ۱۸و ۱۲ سیاه استفاده میشد، جریده وحدت که در ۳٦ شماره انتشاراتی داشته است از استقبال گرم خواندگان خود بهره مند بود متاسفانه با سلسله تلاشهای که صورت گرفت توفیق حاصل نگردید تا همه ۳٦ شماره بدست آید ولی از جناب محترم حیدری وجودی کمال شکران داریم که کلکسیون تا تمام جریده وحدت را که شمار آن از هفت نسخه تجاوز نمیکند در اختیارم گذاشت و توانستم کار تحقیقی خود را به آن بناء کنیم.

جریده وحدت هفته یک بار بروزهای دو شنبه در ریاست مطابع دولتی آن روز (مطبعه آزادی) امروزی به نشر میرسید که در صفحه اول آن عموماً یاد داشت های مدیر مسوول نشر و در باقی صفحات قطعات اشعار شعراء اعم از پشتو، دری و ازبکی خبرها و مضامین مستقل در موضوعات مختلف و قسماً خبرهای سر چوک انتشار میبافت که لابد خوانند گانی هم داشت بطور مثال:

(چند روز قبل یک لاری سمنت را یکی از مامورین بخانه خود آورده بود و پولیس مظنون گردیده سمنت مذکور را تحت نظارت قرار داده است، در شهر شایع است که این یک سوء استفاده بوده و تحت تحقیق قرار گرفته، جریده

وحدت بدون تائید و تکذیب خبر مذکور متوقع است که مقامات مربوط برای روشنی اذهان مردم در مورد توضیح بدهد.)

مهمترین مطلبی که درین یاد داشت ذکر آن لازمی به نظر میرسد طوریکه در بالا به آن اشاره شد تدارک مرامنانه جریده بود که مع الاسف با پرس و پال زیاد هنوز هم بدسترس مانرسیده، مراجعه به آرشیف ملی و دیگر اشخاص که به جمع آوری اسناد علاقه دارند این مامول بدست نیامد اما در مکاتبه ایکه بین مدیر مسوول جریدهٔ وحدت و عبدالرزاق ترکمنی ردو بدل گردیده و ما آن رامشت نمونه خروار میدانیم میتوانیم بتدارک قسمی از مرانامه جریده اتکاء کنیم.

... جملاتیکه چکیده و عصاره یک مغز متلاطم و تراوشات افکار و آرای اکثریت است من از میان همه کلمات وحدت را برگزیدم و مخواهم در اطراف آن شمع فروزان پروانه صفت بال و پرزنم. بیائید در مامول این کلمه احسن چرخ زنیم و به آن نیروی حقیقت و انرژی عمل به بخشیم. بیائید ای بندگان خدای واحد وای پیروان پیشوای واحد و کلمه احمد، دین واحد و پرچم و احد دست یگانگی و یک جهتی را دهم بیائید وحدت ملی را وحدت نظر و وحدت عمل را شعار خود سازیم. زود شوید تا مغزهای منفی و دهان بدبینی را منکوب و مقهور سازیم.

از طرف دیگر در روزگاریکه هفته نامه وحدت به فعالیت آغاز کرده بود تهیه خبرهای ملی و بین المللی بشکل موجود آن دچار بمشکلات بود و مطالب اضافی داشت ولی حالا با رعایت اساسات ژورنالیزم بر این شکل جدی نسبت و فهم آن خیلی سهل و آسان شده است چنانچه نشر دو جریده دیگر: جریده افغان ملت به امتیازی دیپلوم انجنیر غلام محمد فرهاد و مدیریت مسوول ښاغلی علی احمد ملتیار و همچنان جریده خلق به امتیازی ښاغلی نور محمد تره کی و مدیریت مسوول بارق شفیعی در هفته گذشته و هفته جاری نشر گردید. جراید مذکور که در مطبعه دولتی بحروف ۱۲ سیاه نشر گردیده دارای قطع و صحافت زیبا میباشد.

جریده وحدت که طرفدار جدی انکشاف مطبوعات مملکت میباشد انتظار دارد که جراید مذکور در راه اتحاد ملی، استقلال فکری، عظمت و تمامیت افغانستان خدمت نماید مطلب دیگری که چاپ آن به جریده وحدت ماهیت یک نشریه آزاد را می بخشد مضمونی است به قلم محمد کبیر عبرت یکتن از وکلای پارلمان چنان آغاز میکند:

من بخاطر دارم در سالهائیکه نرخ دالر ۲۲ افغانی بود اما وقتیکه به ۴۵ افغانی رسید سیر صعودی آن نسبتاً غیر محسوس بود اما همینکه نرخ رسمی دالر به ۴۵ افغانی شد یک مرتبه نرخ اشیاء بصورت سرسام آوری روبه ترقی گذاشت تا اینکه همین اکنون قیمت دالر در بازار متجاوز از ۸۰ افغانی رسیده و بالعکس ارزش پول افغانی در مقابل نرخ های مواد اولیه ارتزاقی و استهلاکی به پیمانه تنزیل کرده است که قدرت خرید افراد و اشخاص به شاخص هزینه زنده گی توافق ندارد و عین اشکال حتی بدتر از آن موجود است که مسؤولان توازن امور نرخها و قیم اجناس نتوانسته اند با گذشت ۳۷ سال به مشکلات فایق آیند. از شماره ۱۴ به بعد جریده وحدت یک سلسله خبرهایی را به چاپ رسانید، که نمایانگر احضار صدراعظم و اعضای کابینه در جلسه استیضاح شورای ملی است. و کلاء موضوعات مشخصی را از قبیل سفر صدراعظم و اعضای حکومت به ولایات کشور جهت رفع مشکلات مردم و حل مشکلات شان و همچنان تطبیق احکام قانون اساسی و جلوگیری از شیوع فساد اداری رشوت، اختلاس، تقاضای محاکمه بعضی از وزراء تفویض کار به اهل کار، پیشنهاد وکیل عبدالرشید وکیل پلخمری، اکمال شبکه های آب و برق و تیلفون در بعضی از ولایات مملکت و انسداد قاچاق بود که تصامیمی در زمینه گرفته شد و حکومت به تعهد خود درین زمینه تاحدی ایفا نمود.

حال می پردازیم بمرور سر مقاله یی از سر مقاله های جریده وحدت که در حقیقت جوهر اندیشه جریده میباشد. مدیر مسوول جریده تحت عنوان (هر که حساب بدهد) مینویسد:

دیگر عصر بیحسابی جز و تاریخ گردیده است. می بینی که جراید ملی حساب کار آنهایی را که کار گرفته ولی کار نکرده اند استفاده ها نموده اند مورد توجه قرار میدهند و حساب کارشان را نمیدهند وقت حساب است هر که باید حساب بدهد دقت کند که حساب کارش خراب نباشد، زیرا حکومت حساب میگیرد چه مطابق قانون مجبور است که به مردم یعنی نزد نماینده گان شان حساب بدهند اگر حساب موسسات خراب باشد حساب حکومت درست نمیآید و وقتی حساب حکومت درست نبود نمیتواند حساب خود را نزد ولسی جرگه بگذارند فلهذا آن که کار میکند باید بداند که مسوول است آنانیکه در دوایر دولت کار میکنند باید صمیمانه حرکت نمایند.

این بود فعالیت های اختصار آمیز استاد خسته در ساحه ژورنالیزم که با توانمندی کامل خواسته های خود و آرمانهای قیمتدار خواننده گان خود را در صفحات جریده انعکاس داده و وظایف خود را منحیث یک دانشمند مبارز سیاسی و نویسنده چیره دست سخنور توانا و مؤلف زحمتکش انجام داده و با تتعبات علمی و ادبی آثار ارزشمندی را از خود بیاد گار گذاشت. روانش شاد باد.

ماخذ:

۱ - زندگی نامه استاد خسته به قلم نیلاب رحیمی.

۲ - دانش نامه ادب فارسی ردیف (خ).


محقق عبدالصابر جنبش

((نقش مولانا خسته در دوره هفتم شورا))

روز نهم ماه می ۱۹۴۶م رادیو کابل خبر استعفای سردار محمد هاشم خان را از وظیفه صدارت عظمی به دلیل خرابی صحت همراه با خبر تعیین شدن برادرش شاه محمودخان وزیر حربیه به جای او اعلان کرد.[۱]

با آمدن شاه محمودخان در صحنه، یک رشته دگر گوینها در طرز اداره کشور پدیدار گردید که به شکستن یخها در پایان زمستان سرد طولانی شباهت داشت.

در این هنگام شاه و صدر اعظم در بیانیه های شان از دموکراسی صحبت رانده و اصلاحاتی را در این جهت به مردم وعده دادند. در قدم نخست در سال ۱۹۴۷ قانون جدید بلدیه ها بر مبنای انتخابات سری و کتبی به تصویب رسید و سال بعد در کابل وسایر شهرها در محل تطبیق گذاشته شد.[۲]

بلدیه شهر کابل یکسال پیشتر از شورای ملی دوره هفتم به شکل انتخابی تشکیل گردید در انتخابات آزاد بلدیه عده ای از روشنفکران کاندید و انتخاب شدند؛ وعده ای هم در اجتماعات شهری نطقهایی نمودند و برای بار اول جنبشی در کابل ایجاد کردند. دسته منور قوه اجرایی و اداری مجلس بلدی را از طریق انتخاب در دست گرفتند از قبیل انجنیر غلام محمد فرهاد رئیس بلدیه میر محمد صدیق فرهنگ و داکتر عبدالله خان واحدی معادنان محمد حسین نهضت منشی و سرور جویا، محمد آصف آهنگ، شیر محمد آسیابان و امثالهم اعضای مجلس.

اینها توانستند به زودی بلدیه کابل را سرو صورت تازه بخشند. دفاتر و نواحی شهری و بودجه بلدی را تنظیم کرده، جاده ها را تا حدودی قیر ریزی، باغچه ها و کارته های جدید احداث، جاده های جدید ((میوند و نادرپشتون)) تمدید، سینماپامیر اعمار و مجله بلدی را منتشر نمودند. اینست که بلدیه انتخابی کابل به سرعت طرف توجه مردم قرار گرفت و در انظار اعتباری حاصل کرد. دیگر کسی نبود که نداند که اداره انتخابی مردم در بلدیه اداره کهنه انتصابی دولت به مراتبی رجحان و برتری دارد. البته با چنین چیزی بانیات نهایی حکومت وفق نمیکرد. پس توسط عمال حکومتی در امور بلدی سبوتاژ و تخریب آغاز گردید.

البته این پدیده مثبت دموکراسی صرف یک دوره یعنی چهار سال دوام نمود در آخر حکومت شامحمود خان با مداخله در انتخابات صدمه زده شد و با تشکیل حکومت سردار محمد داوود خان کاملاً از بین رفت.[۳]

انتخابات شاروالی در واقع مردم را در خدمت عامه قرار داد. در واقع اولین تجربه دموکراسی بود. موفقیتی که بدست آمد حکومت شامحمود خان را تشویق نمود تا قدم دوم را بردارد البته این بار نوبت انتخابات شورای ملی بود.

اما سالهای ۱۳۲۸-۱۳۳۰ش مصادف به هفتمین دوره شورای افغانستان است. سالهای مملو از رویداد ها و حوادث سیاسی در جهان و به خصوص در

کشور ما میباشد. پایان جنگ دوم جهانی ۱۳۲۴ و شکست فاشیزم هتلری در صحنه سیاست بین المللی تغییرات مهم را در مناسبات سیاسی کشورهای جهان وارد نمود.

با وجود آنکه افغانستان از این جنگ با پیروی از سیاست بیطرفی کنار مانده بود. اما نمیتوانست از تاثیرات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن در امان باشد. جنبش های سیاسی روز به روز رشد می یافت. گروه های سیاسی با اندیشه های مردمی و ترقی به میان آمدند که در آرزوی رفع عقب مانده گی اقتصادی، دموکراتیزه ساختن امور اجتماعی داشتن قانون اساسی که ضامن رفاه و سعادت مردم باشد، بودند. انکشاف عقاید سیاسی که در آن منافع اقشار مختلف جامعه انعکاس می یافت.

انتخابات دوره هفتم شورای ملی در تاریخ پارلمان افغانستان و حتی جنبش روشنفکری در کشور از اهمیت سیاسی خاص برخوردار بوده زیرا نخستین نماینده گان اقشار مختلف جامعه به ویژه روشنفکران جهت احراز کرسی های پارلمان خود را کاندید و طی مبارزات انتخاباتی افکار و نظریات خویش را توام با تحلیل اوضاع سیاسی جهان و کشور وضع دشوار اقتصادی بعد از جنگ به مردم واضح مینمودند. و راه بیرون رفت از این دشواریها را بیان میکردند و بدین طریق توانستند راه خویش را به سوی پارلمان باز نمایند و یکتعداد از کرسی های آنرا اشغال کنند. ایشان فعالیت سیاسی خویش را از تریبون شورای ملی هرچه بیشتر تنظیم نمودند و گام هایی در جهت نشر عقاید سیاسی خویش برداشتند.

این انتخابات در سطح کشور طور آزاد صورت گرفت خاصتاً در شهر کابل کسی در انتخابات مداخله نکرد، در شهر کابل شخصیت های معروف از اقشار مختلف کاندید شدند.

در پایان انتخابات دکتور مرحوم عبدالرحمن محمودی گرفتن (۱۴۰۰۰) رای و مرحوم میر غلام محمد غبار با گرفتن (۱۳۰۰۰) رای به حیث نماینده گان شورای ملی از شهر کابل انتخاب شدند.[۵]

از ولایات دیگر نیز تعدادی از شخصیتهای فرهنگی و قومی که در حلقه روشنفکران قرار داشتند چون عبدالحی حبیبی از شهر قندهار، گل پاچا الفت از شهر جلال آباد، مولوی خال محمد خسته از مرکز مزار شریف سخی امین از ولسوالی دوشی، محمد کریم نزیهی از ولسوالی اندخوی، نظر محمد نوا از شهر میمنه محمد قاسم قاضی زاده از ولسوالی سرپل، عبدالهادی داوی از ولسوالی ده سبز، وارد تالار شورای ملی شدند. به این ترتیب پارلمان انتخابی افغانستان بدون تجربه قبلی به فعالیت آغاز کرد. برای اولین بار به سامعین اجازه داده شد در جلسات شورا اشتراک نمایند.

در داخل مجلس و کلا به زودی در سه دسته صف بندی نمودند. دسته اول در حدود سی نفر آزاد یخواه که میخواستند شورا وظایفش را به شیوه پارلمان یک کشور مشروطه اجرا نموده و حکومت را در کارهای خلاف قانون مورد سوال و انتقاد قرار دهد.

دسته دوم و کلا مرکب از اکثریت محافظه کار که در اغلب موارد به دستور حکومت رفتار میکردند. و بالاخره دسته کوچک اما فعال دیگری مرکب از کارمندان سابق دولت که هر چند با حکومت شاه محمود خان میانه خوبی نداشتند، اما با آزادیخواهان هم موافق نبودند و هدف ایشان ضعیف ساختن حکومت شامحمود خان و مساعد ساختن زمینه جهت تشکیل کابینه جدید از جانب محمد داوود خان بود. رهبری این گروه را در شورا صلاح الدین سلجوقی و محمد صدیق خان وزیری معاون نایب الحکومه گی قندهار به عهده داشت،[٦] به این صورت (۱۷۱) نفر و کلای شورا مرکب از هم طبقات و اقشار بودند.

همچنین ایفای رسم قسم ((که به صورت معمول آن وقت تعهد وفاداری به ملت، شا و حکومت بود)) روشنفکران از ذکر نام حکومت خود داری کرده و علی الرغم قاعده قدیم سوگند وفاداری نسبت به مملکت و ملت برداشتند. این

حرکت در صف آرایی بین دست راست حکومتی واپوزیسیون پارلمانی تسریع نمود. خصوصاً که در تشکیل کمیسیون های متعدد و انتخاب روسا و منشیان کمیسیون ها، اپوزیسیون توانست آرای اکثریت را به نفع خود حاصل و ریاست کمیسیون ها را منحصراً بدست آرند همین کمیسیون ها بود که قانون جدید وظایف داخلی شورا و قانون جدید انتخابات را به شکل نسبتاً دموکراتیک آن تسوید و لزوم تجدید وضع قوانین اساسی، تشکیلات ملکیه، تفریق وظایف مامورین، و قانون ترفیع و تقاعد مامورین را مطرح کرد، و هم قسمتی از وزرا را برای بار اول در تاریخ پارلمان افغانستان احضار و استجواب نمود. فعالیت کمیسیون ها اکثریت مجلس را در پهلوی خود داشت و به زودی شورا به شکل مفتش اعمال حکومت در آمد و فیصله های عمده یی در سیاست خارجی و داخلی کشور صادر نمود.[۷]

راه یافتن نماینده گان روشنفکران در پارلمان دوره هفتم زمینه را برای رشد و توسعه اندیشه ها و افکار روشنفکرانه هرچه بیشتر مساعد گردانید. نماینده گان روشنفکران در پارلمان با استفاده از تربیون پارلمان فعالیتهای سیاسی خود را انسجام بخشیدند و دست به تاسیس گروه های سیاسی زدند که یکی از جریان های سیاسی ندای خلق بود که به رهبری روانشاد دکتور عبدالرحمن محمودی در یک حلقه دو صد نفری تشکیل شد. ناشر اندیشه های این جریان جریده ندای خلق بود که صاحب امتیاز آن دکتور عبدالرحمن محمودی و مدیر مسوول آن انجنیر ولی احمد عطایی بود. اعضای رهبری ندای خلق را افراد از قشرهای دموکراتیک یعنی روشنفکران، مامورین پاین رتبه، اهل کسبه و دکانداران تشکیل میداد. از ورزیده ترین اعضای این جنبش میتوان از دکتور عبدالرحمن محمودی، مولانا خال محمد خسته از مزار شریف، محمد نعیم شایان، انجنیر ولی احمد عطایی، برادران محمودی، محمد امان صاحب منصب نظامی، دکتور محمد رحیم و محمد عظیم نام برد.[۸]

مولانا خال محمد خسته با خصلت رزمنده گی و غرور آزادیخواهانه که داشت، چهره شاخص و منحصر در میان آزادیخواهان به مبارزان، نویسنده گان و خطاطان افغانستان محسوب شده است.

مولانا خال محمد خسته باوجود خطرات زنده گی که او را تهدید میکرد، نویسنده گی، خطاطی، تحشیه و تعلیق برمتون خود را انجام داده است و مانند یکتعداد افراد تطمیع تسلیم نگردیده است و این یکی از ممیزات مولانا خسته میباشد.

اپوزیسیون شورا مصمم شد که با پشتیبانی اکثریت مجلس، ادعای دموکراسی کاذب دولت را از طرف پایین و به نام ملت افغانستان با استقرار رژیم دموکراتیک واقعی مبدل کند. شورا بودجه مهم حکومت را که بیست سال مستور نگهداشته شده بود برملا کرد و از این بودجه فقیر که کمتر از پنجصد ملیون افغانی بود، مصارف گزاف و لوکس ادارات و معاش مستمری خاندان های مفت خوار و صدها اضافی دیگر را حذف و حکومت را به واسطه نداشتن ((حساب قطعیه)) محکوم نمود. شورا پروژه هلمند و قرار داد کمپنی لوریسن کنودسن امریکایی را مورد بررسی و اعتراض قرار داده وزرای ثلاثهٔ حکومت را ((محمد کبیر لودین وزیر فواید عامه، عبدالمجیدخان زابلی وزیر اقتصاد و میر حیدرخان حسینی وزیر مالیه را محکوم به محاکمه در دیوان عالی کرد.))

همین شورا زیر عنوان ((مواد هفتگانه)) کار اجباری و بیگار، خریداری غله اجباری دولت از زارع و زمیندار، اخذ مالیات از مواشی شمار نا شده، اخذ تمام مالیات خارج قانون از قبیل و ثایق و امسال آنرا ممنوع و غیر قابل تادیه اعلان نمود. وضع مالیات جدید بلدیه کابل بالای پیشه وران خورد مانند سقأ و شاگردهای اهل حرفه، دکاندار و دست فروشهای نا توان شهری را لغو کرد و و دیپوی تعاونی دولت را تفتیش و محکوم نمود.

این تنها نبود که شورا و کمیسیون هایش در طی سه سال دوره تقنینی خود و ده ها موضوع اداری، اقتصادی، فرهنگی، صحی وسایر امور اجتماعی کشور را مطرح بحث قرار داده نظریات مفیدی تقدیم و نقایص تخریبات و خیانات حکومت را افشا نمود. بالاخره احضار صدراعظم ((که عمومی شاه بود)) و کابینه دست نشانده اش را در شورای ملی به نام اخذ رای اعتماد بلند کرد.(۹)

و اما حکومت چگونه میتوانست ببیند که شورای ملی، حکومت خانواده گی او را سقوط میدهد و مردم افغانستان علی الرغم پلان سلطنت به قیام در مقابل اجحاف و تاراج دولت برمی انگیزد؟ اینست که دسته مستخدمین خویش را به جان شورا تحریک کرد و با استعمال زور و دسیسه و تهدید و تطمیع تصاویب سابق الذکر شورا را تخریب نموده در عقب همه کابینه با قدرت حکومت قرار داشت.

در مقابل این گروپ دولتی، صف یکعده و کلای ملی به شکل یک جبهه متحد ملی، قرار داشت،این جبهه مرکب از اشخاص مستقل و آزاد و هم یکدسته نماینده گان مربوط بهٔ احزاب سیاسی بود. دسته آزاد و بی حزب این ها بودند. عبدالحی حبیبی محمد کریم نزیهی، نظر محمد نوا، محمد قاسم خان قاضی زاده سر پلی، محمد انورخان بگرامی، عبدالاول قریشی، امیر محمد خان سرخابی، محبوب خان ننگرهاری، میر عمرخان خوست و فرنگی، احمد مدنی خان تاشقرغانی، عبدالحکیم خان بگرام، محمد یوسف خان یغمانی، محمد یونس کتوازی، درانی خان کوچی، دین محمدخان، موسی خان مشرقی(۱۰) و چندین نفر از سایر ولایات. دسته مربوط به حلقه های سیاسی اشخاص ذیل بودند:

از حزب ندای خلق: داکتر عبدالرحمن محمودی، مولانا خال محمد خسته و نور علم خان مظلومیار از حزب وطن: میر غلام محمد غبار، سید محمد دهقان کشمی، سخی امین دوشی و محمد طاهر غزنوی از حزب وینبس ځلمیان: گل پاچاخان الفت و نور محمد خان ننجوایی.

بعدها معلوم شد که یک نفر سید اسمعیل خان وکیل سرخ پارسا، مربوط حزب سری اتحاد بود.[۱۱]

به این ترتیب باید متذکر شد که افراد فوق به شمول روانشاد مولانا خسته محمودی غبار وسایرین یک چپی پارلمان بودند نه یک چپی به مفهوم ایدیالوژیک مارکسیتی. در آن وقتیکه احزاب ندای خلق، وطن، و ویښ ځلمیان و رهبران شان یعنی جناب محمودی، غبار گل پاچا الفت از لحاظ سیاسی هم از دموکراسی دفاع میکردند و با هم تفاوت بزرگی نداشتند اینکه چرا این سه جریان سیاسی به وجود آمده وحدت نکردند شاید ناشی از پایین بودن سطح دانش هموطنان ما بوده باشد.

به هر حال حکومت برای تخریب فعالیتهای اپوزیسیون در شورای ملی از اعمال هیچگونه نفوذ و توطیه و تهدید خود داری نه نمود. بهٔ طور مثال در طی سه سال دوره تقنینیه شورا، هیئت ریسه شورا مخصوصاً رئیس شورا، پیشنهادات کمیسیون ها و اکثریت شورا در آجندای مجالس عمومی داخل نکرد. زیرا این پیشنهاد ها تعدیل قوانین سابق و وضع قونین جدید را تقاضا میکرد. پروژه قانون جدید وظایف داخلی شورا در (۱۱۵) ماده از طرف کمیسیون تقنین تسوید و از طرف اکثریت نماینده گان تایید شد در سه سال فقط (۱۶) ماده آن در مجلس عمومی قرائت شد و بس. پروژه قانون جدید انتخابات در مجلس عمومی نا رسیده، از طرف هیئت رئیسه رد شد.

نویسنده گان و روز نامه های دولتی با انتشار مقالات و اشعار هجوی ضد رهبری اپوزیسیون به افترا و اتهام و دشنام میپرداختند. البته در این آوان ریاست مستقل مطبوعات بدون وقفه جراید حزبی ((انگار، وطن و ندای خلق)) را بدون محاکمه و تحقیق جریمه و مصادره مینمود و بالاخره همه را توقیف کرد. این فشار حکومت علیه اپوزیسیون آنقدر شدید بود که بعضی از وکلای مبارز شورا از اپوزیسیون بریدند و به صف بیطرفان پیوستند و بدین طریق خویش را از خطرات

حتمی آینده نجات دادند، همچنان عبدالحی خان حبیبی تاجایی تحت فشار قرار گرفت که قبل از اختتام دوره شورا از افغانستان فرار و در پاکستان پناهنده شد.[۱۲]

دولت بعد از ختم دوره شورا میر غلام محمد غبار و داکتر محمودی را در زندان افگند، علیه سید محمد دهقان دعوی فرمایش دایر کرده و مدتها او را در محاکم بدخشان و بلخ مشغول و سرگردان نگهداشت و بالاخره اراضی او را اجباراً گرفت و خودش را از ساحه سیاست براند، نور علم مظلومیار را از مسکنش میدان در تالقان تبعید و سالها در آنجا نگهداشت، محمد طاهر خان غزنوی را توقیف و مطرود نمود و مولانا خال محمد خسته را در سن پخته سالی تحت قرعه فرمایشی عسکری در آورد. از رفتن به مزار شریف قدغن شد و حق کاندید شدن او نیز در دوره هشتم سلب گردید وسایر پیشروان اپوزیسیون را با نواع مختلف در کابل و محل تحت فشار قرار داد و از کاندید شدن شان در دوره هشتم شورا جلوگیری کرد. این فشارهای گوناگون نه تنها بر تمام مبارزین تطبیق گردید بلکه برا عضای خانواده ها یشان نیز تحمیل شد.

مآخذ:

۱- فرهنگ امیر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، جلد دوم چاپ اسماعلیان، چاپ اول، سال ۱۳۸۰ ص ٦٦٠.

۲- همان اثر ص ٦٦١.

۳- مبارز، عبدالحمید، تحلیل واقعات سیاسی افغانستان، چاپ دوم، سال ۱۳۷۵ ص ۱۴۰.

۴- مهربان، عبدالله، تاریخ شورا در افغانستان، محل طبع، مطبعهٔ دولتی، سال ۱۳٦٦ ص ۲۳۱.

۵- تحلیل واقعات سیاسی ص ۱۴۱.

۶- افغانستان در پنج قرن اخیر جلد دوم ص ٦٦٣.

۷- غبار، میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ جلد دوم، محل طبع، ویرجینیا ایالات متحده امریکا، سال ۱۹۹۹ ص، ۲٦۲.

۸- تاریخ شورا در افغانستان، ص، ۲۳۷.

۹- افغانستان در مسیر تاریخ، جلد دوم ص ۲٦۴.

۱۰- همان اثر، ص ۲٦۴.

۱۱- همان اثر، ص ۲٦۵.

۱۲- همان اثر، ص ۲٦٦.

سرمحقق عبدالله بختانی خدمتگار

غزل مولانا خسته به لفظ کم صلا

در صفحهٔ دوصدو بیست و دوم خمستان خسته، یک غزل شش بیتی، تحت عنوان (غزل بلفظ کم صلا) باینگونه درج است:

وَی نِمودک جون فِرویَتَ کیمُنَک
توج بَد عَد خومِ پویَت کیمنک
عَوَه لُو شُربی جَکوهت کَنْطَزین
لَکُچه بُه بُه نَو هَلویت کیمنک
وَن رَدِین لَطْدُوی غَکَ کَنْدازوشب
وَالافَد یُورَا نَاوُیت کیمنک

لَــد قــَرَد رَادک زِ مَایَتَ کَنْغَدیب
وون قَــرَدْ لَدْجو رُسویت کیمنک
مَــدرِمَد کَنْلَک دَعَــکْ بَد مایتا
چِل بِما بُو دِی بودَ ضُویَت کیمنک
جــون شیدین خَعْتَل کعمین زُود
وِینِمی اَدْرَک فــرویَت کیمنک

* * *

آنگونه که بخاطر داریم، مولانا خسته بزبان فارسی شاعر، نویسنده و خطاط بود. به زبان عربی به سویۀ دانشمند علوم دینی اتقان داشت. بزبان پشتو خطاطی کرده، به اوزبیکی میدانست و بزبان اردو هم آشنابود .

دیده میشود که غزل بالا بیکی از زبانهای متذکره نبوده و تنها در همۀ متن آن کلمۀ (شب) از زبان فارسی بنظر میرسد و این غزل را در کتابی در یافته ایم که همه شعر های آن از آغاز تا فرجام بزبان فارسی است. با آن هم، ظاهراً نمیتوان جرءت کرد که غزل مذکور را بیکی از لهجه های فارسی قدیم و یا معاصر و متداول در افغانستان، تاجکستان یا ایران بدانیم.

بازهم اگر بدقت نگریسته شود کلید حل مطلب در عنوان غزل جایگزین بوده و بوضاحت میخوانیم که (غزل به لفظ کم صلا) است.

پس لفظ کم صلا کدام زبان و یا لهجۀ قدیم و معاصر است؟

- جواب خدمتگار شما این است که نی ! بلکه کم صلا یک رمز قراردادی بوده و در هر زبان قابل تطبیق است و به اساس آن مولانا خسته این رمز را در غزل فارسی اش بکار گرفته است و دربارۀ آشنایی خدمتگار به این زبان رمزی و کلید رمز آن باید بعرض برسانم:

در سال ۱۳۳۳ هـ ش ، درست نیم قرن پیش از امروز، شاعر پرمایه و کثیر الکلام پشتو، مسکونهٔ باندهٔ میران علاقه داری چپرها ر ولایت ننگرهار، سید محمد طاهر بینا، به منزل خدمتگار واقع در قلعهٔ بختان سر خرود تشریف آورده بود. ضمن صحبت های ادبی از من پرسید:

- آیا به لفظ کم صلا میدانی؟

- من :نی ! حتی این نام را نه شنیده ونی خوانده ام . او به توضیح پرداخت:- ما هر دو میتوانیم با داشتن یک رمز، بین خویش، باهم محاوره و مکاتبه نماییم و دیگران آزان بونبرند.

- گفتم : چگونه؟

- کتابچهٔ ثبت اشعارم را برداشته بر صفحهٔ سفید فرجامین آن باپنسل نوشت: کم-صل- او-حط-له-در-سع.

و گفت در این هفت عبارت سیزده حرف بی نقط زبان عربی شامل بوده هر عبارت دو حرف دارد و حرف (ل) دو مرتبه آمده است. اگر بخواهیم سخن یا نوشته ای را از فهم دیگران بپوشانیم، باید در متن سخن یا نوشته، هر حرف یکی از دو حرفی ها را بدیگری مبدل ساخته بقیه حروف نقطه دار را بجایش بگزاریم.

بینا صاحب فوراً نام خویش و مرا با کار برد این گونه تبادلهٔ حروف نوشته و گفت: این نوشته را نزدت نگهدار، داشته بکار آید.

اگر در زندگی ضرورتی رخ داد، هر دوی ما با این لفظ با هم مفاهمه و مکاتبه خواهیم نمود. نام این رمز (کم صلا) از پنج حرف اول آن ترکیب یافته و شناخته شده است.

من این موضوع را از جملهٔ شوخی ها، ظرافت ها و بدعتها و یا ابداعات دوست عزیز و گرامی ام دانسته نوشتهٔ وی تا امروز نزدم محفوظ است اما به مکاتبه ای محتاج نشده ام و نی درآن باره تتبع و یا فکری نموده ام.

زمانیکه ده سال قبل (خمستان) مولانا خسته را خریده و مطالعه نموده وبه غزل کم صلا رسیدم خاطرهٔ بینا صاحب در ذهنم تداعی شد و بر مبنای آن ، رمز غزل را کشودم و این غزل فارسی بدست آمد:

ای نگـــارم جـــان فــدایت میکنم

تـــاج بــرسر خـــاک پایت میکنم

ســالها شد بی جـــمالت من حزین

همچـــو بلبل نـــاله هــایت میکنم

اندرین صحرای غم من روز و شب

آه و فـــریــــاد و نـــوایت میکنم

هـــر قدر دورم زکویت من غریب

آنــقدر هـــر جـــا دعایت میکنم

گـــرد گـــرمن هم رسم برکوی تو

چـــه بگو باری [با] رضایت میکنم

جـــان شیرین خستهٔ مسکین زار

ایـــن کـــه ا وردم فـــدایت میکنم

* * *

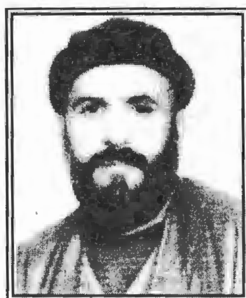
و دانستم که رمز فوق تنها بین من و دوست عزیزم بینا صاحب نبوده بلکه مولاناخسته نیز از آن آگاهی داشته و حتی در شعرش بکار برده است.

در حالیکه مولانای موصوف در یک حـوزهٔ وسیع منطقـهٔ مـا : از خـتلان گرفته تابلخ و بخارا ، کابل و پشاور، لاهور و حیدر آباد، دهلی و بمبئی، و یراول و گجرات، گوادر و علیگره و غیره شهر هـا و شـهرک هـا ، دهـات و قصـبات زیسته، کار و فعالیت نموده است و میتوان گفت که لفظ کم صلا، در این حوزه ،

در زمان حیات بینا و خسته و حتی قبل از آن و در ماورای مناطق ذکر شده موجود و معمول بوده است، که همواره بین دو شخص و شاید بین دو مقام حکومتی مورد استفاده قرار میگرفت. من خدمتگار آنرا برای آن فاش و افشا نمودم تا از یکسو یک غزل فارسی مولانا خسته در پردهٔ رمز مستور نماند و از سویی اگر دانشمندان محترم، در آثار قبل از دوران ما، به اینموضوع بر خوردره باشند و یا روبرو شوند به تکمیل، تحقیق و پژوهش گسترده تردر زمینه بپردازند.

در خاتمه شاد باد روان مولانا خال محمد خسته و سید محمد طاهر بینا.

والسلام کابل خیر خانه ، ۱۰حوت ۱۳۸۲



شاه محمد میهن ورد

خال محمد خسته و تاریخ نگاری

خال محمد خسته یکی از چهره های بزرگ ادبی، تاریخی و هنری دورهٔ معاصر کشور ما میباشد که نحوهٔ بیش، زندگی شخصی و آثار موصوف ایجاب تحقیق و باز خوانی را مینماید. شناخت ابعاد و پهنهٔ وسیع شخصیت خسته به کار دوا[illegible] و خستگی نا پذیر نیاز دارد تا موصوف با دانش و هنری که داشت از گمنامی و فراموشی به معرفت و شناخت همگانی قرار گیرد و آثارش مورد استفادهٔ ادبیان، مورخین و نویسندگان قرار گیرد. هر چند معرفت بر ابعاد شخصیت و اندیشه های خسته از روی آثار دست داشته مکفی نیست، با آنهم آثار و کار کرد های خسته باز گوینده و بیانگر شخصیت علمی و پر تلاش موصوف محسوب میگردد.

خسته این شخصیت چند بعدی در سال ۱۳۲۰ قمری، ۱۳۸۱ شمسی در دهکده دهباز ختلان از توابع ماور النهر در خانواده ای از مهاجران افغان چشم

به دیار هستی گشود. پدرش ملا رستم نام داشت و در خدمت سردار اسحق خان والی مزار شریف بحیث منشی ایفای وظیفه مینمود. پس از تیره شدن روابط سردار اسحق خان و امیر عبدالرحمن خان در ختلان ماورالنهر اهل اقامت افگند و با دختری از همین ناحیه ازدواج کرد که نتیجهٔ این وصلت خال محمد خسته میباشد. قابل ذکر است که ملا رستم اصلاً زادهٔ دره زیبای، پنجشیر میباشد به این اساس خسته در اصل پنجشیری که در ختلان تولد یافته در بلخ اقامت گزیده و در کابل مدفون است.

خسته علوم متداوله زمان را در بخارا فرا گرفت و پس از عودت به وطن به شغل دهقانی و چند گاهی بحیث ملا امام در محله ای بوینه قره در مزار شریف مصروف بود. موصوف بنابر ذوق ادبی و قریحه ای سرشار که داشت در آوان جوانی به سرودن شعر مبادرت ورزیده چنانکه خودش گفته:

بـــه ده در شعر گفتن کردم آغاز

بسال پـــــانزده گشتم سخن ساز

به بیست و پنج گشتم سخن سنج

فلـــــک پیما شدم اندرسی و پنج

* * *

خسته بخاطر دستیابی به معاریف اسلامی رهسپار کشور هند میگردد و بـا قبول مشکلات فراوان و ناگواری های سفر با ارادهٔ آهنین که داشت بـر پرابلمهـا فایق میآید.

نا برابری های اجتماعی بر روحیه و احساس خال محمـد خسـته سـنگینی می کند، موقف اجتمـاعی اش در تمـام دوره هـای زنـدگی ایجـاب مینمایـد تـا بـا مشکلات دشواری های اجتماعی و اقتصادی و پنجه نـرم نمایـد، خسـته در طـول حیات اسیر شکنجه افلاس بوده و برای رفع آن و تحقق عدالت اجتماعی به انتقـاد

از طبقات حاکم صدای خود و خواست مردم را بگوش مقامات رسانیده است. خسته پس از مراجعت از هند مرد صاحب اندیشه ای بود که از جهان شناخت عالمانه داشت.

قشر چیز فهم و روش بین جامعه در طول تاریخ با استفاده از موقف های که نصیب شان گردید، با تحریر نوشته های انتقادی، آثار هنری، خطابه ها و غیره رسالت تاریخی شانرا به نحوی از انحا بخاطر نجات جامعه و نهضت روشن فکری انجام داده اند و فرموده خواجه نظام الملک در کتاب سیاست نامه تا امروز چون اصل پذیرفته شده از اهمیت برخوردار است که گفته بودند: (الملک یبقی مع الکفر ولد یبقی مع الظلم) یعنی ملک با کفر بپاید و با ستم و ظلم نپاید[1]

سالهای زیست و فعالیتهای علمی، هنری و سیاسی خال محمد خسته مصارف است با سال هایی که تاریخ نگاری در کشور ما مورد توجه قرار گرفته و رژیم حاکم بر کشور بقای خود را از نظر تاریخی در حمایت از نظام خاندانی که خود بدان منسوب بود میدانست بناً در مجالس تاریخ موقف حضمانه و مستبدانه نسبت به علوم تاریخ اتخاذ مینمود. زیرا تاریخ بمثابه شاخه ای از علوم اجتماعی خط فاصلی بین صحیح و سخیم ایجاد مینمود و دست اندرکاران این عرصه صدمات جبران نا پذیری را از جانب آنانیکه واقعیت های عینی جامعه به مزاج شان برابر نبود متحمل می شدند. درینمورد استاد عبدالحی حبیبی اینطور خاطر نشان کرده است:

(مجالس تاریخ... بر تاریخ و ادب دیکتاتوری میکرد و مقصد تاریخی را در تحت اغراض مخصوص از مسایل واقع و مسلم تاریخ را به علتی که آنهم فی بطن امیر بود از صفحات تاریخ زدودندی)[2]

با توجه به این اصل که امروز پلی است بین گذشته و آینده، دانشمندان علم تاریخ از اواخر قرن هژدهم بدینسو به این مساله توجه خاص مبذول داشته اند که برای تحلیل و بررسی هر حادثه باید به گذشته مراجعه گردد.

بر خورد خشن فرهنگ ستیزی، نویسندگان و ادبا را واداشت تا به گذشته تاریخی متوجه نمایند، علل و انگیزه بروز خوادث یکی از قانونمندی علم تاریخ بشمار میرود.

خال محمد خسته به این مساله خوب متوجه گردیده و خویشتن را در ردیف تاریخ نگارانی بشمار آورد که ناملایمات اجتماعی را در جامعه در روابط انسانها جستجو می کند، گویا با دید علمی به جامعه و تاریخ آن می نگرد. خال محمد خسته از جمله روشنفکرانی بود که بی باکانه صدای خویش را به شرح زیر در دورهٔ هفتم شوار بلند نمود ((ما بین دوره های خونین در مملکت دیده ایم خانه جنگی و تبدیل سلطنت دیده ایم ما مشاهده کرده ایم که از این حادثات چه صدمات به مملکت و ملت میرسد اینست که ما نمی خواهیم خدای نا خواسته باز آن روز های سیاه تکرار شود.[۳]

معلومات و اندوخته های علمی خال محمد خسته برای محققین و پژوهشگران در حل معضلات موثر واقع می شد. شناخت خسته از بلخ در کتاب (مآثر بلخ) شاهد معلومات وسیع و همه جانبهٔ او از بلخ است، چنانکه استاد علامه عبدالحی حبیبی در بعضی موارد از اندوخته های خال محمد خسته استفاده برده است به قول از مقاله ای زندگی نامه خسته که بیاد بود از دهمین سال وفات این ابر مرد ادیب، نویسنده و مورخ بخوانش گرفته شده چنین آمده است: استاد عبدالحی حبیبی روزی از مولانا خسته راجع به کوی سیس که در متن نسخه خطی فضائل بلخ آمده بود طالب شد. مولوی خسته اظهار کرد که این کوی ثیث است زیرا مردم بدین باورند که قبر حضرت ثیث پسر حضرت آدم در بلخ است.))[۴]

کارستان بلخ خال محمد خسته که محققان آنرا در ردیف کتب تواریخ محلی (جغرافیای تاریخی) محسوب میدارند. مولف در آن به بیان حوادث و کوایف اولین پایتخت آریایی یعنی بلخ باستان، ذکر اسامی سلاطین و سلاله هائیکه در این محل نفوذ داشته اند با در نظر داشت تاریخچه تاسیس این بلاد باستانی، وجه تسمیه، خصوصیات حیات حیوانات، نباتات، آب و هوا، آداب معاشرت اهالی از آغاز تازمانه های که خودش زیست داشته است به بحث میگیرد. آنچه کارستان بلخ خال محمد خسته را ویژگی خاص می بخشد ژرف نگری و موشگافی نویسنده است در زمینه عنعنات معاشرت اهالی، طرز خوارک و پوشاک، مشاغل اهالی وغیره که بر حق خسته را میتوان بحیث یک اتنولوجست که بدون آن هیچ محقق و تاریخ نگار نمیتواند رسالت تاریخی خویش را طور شاید و باید به انجام برسانند نامید. آنچه بر ادعای فوق رنگینی خاص می بخشد افزایش تصاویری از اضواع لباس ها، کفش ها، و دستار های مردم ولایت بلخ است که یکی از بخشهای مهم علم تاریخ اتنوگرافی بخاطر شناخت و معرفت عمیق مردم و عنعنات شان بمطالعه میگیرد. خال محمد خسته به اهمیت این مساله خوب آگاه بود، در کارستان بلخ شغل مصور آنها را بنمایش گذاشته است. آنچه در کار کرد های مرحوم خسته در خور تعمق و باز نگری است مورخ گرانقدر طوریکه امروز معمول است در بسا از تالیفات خویش به مآخذ و منابع کمتر توجه کرده است.

خال محمد خسته که به بینش علمی به رشد جامعه بشری و تاریخ آن عقیده مند بود در رابطه به رژیم حاکم در افغانستان و چگونگی ارزیای زعمای آن نمیتوانست از واقعیت های عینی جامعه چشم پوشی نماید، موصوف بر ضد سیاست فرهنگ سیزی به مبارزه برخواست و در صدد افملال اندیشه هایی که تاریخ نگاری علمی را خدشه دار می ساخت با جعل کارانیکه میخواستند تاریخ را مسخ نمایند وارد صحنه عمل گردید و

بگونه ای اعتراض در جلسه ۲۶ جوزا ۱۳۳۰ شمسی ضمن انتقاد از بی اعتنایی ها گفت: من بحیث یک نفر وکیل از این کابینه سلب اعتماد می کنم.

نظام حاکم مبارزه پارلمانی و انتقاد عناصر بیدار را تحمل کرده نتوانست و در صدد مجازات آنها بر آمد که از جمله نام خسته در پنجاه سالگی به قرعهٔ عسکری ظاهر گردید و از رفتن به محل اقامت (مزار شریف) باز داشتندش، خسته جرمی نداشت به جز دفاع از اندیشه جسورانه از حقوق تلف شده مردم بوسیله طبقات حاکم. خسته ناگذیر در کابل ماند و دکان کتابفروشی ای در محلهٔ کاه فروشی کابل گشود و به تالیف کتب و نشر مقالات پژوهشی پرداخت.

عدم توجه مقامات حکومتی در مراسم تشییع جناره مولانا خسته بنانگر ماهیت فرهنگ ستیزی حکومت وقت بود حال که پس از سی سال زیر این چتر بخاطر گرامیداشت از سالروز وفات این شخصیت چندی بعُدی جمع غفیری از دانشمندان، اساتید نهاد های علمی کشور و دوستداران و ارادتمندان مرحومی حضور بهم رسانیده اند و پیرامون شخصیت مولانا خسته بحث و مقالات علمی تحقیقی را بخوانش میگیرند خود مصدق اینست که مرگ مولانا خسته ضایعه ای است جبران نا پذیر. بدین مناسبت پیشنهاد میگردد:

- بخاطر باز گوئی حوادث گذشته و داوری در بارهٔ آنچه در محیط ماحول ما به وقوع می پیوندد. مقامات صالحه برای دست اندرکاران تاریخ فرصت و امکانات تحقیق و پژوهش را فراهم آورده تا در روشنایی حوادث زوایای تاریک تاریخ کشور پرده ابهام و تعصب و حدس و گمان برداشته شد و واقعیت بصورت عینی درج تاریخ کشور گردد تا آیندگان با عقل سلیم و دور از ذهنی گرائی بر مسایل داوری نتیجه گیری نمایند.

- علاوه بر چاپ آثار مولانا خسته پیشنهاد میگردد مزار مرحومی از بودیجه دولت بازسازی و اعمار مجدد گردد تا شایقین و دوستداران مرحومی اعم

از داخل و خارج کشور به زیارت شان مشرق و تحاف هدیه نمایند. در اخیر قابل یاد آوریست که مردی به این بزرگی در بدل آنهمه خدمات فرهنگی در خور و سزاوار این همه زحماتی میباشد که دست اندرکاران این سمینار متحمل شده اند.

منابع و مآخذ:

۱- سیاست نامه، خواجه نظام الملک، ص ۹، تهران ۱۳۳۴.

۲- مکروفلم شماره ۱۰۰۰ بخش نسخ خطی، دانشگاه تهران، شماره ۷۴، ص ۶-۷.

۳- جلوه هایی از تاریخ در آثار مرحوم خال محمد خسته، پوهاند جلال الدین صدیقی، مجله کتاب، ص ۱۳۲، میزان و قوس ۱۳۶۲.

۴- زندگی نامه خسته، نیلاب، رحیمی، مجله کتاب، ص میزان قوس ۱۳۶۲.

صالحه ((حبیبی))

آثارخسته ازنگاه محتوی

بنام آنکه انسان را افرید وقوهٔ شناسی بخشید، بنام زاتی که حریرسخن را زیب قامت والای اندیشهٔ کاملترین انسان روی زمین محمد(ص) گردانید وقرآن را آذین دست های مبارک نگاری نمود که باهمهٔ نخوان بودنش به غمزه ساله آموز صد مدرس شد.

عزیزان ودوستان صاحبدل وروشن ضمیر حاضر در محفل اسلام وعلیکم.

درنخستین وهله باید یاد آورشوم آنچه در این نشت پرمایه بنده باید پیشکش حضور بزرگوارنهٔ تان نمایم حرفهایست پیرامون محتوای شعر مولانا خال محمد خسته، ولی قبل از اینکه به اصل مطلب بپردازم لازم میدانم در رابطه به علل وعوامل تدویر چنین سیمینارها وهدف از گردهم آیی برای دایر نمودن چنین برنامه های علمی، سخنانی به گونهٔ مقدمه به شکل بسیار مختصر آن بیان نمایم.

بلی دوستان ارجمند؛ برگذاری چنین محافل – به هیچ وجه خالی از سورمندی نبوده است. درطول تاریخ همه شاهد آینم که همواره انسان درپی آن بوده تا از شخصیت های آرمانی و بزرگی که درروند زمان خوب درخشیده اند تجلیل به عمل آورد. تادر شناخت ابعاد شخصیت اینگونه افراد تلاش بیشتر به خرج داده شود وکاوشاهای عمیق تری د ر زمینه صورت گیرد، از یکطرف واز جانب دیگر چون این افراد برای ماحیثیت نمونه رادارند پس می خواهیم با یاد بود از سالروزوفعات ویاتولدشان خویش را دربحر مواج افکار واندیشه های اوشان بیندازیم وشنا نمائیم تاگرانبها ترین گوهرها را از آن به دست آوریم وبا خداوند میثاق مجددبندیم که بار خدایا! ما هم می خواهیم وامید واریم بتوانیم دنباله رو خوبی برای آنانی باشیم که تو از آنها راضی بوده ای.

هدف از تدویر چنین سیمینارها این هست که افراد نخبه وبرگزیده دریک جامعه خوبتر وبهتر شناخته وشناسانده شوند، پس برای این منظور باید در رابطه به زنده گی فردی، اجتماعی ونوعی این افراد به طور دقیق وعمیق مطالعه صورت گیرد تااینکه فهمیده شود این افراد تاکدام مرحلهٔ ترقی وتعالی رسیده اند وتاکجاهامجال حرکت یافته اند. حالاکه چنین دریافتیم پس نباید حین یاد بود شخصتی این مساله در ذهن ماتداعی گردد که تجلیل یعنی تعریف تمجید، توصیف رشاندن شخصیتی از روی احساسات وعواطف صرف به مدارجی که شایسته وسزاوار آن نیست، هرقدر شخصیت ها درچنین برنامه ها آنچنانیکه هستند شناسانده شوند بهتر خواهد بود. وهرگز روح آنانیکه از اوشان یادمی کنیم البته آنچنانیکه سزاوار اند ازماناراحت نخواهد شد. پس بیائید خسته مانرانیز همانگونهٔ که لایق وسزاوار اوست قدر نمائیم واز مقامش به عنوان انسانی که توانسته تا اندازه شخصیت خودش را به کمال رساند تجلیل به عمل آوریم وبرای این منظور شناخت آثار نویسنده مسالهٔ حتمی پنداشته میشود.

که از قرار گفتهٔ حسین نایل «نوشته های خسته بیشتر در زمینهٔ ادبیات، شناخت شاعران وگفتنی های دیگر از اینگونه اند.»

این نویسنده آثار خسته راچنین رده بندی نموده است:

۱ - سرور ها وسرورواره ها (اشعار)

۲ - تذکره ها وزیست نامه ها

۳- تحشیه ها، تعلیق ها وتفسیرها

۴- نگاشته های گوناگون دیگر

۵- خط ها وباز نوشت ها» (۱) ص ۲۳-۲۴

خسته عمر گرانبار خود را در راستای تهیه وترتیب این آثار به آخررساند، چنانچه خودش می گوید:

سی سال به فن شعر وخـــط کردم صرف
تـــاگشت زبـــان قلـــمم راست به حرف
شد خسته یقینم کــــه تخصص در فـــن
امریست بسی مشکل وکاریست شگرف[۲]

* * *

چنانچه در اول نیز خاطرنشان گردید که در این مقال باید پیرامون محتوای شعر مولانا خسته حرفهای گنجانیده شود وبرای این منظور باید به سراغ آثار منظوم این شاعر ارجمند وقابل قدر برویم.

رمز حیات را بشناسیم وباخمستان آشناگردیم.

خسته از رمز حیاتش چنین توصیف در دست میدهید:

ودیعتگـــاه اسرار ونکـــات است
که نام نامی اش رمز حیات است[۳]

ویا!

جانرا به لطف رمز حیات آگهی بده

تـن را فـــراز اوج حفیض هنررسان

تـــــاکی علیل خون کسالت خیال ما

بـــازو ببند ودست گشا، نیشتررسان

عنقاست صید مطلب وصیاد خسته یی

پرتاب او به همت دست قدر رسان (۴)

* * *

چنانچه دیده میشود ذهن مولانا همواره متوجه است تاناب ترین وبا ارزش ترین مطالب و موضوعات را به خورد شنونده اثرش بد هد، از اینرو دست خـدا را همراه ویاروخود می‌خواهد واینکه تاکجا خداوند توفیقش میدهد آثارش جوابگوی آن است.

وقتی اشعار خسته را به خوانش می گیریم اورا شخصیتی میابیم خـداجو، صوفی مشرب، علاتمندجـدی علـم ودانـش، آزادمنشـی وآزادنخـواهی، نـوگرائی ومـردم خـواهی ووطندرسـتی، قناعـت، صـبر وبـرده بـاری، فـردی حسـاس در برابرنابسامانی هابی بندوباری ها وبی عدالتی های روزگار وفضـای حـاکم برمـردم وملت آن روزگار که از ویژه گی های خوب انسان امروز به حساب میرود.

خسته را از بس روزگارمی رنجاند وآزارش میدهد دربیشترینۀ قسمت های از آثارش زبان به شکایت میگشاید وآنقدر خودش راضعیف وناتوان وانمود میکنـد که خواننده رامتاثر می سازد، خسته چنانچه ازلای اندیشـه هـایش پیداسـت گـوئی اضافه تر از آن ظرفیت تحمل پرابلم ها راندارد گرچه رسم زمانه همین اسـت کـه مردمان پرکار ونخبه را بیشتر از دیگران میرنجاند وآزار میدهد وایـن بزرگمـردان باید درکشاکش دهر«سنگ زیرین آسیاباشند» چنانچه مادر دنیای فرهنگ وادبیات

خود، در دنیای دین وسیاست خود ازهمچون شخصیت ها داشته ایم که همه باعمل به ما آموخته اند مردانه زیستن وشرافتمندانه زیستن یعنی چه ؟

سخنی از محمد ناصر رهیاب را در زمینهٔ شناخت مولانا خسته از مجلهٔ کتاب برمی گزینیم: ((خسته شاعری است هوده گرا، بیدادگر وچنان هدفمند که آگاهانه، صاف، ساده، شمرده وزیرکانه ی خواهد دراین راه استوار گامهای بردارد برنگی که هم لعل بدست آید وهم یار از نرنجد او غفلت وتن پروری رامی نکوهد ومردم وطناش را درس آزاده گی، پاک منشی، روی آوردن به دانش وحکمت دوری گزیدن ازبدکاره گی وبیدارگری میدهد وجوانه های امید در روان انسان اندوه زدهٔ زمانش کاریدن می گیرد وآرزومند است شعرش زدانیدهٔ غفلت خوابزده گان باشد)) سخنان استاد محترم ناصر رهیاب دراین رابطه ارزشمندی خودش را دا راست، امانکتهٔ که قابل تامل است مساله امید وار بودن ، امید وار زیستن ومخصوصا این جوانهٔ امید را درسرزمین دل دیگران کاشتن است، ازآنجایکه خوانندهٔ خمستان مولانا خسته رابه خوانش می نشیدیگانه موضوعی که بردیگرمطالب در آن می چربد مساله گلایه ها وشکوایه هاست، دادوبیداد وشکوه وشکایت این شاعر ازجور روزگار وجفای زمانه، ازنامهربانی دوستان وازکجروشی دهر به کلی به اوج میرسد تاسرحدی که خوانندهٔ اثر راتحت تاثیر می آورد.

مثلا:

الا به خواب خسته بـــه صدآرزوگهی

چشمی نشد بـــه نـــورجمالی منورم (۶)

* * *

ویا:

میزنـــد بر رگ جانم غزلم نیشتر یاس

زهراندوه چنان دهر چشانده است مرا (۷)

وهم:

جـــایی که در اوآمده بودم به دل شاد

رفتم به دل غمزده آخر به در اکنون (۸)

* * *

ویا:

شد کـــوه صفت خسته کـــنارم وطن غیر

افسوس از اینگونه گشادن کمرافسوس (۹)

وهم :

یارب اینگونه مرا ازچه پریشان کـــردی

به جهان دربدر و بی سروسامان کردی (۱۰)

بـــه کـــمالی نرساندی کـــه بیابم نانی

آبـــرو صرف به محتاجی دونان کردی (۱۱)

چیست تقصیر کـــه بررشته کـارم گرهی

بگاشید نه به ناخن نه بـه دندان کردی (۱۲)

* * *

واز این قبیل بسیار اند که برای درک مطلب به همین مختصر بسـنده مـی کنیم ، هرچند درجای نشانه های امید واری نیز به نظر میرسد، مثلا:

نـــاامیدی کـــفر انـــدر ملت انسانی است

آفتاب اندرهبوط ودر شرف خواهد رسید (۱۳)

* * *

ویا:

مـــایهٔ عمری‌اگـــرچه درتلف خـــواهد رسید

عاقبت داماں مطلب هم به کف خواهدرسید (۱۴)

ولی با آن هم مسالهٔ مایوسیت درخمستان برمسالهٔ امید واری حاکم است، واما وجود شخصیت های چون خسته در عصر وزمانی که ماکمتر میتوانیم انسانی راکه معنویت رابرمادیت ترجیح دهد سراغ داشته باشیم برای جامعهٔ معاصر ماغنیمت پنداشته میشود باید به آن به عنوان یک انسان دگر خواه ارج گذاشته شود، او درجامعهٔ که همهٔ مردم غرق درناآگاهی وبی سروسامانی اند، غرق در راه کسب ضروریات فردی خوداند، قلم رابرمی گزینند وتفکر را انتخاب می نماید، خود بزرگواری وبرتری او رانسبت به انسان های عصر وزمانش نماینده گی میکند، مولانا خسته شخصیتیْ هست که آرمانی درذهنش می پرواند وبه سوی او درحرکت است، هدفش نیز آنچنانیکه ازشعرش پیداست پاک است وانسانی، اوبرای رسیدن به این هدف واین آرمانی بسیار ملایم، نرم ومحتاط حرکت میکند چنانچه خودش در این رابطه می فرماید:

زنـــده گی آنگونه بـــاید کرد دردنیای زیست
تـــانگـــرداند تـــرا ازخـــود پشیمان زنده گی
دست وپـــایی زن کـــه تـــاجمعیتی آیـــد بدست
سخت می ســـازد تـــراورنه پـــریشان زنده گی
می شـــناسی گـــرتو قـــدر گـــوهر نـــایاب را
مفت وقت ازکف مده مفروش ارزان زنده گی [۱۵]

* * *

وهم:

گـــر راهـــروی بـــه راه زیـــنهار مخسب
ورســـایه طلـــب هـــرتهٔ دیـــوار مخسب
اســـایش فـــردا طلـــبی در امـــروز
بـــرســـایهٔ ســـرو ولب جـــویبار مخسب [۱۶]

بلی همچنانیکه ویژه گی یک انسانی که ازسطح افراد عادی جامعه به درجات بالاتری از درک واحساس خود آگاهی ودگرخواهی قرار دارد، همین هست که همواره می خواهد ودرتلاش هست راهی برای بهتر زنده گی کردن وانسانی زنده گی کردن دریابد، از اینرو درپی راهبر وراهنمائی می برآید واز خدوانند طالب اشتیاق در راه رسیدن به مطلب می گردد که این موضوع در این بیت مولانا خسته به مشاهده میرسد:

ازذوق جستجو خلشی در دلـــم بده

دستم به دامن کرم راهبر رسان (۱۷)

* * *

موفقیت انسان هم زمانیست که برای رسیدن به هدف دست طلب جانب رهنماینده دراز می کنند واز او توفیق می خواهد، در این صورت چون مصمم هست وجدی خواهی نخواهی موفقیت از آن اوست. بزرگی در این باره می فرماید:

جملهٔ بیقراری ات از طلب قرار توست

طالـــب بیقرار باش تاکه قرار آیدت

* * *

بدون شک این ویژه گی در راه حصول مطلب در روح وروان هرنده وسالگی وجود دارد وباید داشته باشد، مهمتر از همه اگرانسانی می خواهد به جایی برسد واجازه بار یافتن به بارگاه معبود ومعشوق را داشته باشد باید در قدم نخست شایسته گی آن مقام راکسب نماید که خسته نیز این مطلب را دوراز نظر نداشته است چنانچه می‌فرماید:

بـــه گـــل وابسته گـی زیبد کسی را

کـــه چـــون بلبل سرفریاد گیرد (۱۸)

ویا:

صحبت سفله زیـــان هیبت شاهان بود

زاغ را زانرو نباشد بار در دربارگل (۱۹)

* * *

یکی از مسایل عمدهٔ دیگری که میشود بعد ازکندوکاو درلابلای خمستان مولانا خسته بدان دقیق شـویم همانـا بیـزاری از فخـرو مباهـات ناآگاهانـه وبـدرد نابخور به گذشته گان است، مسالهٔ که درمیان جامعهٔ مابیحـد وبـه شـکل نـاخوش آیند آن رواج یافته است. اگرکسی بخواهد ازماچیزی بپرسد فقط برمی گردیم بـه مولوی حافظ، سعدی، فردوسی، جامی وصدهاتن دیگری کـه درگذشـته هـا افـراد نخبهٔ دوران وزمان خود بوده اند وما فکر می کنیم توانسته ایم فقط بـه فخرکـردن به نام اوشان رسالت ومسـوولیت مـانرا در قبـال فرهنـگ وادبیـات ادانمـائیم، در حالیکه تادر خط فکری همچون افـراد بـه غـورو بررسـی نپـردازیم و وارد میـدان اندیشهٔ شان نگردیم هیچ کاری نکرده ایم، چنانچه بزرگی گفته است:

پشت نام پدر چه می گردی   پدرخویش شو اگـــرمردی

* * *

وخسته در این زمینه می فرماید:

پسر خـــود شواگـــرمردی وجوهربنما

غلط است اینکه ترافخربه نام پدراست (۲۰)

* * *

اینکه مولانا خسته وبزرگان دیگـر چـرا فخـر ومباهـات بـه گذشـته گـان رانقصی برای نسل امروز میدانند بدین معناست که انها درک کرده اند دریافته اند وتجربه کرده اند که این مساله باعث رکود وجمود فکری نسل جوان مـی گـردد واوشانرا مانع میشود تاابتکارات ونوآوری های بخرج دهند البته اگر این توجه بـه

گذشته گان توام باشور وتلاش وپویایی باشد که چه بهتر، در آن صورت هیچ کسی انگشت انتقاد روی آن نمی گذارد وخسته مانیز ازآن خسته نخواهد گشت.

آزاده گی، خوبترین ویژه گی که میبایست دروجود هر انسانی که تفکری دارد وصاحب جهانبینی منسجم ودرستی هست وجود داشته باشد، در غیرآن انسان وابسته واسیر هر گزنمی تواند.

بیافریند وخلافیت بخرج دهد واگرهم چیزی بسازد به ذوق های سالم برابر نمی افتدد، خسته نیزتنی از افرادیست که این خصوصیت به وضاحت درآثار واشعار او بنظرمی خورد:

زلت مکـــن قبول که هستی بسی عزیز

خود رامکـــــن اسیر ای آزادبرعبث[۲۱]

* * *

ویا:

زتیغ صبرم وبـازی آزو حـــرص وطمع

یکـــی بریده زبان ودگرشکسته یداست

گـــذشته تـــابه دل آزگـــردن افرازد

فـــرارسیده به فرقش زهمتم لگداست

ســــرای هیچ کسم قبله ام نشد هرگز

زگـــردش فلکم گرهزار مدوشداست

خـدای لطف خوشم نه شهید سیم وزرم

غلام همت آنم کزویم این رصداست[۲۲]

* * *

ویا:

کشتی بـاید، به سعی وهمت خـــودساختن

تـــابرون آیـــی زگـــرداب امـــور احتیاج

غرق طوفان خجالت ساخت مـــارازنده گی

پختن نـــانی زخـوارٔی در تـنور احتیاج[۲۳]

هما ازهمت عـالی شکار کس نشد هر گـــز

بدام ازحرص دانه هرکجامرغ زبون افتاد[۲۴]

به خارستان بیمری خودازآن بهترکه چینی را

به گلگشت گلستان درجبین باغبان بینی[۲۵]

* * *

وهم:

مـــدتی شد پـــاست د ردامـــان استغامرا

ســـرزدستار وبـــرون افتد زسرسودا مرا

نشه بـــرسر آنقدر ازجــام بی پروایی ام

حـــاتم از احسان نـــیارد بند زدبـــرپامرا

ازالف هـــر گـــز نیاید صورت دالی برون

قـــد دوتاگـــــردد مباد ازغفلت دنیا مرا

بـــارمنت برنتابد دوش مـــا ازهیچ کس

شادم از دلقی که دارم بی غم از دیبامرا[۲۶]

* * *

واما خسته چرا خسته وپریشان حال بود؟ پاسخ روشـن اسـت، پریشـانی خســته از اثراحســاس انســانی اوبـود، مـلال خـاطرش از اثـر بـی بنـدوباری وبـی سروسامانی اوضاع جامعهٔ بود که در آن میزیست به گفتهٔ شاعر:

هرکه پاکج میگذارد خون دل مامی خوریم

شیشهٔ نـاموس عـــالم در بغـل داریم ما

خسته شیشهٔ ناموس جامعه اش را دربغل داشت ونمی خواست به حرکت نادرست هرکس وناکسی این شیشه خدشه دار گردد.
تزویر، دروغ، ریاو نیرنگ هرعالم نما، صوفی نما وعارف نمایی او راسخت می آزاد، اومیخواست.
جامعهٔ باهمهٔ معرفت های بشری که برای بهبودی وضع زنده گی جامعهٔ بشری پیدایی حاصل نموده برخورد درست، عالمانه وصادقانه، برخورد دقیق وکار سازی صورت بگیرد، ازعالم مینالد، چنانچه همه خوبان عالم نالیده اند؛

شده ازعلم وهنر صندوق دلهاخالی
عمل اندر دل عامی به چسان دریابد
عالم باعمل از صدیک وعالم آن است
که دراینده به کتب خانه کتاب افزاید
کیست صوفی شده در خرقه وتسبیح بدست
نپسندد عملی تا به ریا نالاید
تاکه قاضی نستاند زبرادر رشوت
فیصله دعوی بیچاره نمی فرماید(۲۷)

* * *

ویا:

به چون آینه آئین وصلاح و پرهیز
شرم ای خسته به شرم وبه شکایت برخیز(۲۸)

* * *

ویا:

خال وخط برورق حسن خدا داد مکش
گرچه دانسته ای آرایش علم است عمل (۲۹)

ویا:

توبه زین خرقهٔ سالوسی وزین زهـــدوریا

توبه صدتوبه ازاینگونه عبادت اکنون [۳۰]

* * *

وهم:

دینی نـــدارم اینکه بـــه نـــامی فروشمش

ازمـــا بگـــــوی شیخ تقدس فروش را [۳۱]

* * *

وهم:

داغـــم ازکـــردار مطلب آشنایـــان زمان

هرکه رادیدم به باطن رند و ظاهر ساده است

* * *

ویا:

بیدمـــاغ از بادهٔ عـــــرفان شوورندی بکن

وای برشیخی کـــه شد ازباده ودستار مست

* * *

خسته به واسطهٔ زبان دربرابر نااهلان ونابخردان زمانش بـه مبـارزه برمـی خیزد، به کمک قلم قدمی افرازد تابتواند دینی راکه خدواند [ج]برگـردن هـر بنـدهٔ خـودش بـه عنـوان خلیفه الله گـذارده اسـت بـدین ترتیـب ادانمایـد. درغیـر آن همانطوری که ازلابلای زنده گینامه این شاعر برمی آید نه صاحب زوری بوده ونـه هم زری درمشت داشته است.

طریق بیشتر شعرش البته هم ازلحاظ سبک وهم ازلحاظ محتوی رنگ کلام اقبال لاهوری را دارد که خسته در گفته هایش ازآن تاثیر پذیرفته است:

ایــهاالناس چـنین خــواب فراغت تاکی
رفته ســربرســر سوداست زغفلت تاکی
پیر گـــشتیم چـــوطفلان نشناسیم هنوز
رتبهٔ قـــدر خود این خوی جهالت تاکی
آب امـــروز که فرداست همان آتش ما
پس درایــن مــوج شناهازحماقت تاکی
خـــوار ازستی مـــاملت اســـلامی شد
آخـــراین کــاهلی ورسم کسالت تاکی
نــــه بشرمید حریفان به ترقی شده اند
نـــه بسنجید که این گونه حقارت تاکی
هـــرزه تازی به هوا داری نفسک تاچند
دوش هـــابـــارکش بـــارملامت تاکی
ای جـــوانان کـــه نژاد شرفـــا اید همه
ذات تان مصدر صدگونه رذالت تاکـی[۳۲]

* * *

ویا:

ای عــزیزان همه اسباب تـــرقی علـم است
گـــرهمین است به تحصیل علالت تاکی[۳۳]
فرصت آن است که بکوشی به تحصیل کمال
صورت آسوده وسیرت به ریاضت تاکی[۳۴]

وهــم فتنهٔ آخــرزمان گــردید برپاهوشدار

دیــده راگریان کن و اندرجهان تخمی بکار

مــــــردمیدانم چنان چوگان بدستی راکه او

گــوی ازمیدان ربــاید تاکه در این روزگار

نــازم آن دانشوری را زآفت چــون گردباد

ازخــــرد بــرسرکـــلاه خویش دارد استوار

آفــرین بــارستم آســایکه دراین رزمگاه

تــاتوان باشد بود بـا نفس خــویش کار زار

حبذا شخصی کــه تــامنزل رساند بــارخویش

می خورددرهرقوم دزدی به ره در رهگذارد(۳۵)

* * *

خسته درجایی ازاشعارش از ((آرزو)) می گوید ومن فکر می کنم مقصد خسته در این ابیات همانا ((هدف وخواست)) بوده است. هدفمند بودن در زنده گی انسان را به تکاپو وشورو تلاش وامیدارد وزنده گی هدفمند است که مایهٔ خرسندی انسان در سپری شدن دوران حیات می گردد در غیر این صورت به قول مولانا خسته:

زنــده گــــی مرده دلان وحیوانات یکیست

هستی بیخبرازخویش وجمادات یکیست(۳۶)

* * *

ویا:

یـــاد دارم مصرعهٔ روشن دلی ای نکته رس

از مــقام آرزو غــافل مــبادا هــــیچ کس

ارزوروشنگــــر آمـــال هـــای پــیهم است

تــازه سازد صــورت انــدیشه را درهرنفس

آرزو وسعی مطلب زنــده میدارد مــــرام
کــاروان زنــده گــانی رابــودگویا جرس
آرزو بخشد بــه دلــها ذوق وشوق جستجو
تــا به تحصیل مــرادش مرد یابد دسترس
آرزو پــیوسته در تجــدید مــیدارد عــمل
سنبل وگــل میرساند بــر مقام خار و خس
من شهید آرزویم خسته می گــویم به وجد
ای خوش آن دل که بود مرغ تمنارا قفس(۳۷)

* * *

مولانا خسته علاوه براینکه از بسیاری مسایل اجتماعی خسته ورنجیده خاطر است موضوعی دیگری که برنـاآرامی هـا وخستگی هـای مولانـامی افزایـد وباعث ملال خاطرش می گردد همانا مسالهٔ عدم رهبری درست فرهنگـی سیاسـی، اجتماعی واقتصادی جامعه اش می باشد، او آنچنانیکه ازلابلای تراوش های فکری اش که بزبان شعر بیان داشته برمی آید می خواهد پیشـرو رهبوررهنمـا درهمچـون جامعه ای که مردم سخت نیازمند به رهبری درست وآگاهانه هستند شخصتی باشد که ستایسته گی ولیاقت رهبری را دارا باشد، ویژه گی های کـه یـک رهبربایـد از آن بهره مندباشد در وجود اوبه وضاحت دیده شـود، ازاینـرو دسـت دعـا جانـب خداوند بالامی کند واز او می خواهد:

یــاالهی یاکــه خــود توفیق شان فرمارفیق
یاجهان راگیر ازاین هاپس به دیگرکس سپار
خفته تــاکــی نــاتــــوانان وطن ناآرام دل
چند این بی دولتان برمــرکب دولت سوار(۳۶)

گــــربه اینگونه زبی خـــوفی‌که خفته باغبان

خوار گردد گل تعجب نیست در آغوش خار

گــربه این دستوربی پرواشبان ازخیل هست

پس تـوای خواجه گله از عادت گرگان مدار

حبذاشخصی‌کــه تــــامنزل رساند بارخویش

می‌خورددرهرقدم دزدی به ره دررهگذار(۳۹)

* * *

ویا:

آنکــــه زوباشد دراین دوران خدای کشوری

یـــاجـــهاندار جـــهانی یـــا وزیرشــــهریار

نشنود جــــزقــول قـــوال وفــغان نای ودف

جـــزننوشد مـــی نگـــیرد غیرساقی درکنار

نشنود فـــریاد فـــریادی مگـــــرآوازچنک

کـــی بـــدادکس رسد جــــزتار طنور ودوتار

گرهمین آیین شاهان و وزیران هست هست

درطـــــریق سلطنت درشیـــوهٔ تـــدبیرکـــار

رفته رفته کــارهــا ازدست خواهد رفت رفت

عاقبت خــــواهد شدن درکارزاران کارزار(۴۰)

* * *

گفتیم مولانا خسته غفلت وتن پروری را ازخصلت های بدوناپسند افراد اجتماع میداند ودریافته است که یکی از ویژه گی های برازندهٔ انسان کـه میتوانـد درساختن شخصیت او مفیـد واقـع گـردد وایـن موجـود را بسـوی خـود آگـاهی وسازنده گی رهبری نماید همانا مساله دریافتن و شناختن «خـود» اسـت وآگـاهی

حاصل نمودن به جنبه های مثبت ومنفی شخصیتی خویش چنانچه در این زمینه چنین ابراز نظر میکند:

پامال جهان گشته ام ازغافلی خویش

آواره تر ازبوست ز رو رنگ وگلم را(۴۱)

* * *

ویا:

از دست خود امروزشده خوار وذلیلیم

جنگست به طالع من بیهوده دژم را(۴۲)

* * *

وهم از اوست:

تـــرا باید کـــه دانی قدر وقت وقیمت خود را

نشاید مست اندر خواب غفلت اینقدر باشی(۴۳)

* * *

ویا:

ایـــن همه ازمـــاست بـــه مـــامیرسد

ورنـــــه کـــجاشیرژیـــان وقــفس(۴۴)

* * *

ویاهم:

بـــــردفیض ازبـــــهار زنـــده گـــانی

کسی کــزخـــویشتن غافل نباشد(۴۶)

* * *

موضوع داغ دیگری که امروزه همه بدان متوجه اند وزمانی خسته نیز ازآن پشتیبانی مینمود همانامسالهٔ سپردن کار به اهل آن است واما باید بدین مسالهٔ معتقد باشیم د رملکی که قانون درستی حکمفرمانباشد، درملکی که ازمعارف درست واصولی خبری نباشد، درملکی که ازسیستم اجتماعی، سیاسی، فرهنگی

واقتصادی درست خبری نباشد، درجامعهٔ که معیار شناخت افراد نه علمیت ونه دانش ونه سرمایهٔ معنوی بلکه معیار شناخت براساس زور وقدرتمندی های خود ساخته باشد هرگز وهرگز موفق نخواهیم شد فضای رابوجود آوریم که درآن کار به اهل کار سپرده شود زیراهمچون جامعهٔ که زورمند تریعنی عالم تر، نه هرکه عالم تر زورمند تر وپرقدرت تر، درحالیکه نیروی حقیقی درجامعه آرمانی، جامعهٔ که قانون خدا«ج» وقرآن در آن حکومت میکنند همانا آگاهی، علمیت، تقوی وپرهیزگاری هست وبس.

از اینها باید دانست زمانی کار دریک جامعه سروسامان می گیرد ورونق حاصل می نماید که ارزش ها تشخیص داده شود هم بوسیلهٔ صلاحیت بدستان وآنانیکه مسوول اند گرهی ازمشکلات جامعهٔ شان بازنمایند وهم بوسیله آنانیکه می خواهند درهمچون جامعهٔ ودرهم وبرهم وازهم گسیختهٔ که سالهاآماج حملات نظامی وفرهنگی این نیرو وآن نیرو بوده ونتوانسته است بعد ازشناخت خود وجامعهٔ خود، نتوانسته بادرنظرگرفتن شرایط جامعهٔ خود وشناخت مردم جامعهٔ شان برای خودش قانونی بسازد وراه رسمی تعین نماید این موضوع را دراین ابیات خسته دریافته میتوانیم:

نه هر که یافت خری ازخدا مسیحاشد

نه هرکه دید عصایی بدست موسی شد

کسی به شعبده بازی ولی نمی گردد

نه هرکه فلسفه برخواند ابن سیناشد[۴۷]

* * *

ویا:

آنقدر زیروبم قهقه زاغ است به باغ

گوش ازنغمهٔ بلبل نبردحظ واثر[۴۸]

خسته ونوگرایی : تازه اندیشی، تلاش وتکاپو درراه دریافت مسایل یکی از خصایل انسان هدفمند وآگاه هست، انسان موجودی هست تغیر پذیرما شاهد تاریخییم که ازسالیان د دراز تاامروز این موجود کنجکاو، صاحب تفکر واندیشه همواره درپی دریافت راه های تازه ترو نوتری هست، از اینرو هرکه جوشی وخروشی برای بهتر، خوبتر وراحت تر زنده گی کردن دروجود او باشد همواره بدنبال جستجو راه های تازه برای دریافت مسایل وموضوعات عمیق تر هست. خسته نیزتنی از افرادی هست که دراین راستاکار های کرده وزوقی در دلش برای گرایش به مسایل نو وتازه دیده میشود.

بیائید از زبان خود مولاناخسته در این زمینه بشنویم که چه گفته وچه اندیشیده است:

نــــوای تــــازهٔ داردنــــی من
جـــنون خـــمیازهٔ دارد مـــی من
ســـــرودمن به دمسردان مگوئید
زدل افسرده گان کیفم مجوئید(۴۹)

* * *

ویا:

عالم امروز پراز صوت ونوای دگراست
بزم امکان زطـــرب ولوله زای دگراست
خــیزراهـــــی شده ورا هروان رادریاب
ایکــــه اندرپی توآبله پای دگراست(۵۰)

* * *

ویا:

یارب کجاست دشت نوی کوه تازه یی
زین آهـــوان رمـــــی که بباید نیافیتم

ازاوست:

جهان راگرفته است تهذیب نو فتاده است رسم کهن رادرو(۵۱)

* * *

بالاخره از لابلای افکار این خستهٔ روزگار به نتیجه می رسیم که اودر پروسهٔ رشد زبان، ادبیات وفرهنگ خودش شخصیتی بوده قابل قدر وبدرد بخور، شخصیتی بوده غنیمت که باید حداقل به عنوان یک انسان نیک. صاحب فضیلت، آگاهی ودانش ازوی یادی به عمل آید ، امااز آن جاییکه ماشاهد قضایا درجامعهٔ خودمان هستیم باتاسف اینگونه افراد همواره وقتی قدرمی شوند که دنیا را وداع می گویند ورخت سفرجانب دیارحق می بندند، در صورتیکه اگر همین قدردانی وپرس وپال در دوران حیات صورت گیرد ممکن آنچه مینویسند، آنچه می گویند وآنچه می آفرینند اثراتی صد درصد بهتر وکارسازتری در جامعه وروی افراد واشخاص شان داشته باشد.

که در این صورت خسته هرگز چنین لب به سخن می گشاید:

میزند بـــررگ جـــانم غزلم نیشتر یاس

زهراندوه چنان دهر چشانده است مرا(۵۲)

* * *

ویا:

میرسد یــادست کـــوتا هم به دامان امید

خسته یاکه می شود پیراهنم برتن کفن(۵۳)

* * *

اینکه خسته ازچه چیز نا امید است وچرا تااخیر عمر به آرزویش نریسده آنچنانیکه از لابلای سخنان آنانی برمی آید که با اودیده اند، محبت کرده اند ودرجریان چگونگی وضع زنده گی اوبوده اند خود پیداست که وضع نادرست وناخوش آیند اقتصادی، نداشتن سرپناه درست برای امرار حیات وحتی تنگ بودن

عرصهٔ گفتار ونوشتار برای بیان حقایق دوران زنده گی این مرد بوده است که اوراجسما وروحا خسته وآزاده میداشته،
فرهنگی یی که برای سیر کردن شکم خود واعضای فامیل خودش مجبور به فروختن کتب ویاگرفتن حق الزحمهٔ مقاله، شعر ویانوشته اش باشد فکر کنید چقدر فاجعه یی عمیق هست، چرا باید یک انسان آگاه وفرهنگی، یک خطاط ونویسنده درجامعه تااین حد محتاج وپریشان خاطر باشد، جوامعی که به استاد، به دانشگاهی، به فرهنگی به ادیب، به عالم، به فیلسوف، به عارف وخلاصه به تمامی شخصیت های با ارزش که در دامانش چون ستاره میدرخشند ارجی وارزشی قایل نباشد واوشانرا مورد نوازش وقدر دانی قرارندهد ازکجامی خواهد په جایی برسد، ازکجامی خواهد قد برافراد وباجوامع پیشرفتهٔ دیگرهمسری وهمگامی نماید، واماخسته باهمهٔ خسته گی وآزاده دلی شرافتمندانه وسربلند زنده گی کرد وبا آبرو وعزت تمام بار سفر بست وجایش را دراین عرصه پرکشمکش به افراد تازه نفی گذارد تاوارد میدان گردند وستیزنده تر ازاو با حوادث، مشکلات وپرابلم ها مبارزه نمایند وخویشتن خویش رابه قله های از تکامل وپیشرفت رسانند، خداوند همه راهیان راه حق را یار و یاور باد.

فاضلی باچنین علوی مقام مرد امابه نا امیدی مرد
ای بسامردمان پر ارجی که در این روزگار ارج نبرد
این هم از عصر بی مروت ماست
که دمی‌ارزشی به وی نسپرد

عبدالقدیر «پورغنی»

مآخذ ومنابع:

۱ - حسین نایل، پویشی در باز یابی وشناخت آثارخسته، مجلهٔ کتاب، نشریهٔ سه ماههٔ کتابخانهٔ عامه، شمارهٔ سوم، سال ششم، میزان وقوس ۱۳٦۲،یادنامهٔ مولوی خال محمد خسته، به مناسبت دهمین سال وفات او "۱۳۲۵-۱۳٦۲" ص ۲۳-۲۴.

۲- همان اثر ص ۳۲.

۳- محمد ناصر رهیاب، رمز حیات، جوشنده خیالستان مردمگرائی های خسته، مجلهٔ کتاب نشریه سه ماههٔ کتابخانهٔ عامه، شمارهٔ سوم، سال ششم، میزان وقوس ۱۳٦۲یادنامهٔ مولوی خال محمد خسته به مناسبت دهمین سال نعات او "۱۳۲ - ۱۳٦۲" ص ٦۴.

۴- همانجا ص ٦۴.

۵- هما اثر ص ۹٦.

٦- همان اثر ص ۸۱.

۷- همانجا ص ۸۱

۹- همان اثر ص ۸۱.

۱۰ همان اثر ص ۸۱.

۱۱- هما اثر ص ۸۱.

۱۲ -همانجاهمان صفحه

۱۳- همان جا ص ۹۹

۱۴- همان جا هما صفحه

۱۵- حسین فرمند، درنگی درخمستان، مجلهٔ کتاب، نشریه سه ماههٔ کتابخانه عامه شماره سوم سال ششم، میزان وقوس ۱۳٦۲، یادنامهٔ مولوی خال محمد خسته، به مناسبت دهمین سال نعات او ۱۳۲۵- ۱۳٦۲ ص ۱۲۴.

۱۶- هما اثر همان صفحه

۱۷- رمز حیات، جوشنده خیالستان در مردم گرائی های خسته ص ۱۲۴.

۱۸- مولانا خال محمد خسته، خمستان، به سعی مولوی عبدالروف بلخی (دهلی) ۱۹۳۵ص ۸۳.

۱۹- همان اثر ص ۱۱۶.

۲۰- رمز حیات جوشنده خیالستان مردم گرایی های خسته ص ۹۰

۲۱- همان اثر ص ۹۶.

۲۲- همان اثر همان صفحه.

۲۳همان اثر ص ۹۰.

۲۴- درنگی درخمستان ص ۱۲۱.

۲۵هما اثر همان صفحه.

۲۶- خمستان ص ۲۷.

۲۷- رمزحیات جوشنده خیالستان مردم گرایی های خسته ص ۸۸.

۲۸- همان اثر هما صفحه.

۲۹- خمستان ص ۸۹.

۳۰ – رمز حیات، جوشنده خیالستان مردم گرایی های خسته ص ۸۹.

۳۱- خمستان ص ۱۸

۳۲- همان اثر ص ص ۲۴۷- ۲۴۸.

۳۳- همان اثر ص ۲۴۸

۳۴همان اثر همان صفحه.

۳۵- همان اثر ص ۲۴۱.

۳۶- همان اثر ص ۵۳.

۳۷- همانجا همان صفحه.

۳۸- درنگي درخمستان ص ۱۲۶.

۳۹- همان اثر همان صفحه.

۴۰- همان اثر ص ۱۲۵.

۴۱- خمستان ص ۲۶۰.

۴۲- همان اثر همان صفحه.

۴۳- همان اثر ص ۲۸۸.

۴۴- خمستان ص ۱۰۵.

۴۵- همان اثر ص ۸۱.

۴۶- همان اثر همان صفحه.

۴۷- رمز حیات، جوشنده خیالستان مردم گرایی های خسته ص ۷۷.

۴۸- همان اثر ص ۷۶.

۴۹- همان اثر ص ۷۶.

۵۰- همانجا ص ۹۴.

۵۱- همانجا ص ۹۷.

۵۲- همان اثر ص ۸۱.

۵۳- همان اثر ص ۹۰.

سرمحقق محمد آصف ((گلزاد))

مکثی کوتاه روی خط اندیشه مولوی خسته

مبرهن است که جهت درک وپی پردن به خصوصیات کلام شاعریانوسنده یی، بیش ازهمه وپیش ازهرچیز، مراجعه به آثار وکار کردهای خود او ارجحیت اواولویت دارد وازاین طریق درباب آراء عقاید ونقطه نظر وی خوبتر میتوان پی برد، بدین اساس مانیزهمین روش رابرگزیدیم واولتر ازهمه جانب آثار دستیاب شده خسته شتافتیم، اگرچه تمامت کار کردهایش فرا چنگ نیامده، وگر نه یقین دارم موثریت این نبشته افزونی می یافت، زیرا موصوف حدود پنجاه اثر داشته، حال آنکه بیش از پنج تای آن در اختیار نیست، که به مدد آنها، درینجا حرف های خویش را رقم میزنیم.

مولانا خسته، بسیار نوشت، فراوان شعر سرود ومحتوای کلامش راچنان آراست، که درمسیرزمان بااندیشه های دینداری، انساندوستی، محبت به میهن

وبی اعتنابه مادیات پرورش یافت وبزرگ شد. خسته خوب میدانست که ''اطاعت به جز خدمت خلق نیست.'' وبادرک این واقعیت از آوانی که دست چپ وراست خود را شناخت وانگشتانش باقلم آشناگردید، تا آخرین رمق حیات در راه خدمت به وطن ووطنداران فروگذشت نکرد. برای بیداری جامعه شعر سرود، نثر نوشت، جریده یی را ایجاد وگرداننده گی نمود، صدای مردمش را از طریق شوری (خانهٔ ملت) به گوش حکومت ودولت رسانید. برضد عده یی از عمال استفاده جوی حکومت، علم اعتراض برافراشت، اگرچه در مسرش بساموانع ایجاد کردند، مگر اوکه ترسی جز از خداوند یکتا نداشت، بدون کوچکترین هراس واندیشه یی راهش رامی پیمود.

مولوی خسته من حیث ادیب، خطاط، تذکره نگار، ژورنالیست، مصحح، مورخ، منتقد رسالتمند ومهمتر ازهمه حافظ قرآن، امام منبر، دانشمند علم الحدیث، آموزگار وفرزند صدیق وطن، بااحساس ملی ومیهنی یی که داشت، ارجناکترین آثار را آفرید. اشعار زیاد به زبان دری، عربی از خود برجاگذاشت در ردیف شاعران پیش گام نهضت جدید ادبی افغانستان عرض اندام کرد. موصوف بلبل این چمنستان بوده، لذا دروصف گلستان وطن بسیار سروده است.

بررسی کلام خسته مینمایاند، که او انسانی بود، دارای تمایلان عارفانه وفقیر مشرب، در اکثرابیاتش جذبهٔ عشق رحمانی، مقام وپایگاه انسانی، آزاد منشی، عشق به میهن وامثال اینها تجلی دارد. ناگفته نباید گذاشت که باوجود همهٔ صفات خوب وبرازنده گی اشعارش، تمامی ابیات او درسطح عالی نبوده، بلکه تعدادی هم ازنگاه هنری ومحتوی درسطح نازلتری قرار دارند. که درصفحات بعد، روی آنها صحبت خواهد شد. اینجا ویژه گیهای کلام خسته ر از دونگاه بررسی خواهیم کرد، نخست دریاب نثروی قدری صحبت نموده، درپی آن دیداری خواهیم داشت بااشعارش.

نثر مولوی خسته:

خسته در عرصهٔ نثر نگاری، سمنداندیشه را خوب به جولان کشیده است. او ازعهده نگارش گونه های مختلف نثر بدر آمده وتاجایی که از خلال آثار ونوشته های وی برمی آید، دسترسی کامل او را در این راستا مسلم میسازد. اما باید خاطر نشان ساخت، که نبشته های اورا فراز وفرودی هست، چنانچه بر اساس اظهار خود موصوف که گفته: ((سخن را پستی وبلندی وصاحب اورا خواری وارجمندی است.)) [1]

درنگاشته های خسته، اثرات وویژه گیهای سبک ومکتب ادبی متقدمان را به وضاحت میتوان مشاهده کرد، اما رویهمرفته، مطالبش را زیبا پرورانیده است. آرایش های لفظی ومعنوی رنگ ورونق خاصی به نوشته های او داده، مگربا وجود تمام نیرو مندی وقدرت کلامش، او خود را در این میان ضعیف وکم مایه شماریده، گوید که: ((ازسی سال به اینطرف خدمت این فن شریف کرده وناچار معترف به نارسایی شده.)) [2] که این بذات خود نمایانگرشکسته نفسی وفروتنی موصوف میباشد.

گفتیم در نوشته های این ادیب، بیشتر اسلوب گذشته گان حاکم است. این نکته ما را معتقد بدان میسازد، که گویا وی نخواسته ویانتوانسته طبق اسلوب نویسنده گان ویژوهشگران متجدد ومعاصر گام هایی برابر بگذارد. بدین اساس درپی شکستن وفروریختن دیوارهای تقلید وتکرار آستین برنزد، حال آنکه خود بدین موضوع کاملا آگاه بوده، که عصر نوچه میخواهد؛ چنانچه باری هم مینویسد که: (...تاسخن تراش درعالم تقلید وسطحیات، سخن گفتن آسان. چون درجهان تحقیق وتدقیق رسید، آنگاه میداند که سخن چقدر دشوار است.)) [3] گرچه بیشترین وآثار مرحوم خسته دارای ویژه گیهای تحقیق وتدقیق میباشد، اما سوال اینجاست که او خود چرا در عالم تقلید درنگ بیشتر نموده واینسوی زمان کمتر گام برداشته است.

بهر صورت، نثر مولنـا خسـته سـلیس وروان (بـه اسـتثنای محـدودی از موارد) تصنعات وتکلفات منشیانه برپیکر نبشته هایش اندک لنگردارد. اندازه فهم ودرک وی از زبان وادبیات عرب، تاحدی بیان اورا باتعبیرات واصطلاحات تـازی مالوف وتواهم ساخته است.

بیشترین نکات وموضـوعات اجتمـاعی، اقتصـادی، سیاسـی وفرهنگـی را باابعادگستردۀ آن در هفته نامۀ "وحدت" که مولوی خسته خود موسـس، صـاحب امتیاز ومدیر مسوول آن بود، مینگریم. جریده کاهگاه لبۀ تیز تیغ انتقـاد رامتوجـه نابسامانی های اجتماعی، خود سری ها وعدم رعایت موازین پذیرفته شـدۀ جامعـه نموده ومرتکبین آنرا سزاوار تنبیه وباز خواست میدانست. بعضـا از سرخشـم در مورد بی بند وباری های اجتماعی، خصوصا رشوت، اختلاس، دستبردهای بعضـی از کارمندان استفاده جوبه دارایی عامه، از لحن شدید والفاظ کوبنده کـار گرفتـه وسراپا مضمونش را درلفافۀ طنز نیشدار وزهرآلود، به ظاهر خنده دار می آراست. همچنان مضامین ومکاتیب درد رسیده گان را، بدون ترس ومحافظه کاری چـاپ وانتشار میدارد وبدین ترتیب با مردم خویش همنوایی میکـرد. اینـک از عنـاوین چنـد مضمون همراه با صفحه وشماره جریده مذکور ذکر بعمل میآوریم: طبق مقررات (ص۳، ش۹)- از گفتـار تـاکردار (ص۱، ش۸) – گوشـیدیی ازعـدالت اجتمـاعی (ص۱،ش۹) نرخها قمچین میشود (ص۴، ش۱۰) مبارزه دربرابر پارچه یابرجه (ص۳، ش۹) – هرکه باید حساب بدهد (ص۱، ش۱۲) – انتقادنیست (ص۱، ش۱۲) – ولسواله پارچه شعر به زبان پښتو (ص۳، ش۱۴) – اگرمردم فاسد مجـازات نمیشـوند (ص۱، ش۱۵) – در سرچوک (ص۲، ش۱۷) – رشوت یاعامـل بـدبختی هـای اجتمـاعی (ص۳، ش۱۷) – ارتشا وموقف وحدت (ص۳، ش۸) وازهمین قبیل چندتای دیگر.

خسته در نوشته هایش، عفت وصداقت قلم راکاملا رعایت کـرده اسـت. کوچکترین مطلبی که منافی تقوی، اخلاق واداب اجتماعی باشد، درنگاشـته هـای

او راه نیافته. کسی راذم نکرده، فحشی نداده وناسزا ننوشته است. خسته نثرهای خود را در اکثر موارد با درود، دعا، آیات قرآنی واحادیث نبوی پرمیمنت گردانیده، که اینک جهت اثبات گفتهٔ خود، چند سطری ازکتاب معاصرین سخنور اورا باز نگاری مینماییم: ((نیایش وستایش خدای راکه انسانرا با این ناتوانی که دارد توسط علم نیروی عمل بخشید باعطای کرامت، سلطان بحر وبرگردانید. باآنکه درمعنی ازعالم پاکست، اما به اعتبار صورت درکسوت خاکیان عرض اندام فرموده، تاخلافت که امانت اوست، متصدی ومتعهد باشد، در این خاکدان که ازحیث خلقت باعامه خاکیان یکسانی داشت، به شرف گویایی خالص گردانید...)) (۴)

شیوه نثر مولوی خسته در تذکره ها وکتب ادبی، متناسب به فهم ودرک عامه است. باخوانش آثار تاریخی وجغرافیایی او، خواننده تیزهوش ومتجسس درمی یابد که درعقب سطر سطر کتاب انگشتان یک مورخ چیره دست وعالم جغرافیا درحرکت بوده است. خسته ضمن نوشته ها وتبصره هایش درجریده ((وحدت)) من حیث یک ژورنالیست تمام عیار وبادید فراخ سیاسی ، اجتماعی وخبرنگاری عرض اندام نموده و مطالب مندرج در این هفته نامه را مطابق معیارهای پذیرفته شده مطبوعات ونشرات پرورانیده است.

یکی از گونه های نثر دری، هما نثر مسجع میباشد. این شیوه به اواسط قرن پنجم هجری میرسد، که درحقیقت خواجه عبدالله انصاری هروی بانگارش ((الهی نامه)) خویش بنیاد آنرا پیریزی کرد وپیشرو سعدی درگلستان شد. چون نثر مذکور ازتاثیر وکشش خاصی بهره مند است، ازینرو خسته نیز بدان توجه نموده و پارچه هایی بدان شیوه رقم زده است؛ مثالی ارایه مینماییم: ((نه طاعتی موجب نازونه توشهٔ براه دراز، از زمانی که پای رفتار وزبان گفتار یافته ...)) (۵) ودر بعضی موارد، نثر او بسان گلستان سعدی آمیخته است باابیاتی در ارتباط به

موضوع اصلی؛ مانند این پارچه نثر او که از بمبی به مزار شریف برای یکی از دوستانش فرستاده است: ((از شدت انتظاری براه نوازش نامهٔ آن عزیز زمانی که مترنم باین نوا بودم:

بـه امـید غـبار کحل پیغامی تهی ازنور

بره چون سرمه دان افتاده چشم انتظار ستم

* * *

که ناگاه نامهٔ که بیاضش را آفتاب صبح امید وسوادش را سرمهٔ چشم تمنا توان گفت مشتمل برمژده سلامتی وجود مسعود وخیریت حالات سعادت قرین آن عزیز ونوازش استفسار حال این غریب بود، رسید – دیده از شرف مطالعه اش پر نورو دل مسرور گردید.

در آن فـرصت که بودم سرببالین

ز درد هـجر وشـوق وصل بیتاب

بـه حـمدالله بـه خسته نوشدارو

رسید از التفات خـاص احـباب

مـن مهجور را کـردی نـوازش

بـه مکتوبی به مکتوبی به مکتوب

دعـاگـویم دعاگویم دعا گوی

رساند حق به دراینت به مطلوب (۶)

* * *

آنگاهیکه مولاناخسته اراده مینماید تا قدرت قلم واندیشه خود را در ایجاد نثر دری به نمایش بگذارد، نوشته یی طراحی میکند که بشکل غیر منقوط بوده ومفهوم آن واضح ومشخص ونیز کوچکترین خللی در شکل ومحتوای آن وجود ندارد، بدینگونه: ((کرم مکرم مرا مسرور کردکه مراسلهٔ مهرآسا سادس ماه سحر گاه طلوع مطالعه او مردم راسرمه سود- مدح کلامم ساده وسداد در لوح

رو داد سواد مداد آمده — الله الله سحر کلک ساحر سامر کردار- راهِ راه روِطـور اطوار مسدود .کرده — گهرها که درسلک هر مصرع آمـوده - لـوامح مهـر علـم دارد — رسم مردم مرد اطوار در هر دورسرکار آمده وکمال آمـد را دراد- مـادام که مراسم اسلام را ادکار واساس او را موســس ورود در دارد معمـورهٔ دل دلـدار مارا معمار کرم معمور وآسوده دارد - عرصهٔ ماه در ارسال مراسله کـم آمـدم — که معلول رم درمم-...))[۷]

مولوی خسته را آثار ونوشته های منثور فراوانست. قدرت او در نوشـتن، کم ازشعرنیست. از سخنان اوبرمی آید که بعضا در سرودن شعر کـم تـوان شـده وبه اصطلاح شعراء به عارضهٔ (قبض الشعر) مواجه میگردید، آنگاه ناچار به سوی نثر میشتافت وپارچه یاپارچه های ادبـی وبـس زیبـا مینگاشـت. شـاعر خـود بـدین موضوع اشارت صریح دارد:

خسته وقتست که با نثر ببندم کـــاری

گوهر نظم که سفتن نتوانم چه کنم [۸]

* * *

شعر مولاناخسته:

توشاعر ترینی!

ودرآن غروب غم آلود

به خورشید آموختی شاعری را

تو، در آن غروب غم آلود

درخشانترین شعرها را سرودی

توشاعر ترینی!

(احمدرفیعی)

آری، شعر جلوه احساس دل است ونتیجه الهاماتی از مواهب طبیعی والطاف یزدانی که بردسته یی از برگزیده گان خداوند (شعراء) ارزانی شده. این احساس خود رقیق وزودگذرمیباشد، لذاهر وقت وناوقت وبدون انگیزه وجرقه یی دست نمیدهد؛ چنانچه صاجبنظری راعقیده برنیست که: دردی، جنونی، آرزویی، رنجی، شراری، هوسی، افسونی‌شاعر را فرامیگیرد و اوشعله ور از این الهام چراغ شعر را برمی افروزد. [۹] اینجاست که کلامش رنگ جاودانه گی اختیار میکند والاپیش از خداوندگار خود میمیرد.

شعر را درجه یی است ویادرجه هایی وارزش وارزش هایی ازهنر وزیبایی شناسی؛ بدین معنی که قطعه شعری ویاابیاتی از پارچه شعری در اوج ارزشمندی وقبولیت میدر خشد، ویاهم در حضیض کم نظری وبی مقداری غنوده، بدین معنی که ازدلی برخاسته، مگر بردلی نمی نشیند، پس شاعری خود هنری است متعالی ولی دشوار.

واماخسته، نیز در این راستا سخنسرایی بود بزرگ وشعرش مقبول دلها، که شاهر اه هنر را پیموده وبالاخره ازآزمون زمان خوب بدر آمده است. او علاوه براشعار دری، اندر زبان اوزبکی نیز طبع آزموده واشعاری ساخته است. سرود وسرود واره هایش اکثرا از حیث محتوی، استحکام شکلی وکار برد تصاویر، شاعرانه ود رخور توجه میباشد. اشعار آبدارش مملو از افکار واندیشه های متنوع، تشبیهات، استعارات، کنایه ها ود رمجموع صنایع لفظی ومعنوی جدید وتکراری ودیگر آرایش های کلامی در کلیت خود هیات اندیشه وفورم را دربیان اوتشکیل میدهند. شاعر جهت بنای شعر، تحمل رنج نموده تامصرعی را با مصرعی ضم کرده؛ چنانچه خود نیز گوید:

صد غوطه داده ایم بخون دل وجگر

تاخاکهٔ عبارت ومضمون کشیده ایم [۱۰]

نباید این نکته را فراموش کرد که همهٔ ابیات وپارچه شعرهای خسته در سطح عالی نبوده، بلکه تعدادی از آنها بادر نظرداشت تصاویر، خیال شاعرانه، فورم وآرایش های شعری در سطح متوسط وپائین نیز قرار دارند. حتی د رپاره یی از موارد تصاویر به تکرار نشسته، یعنی چندین بار بوسیله گوینده گان سلف بازنگاری شده، تاآنجایی که کمرنگ وبعضارنگ باخته اند. اینک چند مثالی ازیک مجموعه خسته برگزیده شده وبعداً تبصرهٔ بیشتر در این موضوع خواهیم داشت:

به خیالم دهنت غنچه باغ عدمست

که تراخلق خدا غنچه دهن میگویند[۱۱]

به دردی می تپم درمان ندارد

زاحوالم خبر جانان ندارد[۱۲]

عاشقی پیشه مااست خدا میداند

کار مااناله وآه است خدا میداند[۱۳]

* * *

ترکیب واژه های (کرده کرد) دربیت زیر نارسا واقع شده است:

جور وناز دلبران جبرا نیازم میکشد

دهشت پیرانه آخر طفل راگم کرده کرد[۱۴]

* * *

عدول از ضوابط دستوری:

بعضا درشعر چنان حالتی پیش می آید که واژه ها ازمرز دستور زبان پافرا ترمی نهند وترکیبی رابخود میگیرند که یا منطق شعری سازکاری میداشته باشد، نه بادستوری. درینصورت قرار داد اجتماعی واژه ها ازهم میپاشد وبالعکس میثاق هنری جاگزین میشود خسته نیز در بعضی موارد قانونمندی دستوری رافرمان

نبرده، بنابر مجبوریت رعایت از وزن، قافیه ویاملحوظات دیگر، واژه ها را خلاف موازین واصول دستوری بکار برده است، ازجمله این ها رابرگزیدیم:

صوفیان رفت وبه خود علم تصوف را ربود

پس چسان بتوان صفا آیینۀ اسرار کرد(۱۵)

* * *

(دربیت بالا، صوفیان جمع وافعال رفت وربودکه متعلق به صوفیان میگردند، مفرد آورده شده) یا دو بارجمع بستن واژه ها در این ابیات،

در امورات طبیعی جز اطاعت چاره نیست

مصلحت کرده چوآیینه نمد پوشم به زور (۱۶)

لوازمات حیات وجیز را در باب

چنان از تو ومابعد نیز را دریاب (۱۷)

آن خضرپی خجسته که او بود بیگمان

در راه خودشناسی مایان رشاد ما(۱۸)

* * *

اما باید متذکر شد که براساس سنن شاعری ورعایت بعضی الزامات، شاعر این حق را دارد که قسمتی ازقواعد واصول جاری زبانرا درشعرش نادیده بگیرد؛ مثلا ساکنی رامتحرک وبرعکس متحرکی را ساکن، مخففی رامشدد ومشددی را مخفف سازد. یاواژه یی راباتغییر اعراب (حرکات) جاگزین کلامش گرداند، مگر عدول از قواعد صرفی ونحوی زبان به شکل مستمر د رواقع عیب شعر محسوب میگرد واز سویی حمل برناتوانی گوینده نیز میشود.

تنگنای وزن وقافیه:

مولناخسته بعضا گرفتار تنگنای وزن وقافیه نیز شده است، ازینرو ناچار برخی از کلمات واصطلاحات را درمحل غیر مناسب استعمال نموده ویا کاهش

وافزایشی د رآنها رونما ساخته است، به گونهٔ مثال ترکیب (خیره کف) دربیت ذیل به عوض (خیره سر) جهت برآورده شدن توازن قافیه:

تابه کی بر روی ماسیلی چودف خواهد رسید

برمراد خویش آخر خیره کف خواهد رسید (۱۹)

* * *

ویا به اصطلاح شعراء، الف اطلاق(اشباع) که دربیت زیر چندان لزومی ندارد:

ازشگفتن ها وخندین به بزم عشرتا

زین چمن چون گل ندیدم غیر داغ حسرتا (۲۰)

* * *

دربیت زیر، پسوند (ک) همچون وصله ناجوری جهت تکمیل وزن شعر به گوشهٔ دامن واژه (نَفَس) چسپانیده شده است و یا شاید / - ک / تحقیر باشد:

هرزه تازی به هوا داری نفسک تاچند

دوش ها بارکش بارملامت تاکی (۲۱)

* * *

ودربیت:

هوش حیرت زاکه گفت این گنبد یاقوت آن

عقل باید تارهای هوش را زین سور باد (۲۲)

* * *

اصطلاحات (سُر) یعنی آماده گردانیدن آلات موسیقی، همراه باحرف (واو) استعمال شده است حال آنکه (سور) مفاهیم دیگری را در بردارد. شاعر اینکار رابه خاطر مراعات «گل روی» قافیه های ابیات دیگر شعرش انجام داده است، زیرا درمصراع های شعر، کلمات (دور، زنبور، کافور، انگور...)، من حیث قافیه استعمال شده اند.

همچنان دربیت پائین، ترکیب (گوارانت) به خاطر تکمیل وزن شعر، بازهم یک چیزی است ساخته ویافتهٔ خود شاعر، حال آنکه باید (گوارا) میبود:

توچسان ای بی وفا حاصل ز رشوت میکنی

چون گوارنت بود انصاف زهر ناگوار(۲۳)

* * *

وبازهم قافیه بیت ذیل، که جهت حفظ وزن ورفع سکته گی واژهٔ (سُخَن) به شکل (سَخُن) ادامیشود؛ اگر چه صورت تلفظ هر دو صحیح است ، اما معمول جامعه و اهل فرهنگ و ادب گونه اول آن (سُخن) میباشد.

به می تیغ را آبداری بکن دگررونهم تابه ملک سَخُن (۲۴)

* * *

کار برد مضامین وتصاویر شعری متقدمان:

خسته در بعضی از اشعارش، مضامین، تصاویر واوزان شعری گذشته گانرا بکار برده است واز جملهٔ دیگران بیشتر برسخنان شیخ سعدی، فرخی، رودکی، حافظ وبویژه میرزاعبدالقادر بیدل نظر داشته، که انعکاس اندیشه ها ومضامین اشعار آنهارا در کلام وی میتوان مشاهده نمود. چند مثالی میدهیم:

رودکی گفته است:

بوی جوی مولیان آید همی

یاد یار مهربان آید همی (۲۵)

* * *

خسته گوید:

مژده ای دل دلستان آید همی

در بدن روح وروان آید همی (۲۶)

ودرجای دیگرنیز گفته:

خـــسرو خـــسرو نشان آید همی

والـــــی افـــغانستان آید همی (۲۷)

* * *

حافظ راست:

دل میرود زدستم صاحبدلان خـــــــدا را

دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا(۲۸)

* * *

خسته مضمون فوق راچنین به پیروی نشسته:

ای شهسوار خوبان مردم زغم خدا را

تاچند می نپرسی حال من گدا را(۲۹)

* * *

بیدل سروده:

دنیا اگر دهند نجنبم زجـــای خویش

من بسته ام حنای قناعت بپای خویش

* * *

مولنا خسته همین مطلب رابه گونه ذیل پرورانیده است:

مـــدتی شد پای د ردامـــان استغنا مـــرا

سر ز دستار وبرون رفته زسر سودا مرا (۳۰)

* * *

خسته قطعه شعری سروده زیر عنوان (به طرز سعدی رحمة الله علیه قافیـه به حروف مقطعات) بااین مطلع:

ای پری پیکـــــر رخت زیبا زق – م – ر

خال هندوی تورشک – ع – ن – ب – ر

واین مقطع:

بعد سعدی درجهان چون خ – س – ت – ه

شاعری نظمی نبسته چون زگ – ه – ر (۳۱)

* * *

اما وقتی به دیوان شیخ سعدی از روی نسخهٔ تصحیح شده محمد علی فروغی، چاپ تهران مراجعه شد، شعری بدین شمایل به نظر نخورد. تصور میرود که خسته از دیوان شیخ سعدی، چاپ هند اینگونه شعر را اقتفا نموده باشد. (والله اعلم)

در مورد ارادت مولنا خسته نسبت به شیخ اجل حضرتِ سعدی همین یک بیت راکه میخوانید، کفایت میکند:

نقش قـــــدم سعدی وفـــرق من خسته

از یادشده بینم که اگر شخص همم را (۳۲)

* * *

بهره گیری نسبی شاعری از اندیشه ها، مطالـب و اوزان شـعری اسـلاف وعلاقه وتوجه اونسبت به کلام یک یا چند شاعر گذشته یامعاصر، دال برآن شده نمیتواند، که گوینده اسیر بند تقلید ویاتکرار گفته های دیگران قلمدار شود. قـدر مسلم اینست که هرگاه شاعری مضـمون سرایشـگر دیگـری راگرفتـه وبهتـر ازو بپروراند، عیبی وخرده گیری یی درمیان نخواهد بود اینرا اکثر محققان ادبـی درحکم سرقت نیاورده اند وتاجایی که دیده میشود تقریبا در کـلام همـهٔ گوینـده گان از اینگونه موارد کم وبیش هست، فلهذا این عملکرد خسته از مرتبه شاعری او چیزی نمی کاهد. بخصوص که اوخود نسبت به سرقت ادبی شـخص سـخنگیر بوده، چنانچه گوید:

دیگر به شعرتهمت دزدی بمن مبند

خاکم به سربهست ز آب غُساله ام (۳۲)

بعضی ها را عقیده چنین است که گویا پیشنینان ((بروبوم دانش رارفته)) ودیگرچیزی برای گفتن باقی نمانده اند.پس هرچه گویند، همانا تقلید وتکراری است از گذشته گان. اماخسته بااینگونه طرز بینش سرموافق نداشتد، چنانچه د ررد وابطال این سخن، خود ابراز عقیده میکند که:

مگوگفته سخن پیشنیان رفت
پسینانرا نمانده جز شش وهفت
به فردوسی اگر این ختم گردید
نظامی بهره چون از این هنر دید
سخن راهست بس گنج فراوان
بنام هر کسی در غیب پنهان
مقفل گنج اندر غنچه چون بوست
کلیدش هم زبان صاحب اوست
جز آنکس دیگری نتوان بگیرد
اگر چندی که درحسرت بمیرد.(۳۳)

* * *

اصطلاحات، تعبیرات وواژه های عامه وکوی وبرزن رانیز به پیمانه وسیع در اشعار خسته مینگریم. گویا شاعر این خصلت بازر را ازمکتب ادبی هندی فراگرفته باشد. اینگونه تصاویر وتعابیر سبب میگردد تاغنای ادبی بیشتر شود. اینک چند نمونه یی از آن میان:

لوح خاطر داشت گلگونی زرنگ انتظار
دیدهٔ زارم به ره شام و پگاه افتاده بود (۳۴)

خسته را پارچه شعری است به سبک وشیوه بابا طاهر، که بیتی از آنرا انتخاب ونقل مینماییم:

مــو آن سرگــشته یم درکوی جانان

چـــه میدانم زموسرگشته تربی (۳۵)

* * *

علاوه بر اصطلاحات عامیانه ومحاوره یی، خسته از فرهنگ، ادبیات و زبانهای عربی ترکی واصطلاحات اروپایی نیز بهره گرفته است، حتی ابیات وقطعاتی بدان زبانها سروده، که اندازه تسلط ویرانشان میدهد. ازهر کدام به یکی دو نمونه بسنده میشود:

عبارت عربی:

سوختن بـــــارفته گان وساختن بادردشان

ایهاالاحباب هرکس رابود تیمار خویش (۳۶)

* * *

ترکی:

اگـــرای لعبت هـــندی بـه سمرقندرسمی

میشوی راست بـــه تـــرکان قـــراکوز بلا

(دراین بیت قراکوز به معنای چشم سیاه ولفظ ترکی است.)

* * *

راز بـــــا مـــردم بیگـــانه بگـــوییم بلا

ور نگـــویم بـــه بـــلایی رسدم یوز بلا

(یوز= صد)

* * *

جـــاده عشق چنان تـــاب وتـــوانم بربود

کـــه اگـــر لاف زنم اینکه منم بـــوز بلا

(بوزبلا= جوان)

اصطلاحات اروپایی:

در سدهٔ معاصر، باگشوده شدن روزنه هایی از جهان خارج بروی این کشور، ورود عناصر مادی ومعنوی به گونهٔ سیل آسیا راهش رابدینوگشود وازطریق ترجمه، مطالب از زبان ها وادبیات اروپایی، شعراء ونویسنده گان ما کلمات، تعبیرات واصطلاحات را از آن زبانها برگردانی کردند وبدینترتیب برغنای فرهنگی – ادبی این دیار بیش از پیش افزودند. خسته نیز که شاعر وادیب زمان خود بود، ازاینگونه تعبیرات فراوان سود برد، مثلا واژه فیشن در این بیت او:

فیشن روح کن از علم وهنرای نادان

برد ازخویش ترافکر جمالت تاکی[۳۷]

* * *

ولفظ کالسکه دربیت ذیل:

آنـــدم کـــه شـــدم ز دهلی بیرون

کـــالسکه گـــرفت کـوه وهامون[۳۸]

* * *

به دلیل اینکه مولینا خسته اشعار فراوان سروده، لذا محتوای کلامش رانیز بروباری است وسیع وپهنای بزرگ ازقبیل : مدح، تهنیت، تعزیت، فخر، هجا، مسایل اجتماعی، اخلاقی، دینی، عرفانی، حسب حال، شکوائیه، مرثیه، موضوعات غنایی وامثال اینها، که یادهانی همهٔ این موضوعات سخن را به درازا میکشاند. لذا بادرک این نکته که خسته شاعری بود انساندوست، اجتماعی، دارای خصایص مردمی، متعهد، راسالتمند ومخالف سرسخت اربابان زر وزور. بدین اساس ازسایرنکات و ویژه گیهای یاد شده درکلام وی عجالتا صرفنظر و روی یک نکته یعنی مسایل مبرم اجتماعی وانتقادی قدری مکث مینماییم.

جامعه یـی کـه شـاعر در آن زنـده داشـت، آموزنـده بـود، اماناسـازگار، جفاپیشه، حق ناشناس که قیمت این درثمین را به پیمایش نگرفـت وبـر رغـم همـه معیارها، لعل ونعل راکنار هم وبه یک میزان سنجید، لذا برداشت خسته نیـز ثابـت ومشخص است:

خسته اکنون خورد برهم امتیاز لعل ونعل

ســـرزقید سبحه وزنـــار میباید کشید(۳۹)

* * *

چنانچه گفته شد، خسته مردی بود آزاده، بدور ازتعلقات رنـگ وتظـاهر، ازینرو آزادی وآزاد منشی را به دیگران نیز گوشزد میکرد وزمزمه کنان میسرود:

آزاد مـــرد بـــاش کـــز آزاده گی توان

آزاد ازشکـــار چـــوعنقاشود کـــسی(۴۰)

* * *

شاعر که سرا پامتانت و آزاده گی اسـت، اسـتغنا پیشـه دارد. نـاهمگونی های جامعه وقت نمیتواند بر ارادهٔ استوارش خللی وارد کند. قامت بلندش هر گـز زیر باراحسان کسی خم نمیشود. اودلق بی منت را بردیبـای پـر منـت ار جحیـت میدهد، صراحت این نکات را درکلام وی نظاره میکنیم:

مـــــدتی شد پـــاست د ردامان استغنا مرا

سـرزد ستار و بـــرون رفته زسر سودا مرا

بـــار منت بـــــرنتابد دوش ما ازهیچکس

شادم از دلقی که دارد بیغم از دیبا مرا(۴۱)

* * *

گـــرچه من افتاده ام سامان استغنا بپاست

بگـذر از دارا به اسکندر نیارم سر فرو (۴۲)

خسته جهانرا سپنجی سرا میداند واین کاملا درست وبجاست . پس در این حیات چند روزه نباید دو دسته بردنیاچسپید، بلکه در اندیشه سفر باید بود وزادراه آخرت را فراهم ساخت. به ابیات ذیل شاعر دقت کنید:

دلابقا کـه ندارد تـرا سـرای سپنج

بگویمت سخنی راست گوش دار ومرنج

در این سراچه که دو روز است بودن تـو

مسـافرستی و منـزل مقـیم وار مسنج

بیاورانچه تـراهست صرف راه بساز

کـه زادراه عدم نیست نقده بودن گنج

فقیر راحت قـرص جوین غنیمت دان

در ایـن زمانهٔ دون پرور از برنج برنج

دو روز زنده گـی واسم وراه اوخسته

بـرنگ زلـف بتانست باهزار شکنج (۴۳)

* * *

وفرو تر از آن هم اینکه از دیدگاه تیز بین وقلب حساس شاعر، دنیا باهمه دار وندارش، ارزشی بیش ازیک سگ آبی ندارد، که صرف برای خودش می اندیشد وبس:

چیست دنیا یک سک آبی بـرای پوستش

سیستانی یعنی رستم قاتل سهراب شد (۴۴)

* * *

تصویر دیگری که شاعر دربرابر دیده گان قرار میدهد، همانا چهره هایی است حاکی از تزویر وسالوس، لذا خسته دربرابر اینگونه خصایل اعلان مبارزه کرده، مرگ یاپیروزی، به یکی از این دو خواهد رسید:

میرسد یادست کـــــوتاهم بدامان امید

خسته یا که میشودپیراهم برتن کفن (۴۵)

* * *

رفتار وکردار آدم های مطلب آشناهمه داغهایی اند برقلب شاعر:

داغــــم از کـــــــردار مطلب آشنایان زمان

هرکرادیدم به باطن رند وظاهر ساده اند(۴۶)

* * *

زیرا انسان بی آلایش ویکرنگ ویکدل خیلی اندکست، ازصـدیکی نـی، بلکه درهزاریکی راسراغ میتوان کرد. امانکته اساسی اینسـت کـه شـاعر ازصـدق ووفا دریغ ندارد واین تاوقتی ادامه دارد، که نیرو وتوان در تن اوست:

آشنایـــــــان بیشتر بیگانه مطلب آشناست

از هزاران یک توانی یافت گربی مدعاست

کس بپایم پـــای در راه وفـــــانهاده است

تــــانیفتاده زپا ازخـــــود به نیروی وفاست

خستها خسته زخـوی سست پیمانان شدیم

طبع مــــــاآهن ربا وطالع ماکهربا ست (۴۷)

* * *

شاعر در این جهان پهناور، همدم وهمرازی نمی یابد:

خسته گردید جهان همدم وهمراز نیافت

نظر انداخت به هرکه نظر انداز نیافت(۴۸)

* * *

وبالآخره این شاعر آزادمنش وحســاس، مینگـرد کـه ارزشـهای اجتمـاعی عموماً در جوامع عقب مانده وارونه محاسبه میگردد، بدین معنی که بجـای نیکـی، بدی ودر بدل زشتی وعقوبت ، پاداش خوب ونیک داده میشـود، لـذا دراینچنـین

یک حالت خواهی نخواهی بازار ((هوشیاران دیوانه مزاج)) باید گرم باشد وشاعر باخود تعهد بسته که از این پس ((دیوانه راهوشیار)) باید بداند.

گـــرم شد بازار هشیاران دیوانه مزاج

بعد ازین دیوانه راهشیار میدانیم ما (۴۹)

* * *

ومنحیث آخرین حرف، قطعه شعری از مولنا خسته را، که تضمینی است از سنایی غزنوی زیر عنوان (به سود خواران رشوت ستان) سروده شده، رقم میزنیم:

ای مهین خـــــواجهٔ فلک درگاه | کـاخت از خاک سرکشیده به ماه
ایکــه سود تـــو ملتی فـرسود | در زیان کسان چـــه جویی سود
چشم برمـــــال دیگران تاچند | غـــرقه د رخون این وآن تاچند
شهره گـــشتی زسود در آفـــاق | چـــاق گشتی زخـــوردن قاچاق
هـــــرکه از خون خلق شد فربه | نزد اربـاب حــق از آن خـربه
دیـــــو دیـــوان ذرد ایـــوانی | مـــوش ایـــن آشـــیان ویـــرانی
قصرهـــا از جـفابه پـــــاکردی | هـــمه از اشک وخون بناکردی
تـاکـجا ایـن هـمه تپیدن هـــا | ایـــن کشش ها واین دویدن ها
((این جهان برمثال مرداری است)) | مـــایهٔ رنج ونکبت خواری است
((کـــرگسان دور اوهزار هزار)) | همه مـــردار خـــوار ومرده شکار
((مـــیزند صبح تابه شب مخلب)) | آن مـــر این را برای یک مطلب
((آخـــر الامـــر بـــر پرند همه)) | حـــسرت زنـــده گی برند همه

ازهـــمه بـــاز مـــاند این مردار

وقـــنا ربـــنا عـــذاب النار (۵۰)

منابع و پانوشتها:

۱ - خالمحمد خسته، معاصرین سخنور. (کابل: مطبعه دولتی، ۱۳۳۹هـ. ش.) ص۱.

۲ - همان اثر، ص ۲.

۳ - همان کتاب، همان صفحه.

۴ - همانجا.

۵ - خالمحمد«خسته»، خمستان، به اهتمام مولوی عبدالروف بلخی سرپلی، چاپ دهلی، ۱۳۵۴ق.، مقدمه، ص ۳.

٦ - خمستان، ص ص ۲۹۷- ۲۹۸.

۷- همان اثر، ص ۲۱۸.

۸ - خمستان، ص ۱۲۷.

۹ - احسان طبری، مسایلی از فرهنگ وهنر وزبان . چاپ اول، انتشارات مروارید، ۱۳۵۹، ص ۳۰.

۱۰ - خمستان، ص ۱۹۵.

۱۱ - همان اثر، ص ۷۰.

۱۲ - همانجا، ص ۷۷.

۱۳ - همانجا، ص ۸٦.

۱۴ - همان اثر، ص ۷۴.

۱۵ - همان دیوان، ص ۳۵.

۱٦ - گلبانگ مولنا خسته، ص ٦٦.

۱۷ - خالمحمد خسته، رمز حیات. به اهتمام مولوی عبدلروف بلخی سرپلی، چاپ دهلی، ۱۳۵۵ق .ص ۵۵.

۱۸ - رمزحیات، ص. ۱۱.

۱۹- همان اثر، ص ۲۵.

۲۰- رمزحیات، ص ۵۷.

۲۱- خمستان، ص ۲۴۸.

۲۲- همان اثر، ص ۲۶۹.

۲۳- خمستان، ص ۲۴۲.

۲۴- همانجا، ص ۱۴.

۲۵- دیوان رودکی سمرقندی، چاپ چهارم، چاپخانه برادران علمی، ۱۳۸۳، ص ۶۰.

۲۶- خمستان، ص ۱۵۲.

۲۷- همانجا، ص ۲۸۵.

۲۸- دیوان حافظ شیرازی. براساس نسخه علامه قزدینی وغنی، موسسه فرهنگی نشرسها، چاپ اول، تهران: ۱۳۷۸، ص ۱۵.

۲۹- خمستان، ص ۲۶.

۳۰- گلبانگ خطی مولنا خسته

۳۱- خمستان، ص ۲۶۱.

۳۲- همان اثر خسته، ص ۵.

۳۳- خمستان، ص۹.

۳۴- همانجا، ص ۲۰۴.

۳۵- خمستان، ص ۲۰۹.

۳۶- همان اثر، ص ۱۷۱.

۳۷- خمستان، ص ۲۴۸.

۳۸- همانجا، ص ۳۰۱.

۳۹- خمستان، ص ۸۸.

۴۰- همان اثر، ص ۱۵۴.

۴۱- خمستان، ص ۲۷.

۴۲- رمزحیات، ص ۷۹.

۴۳- خمستان، ص ص ٦۱-٦۲.

۴۴- خمستان، ص ۲۷۵.

۴۵- رمزحیات، ص ۱٦۹.

۴٦- خمستان، ص ۴۹.

۴۷- خمستان، ص ۵۱.

۴۸- همان اثر، ص ۵۴.

۴۹- رمز حیات، ص۱۴.

۵۰- جریدهٔ وحدت، شماره ششم، سال اول، دوشنبه ۱٦حوت ۱۳۴۴، ۱۵ذیقعده ۱۳۸۵ق.، ص۳.

محقق محمد سرور (پاکفر)

دنبال کـــاروان مـــده از دســــــت ای پسر
گوید همین جرس که خروشد به شام وصبح
تـــازنـــده است ازمی عـــــــرفان پیاله یی
کـــم بخت آنکسی که ننوشد به شام وصبح

(خسته، رمزحیات)

برخی از منشهای انسانی درشعر خسته

انسان موجود اجتماعی یی است که در اجتماع زاده شـده، درآن میزیـد، ازشرایط اقتصادی – اجتماعی اش تاثیر پذیرفته وسرانجام بـا تـاثیر گـذاری بـران، جهان هستی را وداع می نماید.

درمیان انسانها کسانی اند بااحساس تر وباریک اندیش تر، کـه نسـب بـه دیگران از عملکرد جوامع بشری زود متاثر ومتالم شده وبـرعکس بـا آفرینشـهای خود در افراد جامعه اثر میگذارند، وشعرا وادبا ازین زمره اند.

کمتر شاعری رامیتوان سراغ کرد که آفریده های وی عاری ازمنشهای انسانی وخالی از اندیشه های اجتماعی باشد، ویا درمقابل وضع نابه سامان وچگونه گی حال واحوال عصر خویش وزستی‌ها وستودنی های آن بی تفاوت بوده، وبه گونه یی آنرا در آفریده های خود بازتاب نداده باشد. به همین سبب شاعران را آیینهٔ تمام نمای جامعه گفته اند.

در این نوشته، بازتاب برخی از اندیشه های انساندوستانه درشعر مولانا خال محمد خسته به گونهٔ مختصر وفشرده بررسی وبرجسته میگردد. هرچند بیشترین قسمت آثار شعری خسته درمدح وستایش به سرایش آمده، ولی وی مردم وجامعهٔ خود را نیز فراموش نکرده واینگونه مسایل را در اشعارش فراوان جای داده است.

پیرامون چگونه گی شعرخسته، به ویژه کتاب: ((رمزحیات)) او درانشمند محترم محمد ناصر رهیاب اینگونه ابراز عقیده می نماید: ((رمزحیات خسته بر دو راه متقابل ومتضاد سیر میکند، یکی راه سرایش های را ستین ودیگر راه نظم واره گی. آنجا که ستایشگری ها، وستودنها که خسته خود میداند تاهمسویی باتاریخ است تاریخ سازی ها ویازانو برسکو زدن فرمانروایی پای به میانه میگذارد، کارخسته حضیض رابه پالش میگیرد، مگر آنجاکه میخواهد برای مردمش وهم میهنانش پیامی را بازگوید وی عارفانه وعاشقانه غزلی سردهد ودرد دلی را فریاد کشد ویادست الهام او به خواست اندیشه اش موضوعی را گفتن گیرد، سخنش به پرواز درمی آید، تا اوج راسلام گوید.)) [۱]

همچنان کتاب ''نظم الحیات'' که بعد از سفر وتدریس مولانا خسته درهندوستان وعودت وی به کشور نگاشته شده ونسبت به آثار شعری قبلی اش ''خمستان'' و ''رمزحیات'' پخته به دیده می آید، بازتابگرنکات بیشتر اجتماعی است. به این گفته دانشمند محترمی اینگونه صحه گذاشته، می نگارد: گلبانگ

خسته به خط یکی از شاگردانش نگاشته شده وثمرهٔ اندیشهٔ فکر وقلم مولانا خسته بعد از تحصیلاتش درهند بوده ونسبت به خمستان ورمز حیات، اشعار پرمحتوا وپخته تری دارد.(۲)

باهمین یادکرد کوتاه، سیروسفری به باغستان اشعار دست داشتهٔ خسته نموده، گلهای از گلبن ادبی وی چیده، دسته می بندیم:

تعلیم وتربیه یکی ازشاخصها وضروریات اولیهٔ جامعه به حساب آمده، درپرتوآن افراد جامعه به ترقی وپیشرفت نایل شده وبه رفاه وآسایش دست می یابند. خسته این عناصر را راحت وروح انسان دانسته چون شیرمادر برای کودک، مهم تلقی نموده، بیان میدارد:

راحـــت و روح است تعـــــليم وتعلم شخص را

شعرات چون به گل شبنم طراوت بخش وبرکودک لبن (۳)

* * *

عصریکه خسته درآن زنده گی داشت، دچار دشواریها ونابه سامانی های اجتماعی – اقتصادی وتشدد وپراگنده گی بیشمار بود ونجات ازین معرکهٔ ناستودنی ناممکن. او اشخاصی راکه درین مبارزه پیروز شده ویاحد اقل خود رانجات میدادند، مورد ستایش قرار میدهد. بی تفاوتی مسوولین امور را برملا ساخته، پرده از روی ناملایمات ان زمان دور وشرایط موجود را اینگونه تصویر می نماید:

حـــبذا شخـــصی که تامنزل رساند بارخویش

میخـــورد درهـــــرقدم دزدی بره در رهگذار

حق شنودرگوروحق گوییاست محکم درکتاب

کیست دارد گـــــوش وبااوکه کندگفت وگزار

رفته رفته کــارها از دست خواهد رفت رفت

عاقبت خـــواهد شدن درکار زاران، کار زار

گــربه اینگونه زبیخوفی کــه خفته بــاغبان

خـوارگرددگل تعجب نسیت درآغوش خار[۴]

* * *

اشعار مولانا خال محمد خسته دارای ابعاد گستردهٔ اجتمـاعی بـوده بعـد انتقادی، اشعارش رابها وارزش بیشتر میدهد وجایگاهش را میان معاصرین سال می برد، موقعی که شرائط وزمان زشت خود را هنر مندانه ترسیم میدارد، گویی آیینـه ویابه بیان دیگر، اشعارش بازتابگر چهره های متفـاوت جامعـه اسـت کـه درآن بـه نمایش وتصویرگرفته شده است. این غزلی وی میتواند شاهد ادعا باشد.

میرسد از جــاده زر وزور تــا جــاه وجلال

میشود درسرکشی آخـــــر چوآتش استوار

گوئیا جـــای قضاء وفـــتوی وفــرماند هی

هست نخلی کـــه تجارت پیشگی آورده بار

حکـــمت آموزی وعلم وعدل رادانند ننگ

رابلهی بین جــهل را باظـــلم نبودعیب وعار

زیر دستان گــرچه از والمرتشی دارند ترس

کــاروان هـــا برعلی الـــراشی نمیدارندکار

تهمت نـــاحق چـــوشیر ما دری گشته حلال

کـــی شود یارب زین مردم خونخوار خـــوار

راست مـــــی سازند راه شرع ازحرف دروغ

کاشکی این بی شعوران راهمی بودی شعار[۵]

درجای دیگر، درهمین زمینه هوشد ارگویان از حادثاتی چون: قتل، چپاول ورهزنی چنین پرده برمیدارد:

الحذر ایـــدوستان ز آشـــوب فـــتنه زینهار

در زمـــانه تاز پـــای رهـــزنان شد آشـــکار

رهگـــذران بسته شد بـــرمردمان ازشهروکوه

از خـــروج پـــرخـــروش رهـــزنان نابه کار

دیرگـــاهی راه عـــام وخاص از اینها تنگ بود

مـــدتی تنها سفر نـــتوان کسی کـــرد از دیار

هفت تـــن را اندران ره بعد ازاخـــذ مال وپول

این گروه ازخون شان کردندگلگون سنگ خار

وای عجـــب از چـــپه گـــردی های چرخ نیلگون

شد رجب مـــا رامحرم فصل دی بـــرمابهار[۶]

* * *

یکی از ارزشهای خوب وآیین مرغوب اجتماعی، امتیاز وتفکیک زشتی ها وپلیدی ها ازخوبی‌ها وزیبایی هاست. زیرا بـافرق گـذاری ایـن دوپدیـدهٔ متقابـل راه صواب انتخاب واز راه خطا اجتناب میگردد. خسته در زمینه هوشداری دارد اینگونه:

کـــاری بکـــن که نیک زبد امتیاز کن

تـــاچند خـــار درتن تو تار بستر است[۷]

* * *

هنر آموزی یا آمـوزش هنرراخسـته فخـر ومحـدود بـه شـاگرد یـا اسـتاد ندانسته، میگوید:

هنر آمـــوز خـــسته فـــخر کـــاری

بـــه شـــاگـــردی واستادی ندارد[۸]

وی افراد جامعه را دورنگ یافته شکوه کنان مسراید دو روی های زمان ساخت عاقبت کوتاه دراز دستی یی ما را آتش دشمن و دوست [۹] درجای دیگر میگوید:

باکجر وشان راست سازی به میان بحث

آواره شود تیرکند چون به کمان بحث [۱۰]

* * *

خسته نفاق که سبب بربادی خانواده،کشور، جامعه وسرانجام جهان است، نکوهش وافراد مختلف جامعهٔ انسانی را به وحدت وهمبسته گی تشویق ودعوت نموده میسراید:

درشیشهٔ جمعیت خـــود سنگ نفاقی

منداز وروا داربخـــود شونه ستم را

ای تاجــک سرگشته وافغان سیه روز

ترکی وعــراقی مشمر خیرامم را [۱۱]

* * *

او درجای دیگر درهمین زمینه میگوید:

بزم وحدت تاابد برپا زنوش کثرت است

وه چه گلهامیدمد یـــارب زگلزار نفاق ا

* * *

(واژهٔ ((دل)) وترکیبات وعبارات وابسته بدان چون: به دست آوردن دل، دل نشکستن، دل نگهداشتن، دلداری، و... به گونه های مختلف ومتغایر وبه سلیقه های شخصی افراد به ویژه شعرا استعمال وکار برد داشته، هرکدام به نحوی از انحا این واژه را درآثارخود به کار گرفته اند. خسته ضمن به کار گیری این واژه تمایز گرایی ها وبرتری جوی هایی را مردود شمرده، بیان میدارد:

بـــه تقدیر وفاعمری نمودم خـــدمت دل را

به جان دریافتم تایک دوساعت صحبت دل را

به وحـــــدت آشنادیدم به کثرت همنوادیدم

کـــه لاشـــرقیه،لاغـــربیه گفتم فطرت دل را

اصـــول امتیاز نـــیک وبـــد را کـــه میداند

توان دریافت از ســنگ محک خاصیت دل را

دوعالم را به وجـــــد وشورش زیر وزبر سازد

مـــزن زنهار بـــرهم عـــورت جمعیت دل را

به پاس خاطر یک دل هزاران دل بدست آرم

که میداند؟چون امروزخسته حرمت دل را[۱۲]

* * *

خسته درجای دیگر پیرامون ((دل)) بیان پندگونه یی دارد:

زگوش هوش شنوجان من سخن اینست

دلی بدست بیار ازهمه حسن اینست [۱۳]

* * *

سخن فیلسوفانهٔ مشهور، آموختن ادب ازبی ادبان است. این موضوع مورد توجه وعلاقهٔ شمار زیادی از شعراء ونویسنده گان قرار گرفته، هرکدام به گونه یی از آن سود جسته ودراشعار خود آنرا به کار بسته اند، خسته نیز ازین روند دورنمانده، در زمینه بیان میدارد:

کسی نمی گـیرد زاطوار بزرگان عبرتی

رو ادب ازبی ادب آموز تا آدم شوی [۱۴]

* * *

اودرجای دیگر ابراز میدارد:

ازبکه نشستیم بـــه هرجمع چوشمع

صد حرف زهر باب رسیدست به سمع

ازبـــی ادبـــــان ادب بیامــــــــوخته ایم

وز زلف پریشان کسی خاطر جمع [۱۵]

* * *

(شماری از دانشمندان براین باور اند که جهـان را وفـا وبقـا نبـوده، جـز وسـیله اندوختن توشه عقبی،متاعی نتواند بود.به تایید ایـن مفکـوره، خسـته دل بسـتن بـه دنیارا مردود شمرده بیان میدارد:

ای دل به جــــهان واهــــــل آن خوی مکن

یعنی پـــــــی پی نان زبون کس روی مکن

ای بلبل ازیــــن بـــــــاغ گـــل داغ مچین

آن سوی به یاس روی زین سوی مکن [۱۶]

* * *

همچنان خسته رباعی زیبایی درهمین مورد سروده است:

ای دل بـــــه جــــهان بیوفـــاکم پـــــرداز

سرمـــــایه درین بـــوته گــــذار ومگداز

بگــــــداز به لبـخندی کـــه ازو سود بری

مگـــداز بـــه رنگی کــــــه بمانی به گداز

* * *

درجای دیگردنیاراگذران واعطـای روزی ورگ را ازجانـب پروردگـار(ج) دانسته میگوید:

خـــوش بـــاش به دور روزگـــــار آگه شو

دنیاگــــــذر انست واگـــــذار آگـــــــه شو

انـــــــدر الـــــم رزق وغــــم مـــــرگ مشو

در وقت شــــوندت دوچـــــار آگه شو [۱۷]

خسته عملکردجهان رامطابق میل وخواست افراد جامعه نیافته ومشقات جهان راناشی‌ازنصیب میداند تاجاییکه تبدیل تقدیر را به تدبیر ناممکن دانسته میگوید:

به کام کس اگرمیگشت گردون

دل فرهاد شیرین خون همی کرد

نصیب آدم ار محنت نبودی

چرا از جنت بیرون همی کرد

به تدبیر ارشدی تقدیر تبدیل

علاج مرگ، افلاطون همی کرد(۱۸)

* * *

خسته بااحساس شاعرانه یی که دارد، درغم وشادی افراد جامعه خود را سهیم دانسته وخویشتن را ازین دو پدیده متاثر میداند. جاییکه میگوید:

آن مردمی که خانهٔ مردم خراب ساخت

چشم مرا درچشمهٔ اشک فواره کرد (۱۹)

* * *

درجای دیگر توصیه کنان اینگونه بیان میدارد:

گرنیاید زتوسودی زیانی مرسان

آنکه افتاده به سرحال تباهی دارد(۲۰)

* * *

پیشرفت وترقی جوامع بشری درعصر حاضر متکی و وابسته به چگونه گی کار وفعالیتهای آنها در عرصه های زراعت وصنعت بوده واتکای بیشترینهٔ کشورهای مترقی به اصل دوم وتقویهٔ روزافترون صنایع می باشد.

خسته راحت مردمان جامعه را وابسته به کار، صنعت وپیشه دانسته، درغزل زیبایی موضوع را اینگونه تصریح می نماید:

هرکه رابینی اگر راحت نصیب از صنعت است

بر مراد دل اگرباشد مصیب از صنعت است

مرد بی صنعت همانا دشمن جان خود است

مفلسی را دیدهٔ دولت قریب صنعت است

خر، عراده اسپ، موترگشت واشتر ریل

درزمانه این ظهورات عجیب ازصنعت است

تن به محنت ده گر اسایش طلب داری به دهر

دستگاه ثروت مرد غریب از صنعت است

خواست شان رااز تحصیل صنایع چاره نیست

شخصیت راهست اگرشان مهیب ازصنعت است

بگذری از دست مزد خود که اندر روزگار

مرد را بافقر اگریابی منیب ازصنعت است

درزی و بافتده و حداد و نجار و کلال

پینه دوزان المخاطب با حبیب ازصنعت است

صنعت وحرفت بهار گلشن آمال هاست

حبذا قومیکه بگرفته نصیب ازصنعت است (۲۱)

* * *

درجای دیگر، انسان را دربدل گذشت وسپری شدن عمر که سرمایهٔ مهم ومعتبر است، برای به دست آوردن هنر وکمال دعوت نموده میگوید:

بانقد عمر جنس کمالی خریده گیر

نه که کمال را بفروشی زقاصری (۲۲)

نداشتن اقتصاد خوب نزد شماری از جوامع بشری، انسان راحقیر وخورد جلوه داده وکم ارزش وبی بها میسازد، خسته با درک این موضوع، آدم بی پول را در قصیده یی تصویر نموده است که به مطلع آن بسنده میگردد:

به چشم زر پرستان خوار وزار است آدم بی پل

درین آخرزمان کی در قطار است آدم بی پل (۲۳)

* * *

نیکی ونیکوکاری را ازخصایل خوب انسان دانسته، عقیده منداست که میتوان به شمشیر نیکی جهان را تسخیر وشهرت سکندر راکسب کرد:

نیکی بکن که خواجه به شمشیر نام نیک

هرکس جهان گرفت همانا سکندر است (۲۴)

* * *

خواب زیاد وبی موقع، باعث کاهلی بدن وعقب مانی میهن میگردد، این موضوع مورد توجه شمار زیادی ازشعرا قرار گرفته ونکوهش شده است، خسته نیز روندهٔ منزل مقصود را ازخواب زیاد برحذر ساخته در رباعی یی بیان مینماید:

گر راه روی به راه زینهار مخسپ

ورسایه طلب برتهٔ دیوار مخسپ

آسایش فردا طلبی در امروز

برسایهٔ سرو ولب جویبار مخسپ (۲۵)

* * *

افراط وتفریط در امور زنده گی عملیست ناشایست ونادرست که اکثریت عظیم افراد جامعه آنرا نمی پذیرند ودین مبین اسلام نیز حد اعتدال یاوسط امور را برای پیروان خود توصیه نموده است، خسته بادرک این مساله گفت یی دارد اینگونه:

افراط که رسم عالم است وتفریط

برپست وبلند حادثات است محیط

برهریک جهتی فزا وکم کن زدگر

تاعدل نصیب تو شود از تخلیط (۲۶)

* * *

خسته زحمت وکار متداوم، پویش وتلاش لازم را وسیلۀ رسیدن بـه مـرام واهداف عالی انسان دانسته ابراز میدارد:

نیست آسان گوهر مقصود آوردن به دست

چند باید چون صدف درقعر دریا زیستن (۲۷)

* * *

درجای دیگر مردم کشور خود را اینگونه دعوت میدارد:

ای حریفان سوم فـرصت آن است کنون

که برآریم زسرچشمۀ چشم آب برون(۲۸)

* * *

اوهمچنان میگوید:

دنـــبال کـــاروان مـــــده از دست ای پسر

گوید همین جرس که خروشد بــه شام وصبح

تــــازنده است ازمـــی عــــرفان پیالـــه یی

کم بخت آن کسی که ننوشد به شام وصبح(۲۹)

* * *

دوری ازصحبت نااهل وتاثیر سوصحبت ناجنس ازمسـایل مهـم اجتمـاعی است که مورد توجه خسته واقع شده و دربیتی اینگونه تبارز یافته است:

صحبت سفله زیان هیبت شاهان بود

زاغ را زانرو نباشد بار د ردربارگل (۳۰)

درجای دیگر رهبرانی که گفتار و کردارشان منطبق ویکسان نیست، اینگونه مورد انتقاد خسته واقع شده اند:

ای رهبران که راه شما را درست نیست
روهرو کجا رود که عملها درست نیست (۳۱)

آثار خسته بازتابگرمطالب وموضوعات فراوان اجتماعی بوده وانعکاس دهندهٔ پندگونه های رهنمودی میباشد، که اینک پارچه یی از آن میان را به گزینش گرفته تقدیم میداریم:

گـــرفتم ساده ونیکو سرشتی ای پسرلیکن
نشاید اینقدر ازخـــلق بی خوف وخطر باشی
ترابابد تمیز رهـــبر ورهـــزن کنون سازی
ز دوران میرسد روزی بـه جمعی راهبر باشی
ترابابد که دانی قـــدر وقت وقیمت خود را
نشاید مست انـد رخواب غفلت اینقدر باشی
اگرخواهی عـــروج رتبه از دون همتان بگریز
تو خواهیدرحضرباشی وخواهیدرسفر باشی
تـــرا آن همتی باید که کوه از پا دراندازی
دریغ ازصورت شیری چو روبه بی جگرباشی
بـه نـــزدیک حکیمان مار بد بهتر زیار بد
نخـــواهم با بدان بنشینی واز بد بهتر باشی
بپره وره سرزمینی راکـه درآغوش پروردت
کـــه افتی هر قدم از قوم دور آواره ترباشی

تواز قومی وقوم ازتوست در امـروز ودر فردا

به شرط آنکه ذی رای وخرد علم وهنر باشی

تویی پیرو به آن قومی که عالم رامسخر کرد

نشاید اینقدر غافل زفیض بحـر وبرباشی(۳۲)

* * *

در اینکـه دنیـا بـه آرزوطـی مـی شـود وزنـده گـانی بـدون امیـد امکـان پذیرنیست، تردیدی وجود ندارد. به امید اینکه خواننده گان محترم به آرزوی های شان نایل آیند، این نوشته را باغزل زیبای از آرزوی خسته آذین می بندیم:

یاد دارم مـــصرعی روشندلی ای نکته رس

ازمـــقام آرزو غـــافل مـــــبادا هیچکس

آرزو روشنگـــــر آمـــالهای پـــیهم است

تـــازه سازد صورت انـــدیشه را درهرنفس

آرزو سعی طلب را زنـــده مـیدارد مـــدام

کـــاروان زنده گـــانی رابود گـــویا جرس

آرزو بخشد بـــه دلـها ذوق وشوق جستجو

تـــا به تحصیل مـــرادش مرد یابد دسترس

آرزو برخـود شناسان جـــوهـــر همت بود

هیچـــکس بی نشۀ سبقت نمی بـــازد جرس

آرزو پیـــــوسته درتجـــدید میدارد عـــمل

سنبل وگـــل میدماند برمقام خـــــاروخس

مـــن شهید آرزویـــم خسته میگریم به وجد

ای خوش آن دل کوبود مرغ تمنارا قفس(۳۳)

در فرجام با اغتنام فرصت از استادان فاضل هریک پوهاند دکتور محمد حسین یمین، سرمحقق عبدالله بختانی خدمتگار و محترم نیلاب رحیمی که مآخذ منابع ویاد داشتهای خویش را در اختیار نگارنده گذاشته اند، اظهار سپاس وامتنان می نمایم.

فرایند سخن اینکه مولاناخال محمد خسته یکی از شعرای معاصر کشور است که باآفرینشهای شعری خود باغ پربار زبان وادب دری راغتای بیشتر بخشیده اما افریده هایش دارای ابعاد گوناگون واز نظرمحتوا، گاهی شایسته است وزمانی کم مایه خسته جاییکه ستایشگری راستوده خسته است وهنگامیکه درد دلی را فریاد کشیده شایسته وبا مردم خویش وابسته با برگ گردانی وخوانش اشعار مولاناخال محمد خسته، شمار زیادی از منشهای انسانی واندیشه های اجتماعی دیگر نیز به دیده می آید، که باذکر همین مقدار آن به گونهٔ مشت نمونهٔ خروار بسنده شد.

پی نوشتها:

۱- محمد ناصر رهیاب، مجلهٔ کتاب، رمزحیات، س٦، ش۳،میزان- قوس۱۳٦۲،ص ص٦۸- ٦۹.

۲- مجلهٔ کتاب، ویژه خسته، س ٦، ش ۳، میزان – قوس- ۱۳٦۲، ص ۱۵۳.

۳- اشعار مولانا خال محمد خسته، «خمستان» به سعی مولوی عبدالروف، دهلی: ۱۹۳۵ع ص ۲۳۸:

۴- خمستان، ص ۲۴۲.

۵- همان اثر، ص ۲۴۳.

٦- همانجا، ص ۲۴۴.

۷- ایضا، ص ۲۳۸.

۸- //،   ص ۷۸،

۹- // ،   ص ۵۸.

۱۰- // ،   ص ٦۱.

۱۱- // ، ص ۲٦۱.

۱۲- گلباتک، خسته، به نقل از مجلهٔ کتاب ویژه خسته، ص ۱۵٦- ۱۵۷.

۱۳- خمستان، ص ۲۴.

۱۴- همان اثر، ۱۵۱.

۱۵- همانجا، ص ۱٦٦.

۱٦- ایضا، ص ۱٦۹.

۱۷- // ، ص ۱۷۰.

۱۸- // ، ص ۹۱.

۱۹- // ، ص ۷۴.

۲۰- // ، ص ۷۷.

۲۱- نظم الحیات، ص ۴، به نقل از مجله کتاب، ویژه خسته، ص ۱٦۰.

۲۲- خمستان، ص ۱۵۷.

۲۳- همان اثر، ص ص ۲۳۴- ۲۳۵.

۲۴- همانجا، ص ۳۲۷.

۲۵- ایضا، ص ۱٦۳.

۲٦- // ، ص ۱٦٦.

۲۷- // ، ص ۱۳۴.

۲۸- // ، ص ۱۳۸.

۲۹- کلیات خسته، حصه دوم، ((رمزحیات))، به اهتمام مولوی عبدالرووف، دهلی: ب. ت. ص ٦٨،

۳۰- خمستان، ص ١١٦.

۳۱- رمزحیات، ص ٦٣.

۳۲- خمستان، ص ۲۸۹

۳۳- نظم الحیات، ص ۲۴، به نقل از مجله کتاب، ص ١٦٠.

محمد یوسف خسته زاده

روزی قلم زخلق خدا ماجرا نوشت
شاید مرا برنج و عــلم مبتلا نوشت

خسته مرد خستگی ناپذیر

من پسر خورد سالی بیش نبودم و در آن وقت بصنف چهارم درس میخواندم.
در گذر کاه فروشی کابل در سراچه یی زنده گی داشتیم.
این سراچه دو باب اطاق نشیمن داشت و در پایان آن دکانی بود.
این دکان قسم یک کتابخانه نه چندان بزرگ الماری های چوبی در ان جابجا گردیده بود.
کتابهایی در آن جا گرفته بود.
مولانا از بام، تا شام در کنج این کتابخانه همه روزه روی دو پامینشست و مینوشت.

من نمی دانستم که چه مینویسد.

باز هدایت میدادند که من سر مشق میگرفتم و کار میکردم. سیاه مشق بکن!

سیاه مشق میکردم.

بحضور شان میبردم.

میگفتند که در کاغذ سفیدی معلوم نشود!

چنین میکردم.

شاگردانی داشتند که آنها همه روزه به این دکان میآمدند.

سر مشق میگرفتند و کار میکردند.

ساعت های عصر همه را رخصت مینمودند.

در آن ساعت دوستان وارادت مندان مولانا میآمدند چون مرحوم پورغنی، محترم حیدری صاحب (وجودی)، نیک محمد (صریر)، عزیز الرحمن (نیازی) و اصف (باختری)، دکتور شمعریز، نثاری و امثال ایشان.

هفته دو روز با یک تعداد محصلین پوهنځی زبان و ادبیات تدریس بیدل شناسی داشتند.

که هم از طبقه اناث و هم از طبقه ذکور بودند.

چون ذکیه مهر (نظری)، پروین (آئینه)، صفورا (سکندر)، لیلا، نجیبه (بهروز).

عزیز الرحمن (نیازی) که در آن زمان متعلم لیسه عالی حبیبیه بود.

عبدالغفور (غفور)، زمری (سید)، عنایت الله (جعفری)، محمد اصغر (جعفر)، محمد نسیم (جعفر).

اکثر اوقات خودشان به غرفه صوفی وارسته صوفی صاحب (اشقری) و یا اینکه بدکان قاری شرف الدین (شرف) ساعت فروش میرفتند.

مرحوم قاری شرف الدین (شرف) گاهی اوقات یگان غزل تازه سروده خویشرا به خوانش میگرفتند.

مگر در غرفه جناب صوفی اشقری مجلس گرمتر میبود که در آن غرفه کوچک مرحوم حافظ نور محمدخان (کهگدای)، مرحوم پورغنی و محترم حیدری صاحب (وجودی) می آمدند!

در سنبله (سیزده چهل و هشت خورشیدی) مولانا هر دو چشمش ضعیف شد در شفاخانه میوند دکتور محمد قاسم هر دو چشم ایشانرا عملیات نمود.

ایشانرا از مطالعه و نوشتن منع نمود.

مدت سه ماه بدین منوال گذشت.

در اواخر سال متذکره از ناحیه سر شکایت داشتند که تحت تداوی دکتور علی احمد دکتور اعصاب قرار داشتند.

در اواخر همین سال خانه مسکونی ایشان تحت استملاک شاروالی کابل قرار گرفت و زمینی در رحمن مینه گرفتند باوصف اینکه اندک مریض بودند به نا چار خانه خویش را تخریب کرد و مواد خام آنرا به کارته نو انتقال دادند.

صرف یکی دو اطاق اعمار نمودند.

در حویلی که چهار دیوار نداشت شب ها تا روز نمی خوابیدند.

کسی از ایشان یاد نمی کرد به سراغش نمی آمدند.

شب ها ریاضت میکشید و اشک میریخت.

مریضی مولانا از حد گذشت.

ضعف اقتصاد دامن گیرش گردید.

روزانه دو سه جلد کتاب را من خودم نظر به هدایت شان برای سید کتاب فروش در پل باغ عمومی میبردم و پول آنرا صرف یک شبانه روز مصرف میکردند.

ناگزیر بر آن شدند تمامی کتابهای ایشان را به کتابخانه عامه بفروش برسانند.

چند جلد کتب خطی را به کتابخانه پوهنتون کابل که در آن زمان قیام الدین راعی رئیس پوهنځی ادبیات بود حاضر به خریداری آنها شد. بفروش رسانیدند.

مدتی به این منوال گذشت.

یک تعداد تاجران مهاجر سمر قندی و بخارایی؛ چون مرحوم میر محمد نعیم (یعقوبی)، مرحوم ایشان احمد خان، مرحوم سید طور حبیب الله خان، مرحوم قاری فولاد خواجه و امثال اینها تا سال (سیزده صد و پنجاه و دوی خورشیدی) در قسمت تداوی ایشان کوشیدند.

در ثور همین سال تاجران متذکره یک مشت پول جمع آوری نمودند خواستند مولانا را به هند جهت تداوی بفرستند.

از اینکه مولانا از سال (سیزده صد و سی خورشیدی) بعد از دوره هفتم از کابل اجازه بیرون رفتن را نداشتند بنابر آن درخواستی بتاریخ دوازده هم جوزا به مقام صدارت وقت پیش کش نمود که در آن زمان موسی شفیق صدر اعظم بود.

من خودم این درخواستی را بردم به هر ترتیبی که شد رسانیدم.

آدرس خانه را از من گرفتند!

بعد دو روز موسی شفیق با چند تن دیگر به دیدن مولانا آمدند که در میان این چند تن یکنفر دکتور که اسمش را بیاد ندارم نیز بود بعد از لحظه یی نظر به هدایت صدر اعظم مولانا را تحت معاینه قرار داد و گفتند که تداوی ایشان در افغانستان امکان پذیر است. میشود در شفاخانه صدری ابن سینا تحت معالجه و مراقبت جدی قرار گیرد.

مولانا این گفته را رد نمود مگر جایی را نگرفت بتاریخ پانزده جوزا مولانا را با آن تن رنجور به شفاخانه انتقال دادند.

این تداوی و مراقبت جدی الی بیست و شش سرطان ادامه پیدا کرد در روز کودتای سردار محمد داود ساعت هفت شام به همرای عزیز الرحمن نیازی که از جمله شاگردان خسته صاحب بود بشفاخانه رفتیم و مولانا را بخانه انتقال دادیم.

از اینکه سخت آماس نموده بودند.

برایم هدایت دادند که دکتور عبدالاحد مولوی زاده را خدمت ایشان بیاورم.

فردای آنروز نزد دکتور مولوی زاده رفتم.

جریان را بر ایشان باز گو نمودم!

از اینکه به مولانا ارادت مند بود اسباب و وسایل خویش را برداشته با موصوف راهی کارته نو شدیم!

بعد از احوال پرسی گفت.

استاد چه حال دارید!

گفتند:

زحوالم چه میپرسی مداوا کن.

و اشک در چشمان شان سرا زیر شد.

آهسته، آهسته گفتند حرکت کرده نمی توانم.

دکتور گفت:

حرکت نه کنید!

گوشی را برداشته آله فشار را گرفته به بازی مولانا بست.

بعد از لحظه یی گفت فشار شما اندک بالا رفته است.

نسخه نوشت و برایم داد.

نسخه را گرفتم.

آهسته گفت.

دکتور دردمن از دواگذشته، دیگر این نسخه ها جای را نمی گیرد.

و من میخواستم گفته.

گلویش را عقده گرفت.

لرزان، لرزان گفت!

دردم از دوا گذشته نتیجه ندارد.

شما را زحمت دادم.

دکتور گفت:

شما حقدار هستید!

مولانا گفت:

صرف میخواستم بدانم که این آماس و دیگر چیزی نگفت!

دکتور اجازه رفتن خواست و رفت!

بربالین ایشان نشسته بودم.

اشاره کرد که پهلو بگردانم.

به پهلو کردم.

صدای درب بلند شد.

به در رفتم.

و اصف (باختری) و خانمش را به داخل مشایعت کردم.

داخل آمدند.

با دیدن (باختری) چشمان ایشان برق زد.

باختری از احوال شان پرسید.

گفتند:

دیگر دردم از دوا گذشت خودم میدانم.

فقد میگفت که حرف هایم نیمه تمام ماند. نیمه تمام.

من دیگر نمی توانم چیزی بگویم مگر (خانهٔ صیاد خراب)
آن شب تا نیمه های شب باختری در منزل ما بود.
باختری هم چیزی نمیگفت مگر؟
میخ راست چیزی بگوید.
گلویش عقده گرفته بود.
باختری اجازه رفتن خواست و رفت.
برایش گفتند که همه روز یکبار بیا.
باختری، عزیز، نیازی، نیک محمد صریر همه روزه می آمدند.
تا اینکه در روز بیست و سه سنبله دیگر از زبان افتاد.
صرف به هر کسی که می آمد خیره، خیره مینگریستد.
اشک در چشمانش دایم سرازیر بود.
شب بیست و شش سنبله هیچ نخوابیدند.
بیدار ماندند من قطرات آب را بدهن ایشان میرختم.
شب از نیمه گذشت.
من و مادرم و مادر کلانم.
مادر کلانم حافظ قرآن بود.
احترام از ته دل به مولانا داشتند.
وضو تازه ساخت و قرآن برداشت.
تا اینکه صدای آذان از مساجد یکی به تعقیب دیگر بلند میشد تلاوت کرد. بعد از آذان صبح به اشاره فهماند که پهلو میگردد.
پهلو دادیم.
خیره خیره بمن مینگریست خواهرم از من خوردتر که خورشید نام داشت به اشاره فهماند که او را صدا بزنم خورشید را خواستم.

سرش را بسینه خود فشرد.

دیگر چشمش را آهسته، آهسته بست.

لحظه یی نگذشتانده بود که

مادر کلانم گفت:

این چه شد؟

مرد، مرد، گفت و از جابر خواست.

نبضش را دید.

دیگر نبضش از حرکت افتاده بود.

از جا بلند شد چشمان نیم باز را بست!

همه چیز در یک لحظه از هم پاشید.

مولانا چشم از جهان بست.

این چه گونه زنده‌گی بود.

با خود گفتم.

زنده‌گی، با دردها، رنج ها، بلآخره یک بار تن و جانفرسا!

قطعنامه

سیمینار سي ومین سالگرد مرحوم مولانا خال محد خسته

کابل – شنبه ۷ سنبله ۱۳۸۳ هـ ش

یکی از رهروان دیار فرهنگ و ادبیات معاصر میهن عزیزما، همانا مولانا خال محمد خسته این مرد فرهیختهٔ روزگارش میباشد، که چون نخل برومندی قامت افراشت و بروبارش نصیب همه گان شد و میشود.

خسته، بزرگوارانه زیست، بسیار آفرید و نگاشت، ولی دریغا که ثمرهٔ زحماتش را کمتر نصیب شد. او در جمع فرهنگیان، هنرمندان، ادبا، سیاستمداران و واقفان رموز و نکته سنجان، یک سروگردان بالاتر و والاتر می نمود.

مولینا خسته را به هنگام حیات، آنچنانکه لازم بود، مردمش قدر نکردند و به دانش و تقوای آو بها قایل نشدند، مگر او خود نیک میدانست ،چنانچه گفته است.

در زنده گیم خسته که قدرم نه شناسند

بعد از سرمن فخر به من اهل وطن راست

* * *

چنانچه رسم جامعهٔ ماست، اینک خسته را بعد از مرگش نیک دریافتیم و گفتیم که اوحقا انسانی بود وارسته، برخوردار از سجایای نیک انسانی، شیفتهٔ میهن و مردمش، همچنان دارای ابعاد گوناگون دانش و فرهنگ، پس هنوز هم که هنوز است یادش را گرامی داشته، درپی احیای نام و نشانش تلاش می ورزیم. بدین اساس نکات ذیل را طی قطعنامه این سیمینار دست تصویب می سپاریم.

۱ – در کتابخانهٔ اکادمی علوم افغانستان، قفسه یی جهت حفظ آثار چاپی و خطی مولانا خال محمد خسته و نبشته هایی که درباب او صورت گرفته و میگیرد، مشخص گردد.

۲ – تا جایی که معلوم گردیده، چهارده و شاید هم بیشتر از آن آثار خطی مولوی خسته همین اکنون در آرشیف ملی محفوظ است، لذا مقام محترم وزارت اطلاعات و فرهنگ دست به چاپ چندتای آن زده، از این طریق خدمتی در خور توجه به فرهنگ و ادب کشور انجام داده و روان خسته را خوشنود سازند.

۳ – چند اثر چاپ ناشده (تایپی و خطی) مولوی خسته در کتابخانهٔ اکادمی علوم افغانستان هست، از انیرو تاکید و تکرار سخن جانب اکادمی علوم افغانستان میشود تا چاپ آثار مذکور را جزء برنامهٔ نشراتی خود ساخته و در جنب سایر آثار، و قتاً فوقتاً اثری از این بزرگ مرد فرهنگ و ادب معاصر کشور را زیر چاپ ببرند.

۴ – از سوی اکادمی علوم افغانستان، به آدرس دولت پیشنهاد گردد، تا یکی دوتا از نهاد های فرهنگی مرکز و ولایت بلخ به نام نامی خسته مسمی شود.

۵ – تحشیه سفینه خوشگو– که همین اکنون در کتابخانهٔ اکادمی علوم موجود است چون به قلم پنسل نوشته شده از اینرو امکان از بین رفتن آن میرود،

لذا به خاطر جلوگیری از ضایع شدن آن بر چاپ مستقل این تحشیه از سوی اکادمی علوم افغانستان تاکید میشود.

۶ - مجموعهٔ مقالات این سیمینار از طریق انستیتوت زبان و ادب دری اکادمی علوم افغانستان چاپ و نشر گردد.

باغ سخن

اینگونه اگـــــر زنـــــده زمن باغ سخن راست

بعـد از سرمـــــن فخربه من اهل وطن راست

درهـــر ورق خـــامه من حـــــرف رقم کرد

نـــــاید سخن آنجا مگـر از مشک ختن راست

قـــرني است نـــیاورده چـــومن بلخ و بخارا

عمري است چومن نامده خـتل و قطغن راست

بـــا این همه در دیـــدهٔ اهـــــل وطن امروز

خواري است نصیبم که نه از زاغ و زغن راست

در زنـــده گـــیم خسته کـــه قدرم نشناسند

بعد ازسرمـــن فخر بـــــه من اهل وطن راست

(گلبانگ خسته، ص ۳۸)